



مَجَلَّةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ الدِّينِيَّةِ وَاللُّغَوِيَّةِ / المَجَلَّةُ الشَّمْسِيَّةُ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies
دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف

مجموعه پایان‌نامه‌های علمی - شماره ۱۶

رؤیایها از نگاه علم و دین

پژوهشی انتقادی - تطبیقی

تحقیق ارائه‌شده به

دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکتری در علوم دینی و زبان‌شناسی است

احمد خطاب ادھیم فیصلی

زیر نظر

دکتر عبدالرزاق هاشم محمد دیراوی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام



دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی نجف اشرف
پایان‌نامه علمی - شماره ۱۶

رؤیایها از نگاه علم و دین

پژوهشی انتقادی - تطبیقی

تحقیق ارائه‌شده به

دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکتری در علوم دینی و زبان‌شناسی است

احمد خطاب ادھیم فیصلی

زیر نظر

دکتر عبدالرزاق هاشم محمد دیراوی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

رؤیایها از نگاه علم و دین	نام کتاب
الأحلام بین العلم و الدین	نام کتاب اصلی
احمد خطاب ادهیم فیصلی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۰	تاریخ انتشار
۲۰۱۹ / ۱۴۴۰	تاریخ انتشار کتاب اصلی
پایان نامه دکتری - شماره ۱۶	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تامل‌نماهای زیر مراجعه نمایید .

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشکر و قدردانی . . .

با تقدیم تشکر فراوان به معلمان و شناساندهٔ راه حق به ما، سید احمد الحسن (علیه السلام)؛ کسی که تدوین این پژوهش را برای دستیابی به مدرک دکتری در دانشکدهٔ عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی برای ما فراهم ساخت.

و با تشکر و قدردانی از همهٔ کسانی که در تهیه و تنظیم این پژوهش مشارکت داشتند و به بنده کمک کردند تا در این راه مداومت داشته باشم، به‌خصوص از سرپرست محترم، دکتر عبدالرزاق دیراوی

و تمامی اساتید گران‌قدر در دانشکدهٔ شریف

به امید توفیق و قبولی از سوی خداوند!

فهرست

۱۳	تقدیم
۱۵	پیشگفتار
۲۱	فصل اول
۲۱	ماهیت رؤیایها در دیدگاه علمی
۲۱	مقدمه
۲۵	روان‌شناسی
۲۶	دانشمندان و پزشک اتریشی زیگموند فروید
۲۶	ماهیت رؤیایها از نظر فروید
۳۴	علت ایجادکننده رؤیایها
۳۵	اول: تحریک‌های حسی بیرونی (عینی)
۳۸	دوم: تحریک‌های حسی درونی (ذاتی)
۳۹	سوم: محرک‌های جسمی درونی (مربوط به اعضای بدن)
۴۰	چهارم: محرک‌هایی با سرچشمه‌های محض روانی
۵۰	بازگشتی به بیان ماهیت رؤیایها از نظر فروید
۶۳	دانشمند روان‌شناس «کارل گوستاو یونگ»
۶۴	ماهیت رؤیایها از نظر یونگ
۶۸	اختلاف «یونگ» با «فروید»
۷۴	دانشمند روان‌شناس «آدلر»
۷۴	برداشت آدلر از رؤیایها
۷۷	علت رؤیایها از نظر «آدلر»
۷۹	دیدگاه آدلر درباره نمادها
۸۰	اختلاف آدلر با فروید
۸۵	آنچه ریچارد داوکینز در کتاب «پندار خدا» نوشته است
۹۴	علت رؤیایها از نظر داوکینز
۱۰۳	ماهیت رؤیایها از دیدگاه پزشکی-زیست‌شناختی
۱۱۸	خلاصه
۱۲۳	فصل دوم

ماهیت رؤیاها از دیدگاه دینی.....	۱۲۳
انواع رؤیاها از دیدگاه دینی.....	۱۲۳
رؤیاها از دوران باستان، بخشی جدایی‌ناپذیر از متون دینی بوده‌اند.....	۱۳۲
رؤیا در قرآن کریم.....	۱۳۲
رؤیا یا خواب‌ها در کتاب‌های عهدین.....	۱۳۴
چگونگی ایجاد رؤیاها از نگاه دین.....	۱۳۸
ویژگی خاص رؤیاهای صادقانه.....	۱۴۷
تصاویر رؤیاها و نمادها.....	۱۴۹
خلاصه.....	۱۵۸
فصل سوم.....	۱۶۱
نقش سیستم ذهنی در رؤیاها.....	۱۶۱
نمادها.....	۱۶۴
تفسیر دانشمندان درباره علت حضور غیبیات، ابداع‌ها و چیزهای دیگر در رؤیاها.....	۱۸۵
فصل چهارم.....	۲۲۷
عقل از نگاه دینی.....	۲۲۷
مبحث اول: عقل اول (آسمان عقل).....	۲۲۹
مبحث دوم: سایه عقل.....	۲۳۶
مبحث سوم: عقل جسمانی (دستگاه عصبی).....	۲۴۴
فصل پنجم.....	۲۷۳
پیشگویی آینده.....	۲۷۳
فال‌گیرها، منجمان و ساحران.....	۲۷۵
فال‌گیری.....	۲۷۶
سحر و ستاره‌شناسی.....	۲۷۶
دوم: علم پاراسایکولوژی.....	۲۸۶
سوم: نظریه کوانتوم.....	۲۹۱
پیوست اول.....	۲۹۹
آگاهی (هوشیاری).....	۲۹۹

۳۰۷	پیوست دوم
۳۰۷	برخی رؤیاهای محقق شده
۳۱۹	پیوست سوم
۳۱۹	نمادها
۳۲۷	پایان
۳۳۱	منابع

تقدیم

به سید و مولایم، عقل اول
درود پروردگارم بر او و بر تمامی اهل بیتش
همهٔ امید و آرزویم این است که عذرم را بپذیری
که چه بسیار تقصیرکارم
و چه بسیار کم‌کار
در حالی که تو بخشاینده‌تر از آن هستی که بینوایان را رد کنی.

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ وَسَلِّمْ وَسَلِّمْ وَسَلِّمْ
بار خدایا! سلام و صلوات تمام و تمام خود را بر محمد و آل محمد، امان و مهدیون، ارزانی بدار!

محتوای عمده این پژوهش به بحث و بررسی سردرگمی و اشتباهی می‌پردازد که نظریه‌پردازان روان‌شناسی گرفتارش شده‌اند (چه به صورت ناخواسته و چه به صورت عمدی و خودخواسته)، ناشی از اینکه رؤیاهای فقط عبارت‌اند از انعکاس‌ها و انگیزه‌های روان‌شناختی. افراد ملحد و خداناباور نیز از این اشتباه سوءاستفاده کردند و آن را به عنوان دستاویزی در برابر توحید به کار گرفتند؛ با توجه به اینکه این اشتباه را نمی‌توان به همه تعمیم داد. برخی دانشمندان اقرار دارند به اینکه رؤیاهای به خصوص رؤیاهای صادقانه با نفس انسانی ارتباط دارد؛ از این رو آن را به اسباب و اعتقادات دینی در ارتباط با خدا و غیب و ملکوت بازمی‌گردانند. روی سخن ما با این دسته از دانشمندان نیست. هدف نهایی از این پژوهش، اثبات خطا و اشتباهی است که برخی از روان‌شناسان یا دیگر پیروان علوم تطبیقی^۱ یا زیست‌شناسی انکارش می‌کنند.

هرکس چنین عقیده‌ای را ترویج کند تلاش می‌کند تا جایی که می‌تواند برگه‌ها را زیرورو کند و همه رؤیاهای را در یک سبد بریزد و آن‌ها را به این صورت به تصویر بکشد که سرمنشأ

۱. روش تطبیقی، هم‌سنجشی یا هم‌سنجیک به روشی گفته می‌شود که در آن، از مقایسه و هم‌سنجی برای مطالعه استفاده می‌شود. (مترجم؛ منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

انفعالی یا ناشی از خطور به ذهن یا ریشه روانی داشته‌اند، یا شاید در بهترین حالت چیزهایی باشند که «ذهن ناهوشیار»^۱ می‌گوید؛ و حقیقت این است که این آشفتگی، عمدی است. همه رؤیاهای از کیفیت و چگونگی یکسانی برخوردار نیستند؛ حتی دسته‌ای از رؤیاهای، هیچ ارتباطی با احساسات انسانی ندارد؛ این دسته، رؤیاهای صادق هستند. و حتی در بیشتر اوقات، انسان هیچ چیزی از این رؤیاهای ملکوتی نمی‌داند.

شگفت آنکه بیشتر آن‌ها به این دسته از رؤیاهای اعتراف می‌کنند و این رؤیاهای را نقض‌کننده «مقیاس‌های منطقی» می‌دانند؛ مقیاس‌هایی که همه چیز را کنترل می‌کنند. از این رو پیوسته تلاش کرده‌اند نظریات و فرضیه‌هایی را وضع کنند تا ایجاد چنین رؤیاهایی را تفسیر کنند؛ ولی اکثر دانشمندان روان‌شناس و نیز دیگران، بر وجود «ذهن ناهوشیار» به‌عنوان علتی قابل قبول برای ایجاد رؤیاهای «ماوراء الطبیعه: خارق العاده» اتفاق نظر دارند.

این پژوهش بر گروهی از رؤیاهای «فراطبیعی» یعنی رؤیاهای مربوط به پیشگویی‌ها تمرکز کرد؛ رؤیاهایی که از نظر کسانی که تمایل چندانی به اعتراف به جهان دیگر ندارند «کابوس» محسوب می‌شود. این افراد این رؤیاهای را نه می‌توانند انکار کنند و نه می‌توانند آن‌ها را با دلیل علمی قابل قبول و منطقی رد کنند؛ بلکه تنها به وضع فرضیه‌ها و نظریه‌هایی برای تفسیر چگونگی ظهور این رؤیاهای، بسنده کرده‌اند؛ ولی این فرضیه‌ها موفقیت چندانی کسب نکرده‌اند، و همان طور که در فصول این پژوهش خواهیم دید، در برابر نقد و تحلیل، تاب و توان ایستادگی نداشته‌اند.

فصل اول به اختصار، به ماهیت رؤیاهای بر اساس دیدگاه پزشکی و روان‌شناسی، با توجه به گفته‌های مهم‌ترین دانشمندان روان‌شناس، می‌پردازد. در این فصل، بحث و بررسی، روی عناصر مهمی تمرکز دارد که این دانشمندان در فرضیه‌های خود - که به این موضوع اختصاص دارد - به آن‌ها پرداخته‌اند؛ بنابراین این پژوهش به همه موضوعاتی که درباره رؤیاهای مطرح

۱. ضمیر ناخودآگاه، العقل الباطن، The unconscious mind. (مترجم)

شده است نمی‌پردازد؛ زیرا این موضوع برای ما مهم نیست و ما آن را رد نمی‌کنیم و حتی دین نیز این ایده را رد نمی‌کند که برخی رؤیاهای ناشی از احساسات هستند.

نهایت چیزی که در این خصوص برای ما اهمیت دارد این نکته است که نظریات علمی مطرح‌شده، با تکیه بر تجربیات و حالات مشخص و خاص (مثل حالات بیمارگونه) احکامی کلی و عمومی را صادر، و به این ترتیب این نظریات را به‌عنوان درک و فهمی برای رؤیاهای قلمداد کرده‌اند و با تکیه بر این نظریات، تفسیری برای تمامی پرسش‌های مطرح‌شده در این زمینه بنا کرده‌اند؛ و این، نادرست است؛ از این‌رو در فصل اول از طریق مهم‌ترین مطالبی که دانشمندان دربارهٔ رؤیاهای به‌عنوان محرک، سرکوب و نمادین بودن، و نیز اینکه رؤیا از تمایل و کششی پنهانی پرده برمی‌دارد- ارائه کرده‌اند، و نمی‌توان آن‌ها را تعمیم داد، به رؤیاهای پرداخته می‌شود. به این ترتیب فصل اول به روش و الگوی پرداختن آن‌ها به این موضوع و برخی تناقضات یا دید گزینشی در داوری‌ها می‌پردازد و چه بسا نکتهٔ مهم‌تر، الگوی تعمیم‌دهی به کار گرفته‌شده در این نظریه‌ها و فرضیه‌ها بوده باشد. مثال آن، شایع شدن این درک و برداشت در میان مردم، و چه بسا حتی در میان متخصصان باشد که نظریه‌های فروید دربارهٔ رؤیاهای جهان‌شمول، کامل و محکم است؛ در حالی که در حقیقت بیشتر بررسی‌ها و آزمون‌های او دربارهٔ رؤیاهای - اگر نگوییم همهٔ آن‌ها- تنها از طریق بیماران روانی صورت پذیرفته، و این نکته‌ای است که خود او هم به آن اقرار دارد؛ و به همین دلیل این‌ها پژوهش‌هایی هستند که نمی‌توان رؤیاهای همهٔ انسان‌ها منظور همهٔ انسان‌های عادی- را بر اساسشان تفسیر کرد. به‌طور قطع، رؤیاهای انسان‌ها شبیه رؤیاهای بیماران روانی نیست که حالت‌های «هیپستریک» (اختلال روانی) و عقده‌های نفسانی‌شان را منعکس می‌کند، و این با واقعیت و منطقی و عقل منافات دارد.

فصل دوم ماهیت رؤیاهای را از نگاه دینی مطرح می‌کند تا مقایسه بین دو رویکرد در فهم و برداشت از رؤیاهای صورت پذیرد، و به این ترتیب مشخص می‌شود که آنچه دین اقرار دارد، به‌هیچ‌وجه مخالفتی با علم ندارد؛ ولی نهایت آنچه وجود دارد عبارت است از اینکه بحث‌های

دینی، جنبه‌ای از رؤیایها را به این صورت که مرجع آن، غیبی و ملکوتی است، تفسیر می‌کند، و جنبه دیگر را ناشی از انفعالات و واکنش‌های روان‌شناسی می‌داند.

علم به ناتوانی خود از ارائه توضیح و تفسیر برای رؤیایهای صادق و به‌خصوص رؤیایهای دارای پیشگویی، اعتراف می‌کند؛ در حالی که دین -در نقطه مقابل جبهه دیگر- چهارچوبی کامل برای توضیح و تفسیر این رؤیایها ارائه می‌دهد. بله، اگر کار به مصادره توضیحات و توجیه‌ها با روش پریدن از روی حقایق و مصادره آن‌ها برسد، ما می‌توانیم به این تفاوت با نگاهی منفی‌گرایانه نگاه کنیم، و این همان اسلوبی است که «ماشین الحاد» به‌شکلی نفرت‌انگیز، غیرمنصفانه و غیرحرفه‌ای در پیش می‌گیرد.

از این‌رو در فصل سوم به موضوع «علتی» پرداختم که روان‌شناسان به‌عنوان توجیه این رؤیایهای فراطبیعی (رؤیایهای پیشگویی‌کننده آینده) ارائه داده‌اند و از آن به‌عنوان «ذهن ناهوشیار»^۱ تعبیر کرده‌اند؛ و با وجود اختلاف در این نام‌گذاری‌ها و اختلاف مفاهیم، این توجیه، تلاش می‌کند این پدیده «خارق‌العاده» را سطحی جلوه دهد، و در نتیجه برگه‌ها را با ترتیبی جدید مرتب کند تا چنین جلوه‌گر نماید که رؤیایها، پدیده‌ای ناشناخته‌اند، و در چهارچوب مطالعات ناشی از تجربیات آزمایشگاهی -به آن شکل مطلوبی که بتواند به این حجم عظیم از پرسش‌ها و اشکالات بغرنج پاسخ بدهد- قرار نمی‌گیرند.

در فصل چهارم، پاسخی در برابر دیدگاهی که در فصل سوم عرضه شد تقدیم کرده‌ام؛ و این، با طرح معنایی در برابر ذهن ناهوشیار، از طریق چهارچوبی صورت گرفته است که دین برای سیستم ذهنی و تفکری انسانی، مهم‌ترین مراتب، محور آن و ارتباط آن با رؤیایها مطرح کرده است، و میزان سازگاری این درک و فهم، در برابر آن برداشتی که جبهه مقابل برای «ضمیر ناخودآگاه: ذهن ناهوشیار» و توهمی که به‌عنوان جوابی برای اشکالات بغرنج و پیچیده به تصویر کشیده است، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۱. عبارت عربی: «عقل باطنی».

طرح اسلوب دینی با این پژوهش در قالب دو فصل، در برابر دو فصل علمی دیگر، دو جهت را هدف‌گیری کرده است:

جهت اول: مقایسه دو طرح. مقدار وجود اشکالات و تناقضات در هر طرحی، معیاری مهم است، و این معیار به استواری و سنگینی و برتری طرحی که خالی از اشتباه و تناقض و مصادره به مطلوب است، اشاره می‌کند، و این هدف، از طریق سیر فصل‌های این پژوهش و مقایسه مهم‌ترین اجزای موضوع پژوهش در هر دو طرف، روشن و مشخص می‌شود.

جهت دوم: شواهد و دلایل علمی استفاده‌شده در هر دو روش. توجیهات و تفسیرهای علمی که علم ارائه کرده است تا ایجاد رؤیاهای فراطبیعی را تفسیر کند، در حقیقت تفسیرهایی برای رؤیاهای به‌صورت کلی است، و این حالت‌های خارق‌العاده، با وجود اختلاف دو حالت، به‌صورت ریشه‌ای، اختلافی با یکدیگر ندارند؛ ولی رویکرد دینی، روشی علمی ارائه داده است که توانایی انسان را برای انجام این عمل خارق‌العاده بر اساس قوانینی مشخص، اثبات می‌کند؛ به‌طوری که نمی‌توان از این قوانین چشم‌پوشی کرد یا آن‌ها را نادیده گرفت، و این کارکرد به‌صورت تجربی از طریق بسیاری حالت‌هایی که رخ داده، و تا به امروز نیز همچنان ادامه دارد، به اثبات رسیده است.

برای جلوگیری از هرگونه اعتراض، فصلی کوتاه را درباره امکان‌پذیر بودن «پیشگویی آینده» توسط انسان، پیوست کردم تا جای هیچ بحثی باقی نماند که گفته شود این توانایی فراطبیعی می‌تواند در دایره توانایی‌های زیست‌شناختی انسان قرار بگیرد؛ البته اگر فراهم آمدن چنین توانایی‌ای [از نظر بیولوژیکی] اصلاً امکان‌پذیر باشد؛ چراکه هیچ عامل، دلیل یا شاهد قابل استنادی وجود ندارد که راه نجاتی برای معتقدان به پیشگویی رؤیاهای محسوب شود، اگر آن‌ها این توانایی را به همین وجود زیست‌شناختی انسان بازگردانند.

از جمله مسائل مهمی که باعث تأخیر در این پژوهش شد، کم‌بودن و نادر بودن کتاب‌های ترجمه‌شده، به‌خصوص کتاب‌های جدید است؛ علاوه بر اینکه دستیابی به کتاب‌های

تخصصی، سخت و دشوار است و ترجمه نیز نشده‌اند و به این ترتیب راه به‌دست‌آوردن اطلاعات، به استفاده از برخی نشریات و ترجمه‌های منتشرشده در مجله‌های علمی و الکترونیکی و برنامه‌های مستند، محدود می‌شود؛ منابعی که اغلب در عرصه رسانه شناخته‌شده هستند.

از سوی دیگر ملاحظه می‌کنیم بیشتر نویسندگان و علاقه‌مندان که به این موضوع می‌پردازند، سبکشان بیشتر روان‌فلسفی است و بیشترشان از فرورفتن و پرداختن به استدلال‌های علمی و کشفیات جدید، خودداری می‌کنند؛ و این خود سدی بزرگ در شناسایی داده‌های قطعی‌آور است که پژوهش و حقیقت را به‌شکلی واضح به خدمت می‌گیرد؛ این نکته‌ای است که بنده در این پژوهش از آن اجتناب کردم و همواره مراقب بوده‌ام تا جایی که امکان‌پذیر بوده است الگو و روش علمی و حرفه‌ای را در پیش بگیرم؛ علی‌رغم اینکه بنده پزشک یا متخصص در این عرصه نیستم؛ و این عاملی بوده که پیشبرد کار بنده را در این پژوهش، با دشواری‌هایی مواجه کرد. از خدا و شما به‌خاطر کوتاهی و نقص‌ها عذرخواهم.

و الحمدلله رب العالمین

احمد حطاب

فصل اول

ماهیت رؤیاها در دیدگاه علمی

مقدمه . . .

لازم است ابتدا با توجه به داده‌های مختلف، درکی از ماهیت رؤیاها به دست بیاوریم. داده‌هایی که برخی از آنها از علوم پزشکی و برخی از علم روان‌شناسی به دست آمده است. و سپس تصویری که این علوم برای ما ترسیم می‌کنند متبلور خواهد شد. فهم ماهیت رؤیاها بر اساس داده‌های دینی نیز بر ما لازم خواهد بود تا بتوانیم بر اساس توانمندی و استواری تصویری که هرکدام از رویکردها به تصویر می‌کشند به مقایسه نتایج به دست آمده بپردازیم. به

اذن خدا ابتدا با اندیشه‌ها و نظرات دانشمندان روان‌شناس «آدلر»^۱ و «یونگ»^۲ از دانشمندان هم‌دوره دانشمند اتریشی «فروید»^۳ شروع می‌کنیم؛ زیرا آن دوره، شاهد انقلاب و گسترش

۱. آلفرد آدلر (به آلمانی: Alfred Adler) (زاده ۵ فوریه ۱۸۷۰ - درگذشته ۲۸ مه ۱۹۳۷) پزشک، روان‌درمانگر و از روان‌شناسان مشهور اتریشی بود. وی بنیان‌گذار مکتب روان‌شناسی فردی است. آدلر معمولاً به‌عنوان نخستین پیشگام گروه روان‌شناسی اجتماعی در روان‌کاوی تلقی می‌شود؛ زیرا در سال ۱۹۱۱ از زیگموند فروید جدا شد. او نظریه‌ای را تدوین کرد که «علائق اجتماعی» در آن نقش عمده‌ای ایفا می‌کند ... زیگموند فروید در مقاله «توضیحات، کاربردها و راهکارها» ۱۹۳۳، درباره‌ی او می‌گوید: «در واقع، روان‌شناسی فردی ربطی به روان‌کاوی ندارد؛ اما وقایع خاص تاریخی، منجر به ادامه‌ی حیات انگلی آن به خرج روان‌کاوی شده است. تعیین‌کننده‌هایی که ما به این گروه از مخالفان نسبت داده‌ایم درباره‌ی پایه‌گذاران روان‌شناسی فردی، در حد محدودی کاربرد دارد. خود نام آن نادرست است و به نظر می‌رسد محصول دستپاچگی است. ما نمی‌توانیم به‌کارگیری مشروع این واژه را به‌عنوان آنتی‌تز «روان‌شناسی گروه» که با آن تداخل می‌کند، بپذیریم؛ به‌علاوه، کار خود ما تا حد زیادی و از اساس به روان‌شناسی افراد انسان مربوط است. من نمی‌خواهم امروز وارد انتقاد عینی از روان‌شناسی فردی آدلر شوم؛ در این سخنرانی‌های آشنایی با روان‌کاوی جایی برای آن وجود ندارد؛ به‌علاوه، من قبلاً یک بار این کار را کردم و قصد ندارم هیچ‌یک از چیزهایی را که در آن زمان گفتم تغییر بدهم.» (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

۲. کارل گوستاو یونگ (آلمانی: Carl Gustav Jung، زاده ۱۸۷۵-۱۸۷۵ - درگذشته ۱۹۶۱) فیلسوف و روان‌پزشک اهل سوئیس بود که با فعالیت در روان‌شناسی و ارائه‌ی نظریاتی تحت عنوان روان‌شناسی تحلیلی شناخته می‌شود. به تعبیر «فریدا فوردهام» پژوهشگر آثار یونگ: «هرچه فروید ناکفته گذاشته، یونگ تکمیل کرده است.» یونگ بعضی از معروف‌ترین مفاهیم روان‌شناسی را ابداع کرده است؛ مانند ناخودآگاه جمعی، سایه‌ها، پرسونا، عقده‌ها، آنیما و آنیموس، برون‌گرایی و درون‌گرایی. از آثار مهم او می‌توان به روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه، تحلیل رؤیا، سمینار یونگ درباره‌ی زرتشت نیچه، انسان و سمبل‌هایش، خودشناخته، انسان در جست‌وجوی هویت خویشتن، روان‌شناسی و علوم غیبی، روح و زندگی، ناخودآگاه جمعی و کهن الگو، روان‌شناسی و کیمیاگری، رؤیایها، زندگی‌نامه‌ی من، کتاب سرخ، راز گل رزین، ماهیت روان و انرژی اشاره کرد. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

۳. دانشمند روان‌شناس «فروید» در سال ۱۸۵۶ در اتریش به دنیا آمد. وی از پایه‌گذاران روان‌شناسی نوین و مؤسس مکتب روان‌شناسی تحلیلی (روان‌کاوی) شمرده می‌شود و در سال ۱۹۳۹ وفات یافت. دانشمند روان‌شناس «یونگ» در سال ۱۸۷۵ در سوئیس متولد شد. وی در سال ۱۹۰۰ در پزشکی فارغ‌التحصیل شد و در زمینه‌ی روان‌شناسی، کرسی‌هایی جهانی داشته است. او در سال ۱۹۶۱ وفات یافت. دانشمند روان‌شناس «آدلر» در سال ۱۸۷۰ در اتریش متولد شد. وی در سال ۱۸۹۴ مدرک پزشکی را به دست آورد. او ریاست انجمن روان‌کاوی در وین را بر عهده داشت. وی مکتب جدیدی را در روان‌شناسی بنیان نهاد و آن را «علم روان‌شناسی فردی» نام نهاد.

این علم، و شخصیت برجسته آن دوره، «فروید» بوده است، و ارائه این آرا و نظریات و مکاتب بر اساس تفاوت‌ها به منظور دستیابی به بالاترین سود، و رسیدن به هسته و مغز چیزی که به آن دست یافتند و در آن دچار اختلاف شدند خواهد بود.

دو دانشمند «آدلر» و «یونگ» از درخشان‌ترین روان‌شناسان در زمان «فروید» به حساب می‌آیند و این دو نفر، رقیب و دشمن سرسخت فروید در بیشتر نظراتش بودند، و به این ترتیب برخی اندیشه‌های نویسندگان و دانشمندان معروف را به‌عنوان شاهد خواهیم آورد؛ همان طور که به مهم‌ترین موضوعاتی که پروفیسور «ریچارد داوکینز»^۱ در کتاب خود «پندار خدا» به نگارش درآورده است خواهیم پرداخت؛ از آن جهت که وی از دانشمندان معاصر، و مهم‌تر اینکه او از تبلیغ‌کنندگان عقیده الحاد است؛ عقیده‌ای که انکار رؤیایهای صادقانه را در تاروپود خود دارد، و در نتیجه طبیعتاً وی [داوکینز] بهترین داشته‌های خودش و بالاترین چیزی را که علم می‌تواند [در راستای این عقیده] به آن برسد ارائه می‌دهد.

اما درباره فیلسوفان، فلاسفه ملت‌ها در طول تاریخ، به رؤیایها پرداخته‌اند، و یونانی‌های باستان از این نظر، هیچ تفاوتی با بابلی‌ها و مصری‌ها نداشتند؛

«تا آنجا که آن‌ها در معبدهای خاصی می‌خوابیدند که برای دریافت خبرهای غیبی از

طریق رؤیایها، ساخته شده بود.»^۲

فیلسوفان دوران باستان در چگونگی درکی که از رؤیایها داشتند بر اساس گرایش لاهوتی مذهبی یا ضد آن، یعنی کنترل کامل رؤیایها از جهت فهم و تعامل، به دو دسته تقسیم می‌شدند؛ و از بارزترین این فیلسوفان، ارسطو بود:

۱. ریچارد داوکینز، رفتارشناس حیوانات و زیست‌شناس تکاملی است. وی در سال ۱۹۴۱ میلادی در کنیا به دنیا آمد و در انگلستان زندگی می‌کند و از نظریه‌پردازان الحاد به حساب می‌آید.

۲. مقدمه‌ای در علم رؤیایها و خواب‌ها، نگاهی سریع بر علم رؤیایها و خواب‌ها پیش از ظهور اسلام، شیخ نهره شیخ محمد کسنزان حسینی.

«به طوری که او تصور می‌کرد بیشتر رؤیاها از محرک‌های حسی سرچشمه می‌گیرند و هیچ ارتباطی با خدایان ندارند؛ به این ترتیب که بسیاری از لذت‌ها یا دردهایی که در بیداری به انسان وارد می‌شوند در حالی که او آن‌ها را احساس نمی‌کند یا به فراموشی می‌سپارد، وقتی می‌خواهد به وضوح در رؤیاهایش برایش نمایان می‌شود. ارسطو به اهمیت احساسات و عواطف، تمایلات و مزاج‌ها در شکل‌گیری رؤیاها پی‌برد؛ بنابراین عاشق در خواب خودش آن چیزی را می‌بیند که با گرایش نفسانی‌اش متناسب است، و فرد وحشت‌زده نیز همین گونه است. این در حالی است که ارسطو تحقق رؤیاهای پیشگویی‌کننده را به چهار عامل مرتبط می‌دانست: تصادف، القا، احساسات شدید، و توجهات خاص؛ و در نتیجه: به طور کلی آرای فیلسوفان درباره رؤیا به دو دسته تقسیم می‌شود»^۱:

- نظرات اعتقادی: نظراتی است که رؤیاها را به خدایان و شیاطین منسوب می‌داند.

- نظرات عقل‌گرایانه: نظراتی است که رؤیاها را از دیدگاه عقلی بدون هیچ اثری از نیروهای غیبی-تفسیر می‌کند.

نتیجه نهایی اینکه روان‌شناسان متأخر (پیروان مکتب فروید) همان راه و روش ارسطویی و کسانی را که در این اعتقاد وی را همراهی می‌کردند در پیش گرفتند، و تفکرات و نظرات خود را به آزمایش، تحقیقات، و تحلیل علمی و تشریحی مستند کردند تا از آرا و نظریات خود درباره رؤیا، حمایت و پشتیبانی کنند؛ از این رو تا زمانی که روان‌شناسان حرفه خود را کامل کنند و به یافته‌هایی بسیار دورتر از فلاسفه و دانشمندان پیش‌تر از خود که منکر رویکرد دینی درباره رؤیاها بوده‌اند برسند، پژوهش و تحقیق درباره آرای فلاسفه درباره رؤیاها معنایی ندارد؛ و به این ترتیب تنها به بحث و بررسی نظرات روان‌شناسان و پزشکان بسنده خواهیم کرد؛ و توفیق تنها از آن خداوند است.

۱. مقدمه‌ای در علم رؤیاها و خواب‌ها، نگاهی سریع بر علم رؤیاها و خواب‌ها پیش از ظهور اسلام، شیخ نهره شیخ محمد کسنزان حسینی.

روانشناسی

در این پژوهش بنده بیشتر بر تفکرات و نظرات مطرح شده توسط دانشمند اتریشی «زیگموند فروید» متمرکز خواهیم شد؛ چرا که او صاحب نخستین مکتب در روان‌کاوی بوده و دیگر دانشمندان از او بهره برده‌اند و به این ترتیب مکاتب بسیار زیادی ایجاد شدند. بنابراین دیگر مکتب‌ها و کسانی که آن‌ها را بنیان نهاده‌اند در اصول بسیاری با فروید اشتراک نظر، و در برخی جزئیات با یکدیگر تفاوت داشته‌اند. به همین دلیل بنده بیشتر به نظرات و دیدگاه‌هایی خواهیم پرداخت که فروید ارائه کرد و سپس به دیگر دانشمندان می‌پردازم، و به مهم‌ترین مسائل اختصاص یافته به ماهیت رؤیاها و حقیقت آن از نگاه علم روان‌شناسی که درباره‌اش دچار اختلاف شده‌اند خواهیم پرداخت.

همچنین: برخی عبارت‌ها و متونی را خواهیم آورد که فروید به رشته تحریر درآورده یا اشخاص دیگری از او نقل کرده‌اند و این نوشته‌ها را به جهت ارزیابی واقع‌بینانه و عملی آنچه فروید در رویکرد خودش در برابر رؤیاها بیان کرده است، در ترازوی نقد علمی قرار خواهیم داد؛ چراکه او، تنها به‌عنوان یک دانشمند روان‌شناس که نظریاتی درباره رؤیاها و روان‌کاوی دارد شناخته نمی‌شود؛ بلکه او نماینده یک «دکترین عقل‌گرایانه» است که بسیاری از آن پیروی می‌کنند و بر اساس آن استدلال می‌آورند؛ بنابراین از پرداختن به عقیده و تفکر او درباره رؤیا گریزی نیست و اینکه وی چگونه با مسئله رؤیاها برخورد کرده و با کدام منطق علمی با آن حقایق متشابه و درهم‌تنیده روبه‌رو شده است.

دانشمندان و پزشک اتریشی زیگموند فروید

فروید نخستین کسی است که سبک «تحلیل روانی» یا «روان‌کاوی» را برای رمزگشایی رؤیاها و رسیدن به اسباب و عواملی که منجر به بیماری‌های روانی می‌شد، به کار گرفت.

دکتر سلامه موسی می‌گوید:

«نخستین کسی که به بررسی «این ذهنیت» پرداخت، فروید، دانشمند اتریشی بود. او نخستین معلم بود و دیگر پژوهشگران، شاگردان او هستند که برای نظریه او توضیح می‌نویسند یا در آن، تجدیدنظر می‌کنند. او اعتقاد دارد مهم‌ترین انگیزه‌های این ضمیر ناخودآگاه (ذهن ناهوشیار) که خاطره‌ها و رؤیاها را برای ما ایجاد می‌کند، همان غریزه جنسی دگرگون‌شده است که برای ما به شکل‌های مختلف آشکار می‌شود؛ و اینکه رؤیاها ما را به فرهنگ‌هایی باستانی می‌برد که از هزاران سال قبل در میان پدران ما شایع بوده است.»^۱

ماهیت رؤیاها از نظر فروید

فروید رؤیاها را پدیده نادر روان‌شناختی می‌دانست و در طول زندگی خود همواره تلاش می‌کرد بیماران را از طریق رؤیاها درمان کند؛ همان‌طور که این نکته را در مقدمه کتاب خود «تفسیر رؤیاها» آورده است. فروید می‌گوید:

«من در این کتاب تلاش می‌کنم تفسیر رؤیاها را شرح بدهم، و اعتقاد دارم اگر چنین کنم پا را از دایره موضوعاتی که علم بیماری‌های اعصاب به آن می‌پردازند فراتر نمی‌گذارم؛ زیرا تحقیقات روان‌شناسی به ما نشان می‌دهد رؤیا، نخستین حلقه از زنجیره پدیده‌های نادر روان‌شناختی است، و این زنجیره‌ای است که بنا به دلایل علمی لازم است پزشک به دیگر

۱. ضمیر ناخودآگاه، سلامه موسی، انتشار مؤسسه فرهنگی آموزشی هنداوی، ۲۰۱۲م، ص ۱۰.

حلقه‌های آن نیز مثل ترس‌های هیستریک (روانی)، افکار خشن، اضطراب و نگرانی پردازد....»^۱

فروید از روش نوین خود در «تحلیل روانی» (روان‌کاوی)، در درمان بیماری‌های روانی از طریق تفسیر رؤیایهای بیماران خودش بهره می‌برد، و کسانی که به دست او تربیت می‌شدند و نیز کسانی که روش او را تا امروز در پیش گرفته‌اند نیز به همین روش عمل می‌کنند؛ و این رویکرد، آن‌ها را در خصوص رؤیایها به این نقطه رسانده است که رؤیایها را آینه‌ای می‌دانند که گرفتاری‌ها، مشکلات و سرکوب‌های عمیق موجود در وجود بیمار را که در ذهن و روان انسان بیمار نفوذ کرده است، منعکس می‌کند.

فروید و کسانی که بعد از او آمدند بر برقراری ارتباط آزاد با افکار خاص بیمار، اعتماد و اطمینان می‌کردند، و این تکنیکی برای روان‌کاوی است که بر آزاد گذاشتن عرصه برای بیمار، تکیه می‌کند تا بیمار افکاری را آشکار کند که به ذهنش متبادر می‌شود و از آن‌ها پرده بردارد؛ بدون آنکه در هنگام ورود این افکار، از طرف شنونده وقتی وی از این افکار برای تحلیل وضعیت موجود بیمار استفاده می‌کند مورد دخالت یا جهت‌دهی قرار بگیرد؛ به این صورت که بیمار سخن می‌گوید و افکاری را که در ذهنش می‌چرخد بدون اینکه کسی در آن مداخله کند، یا آن‌ها را جهت‌دهی و پردازش نماید، بیان می‌کند؛ و از طریق این تداعی افکار، با به‌کار بردن مقیاس‌ها و تعبیرهای آموخته‌شده، وضعیت بیمار مشخص می‌شود. وی می‌تواند این تداعی آزادانه را در قالب «نوشتن» تجربه کند؛ به این صورت که عنان افکارش را رها می‌کند تا بدون هیچ قیدوبندی به قلم‌فرسایی پردازد؛ بنابراین هر چیزی را که به ذهنش می‌رسد بدون پنهان‌داشتن هیچ جزئیاتی هرقدر هم کم‌اهمیت، دردناک یا عیبناک بوده باشد می‌نویسد.

جهت روشن‌شدن بیشتر و درک ماهیت برخورد فروید با رؤیایها، به‌منظور دستیابی به تصویر

ماهیت رؤیایا از نظر روان‌شناسان، تلاش می‌کنیم روش تحقیقی را که روان‌شناسان با جزئیات بیشتر دنبال کرده‌اند، با استفاده از گفته‌های نویسندگان و استادان متخصص در زمینه برخی تلخیصات نظریه فروید، واکاوی کنیم.

دکتر سلیمان دلیمی نوشته است:

«فروید اعتقاد دارد انسان بسیاری از تمایلات و افکار و چیزهایی را که هیچ راه فراری برای بروزشان ندارد مگر در عالم رؤیا، درون خود مخفی می‌کند؛ و رؤیایا در مثل چنین حالت‌هایی، وظیفه‌ای بسیار مهم را به انجام می‌رسانند، و آن، فراهم‌آوردن شرایط مناسب برای ابراز این تمایلات، و آشکار کردنشان در طول خواب است؛ حتی اگر انسان آن رؤیا یا جزئیاتش را هنگام بیدار شدن، به یاد نیاورد؛ و به این ترتیب رؤیایا می‌توانند از میزان فشارها و بحران‌های روان‌شناختی که در نتیجه انباشت آن تمایلات در طول زمان ایجاد شده است، فرو بکاهند... فروید اعتقاد دارد این امکان وجود دارد که تمایلات و احساسات سرکوب‌شده در رؤیایا بیان شوند، و در نتیجه می‌توان بر آن‌ها مسلط شد و آن‌ها را جهت‌دهی کرد...»^۱

همچنین دکتر «علی الوردی» می‌نویسد:

«نظریه فروید نظریه «انگیزش روانی» نامیده می‌شود و این نظریه با این نام‌گذاری- در نقطه مقابل نظریه «انگیزش حسی» که پیش‌تر به آن اشاره کردیم قرار می‌گیرد. او نظریه خود را به دو کلمه محدود می‌کند و می‌گوید: رؤیا چیزی جز «برآورده شدن میل و آرزو» نیست. شایان ذکر است اشاره‌ای داشته باشیم به اینکه ما می‌توانیم بذره‌های این اندیشه را در نظریه ارسطو، در احادیث نبوی، و در بسیاری از اندیشه‌ها و نظراتی که در گذشته درباره رؤیا گفته شده است ببینیم؛ ولی این‌ها بذره‌هایی از دست‌رفته بوده‌اند که کسی توجه کافی به آن‌ها نداشته است؛ اما فروید «برآورده شدن آرزو» را به عنوان پایه و ستونی در نظر می‌گیرد که رؤیایا بر اساس آن‌ها استوار می‌شوند، و تلاش می‌کند بر اساس این دیدگاه، تمامی

پدیده‌های شگفت‌انگیزی را که انسان در خواب خود می‌بیند تفسیر کند.»^۱

دکتر علی الوردی توضیح مختصر قبلی خود را در تعریف رؤیایها به این صورت کامل می‌کند که -طبق نظریه فروید- رؤیایها، تمایلات سرکوب‌شده و پوشانده‌شده هستند؛ آنجا که می‌گوید:

«و با توجه به آنچه گفته شد فروید دو نکته دیگر را نیز اضافه کرده است:

۱- اینکه برآورده‌شدن آرزو در رؤیایها به‌شکلی روشن و واضح نمایان نمی‌شود؛ بلکه در بسیاری اوقات، پوشیده یا نمادین است.

۲- رؤیای تمامی خواسته‌ها و آرزوهای را که فرد احساس می‌کند محقق نمی‌سازد؛ بلکه تنها آن‌هایی را برآورده می‌کند که انسان در طول بیداری‌اش، سرکوبشان کرده است و نتوانسته آن‌ها را به هر دلیلی، اشباع کند.

می‌توان نظریه فروید را درباره رؤیایها، با عبارت زیر خلاصه کرد: رؤیا، عبارت است از برآورده‌شدن مبهم و نمادین آرزویی سرکوب‌شده یا تحت فشار.»^۲

همچنین الوردی سخنی شگفت‌آور از فروید را نقل می‌کند:

«فروید می‌گوید رؤیایها موهبت و هدیه‌ای از طرف خداوند، و فرایند فرار از تمایلات و آرزوهای تحریم‌شده هستند، و در این راه به پوشاندن بهره ممنوعه خود، با سر و سامانی فریبنده پناه می‌برد تا آن را از چشم سانسورکنندگان و نظارت‌کنندگان پنهان نماید.»^۳

و با این گفته، در تناقضی شگفت‌گرفتار می‌شود؛ زیرا این تصور که رؤیا بخشی از جانب خداست با نتیجه‌ای که از این «بخشش» گرفته می‌شود در تناقض است؛ یعنی با فرار از تمایلات و آرزوهای منع‌شده و حرام. این فرض با مراقبت و نظارتی که فروید تصور می‌کند و

۱. رؤیایها از منظر علم و عقیده، دکتر علی الوردی، ناشر: دار کوفان لبنان، چاپ دوم، ۱۹۹۴، ص ۷۴.

۲. رؤیایها از منظر علم و عقیده، دکتر علی الوردی، ناشر: دار کوفان لبنان، چاپ دوم، ۱۹۹۴، ص ۷۴.

۳. رؤیایها از منظر علم و عقیده، دکتر علی الوردی، ناشر: دار کوفان لبنان، چاپ دوم، ۱۹۹۴، ص ۷۴.

جنبه انسان آگاه یا بگوئیم فاضل- را نشان می‌دهد، با در نظر گرفتن این نکته که خود آن انسان با آگاهی و فرهنگ خود، قیدهایی از تمایلات حرام و ممنوعه را بر خود می‌نهد در تضاد است؛ و این طبیعتاً از فطرت و قانون الهی سرچشمه خواهد گرفت. پس واضح [این قیدهها] در اینجا همان خداوند است که از طریق قانون‌ها و اخلاقی که ادیان آسمانی در طول مسیر بشریت گسترش داده‌اند آن‌ها را وضع کرده است. حال چگونه خداوند، نظارت‌کننده و مانع ظهور این تمایلات باشد و از سوی دیگر، خودش همان کسی است که از راه پوشاندن و تبدیل کردن این تمایلات به نمادها، راه فراری به سوی آن‌ها قرار می‌دهد؟!

این تناقض، چه بسا تمسخر اعتقادات دینی شایع درباره رؤیایها توسط فروید را به صورتی که در گفتار دیگری از فروید دیده می‌شود- توجیه می‌کند؛ پزشک و دانشمند روان‌شناس سوئیسی «یونگ» می‌گوید:

«فروید کتاب خود "تفسیر رؤیایها" را با سخن اخلاقی زیر شروع می‌کند: اگر من نتوانستم خدایان را مقهور کنم، دست‌کم باعث شدم خدایان سر و صدای زیادی به راه نیندازند.»^۱

و باید توجه داشت که فروید به تمام چیزهایی که پیروان ادیان در خصوص رؤیا اعتقاد داشته‌اند آشنایی داشت؛ اینکه بر اساس اعتقادات بیشتر تمدن‌ها و به خصوص اعتقادات دینی، رؤیا از «غیب» پرده برمی‌دارد؛ ولی همان‌طور که در ادامه، گفته‌وی نقل می‌شود- با وجود ناتوانی اش در ارائه تفسیری قابل قبول برای پیشگویی‌های رؤیایها، این اعتقاد را رد می‌کند. فروید می‌گوید:

«... از نظر آن‌ها بدیهی و مسلم بود که رؤیایها ارتباط تنگاتنگی با دنیای آبرانسان‌هایی داشت که مردم به وجودشان اعتقاد داشتند، و نیز آن‌ها یعنی رؤیایها- را وحی و الهاماتی از

۱. علم روان‌شناسی تحلیلی، کارل یونگ، ترجمه نهاد خیاطا، ناشر: خانه گفت‌وگو برای نشر و توزیع سوریه، چاپ دوم، ۱۹۹۷، ص ۲۰۷.

جانب خدایان و شیاطین قلمداد می‌کردند؛ علاوه بر این، مسلّم بود که رؤیا و خواب، معنای مهمی برای بیننده رؤیا داشت و طبق روال رایج آن زمان، از غیب پرده برمی‌داشت و آینده را پیشگویی می‌کرد. به هر حال وجود تنوع فراوان در موضوع و زمینه رؤیایها و در حس و تأثیری که ایجاد می‌کردند، داشتن هرگونه چشم‌انداز یکنواخت از آن‌ها را ناممکن ساخته، و طبقه‌بندی خواب‌ها را به دسته‌های متعدد و زیرمجموعه‌های فرعی بر اساس اهمیتی که داشتند و میزان قابل اعتماد بودنشان ضروری می‌ساخت. موضعی که فیلسوفان برجسته دوران باستان می‌گرفتند طبیعتاً تا حدودی وابسته به گرایش آن‌ها نسبت به حدس و پیشگویی بود.

دو اثر از کارهای ارسطو که به رؤیا و خواب می‌پردازند در حال حاضر تبدیل به موضوعی برای مطالعه روان‌شناسی شده‌اند. او به ما می‌گوید رؤیایها از جانب خدایان برای ما فرستاده نمی‌شوند و منش و ماهیتی الهی هم ندارند، بلکه شیطانی‌اند؛ زیرا طبیعت «شیطانی» است نه «الهی». به عبارتی، رؤیایها نشئت گرفته از نموده‌های فراطبیعی نیستند؛ بلکه از قوانین روح انسان تبعیت می‌کنند؛ گرچه روح انسان، ملکوتی است؛ و تعریف خواب عبارت است از فعالیت ذهنی فرد خوابیده تا زمانی که در خواب است.

.... طبق آنچه ما می‌دانیم قبل از زمان ارسطو، پیشینیان، خواب را محصولی از ذهن در حال خواب نمی‌دانستند؛ بلکه عاملی الهی را سبب بروز آن محسوب می‌کردند؛ و پیش از آن هم دو جریان متضاد وجود داشت که هریک از قدرت و نفوذ خود استفاده می‌کرد، و بعداً پی خواهیم برد که در هر مقطع تاریخی بر عقاید جاری درباره عالم خواب تأثیر می‌گذاشتند. آن‌ها رؤیایهایی را به‌عنوان رؤیایهای صادق و ارزشمند - که به‌سوی شخص خفته فرستاده می‌شد تا به او هشدار داده شود یا آینده‌اش را پیشگویی کند - متمایز می‌کردند، و دسته دیگر رؤیایهای بیهوده و فاقد ارزش، و گمراه‌کننده بود، که هدفشان گمراه کردن یا تخریب شخصیت فرد بود.

گروه (Gruppe) در ۱۹۰۶ به ذکر [نوعی] طبقه‌بندی رؤیایها که توسط مارکوبیوس (Marcobius) و آرتمیدوروس (Artemidorus) انجام پذیرفته بود پرداخت و گفت: رؤیایها به دو دسته تقسیم می‌شدند. فرض بر این بود که یک دسته، تأثیر یافته از حال و گذشته بود،

ولی هیچ نشان مهمی از آینده در آن وجود نداشت. این دسته شامل بیماری‌های بی‌خوابی بود که به‌طور مستقیم نشان‌دهنده اندیشه‌ای خاص یا متضاد با آن بود (مانند گرسنگی یا سیری مفرط) و سپس به توهمات که به‌طور کامل در خیالات و توهمات غوطه‌ور بودند منجر می‌شد (مثل کابوس یا بختک)؛ ولی برعکس دسته اول، به نظر می‌رسید دسته دیگر، آینده را تعیین می‌کرد. این دسته حاوی نکات زیر بود:

۱- پیشگویی‌های مستقیمی که در رؤیاها دریافت می‌شد (وحی)؛

۲- پیش‌بینی برخی از رویدادهای آینده؛

۳- رؤیاهای نمادین، که باید تعبیر شوند (رؤیاها).

این فرضیه تا قرن‌ها رایج و مورد قبول بود.^۱

با چشم‌پوشی از علوم روان‌شناسی که فروید به آن‌ها مشغول بوده و نظریه‌های جدیدی که به‌خصوص در روان‌کاوی ارائه کرده است بدون در نظر گرفتن همه این‌ها- به‌طور خلاصه می‌توانیم عقیده فروید را درباره رؤیاها در یک جمله خلاصه کنیم: «رؤیاها، برآورده کردن یک آرزوست.» و این همان نکته‌ای است که در این تحقیق برای ما حائز اهمیت است.

فروید می‌گوید:

«اثبات اینکه رؤیاها اغلب خود را بدون هیچ‌گونه تغییر چهره‌ای و در قالب تحقق آرزوها عیان می‌کنند آسان است؛ از این رو ممکن است عجیب به نظر برسد که زبان رؤیاها از گذشته‌های دور فهمیده نشده است. برای مثال رؤیایی هست که من هر وقت بخواهم می‌توانم برای خودم ایجاد کنم؛ یعنی گویی به‌طور آزمایشی می‌توانم آن را ایجاد کنم. اگر

۱. تفسیر رؤیاها، فروید، ص ۴۴ و ۴۵.

* بیشتر اقتباس‌های نقل شده از کتاب «تفسیر رؤیاها» ی فروید، از ترجمه فارسی این کتاب با نام کتاب «تفسیر خواب»، اثر زیگموند فروید، متن دقیق و کامل توسط جیمز استراچی، برگردان عفت‌السادات حق‌گو، انتشارات شباهنگ، تهران، ایران، چاپ سوم، ۱۳۹۹ ش. آورده شده‌اند؛ البته با مطابقت با متن عربی، ممکن است اندک تغییراتی در پاره‌ای از برگردان این اقتباس‌ها، انجام شده باشد. (مترجم)

من شب، ماهی شور یا زیتون یا هر غذای شور دیگری بخورم در طول شب دچار چنان عطش شدیدی می‌شوم که مرا از خواب بیدار می‌کند؛ ولی قبل از بیداری، رؤیایی دارم، و این رؤیا همواره دارای یک محتواست؛ یعنی در حال آشامیدن آب هستم. خواب می‌بینم جرعه‌های بزرگ آب را می‌بلعم، و آب، طعم خوشایندی دارد؛ به طوری که هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند مگر طعم نوشابهٔ خنک هنگامی که انسان از تشنگی لَه‌لَه می‌زند. آنگاه من از خواب بیدار می‌شوم و احساس می‌کنم باید یک نوشیدنی واقعی بنوشم. این رؤیای ساده به دلیل عطشی ایجاد می‌شود که وقتی بیدار می‌شوم آن را احساس می‌کنم. تشنگی، سبب ایجاد آرزوی نوشیدن می‌شود، و رؤیا، برآورده‌شدن این آرزو را به من نشان می‌دهد.^۱

و نیز می‌گوید:

«... رؤیا یک پدیدهٔ روان‌شناختی واقعی و کاملاً معتبر است؛ رؤیا، برآورده‌شدن یک آرزوست. رؤیا، راه برقرارشده میان خواب و محصولات منطقی ناشی از فعالیت‌های روان‌شناختی ما در بیداری‌مان است؛ و رؤیایها توسط فعالیت ذهنی بسیار پیچیده‌ای ساخته می‌شوند...»^۲

با این وجود فریود در بسیاری اوقات با خودش مخالفت کرده است و رؤیایها را به‌عنوان تمایلی معرفی می‌کند که در درون نفس انسانی فعال است، و آن تمایل را به‌عنوان حالتی نادر و بیمارگونه توصیف می‌کند؛ و اینکه بیمار معمولاً رؤیایهایی می‌بیند که از عقده‌های روانی ناشی می‌شود و آن عقده‌ها یا آن خاطره‌های ذهنی و ترس‌های سرکوب‌شدهٔ بیماران را منعکس می‌کند؛ و به این ترتیب آرزو و تمایل واقعی را نشان نمی‌دهد، بلکه نتیجه‌ای بیمارگونه از خاطره‌ها و ترس‌ها را نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که آن خاطره‌های ذهنی و آن ترس‌ها و نگرانی‌ها به‌صورت قهری در رؤیای بیمار آشکار می‌شود و این قطعاً با تمایلی که به ذهن‌خطور می‌کند و آرزو دارد آن را برآورده کند متفاوت است. آنچه آن را آرزو می‌کند و تمایل داری

۱. تفسیر رؤیایها، فریود، ص ۵۰.

۲. تفسیر رؤیایها، فریود، ص ۱۴۹.

که به دستش بیاوری با چیزی که از آن می‌ترسی و از اتفاق افتادنش هراس داری، متفاوت است؛ پس چگونه می‌توانیم تصور کنیم هر دوی آن‌ها از آرزویی سرچشمه می‌گیرد که به انسان فشار وارد می‌کند، تا آنجا که به‌شکل رؤیا عیان می‌شود؟! در حالی که این، طبیعتاً تناقضی روشن است.

و همین کافی است که او خودش رؤیاهای بسیاری را بیان کرده، ولی بر همین اساس آن‌ها را تفسیر نکرده است.

علت ایجادکننده رؤیاها

موضوع مهمی که درباره رؤیاها به آن پرداخته شده، علتی است که رؤیاها به‌دلیل آن، شکل می‌گیرند و این قضیه، بسیاری از پژوهش‌ها و بحث‌های دانشمندان روان‌شناس را درگیر خود کرده است. فروید می‌گوید:

«بحث‌هایی درباره علت‌های انگیزشی رؤیاها، بخش عظیمی از نوشته‌های مربوط به این موضوع را به خود اختصاص داده است. مسئله تنها زمانی می‌توانست مطرح شود که به موضوعی برای پژوهش بیولوژیکی تبدیل شده باشد. مردم باستان که عقیده داشتند خدایان رؤیاها را به وجود می‌آورند، هیچ نیازی به جست‌وجو برای یافتن محرک‌های رؤیاها احساس نمی‌کردند. رؤیاها نمادی از اراده نیروهای الهی یا نیروهای اهریمنی بودند و مضمون آن‌ها ناشی از آگاهی و دانش، یا نیت آن نیروها بود. علم بلافاصله با این پرسش روبه‌رو شد که آیا انگیزش‌های دیدن رؤیا، همیشه یکی است، یا انواع گوناگونی از این محرک‌ها ممکن است دست‌اندرکار باشند.»^۱

از این رو او القای درونی یا محرک‌های حسی روانی را جایگزین وحی الهی، و آن‌ها را به‌صورت زیر تقسیم‌بندی می‌کند و می‌گوید:

۱. تفسیر رؤیاها، فروید، ص ۶۰.

«هر نوع شمارش کامل خاستگاه‌های رؤیایها، به تشخیص فقط چهار خاستگاه می‌انجامد؛ و این چهار نوع برای طبقه‌بندی خود رؤیایها نیز به کار رفته‌اند، که عبارت‌اند از:

۱- تحریک‌های حسی بیرونی (عینی)؛

۲- تحریک‌های حسی درونی (ذاتی)؛

۳- محرک‌های جسمی درونی (مربوط به اعضای بدن)؛

۴- محرک‌هایی با سرچشمه‌های محض روانی.»^۱

و ما در ادامه به‌طور خلاصه به توضیح این محرک‌ها به همان صورتی که فروید در کتاب خود «تفسیر رؤیایها» شرح داده است، خواهیم پرداخت و به‌جهت اختصار، بعضی از آنچه را که به آن نیاز داریم نقل خواهیم کرد:

اول: تحریک‌های حسی بیرونی (عینی)

محرک‌هایی که انسان طی خواب آن‌ها را احساس می‌کند مثل صدا، درد، بویا... و چه بسا منابعی برای شکل‌گیری رؤیایها شوند. فروید در کتاب خود به بعضی از نمونه‌های آن پرداخته است. فروید می‌گوید:

«پژوهشگران مجموعه کاملی از رؤیایها را جمع‌آوری کرده‌اند که در آن‌ها چنان ارتباط گسترده‌ای بین محرک موجود در بیداری و بخشی از مضمون رؤیا وجود داشته است که می‌توان محرک را به‌عنوان سرچشمه رؤیا به حساب آورد.

من به‌نقل از «جسن» (۱۸۵۵) به ذکر مجموعه‌ای از رؤیایهایی از این دست خواهیم پرداخت که می‌توان آن‌ها را ردیابی کرد تا به محرک‌های حسی عینی، و کم‌وبیش انقافی دست یافت.

هر صدایی که به طور نامعلوم به گوش می‌رسد تصاویر مرتبط با خودش را در رؤیا پدید می‌آورد. صدای غرش یک رعد، ما را در میان جنگ قرار می‌دهد؛ بانگ خروسی ممکن است تبدیل به فریاد انسانی از سر ترس و وحشت شود؛ صدای غژغژ دری ممکن است رؤیای دزدان را ایجاد کند. اگر در طول شب رواندازمان کنار برود ممکن است در خواب ببینیم برهنه راه می‌رویم و یا در آب افتاده‌ایم جمع شدن منی، به دیدن خواب‌های شهوانی منجر می‌شود، و دردهای موضعی سبب ایجاد تصوراتی از قبیل سوء رفتار، تهاجم، یا آسیب دیدگی می‌شود.»^۱

و با بیان بسیاری از آزمون‌هایی که دانشمندان بر روی محرک‌های حسی انجام داده که منجر به حصول رؤیاهایی شده‌اند که با نوع محرک به کار گرفته شده ارتباط داشته است -آنگونه که فروید بیان می‌کند- اشکال بزرگی در درک و فهم دانشمندان آشکار می‌گردد؛ اینکه با به‌کاربردن یک محرک مشخص برای چندین مرتبه -با وجود اینکه محرک، یکسان بوده است- رؤیاهای حاصل در هر مرتبه، به‌طور کامل با نتیجه آزمون قبلی متفاوت می‌شود! فروید می‌گوید:

«به هر حال، بررسی علمی نمی‌تواند در همین حد متوقف شود. این نوع بررسی، مجال برای پرسش‌های بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا محرکی که در طول خواب، خود را به حس‌ها تحمیل می‌کند به همان شکل واقعی‌اش در رؤیا ظاهر نمی‌شود، بلکه تصویر دیگری جایگزینش می‌شود که به نوعی با آن در ارتباط است؛ اما رابطه میان محرک رؤیا و رؤیایی که نتیجه آن است، طبق گفته «ماوری» (۱۸۵۴) «نوعی پیوند نزدیک است، ولی نه پیوندی خاص و منحصر به فرد». اجازه بدهید در این ارتباط به سه نمونه از رؤیاهای هیلدبرانت که مربوط به ساعت شماتله‌دار است بپردازم (۱۸۷۵). پرسش مطرح‌شده این است که چرا یک محرک مشخص، باید سه نوع رؤیای متفاوت ایجاد کرده باشد؟! و چرا همین سه رؤیا

را پدید آورد و نه رؤیایهای دیگر را؟^۱

آنچه در فهم این دانشمندان بیشتر مشکل ایجاد می‌کند عبارت است از اینکه: این رؤیایهای تولیدشده توسط محرک‌های بیرونی، چه بسا رؤیایهایی با داستانی طولانی‌تر و با جزئیات پیچیده‌تر ایجاد کند و به این ترتیب داستان رؤیا با محرک به پایان برسد. حال ذهن چگونه می‌تواند چنین داستانی را در زمان رخداد محرک در زمانی نامشخص ایجاد کند؟

فروید می‌گوید:

«این خواب (رؤیا) زمینه مجادله جالبی را بین «لی لورین» (۱۸۹۴) و «اِگِر» (۱۸۹۵) در مجله فلسفی *Revue philosophique* فراهم ساخت. پرسش مطرح‌شده این بود که چگونه ممکن است بیننده رؤیا چنین محتوای به‌ظاهر- بسیار غنی را در فاصله کوتاه سپری‌شده بین دریافت محرک بیدارکننده و زمان بیداری‌اش، جای بدهد؟!^۲

به نظر بنده اصرار دانشمندان بر این رویکرد یعنی تصور اینکه همه رؤیایها فقط به ذهن و روان، و محرک‌ها برمی‌گردند و در نظر نگرفتن این احتمال که علت، می‌تواند یک وحی الهی بوده باشد آن‌ها را وادار کرده است تا امور را به‌طور کامل وارونه جلوه دهند؛ و چیزی که فروید در سخن بالا درباره‌اش سخن گفته است به این وارونه‌کردن وقایع گواهی می‌دهد. پاسخ رؤیایهای فرد بیننده خواب به تشنج‌های روان‌شناختی یا محرک‌ها، وقتی واقعی‌تر خواهد بود که تصور کنیم آن رؤیایها، پیش از آن محرک وجود داشته‌اند، و بیدارشدن فرد خوابیده به‌وسیله آن محرک، همان عاملی است که سبب قطع‌شدن رؤیا شده است، و به‌پایان‌رسیدن رؤیا را بر اساس نهایی‌تی که متناسب با محرک است تشکیل می‌دهد؛ و نه برعکس!

به نظر بنده این فرض بیشتر از فرض آن‌ها- که از اعتقاد قبلی آن‌ها به اینکه منشأ همه رؤیایها صرفاً ذهن و محرک‌هاست سرچشمه می‌گیرد- پذیرفتنی‌تر و منطقی‌تر است؛

۱. تفسیر رؤیایها، فروید، ص ۶۵.

۲. تفسیر رؤیایها، فروید، ص ۶۵.

به خصوص تحقیقات نوین ثابت کرده است که فرد خوابیده وقت زیادی از خوابش را در رؤیا می‌گذراند و این فرض، اشکالاتی را که دانشمندان گرفتارشان شده و راه‌حلی برایشان نیافته‌اند حل می‌کند؛ بنابراین تعدد رؤیایها با یک محرک یکسان - که هیلدبرانت روایت می‌کند - بر اساس این فرض، بسیار واقعی و منطقی می‌شود. رؤیایهای متفاوت و مستمر، امری طبیعی است ولی «محرک» (در این آزمون، زنگ ساعت) عاملی است که به آن رؤیایها وارد می‌شود و فرد خوابیده را بیدار می‌کند، و ذهن انسان بینندهٔ رؤیا، در پایانِ رؤیا، بر تصویری سوار می‌شود که تا حدی نزدیک به «زنگ ساعت» است.

این فرض راه‌حلی را نیز برای اشکالی فراهم می‌کند که دانشمندان را دربارهٔ غنای مادهٔ رؤیایهایی که در بعضی رؤیایها، محرک ایجادش کرده، به شگفتی انداخته است؛ اینکه زمان بین ایجاد محرک و بیدار شدن از خواب برای ترتیب‌دادن چنین رؤیایهای بسیار غنی و سرشار از رخدادها و احساسات و... هرگز نمی‌تواند کافی باشد، و این فرض می‌تواند این اشکال را به‌طور کامل برطرف کند. وجود رؤیایها، قبل از ایجاد شدن محرک، ترکیب رؤیا را به‌صورت طبیعی و با غنایی کامل فراهم می‌کند؛ چه این ترکیب، حقیقی بوده باشد و چه از ناحیهٔ ذهن و روان؛ و ان‌شاءالله در فصل‌های بعدی این موضوع را بررسی خواهیم کرد.

دوم: تحریک‌های حسی درونی (ذاتی)

این محرک‌ها تفاوت چندانی با محرک‌های عینی ندارند. وجود تحریکات حسی درونی توسط اندام‌های حسی، در انسان، مؤثر واقعی محسوب می‌شوند و چه بسا در عمل، تأثیر این محرک‌ها در شکل‌گیری رؤیا، واقعیتی داشته باشد، و این تأثیر به‌دنبال تحریک درونی مثل وزوز یا سوت کشیدن گوش‌ها، یا تحریکات درونی شبکیهٔ چشم و دیگر تحریکاتی که فروید به‌عنوان نمونه بیان کرده است، پیش بیاید؛ ولی این محرک‌ها همچنان نیازمند باقی می‌مانند و از ایجاد پاسخ برای بیشتر رؤیایهایی که به‌شکلی با آن گونه از محرک‌ها ارتباط دارند ناتوان هستند، و این پدیده‌ای است که با آزمون ثابت شده و بسیاری از مردم روزانه در رؤیایهای خود

آن را شاهد هستند.

سوم: محرک‌های جسمی درونی (مربوط به اعضای بدن)

این محرک نیز چه بسا تفاوت چندانی با محرک‌های قبلی نداشته باشد، مگر در الفاظ و نام‌گذاری، و مشخصاً از تشنج‌هایی سرچشمه می‌گیرد که در اثر بیماری‌ها، دردها و موارد دیگر، در اندام‌های داخلی فعالیت می‌کنند. این نوع محرک‌ها تنها فرضیاتی هستند که نمی‌توانند برای تمامی رؤیاهای عمومیت داشته باشند؛ و طبیعتاً این با صرف‌نظر از درستی برخی از آنهاست.

فریید می‌گوید:

«به هر حال، اتفاق نظر قابل توجهی دربارهٔ تفسیر اشکال گوناگون خواب که typical یا نمونه‌وار نامیده می‌شوند وجود دارد؛ زیرا بین شمار زیادی از افراد، و با مضمونی بسیار مشابه دیده می‌شود. پرت شدن از جایی بلند، افتادن دندان‌ها، پرواز کردن، و احساس خجالت و دست‌پاچی به دلیل برهنه‌بودن یا پوشیدن لباس نامناسب و نیمه‌برهنه‌بودن، نمونه‌هایی از این رؤیاهای آشنا هستند. دیدن رؤیای آخر تنها به برداشت بییندهٔ رؤیا نسبت داده می‌شود که حس می‌کند در خواب، رواندانش کنار رفته و در معرض هوا قرار گرفته است. رؤیای افتادن دندان نیز ریشه در یک «محرک دندانی» دارد؛ گرچه الزاماً به این معنا نیست که تحریک دندان، تحریکی آسیب‌شناختی بوده باشد. به نظر «اشترومپل»^۱ رؤیای پرواز، تصویری است که ذهن آن را به‌عنوان تفسیر محرکی که از برآمدن و فروافتادن لوب‌های شش‌ها در زمانی که از تحریکات پوستی قفسهٔ سینه آگاهی نداریم، ایجاد می‌شوند، مناسب می‌بیند؛ و همین وضعیت آخر است که منجر به حسی می‌شود که به

۱. Adolf Strümpell, ارنست آدولف گوستاو گاترفیلد اشترومپل، از ۱۸۹۳ «وان اشترومپل (von Strümpell)»، (۲۹ ژوئن ۱۸۵۳ تا ژانویه ۱۹۲۵) عصب‌شناس آلمانی از حوزهٔ بالتیک. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا انگلیسی).

تصویر شناور بودن مرتبط است...»^۱

ملاحظه می‌شود این محرک‌های بدنی که فروید در این مثال‌ها نقل کرده است گزینشی بودن انتخاب آن رؤیایها را توضیح می‌دهد؛ با وجود اینکه این گزینشی عمل کردن موفق نبوده است. اگر رؤیایهای برهنه‌شدن، افتادن دندان‌ها، پرواز در هوا و... تابع تفسیرهایی مبتنی بر فرضیه‌ها، و انتظارات و احتمالات محرک‌های اندامی بوده باشند، اساساً هیچ معنا و ارزشی نخواهند داشت؛ زیرا این‌ها تفسیرهایی بدون هیچ دلیل علمی یا تجربی خواهد بود؛ و اگر [گفته شود] این تفسیرها، به دنبال آزمون و پژوهش به دست آمده است می‌توان آن‌ها را با شواهد تجربی مخالفشان رد کرد. همان رؤیایها -چه رؤیایهای نمونه‌وار (typical)، و چه دیگر رؤیایها- برای بسیاری دیگر رخ داده است، در حالی که محرک‌های اندامی، همراه و همگام با آن‌ها نبوده است؛ بلکه ارتباط رؤیایها را با مسائل دیگری ثابت می‌کنند که هیچ ارتباطی با محرک‌های اندامی یا دیگر محرک‌ها ندارند؛ و این با مشاهدات مکرر -که از نظر علمی به‌عنوان دلیل قابل قبول برای اثبات تفسیرها و واقعیت‌ها، و مطابقت آن‌ها با واقعیت در نظر گرفته می‌شود- ثابت شده است؛ مثل افتادن دندان، که از نظر مردم در بیشتر اوقات، به مرگ یکی از نزدیکان تفسیر، و در عمل محقق هم می‌شود، و این وضعیت، در طول تاریخ به‌شکلی که تقریباً از حد شمارش خارج است و به‌صورت ثابت شده و متعارف در سطح وسیعی در میان عموم مردم و در فرهنگ‌های مردم، به‌خصوص در جامعه‌های اسلامی و شرقی تکرار شده است.

چهارم: محرک‌هایی با سرچشمه‌های محض روانی

به‌طور کلی از این محرک‌ها چنین برداشت می‌شود که مجموعه‌ای از کارکردهایی هستند که در طول حوادث روزانه در روان انسان عمل می‌کنند؛ به‌طوری که این آثار روانی،

محرک‌هایی تأثیرگذار را رؤیاهای شبانه شکل می‌دهند؛ و با وجود اینکه اساساً در خصوص این دیدگاه در میان دانشمندان روان‌شناس اختلاف وجود دارد، در واقع بیشتر چیزهایی را که ببیند رؤیا می‌بیند نمی‌تواند توضیح دهند. حتی اگر تصور کنیم برخی از آنچه ببیند رؤیا می‌بیند در ارتباط و متناظر با چیزهایی باشد که انسان در طول روز با آن‌ها مواجه می‌شود، این، ارتباط رؤیاها را فقط به منابع روانی حوادثی که در طول روز رخ داده است توجیه نمی‌کند؛ زیرا چه بسا بسیاری از آن رخدادها قدیمی بوده باشند و به این ترتیب داده‌ها و محرک‌هایی خواهند بود که منبعشان حافظه است، و رخدادهای روانی که به سبب حوادث در طول روز ایجاد شده‌اند محسوب نمی‌شوند؛ یا چه بسا این داده‌ها - آن‌گونه که یکی از دانشمندان گواهی می‌دهد - اساساً در حافظه انسان وجود نداشته باشند و فرد اصلاً آن‌ها را نشناسد. فروید می‌گوید:

«واشید (۱۹۱۱) می‌گوید در بسیاری اوقات دیده شده است که مردم در خواب، زبان‌های بیگانه را خیلی سلیس‌تر و صحیح‌تر از حالت بیداری‌شان صحبت می‌کنند.»^۱

از آنجا که فروید این حقیقت را درک می‌کند، او را می‌بینیم که گاهی منابع رؤیاها را جدید و گاهی هم قدیمی به شمار می‌آورد، و این ابهام و آشفتگی در فهم، چیزی را که وی پیش‌تر به‌عنوان محرک اصلی رؤیاها ارائه کرده بود در هم می‌شکند، و به هیچ صورتی نمی‌توان آن را به‌عنوان یک قانونی علمی به شمار آورد که بتوان بر آن تکیه کرد.

فروید می‌گوید:

«محرک رؤیا همیشه در میان حوادث روز گذشته، پنهان می‌شود.»^۲

و نیز می‌گوید:

«اگر من تجربه شخصی خودم را درباره موضوع سرچشمه عناصر موجود در محتوای

۱. تفسیر رؤیاها، فروید، پاورقی ص ۵۱.

۲. تفسیر رؤیاها، فروید، ص ۱۷۰.

رؤیایها به آزمایش بگذارم، باید با این ادعا آغاز کنم که این امکان وجود دارد در هر رؤیایی نقطه تماسی با تجربیات روز قبل پیدا کرد.»^۱

در حالی که وی در جاهای بسیاری بیان می‌کند که رؤیایها، اطلاعات خود را از گذشته دور در حافظه، یا داده‌هایی حاضر می‌کنند انسان اصلاً از آن‌ها اطلاعی ندارد. فروید می‌گوید:

«... هیلد برانت می‌گوید: پیش‌تر به صراحت پذیرفتیم که رؤیایها گاهی اوقات با نیروی حیرت‌انگیز بازتولیدشان، رویدادهای بسیار دور و حتی فراموش‌شده اولین سال‌های زندگی مان را به ذهن‌هایمان برمی‌گردانند.

اشترومپل می‌گوید: این وضع حتی هنگامی بیشتر دارای اهمیت می‌شود که ما می‌بینیم چگونه گاهی رؤیایها گویی از زیر آوارهایی که تجربه‌های اولیه جوانی زیر آن‌ها مدفون هستند، تصاویری از مکان‌های خاص، از چیزهای خاص یا افرادی خاص را کاملاً دست‌نخورده و بکر و با تمام طراوت اولیه‌اش بیرون می‌کشند. این محدود به تجربه‌هایی نمی‌شود که هنگام وقوع، تأثیر پرنشاط و زنده‌ای بر جای گذاشته‌اند، یا دارای اهمیت روان‌شناختی بسیار زیادی بوده‌اند و بعدها در رؤیایی به‌عنوان خاطراتی خالص و واقعی که ذهن هوشیار (بیدار) از آن‌ها به وجد می‌آید. بازمی‌گردند؛ به‌عکس، در اعماق خاطره در رؤیایها، تصاویر مردم، چیزها، مکان‌ها و رویدادهایی از زمان‌های اولیه وجود دارد که هیچ‌گاه نه دارای اهمیت روان‌شناختی بوده‌اند و نه از وضوح چندانی برخوردار بوده‌اند، یا در صورتی که این دو را داشته‌اند از مدت‌ها پیش آن‌ها را از دست داده‌اند، که در نتیجه همانند عالم خواب و بیداری کاملاً غریب و ناشناخته‌اند، تا زمانی که منشأ اولیه‌شان کشف شود.»^۲

فروید نیز بر مطلبی که از هیلد برانت نقل کرده است تأکید می‌کند؛ به این صورت که در

۱. تفسیر رؤیایها، فروید، ص ۱۸۷.

۲. تفسیر رؤیایها، فروید، ص ۵۵.

رؤیا، حافظه بسیار دور ظاهر می‌شود، و می‌گوید:

«خواب کسی را دیدم که در رؤیایم می‌دانستم در شهر زادگاهم پزشک بوده است. چهره‌اش نامشخص بود، ولی با تصویر یکی از دبیران دبیرستانی که در آن درس خوانده بودم و هنوز گاه‌گاهی او را می‌بینم، در هم آمیخته بود. وقتی بیدار شدم نتوانستم به ارتباط میان این دو نفر پی ببرم. به هر حال از مادرم پرسش‌هایی درباره این پزشک که به سال‌های اولیه کودکی‌ام برمی‌گشت پرسیدم، و فهمیدم که او تنها یک چشم داشت. دبیر دبیرستانی هم که تصویرش چهره آن پزشک را در خواب پوشانده بود تنها یک چشم داشت. سی‌وهشت سال از آخرین زمانی که آن پزشک را دیده بودم می‌گذشت و تا آنجایی که می‌دانم هیچ‌گاه در بیداری به او فکر نکرده بودم؛ هرچند جای خراشی روی چانه‌ام باید مرا به یاد او انداخته باشد.»

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد شماری از نویسندگان گویا خواسته‌اند از جایگاه بزرگ نقش تجربه‌های دوران کودکی در زندگی ببینند رؤیا، کم کنند. آن‌ها مدعی‌اند در بیشتر رؤیاهای باید عناصری دیده شوند که از آخرین روزهای قبل از خواب گرفته شده باشند. از این رو «روبرت» عملاً اظهار می‌دارد رؤیاهای عادی به‌عنوان یک قانون، تنها به تأثیرات چند روز گذشته می‌پردازند. به هر حال درخواستیم یافت که نظریه رؤیاهای روبرت به‌گونه‌ای است که باید تأثیرات خیلی تازه و جدید را مورد توجه قرار داده و [تأثیرات] بسیار قدیمی را کنار بگذارد. با این وجود پدیده‌ای که روبرت درباره‌اش صحبت می‌کند قانونی درست است؛ زیرا من می‌توانم از بررسی‌های خودم درستی آن را تأیید کنم.»^۱

یعنی این رؤیاهای خاطراتی را حاضر می‌کنند که به یاد آوردن آن‌ها و حاضر کردنشان برای ببینند رؤیا ناممکن بوده است. این علاوه بر بروز مهارت‌ها و تجربیاتی است که در اختیار ببینند رؤیا نبوده است؛ مثل سخن گفتن به زبان‌های بیگانه‌ای که آن‌ها نمی‌دانند، و مسائل دیگر از این دست.

فروید می‌گوید:

«تمام مواد یا اطلاعاتی که محتوای رؤیا را می‌سازند به نوعی از تجربه مشتق شده‌اند؛ به عبارتی، در رؤیا بازتولید شده‌اند یا به خاطر آورده می‌شوند؛ تا جایی که دست‌کم می‌توان آن را حقیقتی مسلم انگاشت. ولی اشتباه است تصور کنیم ارتباطی از این نوع بین محتوای یک رؤیا و واقعیت به‌عنوان نتیجه‌آنی مقایسه‌آن‌ها- لزوماً به‌سادگی آشکار می‌شود؛ بلکه برعکس، پی‌بردن به این ارتباط مستلزم تلاش مکرر و موشکافانه است و در بسیاری اوقات، ممکن است تا مدت‌ها پنهان باقی بماند. علت این امر در شماری از ویژگی‌ها نهفته است که نیروی حافظه آن را در خواب عیان می‌کند و با وجود توجهی که عموماً به آن‌ها شده است تاکنون از تبیین سر باز زده‌اند. شایسته است این ویژگی‌ها را دقیق‌تر بررسی کنیم.

ممکن است حالاتی در محتوای یک خواب رخ بدهد که در بیداری به‌عنوان بخشی از دانش و تجربه خود، شناختی از آن نداشته باشیم. البته دیدن آن چیز خاص را در خواب به خاطر می‌آوریم، ولی نمی‌توانیم به خاطر بیاوریم که چه هنگام و چطور در زندگی واقعی آن را تجربه کرده‌ایم؛ از این‌رو درباره منشأ آن رؤیاها دچار تردید می‌شویم و وسوسه می‌شویم باور کنیم رؤیاها دارای نیروی تولید مستقل هستند. سپس در نهایت، و اغلب پس از فاصله طولانی، تجربه تازه‌ای، خاطره گم‌شده رویداد دیگری را به یاد می‌آورد و هم‌زمان منشأ رؤیا را نیز آشکار می‌سازد. به همین جهت ناچار می‌شویم بپذیریم در خواب چیزی را می‌دانستیم و به یاد می‌آوردیم که برای حافظه بیداری مان قابل دسترس نبوده است.»^۱

و سپس فروید سخن واشید را نقل می‌کند:

«در بسیاری اوقات دیده شده است مردم در خواب، زبان‌های بیگانه را خیلی سلیس‌تر و صحیح‌تر از حالت بیداری‌شان صحبت می‌کنند.»^۲

با وجود اینکه فروید به وجود حالت‌هایی اقرار دارد که حوادث و دانش‌هایی را نقل می‌کنند

۱. تفسیر رؤیاها، فروید، ص ۵۰ و ۵۱.

۲. تفسیر رؤیاها، فروید، پاورقی ص ۵۱.

که برای فرد بیننده رؤیا، در بیداری امکان پذیر نبوده است، و با وجود اینکه او نتوانسته است توجیهاتی ارائه دهد که عقل و منطق آن را بپذیرد، آن را به حافظه بازمی گرداند و به این ترتیب در دایره تناقض گرفتار می شود؛ در حالی که اعترافی شجاعانه نسبت به ناتوانی برای تفسیر این مسئله به صورت علمی و قابل قبول، تقدیم نمی کند.

همچنین فروید می گوید:

«این حقیقت که رؤیایها به خاطراتی دسترسی دارند که در عالم بیداری غیرقابل دسترسی هستند چنان ارزشمند است و از چنان اهمیت نظری برخوردار است که همچنان مایلیم با نقل رؤیاهایی از «آبرحافظه رؤیایها» توجه بیشتری را به آن جلب کنم. «ماوری» برای ما شرح می دهد که چگونه تا مدتی واژه «موسیدان: Mussidan» به طور مکرر هر روز به ذهنش می رسید. او هیچ چیزی درباره آن نمی دانست به غیر از اینکه نام شهری در فرانسه بود. شبی در خواب دید مشغول صحبت با کسی است که می گوید اهل موسیدان است و در پاسخ به این پرسش که این شهر در کجا قرار دارد او گفته بود شهرکی در بخش دوردونی است. ماوری وقتی بیدار شد اطلاعاتی را که در خواب به دست آورده بود باور نداشت؛ به هر حال با مراجعه به فرهنگ نامهای جغرافیایی دریافت که آن اطلاعات کاملاً درست بوده است. در این نمونه، حقیقت دانش برتر بیننده رؤیا تأیید شد، ولی سرچشمه فراموش شده آن دانش یافت نشد.»^۱

و فروید بر این پدیده تأکید، و آن را آشنا توصیف می کند؛ بی آنکه تفسیری علمی برای به وقوع پیوستن دوباره اش ارائه دهد؛ و می گوید:

«همین نویسنده (به نقل از واشید، ص ۲۳۳) بیان می دارد که چگونه یکی از آشنایان موسیقی دانش یک بار در رؤیا آهنگی را شنیده که برایش کاملاً تازگی داشته است. چند سال بعد او همین آهنگ را در مجموعه ای قدیمی از قطعات موسیقی پیدا می کند، در حالی

که هنوز نمی‌توانست به یاد بیاورد که حتی قبلاً به آن نگاه کرده باشد.

من باخبر شدم که مایزر مجموعه‌ی کاملی از رؤیاهای اَبْرَحافظه‌ای از این دست را در گزارش انجمن پژوهش روان‌شناسی منتشر کرده است؛ ولی متأسفانه من به این‌ها دسترسی ندارم.

به اعتقاد من، از بین کسانی که به مسئله‌ی رؤیاهای می‌پردازند ممکن نیست کسی به این واقعیت نرسیده باشد که این پدیده‌ای بسیار عادی است که در رؤیا نشانه‌ای از دانش و خاطره‌هایی آشکار شود که ذهن بیدار از آن بی‌خبر است.»^۱

از برخی گفته‌های فروید که در بالا بیان کردیم می‌توانیم نتیجه بگیریم که رؤیاهای چه بسا تصاویری را به خود بگیرند که در طول روز حاصل می‌شود، تا [در نتیجه] به رویدادهای نزدیک شود و آن را به‌عنوان محرک‌های حسی مستقیم تأثیرگذار بر روان انسان به کار بگیرد؛ اما حضور حوادث دور و فراموش‌شده یا داده‌های جدید ناشناخته را چگونه می‌توان بدون تفسیر علمی قابل فهم و قابل قبول پذیرفت؟! به‌خصوص که خود فروید همان‌طور که سخن بالایی او را نقل کردیم- به ناتوانی خودش تصریح می‌کند:

«علت این امر در شماری از ویژگی‌ها نهفته است که نیروی حافظه آن را در خواب عیان می‌کند و با وجود توجهی که عموماً به آن‌ها شده است تاکنون از تبیین سرباز زده‌اند.»

آنچه فروید درباره‌ی ارتباط محرک‌های حسی در اثرگذاری بر بیننده‌ی رؤیا در زمان احساس محرکی خاص بیان کرده، پدیده‌ای واقعی و بسیار محتمل است، و مردم این اشکال را در احتجاج و برهان آوردن در برابر رؤیاهای صادقانه بسیار به کار برده‌اند؛ زیرا نشان می‌دهد انسان وقتی خوابی می‌بیند بسیار تحت تأثیر خیال و توهم قرار می‌گیرد و آن چیزی را که برایش گواراست، به هم می‌بافد، و با تصویری نزدیک به آن محرک حسی، عنان را به دست خیالش می‌سپارد؛ ولی او این احتمال را که آن محرک، خودش عاملی برای دورشدن از ساختار رؤیا

باشد، رد نمی‌کند؛ یعنی ما اکنون در سطح دیگری سخن می‌گوییم و روی سخن در اینجا دربارهٔ محرک‌هایی نیست که عاملی برای ایجاد رؤیاهایی معینی هستند؛ بلکه دربارهٔ محرک‌هایی سخن می‌گوییم که رؤیاهایی را تغییر داده و منحرف کرده‌اند که در اصل وجود داشته‌اند.

فروید می‌گوید:

«این پرسش که چرا ذهن، ماهیت محرک‌های حسی-عینی را در رؤیا به اشتباه درمی‌یابد، تقریباً همان پاسخ را از «اشترومپل» و «وونت» دریافت می‌دارد: اینکه ذهن محرک‌ها را در طول خواب تحت شرایطی که برای شکل‌گیری توهمات مساعد است، دریافت می‌کند. ما یک تأثیر حسی را تحت شرایطی تشخیص می‌دهیم و به درستی تفسیر می‌کنیم؛ یعنی آن را در مجموعه خاطراتی که متناسب با تمام تجربه‌های پیشینمان به آن تعلق می‌گیرد قرار می‌دهیم؛ به طوری که تأثیر، به قدر کافی قوی، واضح و دیرپای باشد و به این شرط که ما فرصت کافی برای پرداختن به موضوع در اختیار داشته باشیم؛ و اگر این شرایط فراهم نباشد ما دربارهٔ موضوعی که سرچشمهٔ تأثیر است دچار اشتباه می‌شویم؛ یعنی برای آن توهمی می‌آفرینیم. اگر شخصی برای پیاده‌روی به مناطق روستایی برود و چیز نامشخصی را در دوردست ببیند، ابتدا ممکن است تصور کند آن یک اسب است. او در نگاهی نزدیک‌تر ممکن است تصور کند گاوی خوابیده است، و در نهایت ممکن است آن تصویر به عده‌ای از مردمی که روی زمین نشسته‌اند ختم شود. تأثیراتی که ذهن در طول خواب از محرک‌های بیرونی دریافت می‌کند دارای ماهیتی به همین اندازه مبهم هستند؛ و ذهن بر اساس همین‌ها به توهمات شکل می‌دهد؛ زیرا تعدادی از تصورات ذهنی، کم‌وبیش برخاسته از این تأثیرات است و از طریق همین تصورات است که رؤیا ارزش روان‌شناختی‌اش را به دست می‌آورد.»^۱

این نشان می‌دهد چه بسا رؤیاهای دل‌محرک‌ها متولد نمی‌شوند و در نتیجه، عواملی که

آن را ایجاد می‌کنند ناشناخته‌اند؛ به‌علاوه اینکه وجود این حالت از به‌خطرفتن - که روان‌بیننده رؤیا گرفتارش شده است - اجازه درهم‌آمیختن آن رؤیایها را با رؤیایهای دیگر نمی‌دهد؛ به‌خصوص اینکه این رؤیایها با رؤیایهایی که اساساً در آنها محرک حسی وجود ندارند اختلاف ریشه‌ای دارند. این نکته در خصوص گروه بسیاری از رؤیایها عینی محتمل است که بیان آن در زمان خودش خواهد آمد.

به‌علاوه اثبات اینکه همه رؤیایها فقط به‌سبب محرک‌ها ایجاد می‌شوند، به «دلیل» نیاز دارد؛ در حالی که چنین دلیلی وجود ندارد. واقعیتی که آزمون‌ها به ما نشان داده‌اند به‌طور کامل غیر از این بوده است، و خود او حالاتی از این دست را برای ما بیان کرده است؛ حالاتی چون حافظه بسیار دور یا اطلاعات ناشناخته برای انسان، مانند اختراع‌ها و پیشگویی‌های آینده و غیبی و... این بدون در نظر گرفتن آن است که وی خودش اعتراف می‌کند احاطه به آن محرک‌ها به‌راحتی امکان‌پذیر نیست، که اگر امکان‌پذیر بود او از علت‌های واقعی همه عناصر رؤیا به ما خبر می‌داد، و این اتفاقی است که تا به امروز رخ نداده است.

فروید می‌گوید:

«اگر این یک واقعیت باشد که تمایلات بیداری، همراه با محرک‌های درونی و بیرونی در طول خواب، برای پایان‌بخشیدن به سبب‌شناسی رؤیایها کافی باشد، ما باید در جایگاهی باشیم که توضیح قانع‌کننده‌ای از سرچشمه هر عنصری در رؤیا ارائه بدهیم؛ به این ترتیب، معمای سرچشمه‌های رؤیا حل می‌شود، و تنها این باقی می‌ماند که سهم محرک‌های روانی و جسمانی را به ترتیب در هر رؤیای خاص تعیین کنیم؛ ولی در واقع ما هنوز به توضیح کاملی از رؤیا دست نیافته‌ایم، و هرکسی هم که در این زمینه تلاش‌هایی داشته، دریافته است که بخش‌هایی از یک رؤیا (و معمولاً بخش‌های بسیاری) هست که در خصوص سرچشمه‌اش نمی‌تواند چیزی برای گفتن پیدا کند. واضح است که تمایلات روزمره - از آن جهت که سرمنشائی روانی از جمله منابع رؤیا هستند - تا آن اندازه سرچشمه‌های روانی گسترده و پرمحتوایی نیستند که با حکم قاطع انتظار داشته باشیم هرکس کارهای روزانه‌اش

را به رؤیاهایش ببرد.»^۱

بنده متوجه نمی‌شوم آیا بعد از این اعتراف، دیگر معنایی برای آنچه او در سطرهای قبلی بیان کرده است باقی می‌ماند؟ اینکه ذهن به دلیل طبیعت محرک‌های حسی درباره رؤیا دچار اشتباه می‌شود؟ و این چه نوع دسته‌بندی برای محرک‌هاست که وی بیان می‌دارد و سپس اعتراف می‌کند در شناخت علت رؤیایها و اسباب آن سودی نمی‌رساند؟ یعنی به‌اختصار، این یک دسته‌بندی غیرواقعی است؛ و در بهترین حالت فقط بر گروه معین و بسیار ساده‌ای از رؤیایها منطبق می‌شود؛ رؤیاهایی که در عمل از محرک‌های حسی ناشی می‌شوند، در حالی که هیچ‌کس منکر چنین چیزی نیست، ولی در هیچ صورتی نمی‌تواند آن را به‌عنوان قانونی کلی و جهان‌شمول که همه رؤیایها را در برمی‌گیرد تعمیم داد.

از این رو فروید را می‌بینیم که اعتراف می‌کند از اینکه در عمل بر همه چیز احاطه داشته باشد ناتوان است؛ و این همان نکته‌ای است که به‌طور مشخص می‌خواستیم به آن برسیم؛ اینکه همه محرک‌هایی که فروید به‌عنوان تأثیرگذار و سازنده رؤیایها فرض گرفته است هرگز تمامی رؤیایها را در بر نمی‌گیرد؛ بلکه فقط گروه محدودی از رؤیایها را شامل می‌شود.

طبیعتاً وقتی بنده چنین مطلبی را عرض می‌کنم آن دسته‌بندی‌هایی را که وی در تقسیم‌بندی محرک‌های ایجادکننده رؤیا ارائه کرده است مصادره نمی‌کنم؛ ولی تقسیم‌بندی‌ها باید در عمل بتواند هدف از «تقسیم‌بندی» را برآورده کند تا بتوان آن را نظریه‌ای پیشرفته و مترقی برشمرد و با تعداد بسیار زیادی از رؤیاهایی که از درک آن‌ها یا ایجاد علل درستی برایشان ناتوان می‌شود سازگاری داشته باشد؛ وگرنه نمی‌توان رؤیایها را به بهترین شکل دسته‌بندی کرد؛ چرا که این، نظریه‌ای است غیر کاربردی یا در بهترین حالات نظریه‌ای است که کاربرد بسیار اندکی دارد؛ و این با اعتراف خود او از دو جهت است:

اول: ناتوانی در شناخت بازگرداندن اصل و ریشه همه عناصر رؤیایها به محرک‌هایشان.

دوم: رؤیایا تصاویر بسیاری را شامل می‌شوند که تابع دسته‌بندی محرک‌ها نیست؛ مثل رؤیایا مسائل نوظهور یا پیشگویی‌های غیبی یا خبردهی از آینده یا...؛ و این‌ها حتی به اعتراف خود فروید- بسیار زیاد و ثابت شده هستند.

بازگشتی به بیان ماهیت رؤیایا از نظر فروید

اکنون بازمی‌گردیم تا ماهیت رؤیایا را از دیدگاه و فهم فروید، روشن نماییم. او تقریباً در بیشتر تحقیقات و آزمون‌های خود، روی بیماران روانی متمرکز بوده؛ زیرا او در درجه اول یک روان‌پزشک، و وظیفه‌اش درمان بیماران بوده است؛ پس بیشتر مشغولیت او و تعاملاتش و روش‌هایش بر اساس شناخت علل بیماری‌های روانی بوده است.

چه بسا فروید از طریق روان‌کاوی با فرورفتن در ذهن و روان بیماران خود و شناخت عواملی که منجر به این بیماری‌های روانی شده است، به الگوی تفسیر رؤیایا دست یافته، و شاید همین نکته‌ای باشد که غرق شدن او را در نظراتی کم‌محتوا توضیح می‌دهد؛ نظرات و تفکراتی که روش او را تنها در یک بُعد یعنی رؤیایا نفسانی- محدود می‌کند؛ رؤیایایی که منبعشان سرکوب‌های روانی و افکار و ترس‌هایی است که می‌دانیم به احتمال زیاد در بیماران اعصاب و روان وجود دارد. حتی خود فروید با اعتراف به اینکه به‌موجب تکیه بسیار زیادش به روان‌کاوی، برای فهم ارتباط رؤیایا با حالت‌های بیماری، در معرض انتقاد قرار خواهد گرفت، خود را در تنگنا قرار داده است.

فروید می‌گوید:

«من در مسیر روان‌کاوی بیماران روان‌رنجور تاکنون باید بیش از هزار رؤیا را تحلیل کرده باشم؛ ولی استفاده از این مصالح را در مقدمه حاضر درباره روش و فرضیه تفسیر رؤیایا پیشنهاد نمی‌کنم. جدای از این حقیقت که چنین مسیری می‌تواند در معرض این اعتراض قرار بگیرد که این‌ها رؤیایا افراد مبتلا به اختلالات عصبی هستند و نتایج

برگرفته از آنها نمی‌تواند به‌عنوان مرجع معتبری برای افراد عادی محسوب شود. دلیل دیگری نیز وجود دارد که مرا به اتخاذ چنین تصمیمی وامی‌دارد؛ طبیعی است موضوعی که رؤیاهای بیماران به آن ختم می‌شوند همواره پیشینه‌ای است که اساس روان‌رنجوری آنها بوده باشد؛ از این رو هرکدام از رؤیاهای آنها مقدمه‌ای مفصل و پژوهشی در باب ماهیت و عوامل تعیین‌کننده سبب‌شناختی افراد روان‌رنجور را می‌طلبد. ولی این پرسش‌ها در ذات خود، تازه و نوظهور و حیرت‌آورند، و توجه ما را از مسئله رؤیاهای منحرف می‌سازند؛ در حالی که من، به عکس، قصد دارم از توضیح و روشن‌سازی رؤیاهای به‌عنوان گام اولیه در حل مسائل دشوارتر روان‌شناسی روان‌رنجوری‌ها بهره‌جوییم.^۱

فروید این حقیقت را انکار نمی‌کند که رؤیاهای انسان‌های عادی غیرمبتلا به بیماری‌های روانی دلایل ثابت و معقولی دارند، و اقرار دارد که به تعداد زیادی از ماجراهایی که رؤیاهای افراد سالم حکایت می‌کنند احاطه‌ای ندارد، مگر در حدی گذرا؛ و در نتیجه این رؤیاهای یا کسانی که این رؤیاهای را دیده‌اند به آن صورتی که درباره بیماران او به دست آمده است، نمی‌توانند در سیطره تجزیه و تحلیل او قرار داشته باشند. او سخن قبلی خود را به این صورت کامل می‌کند:

«به هر حال اگر من مصالح اصلی‌ام، یعنی رؤیاهای بیماران روان‌رنجورم، را نادیده بگیرم نباید درباره آنچه برایم باقی مانده خیلی تعصب داشته باشم؛ زیرا در این صورت تنها چیزی که برایم باقی می‌ماند رؤیاهایی هستند که گاه‌گاهی توسط مردم عادی آشنا برایم تعریف شده‌اند... به هر حال هیچ‌کدام از این رؤیاهای با تحلیلی که بدون آن نمی‌توانم معنای رؤیایی را کشف کنم، همراه و سازگار نیستند.»^۲

بنابراین نگاه فروید نسبت به رؤیاهای ناقص است؛ زیرا نگاه وی از بیماران روانی شروع شده، با آنها توسعه یافته و به نظریه‌های روان‌کاوی منجر شده است و بر این اساس همان‌طور

۱. تفسیر رؤیاهای فروید، پاورقی ص ۱۳۳.

۲. تفسیر رؤیاهای فروید، پاورقی ص ۱۳۳.

که در ابتدای این فصل، روشن کردم- رؤیاها صرفاً پدیده‌ای روان‌شناختی در بیماران خواهد بود و بنابراین همهٔ مردم از نظر فروید، بیمار هستند! زیرا پژوهش‌های جدید ثابت کرده است که در بیشتر لحظات خواب، مردم در حال دیدن رؤیا هستند، حتی اگر آن را به یاد نیاورند.

به این ترتیب رؤیاها با مفهوم فرویدی، چیزی قانونمند و دارای نظام است؛ یعنی کور یا تصادفی و بیهوده نیست؛ و به این ترتیب هرکس به‌طور کامل، الگوی تصادفی بودن رؤیاها را مطرح می‌کند مخالف محسوب می‌شود. او [فروید] به این ترتیب، به نکتهٔ بسیار مهمی اعتراف می‌کند؛ اینکه رؤیاها از نیروهای عقلانی سرچشمه می‌گیرند که در قالب تصویری که عرضه می‌شوند، آن‌ها را مدیریت و تولید کرده است؛ و در نتیجه رؤیا، نامه‌ای خواهد بود از اعماق وجود انسان که لازم است از آن بهره‌مند شویم، و تمایل یا آرزویی را که رؤیا به خاطرش فرستاده شده است تا آن را برآورده کند، بشناسیم.

طبیعتاً فروید، با توجه به دیدگاه خودش، تفاوتی میان رؤیاها قائل نمی‌شود و آن‌ها را دسته‌بندی نمی‌کند؛ بلکه همهٔ رؤیاها را به ذهن و روان انسان برمی‌گرداند و اینکه رؤیاها هیچ ارتباطی با غیب یا لاهوت ندارند.

فروید می‌گوید:

«این پیش فرض من دربارهٔ قابل تفسیر بودن رؤیاها از همان ابتدا مرا در تقابل با نظریهٔ حاکم دربارهٔ رؤیاها، و در واقع در تقابل با هر نظریه‌ای در باب رؤیاها قرار داد، و تنها یک استثنا وجود داشت، و آن هم نظریهٔ «شرنر» بود؛ زیرا تفسیر کردن یک رؤیا مستلزم تعیین «معنایی» برای آن است؛ و این یعنی جایگزین کردن آن با چیزی که با زنجیرهٔ کارهای ذهنی ما به‌عنوان یک حلقهٔ مناسب برای آن، و دارای اعتبار و اهمیتی معادل بقیهٔ حلقه‌ها باشد. ولی همان طور که دیده‌ایم نظریه‌های علمی دربارهٔ رؤیاها هیچ فضایی برای تفسیر آن‌ها باقی نگذاشته است؛ زیرا از نظر آن‌ها رؤیاها، به هیچ عنوان فعالیتی روحانی (ذهنی) تلقی نمی‌شوند؛ بلکه رؤیاها فرایندی جسمانی هستند که وقوعش را با علائمی که در دستگاه ذهنی ثبت می‌شود متوجه می‌شوند. عقیدهٔ مردم عادی و غیرمتخصص طی

سال‌ها دیدگاه دیگری را انتخاب کرده است. این عقیده، حتی پابرجا و مسلم خود را به کار برده تا به‌طور متناقضی رفتار کند؛ و با وجود اینکه از یک سو می‌پذیرد رؤیاها نامفهوم و بی‌معنی‌اند، نمی‌تواند خود را راضی کند تا اعلام کند رؤیاها هیچ معنایی ندارند. به نظر می‌رسد این عقیده یا احساسی مبهم می‌پذیرد که با وجود همه‌چیز، هر رؤیا، معنایی دارد، حتی اگر معنایی پنهانی بوده باشد؛ و اینکه رؤیاها طراحی می‌شوند تا جایگزین فرایند ذهنی دیگری شوند، و اینکه ما فقط باید این جایگزینی را به‌درستی انجام دهیم تا به این معنای پنهانی دست یابیم.»^۱

قسمت‌هایی برگزیده از توضیحات استاد «مصطفی صفوان» عضو انجمن روان‌کاوی فرانسه (psychoanalysis) تقدم حضور می‌شود؛ آنجا که وی بعد از ترجمه کتاب فروید یعنی «تفسیر رؤیاها» بر میزان ارزشمندی رؤیاها و توجه زیادی که فروید درباره رؤیاها از خود نشان داده است تأکید می‌کند؛ با توجه به اینکه نهایتاً، فروید، تمامی این نمادها و ظرفیت فوق‌العاده بالایی را که رؤیا و پیچیدگی‌هایش تشکیل می‌دهد، تنها به یک سمت‌وسوی پنهانی و ناشناخته و به‌دور از دسترس آگاهی انسان برمی‌گرداند و وحی الهی برنمی‌شمارد.

استاد مصطفی صفوان می‌گوید:

«فروید در کتاب «تفسیر رؤیاها» به ما نشان می‌دهد رؤیا، یک کلمه است ... و ما باید به خطوط شکل‌دهنده رؤیا به همان صورتی که به خطوط تشکیل‌دهنده یک معمای تصویری می‌نگریم نگاه کنیم؛ خطوطی که راه‌حل معما را برای ما تبیین می‌کنند. با انجام این کار، تهی‌بودن ظاهری رؤیا از معنا برطرف می‌شود و چه بسا رؤیا برای ما بی‌تی از زیباترین و بهترین و فصیح‌ترین شعرها را آشکار کند؛ یا به‌عبارت دیگر: تصویرهای رؤیا شبیه تصاویر نقاشی‌های نوشتاری «هیروگلیفی» یا دیگر نوشته‌های تصویری باشد؛ و چه بسا جایگاه کسی که رؤیا را تفسیر می‌کند، با جایگاه دانشمند زبان‌شناس تفاوت چندانی نداشته باشد؛ زیرا وی می‌خواهد برای نخستین بار متنی را که با زبان تصویری نوشته شده

و خطوطش بیش تر تفکیک نشده است، رمزگشایی کند؛ و تفسیر رؤیا، یعنی خواندن آن ... بنابراین رؤیا، یک کلمه است و از صورت‌هایی مرئی - که آن را از ماهیت کلمه بودنش خارج نمی‌کند - تألیف شده است. همهٔ ماجرا از این قرار است که رؤیا ما را فرامی‌خواند به اینکه عملکرد خود را مشخص تر کنیم و بگوییم: رؤیا یک کلمه یا متنی نوشتاری است که با نوشته‌ای تصویری، نگاشته شده است؛ و وقتی وضعیت چنین است پس باید زبانی وجود داشته باشد که همان زبان به کار گرفته شده در رؤیاها باشد... و این زبان نیز باید از سه جنبه‌ای که معمولاً دربارهٔ زبان‌ها مطالعه می‌شود، مورد بررسی قرار بگیرد؛ یعنی در نحو (از نظر دستوری)، بلاغت، و واژگان؛ آیا وضعیت به همین صورت است؟ بله؛ و این به‌طور مشخص همان تحقیق و پژوهشی است که فروید اقدام به انجامش می‌کند.^۱

سپس استاد صفوان اضافه می‌کند:

«پس وقتی بعد از آن، به پژوهش واژگان رؤیا یا به عبارت دقیق تر به همان چیزی که زبان‌شناسان غربی آن را «دلالت‌های معنایی» می‌نامند می‌رسیم، اولین چیزی که با آن مواجه می‌شویم «نمادهای تحلیلی» با معنای مشخص است؛ مثل پادشاه که نمادی است برای پدر، یا مسافرت که نمادی است برای مرگ و...؛ این نمادها دلالت‌های اساسی در زبان ناخودآگاه است و ما آن را همیشه تا ابد در سخن گفتن «شبانۀ انسان» (منظورم همان رؤیاست) می‌شنویم؛ همان طور که در عوارض ناشی از بیماری‌اش، احساسش، اسطوره‌هایش و ... مشاهده می‌کنیم.»^۲

سپس استاد صفوان با دیدن ویژگی‌های پربار رؤیاها از جهت معنایی، تصاویر و احساسات موجود در آن‌ها درنگی می‌کند و خودش را ناچار به بازگرداندن این توانمندی، به بُعدی می‌بیند که از خصوصیت عقل و ادراک برخوردار باشد و قابلیت کنار هم گذاشتن و توصیف احساسات پیچیده را داشته باشد؛ و از آنجا که این ظرفیت یعنی رؤیاها - در ضمن دایره‌ای واحد یعنی خود انسان - قرار می‌گیرند، به‌ناچار باید اِشکال آشکاری را برطرف نماید که به‌عنوان مانعی

۱. تفسیر رؤیاها، فروید، ص ۱۵ و ۱۶.

۲. تفسیر رؤیاها، فروید، ص ۱۸.

بزرگ در برابر فرضیه‌ای خودنمایی می‌کند که به انسان، دو زبان و دو ادراک می‌بخشد؛ در حالی که این دو زبان - به شکلی شگفت‌آور - یکدیگر را درک نمی‌کنند!

استاد صفوان می‌گوید:

«اگر بخواهیم سخن قبلی را دربارهٔ خصوصیات زبان رؤیا خلاصه کنیم، می‌گوییم: زبان رؤیا، زبانی است که با ویژگی فقر دستوری، به همراه اعمال افراط‌گرایانه برای حذف در ترتیب ساختار است، و در عین حال با غنای بلاغتی و تراکم معنوی متمایز می‌شود. در اینجا برخی پرسش‌هایی را که چه بسا در ذهن خواننده جولان می‌دهد پاسخ می‌دهیم؛ پرسش‌هایی مثل: این زبانی که انسان در گفت‌وگوهای شبانه آن را به کار می‌گیرد، با زبان‌های روزانه چه ارتباطاتی دارد؟ میان این نماد یا آن نماد چه رابطه‌ای وجود دارد؟ چگونه می‌توانیم میان این نظریه تا کشف ناخودآگاه، ساختار یکسانی را بنا کنیم؟ ...»^۱

و این یعنی - طبق نظر مترجم - فروید تصور می‌کند رؤیایها انعکاس چیزهایی است که در روح و روان انسان در حال فعل و انفعال است؛ ولی نه به صورت تصافی و نامنظم، بلکه به صورت قانونمند و با قصد و هدف؛ و ناگزیر باید به نظامی دقیق بازگردد که ارتباط و هم‌بستگی استوار میان رؤیایها و انسان را آشکار می‌کند؛ ولی چیزی که موضوع را سخت و پیچیده می‌کند مکانیزم تفسیر و ترجمه‌ای است که می‌تواند نامه‌های برآمده از اعماق روح و روان انسان را شفاف‌سازی کند، و چنین ادراکی به نوعی نزدیک به حقیقت است؛ ولی ارجاع دادن رؤیایها به سمت‌وسویی مخفی و ناشناخته (مثل ذهن ناهوشیار یا ناخودآگاه، روان بشری، یا دیگر موضوعات) در حقیقت سلب مسئولیت، تسلیم‌شدن و نوعی اعلان واضح برای «نفهمیدن» است؛ زیرا وی نتوانسته راه‌حلی ارائه دهد و در نتیجه از رمزگشایی رؤیایها ناتوان بوده است؛ و این نتیجه‌ای حتمی از ناتوانی اولیه در فهم اصل و ریشه رؤیایها و اسباب آن، یا درهم‌آمیختن آن با رؤیایهای حقیقی صادق است.

فروید بیان می‌کند که رؤیا عبارت است از محقق کردن آرزوها و تمایلاتی که ضمیر انسان به‌شکلی، از طریق ترکیب کردن آن رؤیاها، مکلف به محقق کردن آن تمایلات است:

«در حال حاضر، از به‌دست آوردن این بخش از دانش تازه خشنود و راضی‌ام. اگر ما این روش تفسیر خواب را که اینجا نشان داده‌ام بپذیریم، درخواهیم یافت که رؤیاها واقعاً دارای معنا هستند ... هنگامی که کار تفسیر رؤیا کامل شود درمی‌یابیم که رؤیا، تحقق یک آرزوست.»^۱

ولی او مفهومی جدید را در تفسیر رؤیاها پیش می‌کشد تا از گردنۀ رمزآلود بودن و میزان کارآمدی آن در تحقق آرزوها به این صورت مبهم و پوشیده‌شده، عبور کند؛ یعنی ذهن، آن رؤیاها را به تصویر می‌کشد، آن هم بعد از اینکه آن آرزو را برآورده، و مشخصات آن را دگرگون می‌کند یا آن را مبهم می‌سازد؛ چراکه تمایل و آرزویی ممنوع بوده، و در اعماق «انسان» پنهان و سرکوب شده بود، و صاحبش به دلایلی آن را آشکار نمی‌کرده است؛ مثل تمایل جنسی در یک جامعهٔ محافظه‌کار.

فروید می‌گوید:

«این درست است که طبق آنچه در فصل سوم با مثال‌ها نشان داده شد، رؤیاهایی وجود دارند که تحقق آشکار آرزوها هستند؛ ولی در موضوعاتی که تحقق آرزوها نامشخص است، در جایی که این تحقق تغییر شکل داده است، باید گرایشی برای مقاومت در برابر آن آرزو وجود داشته باشد و به‌دلیل این مقاومت، آرزو نتواند خود را آشکار کند مگر با چهره‌ای تغییر یافته؛ و من سعی خواهم کرد قرینه‌ای اجتماعی برای این رویداد درونی در ذهن پیدا کنم: ما کجا می‌توانیم تغییر شکلی مشابه در کارکرد روانی در زندگی اجتماعی بیابیم؟»^۲

و نیز می‌گوید:

۱. تفسیر رؤیاها، فروید، ص ۱۴۸.

۲. تفسیر رؤیاها، فروید، ص ۱۶۶.

«رؤیایها شکل خود را در انسان‌ها از طریق کارکرد دو نیروی روانی (که می‌توان آن‌ها را به‌عنوان دو سیستم یا دو جریان توصیف کرد) به دست می‌آورند: یکی از این دو نیرو، آرزویی را برآورده می‌کند که به‌وسیلهٔ رؤیا بیان می‌شود؛ در حالی که نیروی دیگر نوعی سانسور بر این آرزو اعمال می‌کند، و با بهره‌گیری از این سانسور، در بیان این آرزو به طرز قدرتمند تغییر شکل به وجود می‌آورد.»^۱

در اینجا فریود با مشکلی در تحلیل بسیاری از رؤیایها مواجه شده است؛ زیرا این رؤیایها تصویری را ارائه می‌دهند که مغایر با حالتی است که باید درصدد بیانش بوده باشد؛ یعنی خیلی ساده شما به شدت تمایل داری که چیزی محقق شود، ولی به دلیل اخلاقی یا دینی یا قانونی این آرزوی شما ممنوع است؛ بنابراین در انسان بینندهٔ رؤیا، یک جریان سانسورکننده شکل می‌گیرد؛ به طوری که این سانسور، به تشکیل تصویری نمادین برای آن آرزو و تمایل شدید در رؤیا منجر می‌شود، و این تصویر جدید، مبهم و تحریف‌شده است - آن‌گونه که فریود می‌گوید - و فهم رؤیایها را دشوار می‌کند و به این ترتیب درک رؤیا، نیازمند تحلیل بسیاری از اموری است که به آن تمایل یا خود فرد یا فرهنگ او یا جامعهٔ او ارتباط پیدا می‌کند.

ولی یک اشکال اساسی در اینجا خودنمایی می‌کند؛ اینکه همهٔ رؤیایها نمی‌توانند در سیطرهٔ این توجیه قرار گیرند؛ بسیاری از رؤیایها، نمادها و تصاویر خود را از فرهنگ بینندهٔ رؤیا یا حتی از واقعیت او و محیطش نمی‌گیرند؛ بلکه چه بسا از داده‌های جدیدی ناشی می‌شوند که بینندهٔ رؤیا چیزی درباره‌شان نشنیده یا چیزی از آن‌ها نمی‌دانسته است. حتی در حالتی که آن تصاویر از حافظهٔ فرد بینندهٔ رؤیا گرفته شده باشد چگونه فرایند پردازش آن تصاویر انجام شده است و بر کدام اساس، این تصاویر انتخاب شده‌اند تا به‌وسیلهٔ این تصاویر، نتیجهٔ به‌دست‌آمده تصادفی نباشد، و در انتخاب این تصویر به‌طور خاص (و نه تصویر دیگر) بر کدام مقیاس تکیه شده است؟ اگر مقیاس و معیاری وجود داشته باشد که می‌تواند تصویری را انتخاب کند و تا اندازه‌ای آن را بر تصویری دیگر برتری بدهد به‌طوری که آن آرزو یا بگوئیم

ایده آن رؤیا را از واقعیتش مخفی و به تصویر دیگری منتقل کند که به طور کامل با تصویر اول (یعنی آن آرزو) متفاوت است. حال آیا ما مجاز نیستیم انجام دهنده آن عمل (یعنی سانسور کردن آن آرزو) را دارای هوش و قدرت و ادراک توصیف کنیم؟ به طوری که نسبت به آنچه انجام می دهد از آگاهی کاملی برخوردار است؛ تا آنجا که می تواند سانسور فرضی (ذهن هوشیار) را فریب بدهد تا از آن تمایلات سرکوب شده رها، و در انظار عمومی در قالب رؤیاهای نمادین آشکار شود.

اگر اندکی دقیق تر به کیفیت رؤیاهایی بنگریم که با صفت سرکوب شده و ممنوع شده، فرض گرفته می شوند زیرا بیشتر آن ها از تمایلات ممنوعه برای انسان پرده برمی دارند «ذهن درونی مخفی» تسلطی منفی و مخالف با انسان دارد (در حالتی که این سرکوب ناشی از تمایلات غیر اخلاقی یا حرام یا مشابه آن ها باشد) و در حقیقت مسلط و حاکم بر آگاهی بشری خواهد بود، و طبق فرضیه فروید، این ضمیر یا ذهن، از توانایی بیشتر و فعال تری در جهت دهی افکار مردود و منفی سرکوب شده برخوردار است؛ در نتیجه اختلافی ریشه ای و بزرگ بین دو نوع آگاهی وجود دارد و چه بسا این اختلاف تا آنجا بالا بگیرد که با صفت جنون یا اسکیزوفرنی توصیف شود؛ ولی چنین چیزی در واقعیت، محقق نمی شود. هر انسانی هر روز رؤیاهایی می بیند در حالی که در آن رؤیایا، این سطح فرضی ترسناک وجود ندارد، و این هوشیاری فرضی پنهان که فروید آن را ناخود آگاه می نامد نقش سانسورگر انتخاب کننده ای را دارد که فرصتهایی را برای تحریف خواسته ها و تمایلات فراهم می کند، تا پس از تبدیل و تغییر صورت آن تمایل سرکوب شده، آن را به صورتی جدید ارائه کند؛ به طوری که ذهن آگاه یا خود آگاه متوجهش نشود!

مسئله پنهان کردن تمایل، و تغییر چهره آن به صورت نمادین تا این حد، نیازمند تسلطی بر ادراک و آگاهی در ناخود آگاه دارد؛ و این مسئله ای است که فروید راهی برای توجیه اتفاق افتادنش یافته است؛ زیرا همان طور که چند سطر بالاتر اشاره کردیم، فرض این توانایی منجر به تناقضی آشکار خواهد شد. بنابراین راه حلی که فروید برای توجیه آن ارائه می دهد به

این صورت است که این تغییر چهره و پوشاندن، در حقیقت نیازمند ایجاد چیز جدید و مبتکرانه‌ای نیست.

فروید می‌گوید:

«در واقع هنگامی که به این موضوع دقیق‌تر نگاه می‌کنیم باید این واقعیت را تشخیص بدهیم که «فرایند رؤیا» در ساختنِ جانشین‌هایی از این قبیل هیچ کارِ مبتکرانه‌ای انجام نمی‌دهد. «فرایند رؤیا» برای رسیدن به اهدافش - که در این جایگاه، امکانِ بازنمایی بدون مزاحمت سانسور است - تنها مسیرهایی را دنبال می‌کند که می‌فهمد قبلاً در ناخودآگاه ساخته شده‌اند؛ و به آن تبدیل‌هایی از مصالح سرکوب‌شده اولویت می‌دهد که می‌توانند در قالب لطیفه‌ها و اشارات - که خیالات بیماران روان‌رنجور سرشار از آن‌هاست - وارد خودآگاهی شوند.»^۱

ایده‌ او به زبان ساده - به این صورت است: تمایلِ سرکوب‌شدهٔ دفن‌شده در درون انسان چاره‌ای ندارد جز اینکه از طریق رؤیاها بیرون بیاید؛ پس آن تمایل و آرزو را (با توانایی تصویرگری) به صورت رؤیا به تصویر می‌کشد؛ ولی از آنجا که آن تمایل، ممنوع است و به همین دلیل، سرکوب و حبس شده است، سانسور (توانایی سانسور کردن) که منجر به سرکوب می‌شود مانع از ظهور آن به صورت رؤیاهای صریح می‌گردد؛ از این رو نمایان شدن آن حتماً به صورت مخفی و استتار شده (توانایی استتار) به شکل دیگری خواهد بود تا از چنگال سانسور بگریزد.

پس ما در اینجا چند نکته داریم:

اول: نیروی تصویرگریِ رؤیا، قابلیت تصویرگریِ رؤیا.

دوم: نیروی سانسورگر؛ که از پدیدار شدن رؤیا به یک صورت واقعی برای آن آرزو،

جلوگیری می‌کند.

سوم: نیروی پوشاندن و استتار. این توانایی متفاوت با توانایی اول است؛ زیرا اولی، قابلیت شکل‌دهی و مرتب‌کردن تمام جزئیات رؤیاست؛ در حالی که نیروی استتار، انتخاب تصاویری است که حقیقت آن تمایل و آرزو را به‌طور کامل استتار می‌کند تا از جنگال سانسور بگریزد.

در اینجا کارکرد این نیروها و به‌خصوص توانایی استتار با بقیه، دچار تناقض می‌شود. سرکوب با عملکرد انسان رخ می‌دهد، و سانسور کردن آن نیز قاعدتاً با عملکرد انسان انجام می‌شود. حال چه کسی مسئول «قدرت استتار» است که به‌تنهایی کار می‌کند و به‌طور کامل با دیگر نیروهای روان مخالفت می‌کند؛ تا آنجا که قضیه به فریب‌دادن آن و به‌جریان‌انداختن آرزوها و خواسته‌های سرکوب‌شده ممنوع-با وجود آن دو نیروی دیگر- می‌رسد؟

تناقض واضح دیگری نیز در اینجا وجود دارد: ظهور تمایل سرکوب‌شده با صورتی پوشیده و استتار شده، به‌معنی اشباع آن تمایل یا اظهار آن نیست؛ و به این ترتیب هدف از تمامی این فرضیه پیچیده تحقق نیافته است، و آن خواسته و آرزو از طریق اظهار آن در رؤیایها هرگز تحقق نخواهد یافت؛ زیرا رؤیایها، پوشیده و استتار شده خواهند بود و انسان ناگزیر باید نسبت به نمادهای پوشاندن و استتار آن همچنان ناآگاه باقی بماند، و این نکته‌ای ضروری و حتمی برای موفقیت این فرضیه است؛ وگرنه چگونه می‌تواند پوشیده و مخفی باقی بماند اگر انسان بتواند نمادهای آن را بشناسد و محتوای آن را درک کند؟!

این از یک سو؛ و از سوی دیگر: فرضیه وجود سانسور و استتار، در انواع دیگر رؤیایها کارایی خود را از دست می‌دهد، و نمی‌توان در هیچ حالتی آن را در جعبه آرزوها یا محرک‌های تأثیرگذار در تولید رؤیا و به‌تصویر کشیدنش بر اساس آن فرضیه‌ها جای داد، و این سخن فروید درباره گروه بزرگی از رؤیایهای عادی رایج در میان مردم، و نداشتن توجیهاتی که منجر به التزام آن رؤیایها به صورت‌ها و نمادهای معین و ثابت در میان همه مردم شده است، کارایی ندارد.

فروید می‌گوید:

«به هر حال من نمی‌توانم از خودم پنهان کنم که قادر به ارائهٔ توصیف کاملی از این دسته از رؤیاهای نمونه‌وار نیستم. اطلاعات و مصالحی که در اختیار دارم دقیقاً مرا در این نقطه با مشکل روبه‌رو می‌کند. به هر حال من چاره‌ای جز این نمی‌بینم که بر این ادعای کلی تأکید داشته باشم که تمام حس‌های لامسه‌ای و حرکتی که در این رؤیاهای نمونه‌وار عارض می‌شوند، هنگامی که انگیزه‌ای روانی برای استفاده از آنها وجود داشته باشد به سرعت فراخوانده می‌شوند...»^۱

با وجود اینکه وی به حیرت و سرگردانی خودش اعتراف می‌کند، او از دانستن علت حقیقی طفره می‌رود و می‌گوید تنها پاسخی به محرک روانی بوده است! این محرک روانی چیست؟ سبب آن چیست؟ و چرا بسیاری از مردم با رؤیاهای نمونه‌وار با تصاویر و نمادهای یکسانی با یکدیگر اشتراک دارند (مثل پرواز، سقوط کردن، افتادن دندان‌ها و ...)؟ پاسخی در کار نیست!

فروید چنین کامل می‌کند:

«به هر حال نمی‌توانم بگویم چه معانی دیگری ممکن است به خاطرۀ چنین احساس‌هایی در مسیر بعدی زندگی متصل شوند. شاید با وجود ظاهر نمونه‌وار این رؤیاهای، در هر مورد، معانی متفاوتی داشته باشند؛ و به این ترتیب من جوابی برای آنها نمی‌شناسم؛ و من باید خوشحال باشم که بتوانم جاهای خالی را با ارائهٔ تحلیل دقیقی از نمونه‌های واضح پر کنم. اگر کسی تعجب کند که با وجود بسامد بالای رؤیاهای پرواز، سقوط، افتادن دندان و دیگر موارد، من از فقدان اطلاعات در باب این موضوع خاص شاکمی باشم، باید توضیح بدهم که خود من از زمانی که توجهم را معطوف به مسئلهٔ تفسیر رؤیاهای کرده‌ام^۲

۱. تفسیر رؤیاهای، فروید، ص ۲۸۷.

۲. تفسیر رؤیاهای، فروید، ص ۲۸۸.

فروید در اینجا به عجز و ناتوانی خود اعتراف می‌کند؛ زیرا خودش را در تنگنایی بسیار باریک گرفتار کرده است. روان‌کاوی‌ای که وی چه بسا تا حدودی به‌وسیلهٔ آن در تفسیر برخی رؤیاها و ارجاع آن به محرک‌های روانی یا تمایلات، به‌خصوص در بیماران روانی، موفق بوده است سبب می‌شود او این تجربهٔ خود را به همهٔ رؤیاها از جمله رؤیاهای صادقانه تعمیم بدهد، و او در اینجا با «رؤیاهای نمونه‌وار» (آنگونه که خودش می‌نامد) مواجه می‌شود و این‌ها رؤیاهایی هستند که تصاویرشان حتی در طول تاریخ در میان مردم به‌صورت ثابت تکرار می‌شده‌اند؛ مثل رؤیاهای پرواز، سقوط، افتادن دندان‌ها و رؤیاهای دیگر از این دست؛ و تفسیری که او به مردم ارائه می‌دهد این سخنش است که «به هر حال من چاره‌ای جز این نمی‌بینم که بر این ادعای کلی تأکید داشته باشم»؛ و بنده می‌پرسم: آیا این یک توجیه منطقی و معقول برای پدیده‌ای است که میلیون‌ها مرتبه در روز در طول تاریخ تکرار می‌شده است؟! در حالی که او به‌طور کامل از یافتن علت خود این فراوانی نمادها در میان مردم، از قدیم‌الایام تاکنون، ناتوان بوده است!

فروید می‌گوید:

«شکل یک رؤیا یا شکلی که در آن رؤیا دیده می‌شود، با بسامد بسیار شگفت‌انگیزی

برای بازنمایی موضوع پنهانش به کار گرفته می‌شود.»^۱

شگفتی فروید در اینجا از آنجا سرچشمه می‌گیرد که این رؤیاهای نمونه‌وار، چیزی واقعی و موجود هستند، و او به این مطلب اعتراف می‌کند؛ ولی نظریه‌هایش علت ایجاد آن‌ها را تفسیر نمی‌کند. در حالی که او به این ناتوانی، اعتراف دارد، ولی چنین توجیه می‌کند که به‌دلیل کم‌بودن و نقص در مصالح مخصوص این رؤیاها، امکان بررسی و تحقیق آن‌ها فراهم نیامده است؛ ولی اشاره‌ای نمی‌کند به اینکه نتیجهٔ نظریات فلسفی که وی دربارهٔ رؤیاها مطرح و آن‌ها را به ضابطه‌های عمومی مقید کرده است، نمی‌تواند همهٔ رؤیاها را در بر بگیرد؛ در نتیجه

بیشتر رؤیابها به طور کامل، خارج از چهارچوب تحلیل‌های روانی نظریات او قرار می‌گیرند؛ و ای کاش او اعتراف می‌کرد که نظریاتش، تنها نظریه‌هایی ناقص و جزئی هستند؛ ولی او خودش را به زحمت نمی‌اندازد!

اما بازگرداندن نمادهای رؤیابها به ناخودآگاه، و مسلط کردن ناخودآگاه به طریقی، بر ذهن هوشیار، ما را در برابر قضیه مهمی قرار می‌دهد که آن را به خواست خدا در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

دانشمند روان‌شناس «کارل گوستاو یونگ»

یونگ در سال ۱۸۷۵ میلادی در سوئیس متولد، و در سال ۱۹۰۰ به‌عنوان پزشک، فارغ‌التحصیل شد. وی منصب ریاست انجمن جهانی روان‌کاوی^۱ (psychoanalysis) را بر عهده داشت و مدرک‌های دکترای افتخاری خود را از چندین دانشگاه جهان از جمله «کلارک»، «پیناس»، «کلکته»، «آباد»، «ژنو» و «آکسفورد» به دست آورد. وی به شش زبان بین‌المللی صحبت می‌کرد و برای پژوهش‌ها و گفت‌وگوها سال‌های طولانی در میان کشورهای مختلف در غرب و شرق در رفت‌وآمد بود. او مناصب علمی زیادی داشت که

۱. انجمن جهانی روان‌کاوی (WAP) توسط ژک الن میلر در بوینوس آیرس در تاریخ ۳ ژانویه ۱۹۹۲ تأسیس، و ۴ روز بعد در تاریخ ۷ ژانویه در پاریس اعلان شد. اساسنامه آن از «قانون تأسیس» ژک لکان الگوگیری شده بود و قواعدی را به کار گرفته که در «طرح» لکان برای pass مشخص شده بود. انجمن جهانی روان‌کاوی، اکول آرمان فرویدی ECF (فرانسه)، اکول جهت‌گیری لکانی (آرژانتین)، اکول لکانی روان‌کاوی در عرصه فرویدی (اسپانیا)، اکول لکانی روان‌کاوی (ایتالیا)، فدراسیون اروپایی اکول‌های انجمن جهانی روان‌کاوی، اکول برزیلی روان‌کاوی (برزیل)، اکول جدید لکانی (امریکای لاتین)، و اکول جدید لکانی [NLS] را گرد هم می‌آورد. با داشتن بیش از ۱۵۰۰ عضو در سراسر جهان، WAP بزرگ‌ترین ساختار سازمانی در جهان است که به تعلیم و تربیت روان‌کاو در جهت‌گیری لکانی اختصاص داده شده است. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

قابل‌شمارش نیست و در سال ۱۹۶۱ میلادی وفات یافت.^۱

ماهیت رؤیاها از نظر یونگ

دکتر سلیمان دلیمی نوشته است:

«یونگ که از شاگردان فروید بود، روش خاص خودش را در عرصه روان‌کاوی داشت که بر تفسیر رؤیاها تکیه می‌کرد. وی اعتقاد داشت محتوای عمومی یک رؤیا - از هر شکل یا هر نوعی که باشد - مهم‌تر از جزئیات دقیق است، و او به این ترتیب با فروید که بیمار را تشویق می‌کرد تفصیل دقیق رؤیا را به یاد بیاورد و سپس تلاش می‌کرد تمام عناصر رؤیا را تفسیر کند و به بیمار آزادی انتخاب تفسیری را می‌داد که مناسب رؤیا بود، تفاوت داشت. وقتی فروید توجه خود را بر کراوات و دلالت‌های جنسی آن متمرکز کرده بود، یونگ به پژوهش درباره نقش‌های مختلف دربارۀ خود فرد بازی می‌کند پرداخت و اینکه کراوات چه معنایی برای او دارد. به این ترتیب رویکرد یونگ در جهت معطوف کردن توجه شخص به رؤیایش و دقت نظر در رؤیا از جنبه‌های مختلف بود؛ با توجه به در نظر گرفتن عرصه عمومی رؤیا و شرایط محیط به آن و معنایی که رؤیا درباره خود فرد در خود دارد. رؤیا از نظر یونگ از حقایقی معین، به بهترین شکل و به ساده‌ترین بیان آشکارسازی می‌کند، و به نظر او امکان ندارد رؤیا کسی را فریب بدهد.

یونگ با فروید اتفاق نظر داشت که رؤیاها از حالت «ناخودآگاه»^۲ داستان‌سرایی می‌کند و اعتقاد داشت که رؤیاها به ما این امکان را داده است که به اشیا از زوایای مختلف و با دیدگاه‌های مختلف بنگریم. رؤیاها از نظر او فقط راه‌حل‌ها و پیشنهادهای برای حل مشکلات روزانه و چگونگی برخورد با آن‌ها ارائه نمی‌دهند؛ بلکه به توسعه و ارتقای بسیاری از جنبه‌های شخصیت انسان نیز کمک می‌کنند؛ یعنی نماینده بُعدی است که در ایجاد

۱. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، مراجعه شود به: زندگی و کارهای یونگ ص ۱۵ تا ۱۹.

۲. اللاشعور (مترجم).

شخصیت، فعال تر است. به این ترتیب از مطالب گفته شده قبلی، اهمیت رؤیاهای و نقش آن در عرصه روان کاوی روشن می شود و بدون شک، رویکردهای نظری بسیار دیگری وجود دارند که در آینده خودنمایی خواهند کرد.»^۱

ماهیت رؤیاهای از دید روان شناسان - که هدف این فصل، بررسی این موضوع است - چه بسا به شکل بزرگتر، از طریق تمرکز بر اختلافات میان رویکرد پژوهشی یونگ نسبت به فروید، بر اساس سابقه در این علم روشن شود؛ و این نکته ای است که همواره یونگ در نوشته های خود بیان کرده است. چه بسا از بارزترین این اختلافات، این تصور فروید بوده باشد که «رؤیاهای چیزی جز برآورده کردن آرزوی سرکوب شده» نیست.

یونگ می گوید:

«از زمان های دور، به این تصور پرداخته شده است که رؤیا جز برآورده کردن خیالی تمایلات و آرزوهای سرکوب شده نیست. درست است که رؤیاهایی وجود دارند که تمایلات و ترس های سرکوب شده را نشان می دهند، ولی آیا چیزی وجود دارد که رؤیا نمی تواند در زمان مقتضی آن را نشان بدهد؟! رؤیاهای از حقایقی پرده برمی دارند که گریزی از آن ها نیست، و از داوری های فلسفی، توهمات و تخیلات وحشیانه، یادآوری ها، نقشه ها، پیشگویی ها، انتخاب های غیرعقلانی، حتی از رؤیاهای ارتباطی (تله پاتی)، و دیگر چیزهایی که فقط خداوند آن ها را می دانند صحبت می کنند. لازم است یک نکته را هرگز فراموش نکنیم: ما تقریباً نیمی از زندگی خود را در حالتی «پنهان» (یعنی ناخودآگاه) می گذرانیم و رؤیا زبان مخصوص این بُعد مخفی است. ما می توانیم آگاهی روزانه را «ذهن انسانی» بنامیم؛ در سوی دیگر، جنبه شبنانه فعالیت روانی پنهانی وجود دارد که به مثابه «رؤیاهای پریشان: اضغاث احلام» هستند. ثابت شده است که جنبه پنهان، فقط از تمایلات و ترس ها تشکیل نمی شود؛ بلکه بسیار بیشتر از این هاست، و بسیار محتمل است که ذهن پنهان،^۲ انبوهی از محتوا و اشکال زنده را در خود پیچیده باشد؛ به طوری که این

۱. دنیای رؤیاهای تفسیر نمادها و اشاره های آن، دکتر سلیمان دلیمی، ص ۴۰.

۲. النفس الخافیة. (مترجم)

محتواها، مساوی یا حتی بیشتر از آن چیزی است که آگاهی در برمی‌گیرد؛ و با تمرکز، تعیین و دورکردن، متمایز می‌شوند.»^۱

به نظرم وجه‌تمایز مهم میان فروید و یونگ، التزام یونگ به فرهنگ دینی، و در نتیجه بازگرداندن بیشتر اسباب و عوامل به ناخودآگاه و بعد از آن، اضافه‌کردن صفات روح بر ناخودآگاه است، تا علت‌هایی قابل قبول‌تر را برای پتانسیل‌های رؤیایا و زوایای پنهان متعالی بسیارش ارائه بدهد؛ از این رو اعتقاد دارد تولید رؤیایا به دلیل وابستگی رؤیایا به «بعد ناخودآگاه»- به غنایی بالاتر از تولید بخش آگاهانه انسان می‌رسد.

دکتر سلامه موسی می‌گوید:

«یونگ، استاد سوئیسی، به روش فروید عمل می‌کند، ولی به غریزه‌های ماورایی ایمان دارد و آن را قدرتی اصلی می‌داند که رؤیایا و خاطره‌ها را ایجاد می‌کند و باعث بروز بیماری‌های روانی می‌شود و ما تأثیر آن را در اسطوره‌های دینی و فرهنگ باستانی ملاحظه می‌کنیم. او اختلاف دیگری نیز با فروید دارد؛ زیرا او مردم را از نظر طبیعتی که دارند به دو دسته تقسیم می‌کند: یک دسته، افرادی هستند که با درون‌نگری به محیط پاسخ می‌دهند؛ این دسته فکر می‌کنند و اندیشه‌ها را بازمی‌گردانند؛ و دسته دیگر گروهی هستند که به صورت عمل‌گرا فعالیت می‌کند و در محیط، تأثیر می‌گذارند. از نظر او، توجه به این وجه تمایز، هنگام معالجه بیمار یا تفسیر رؤیا، لازم و ضروری است.»^۲

یونگ به‌رغم اینکه با فروید موافق نیست، با اکره به انتشار افکار وی اعتراف می‌کند؛ زیرا فروید وقتی تفکر خود را به جریان انداخت، انقلابی فکری شکل داد که چه بسا در جوامع دینی غربی در زمان خودش یک دگرگونی ایجاد کرده است؛ چراکه فروید گرایشی غیردینی داشت و در نتیجه توجه اقشار بزرگی از جامعه غربی را به خود جلب کرده بود، و قطعاً رؤیایا نیز سهمی در این اعتقادات داشتند. رویکرد روانی جدید، با تفکر دینی تناسبی ندارد و حتی

۱. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، ص ۴۵.

۲. کتاب ناخودآگاه، سلامه موسی، ص ۱۰.

به‌طور کامل در تضاد با آن قرار دارد؛ به‌خصوص در مباحث مربوط به روح و نفس و مرجع‌بودنش برای بسیاری از اعمال معنوی، و رؤیابها در خط مقدم آن قرار می‌گیرند. به همین دلیل یونگ آن را «روان‌شناسی بدون روان»^۱ نامیده است.

یونگ می‌گوید:

«اکنون ما به مسیر خطرناکی رسیده‌ایم. خروج از کلیسای پروتستان آلمان، تنها هشدار از هشدارهای بسیاری نبوده است که باید به مردان دین گوشزد کند که صرفاً تشویق به ایمان آوردن یا حتی اقدام به انجام کارهای نیکو، آن هدفی را که آنها به دنبالش هستند برای انسان مدرن برآورده نمی‌کند ... و واقعاً جای شگفتی است که بسیاری از مردان دین می‌خواهند از نظریه فروید درباره «رابطه جنسی» و نظریه «آدلر» درباره «انگیزه کنترل» کمک بگیرند؛ با وجود اینکه این دو نظریه، در برابر ارزش‌های روحانی، موضع خصومت‌آمیز دارند؛ تا آنجا که این دو نظریه همان‌طور که گفتم- «روان‌شناسی بدون روان» هستند. در واقع رویکردهای منطقی‌ای برای درمان وجود دارد که بدون درک تجربه غنی از معنا، واقعاً تغییر می‌کنند؛ و تعداد بیشتری از روان‌پزشکان امروز، تا حد زیادی از شاگردان فروید و آدلر هستند، و این یعنی اکثر بیماران به‌ناچار، به‌دور از استدلال معنوی قرار دارند؛ و در حقیقت چه بسا کسی که ارزش‌های روحانی و معنوی در اعماق جان‌ش محقق شده باشد به آن توجه چندانی نکند. موج توجه به علم روان‌شناسی-که امروزه کشورهای اروپایی پروتستانی را درنوردیده است- فراتر از آن است که عقب‌نشینی کند؛ و این موج با خروج عمومی از کلیسا هم‌گام شده است. چه بسا من حق داشته باشم چیزی را تکرار کنم که یک بار، یک کشیش پروتستانی به من گفته است: مردم این روزها به روان‌پزشک مراجعه می‌کنند ولی به یک مرد دینی مراجعه نمی‌کنند.»^۲

از این رو یونگ، بسیار واقع‌بینانه به امور نگاه، و به‌شکلی عملی با امور برخورد می‌کند، و آن نتایج را به‌دلیل گرایش‌ات گسترده مردمی، و با وجود اختلاف فکری‌اش با رویکرد فروید،

۱. متن عربی: علم نفس بلا نفس. (مترجم)

۲. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

آن را با اکراه می‌پذیرد.

یونگ می‌گوید:

«مقبولیت وسیعی که تفسیر فروید برای بیماری‌های روانی با سبک علیت جنسی به دست آورده است، و دیدگاه او که می‌گوید حوادث روانی عمدتاً به لذت‌های کودکانه بازمی‌گردند و پاسخی به این لذت‌هاست، بر یک روان‌شناس لازم می‌کند چیزهای زیادی از آن بیاموزد. دیدگاه او نشان می‌دهد این طرز تفکر و احساس، موافقت زیادی با میل یا جریان معنوی نسبتاً فراگیری دارد که جدای از نظریه فروید، در مکان‌ها و زمان‌های دیگر و در ذهن‌های بسیاری، نقش بسته است.»^۱

اختلاف «یونگ» با «فروید»

روان‌شناسان به‌طور کلی در مسائل بسیاری با یکدیگر دچار اختلاف شده‌اند، و از جمله مسائل اساسی مورد اختلاف میان مهم‌ترین روان‌شناسان، اختلاف آن‌ها در تعیین معنای واقعی نیروی روانی و منشأ آن (ذهن ناهوشیار، یا ضمیر ناخودآگاه^۲) بوده است.^۳ این

۱. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، ص ۸۱.

۲. واژه عربی: «اللیبید». (مترجم)

۳. دکتر سلامه موسی می‌گوید: «میان سه دانشمندان نامی علم زیست‌روان‌شناسی نوین در تعریف «لیبید» (ذهن ناهوشیار) اختلاف وجود دارد: از نظر فروید، همان غریزه جنسی است که به دنبال لذت خود است و به عرف و عادت توجهی نمی‌کند، و وقتی محبوس یا سرکوب شود، یا شدیدتر می‌شود، و یا به روش‌های کودکان می‌گریزد، و در این حالت دوم، انحرافات و بیماری‌ها را ایجاد می‌کند. ولی «آدلر» می‌گوید: ضمیر ناخودآگاه، تمایل به قدرت به روشی نادرست است و این تمایل وقتی سرکوب شود باعث بروز بیماری‌های روانی شناخته شده می‌شود یا در جهتی درست برعکس، صاحب خود را تبدیل به نابغه می‌کند؛ ولی یونگ این دو دیدگاه را در کنار یکدیگر می‌بیند و می‌گوید: ضمیر ناخودآگاه یا ذهن ناهوشیار، همان غریزه جنسی است که با تمایل به ترقی درهم آمیخته شده است. هر سه نفر می‌گویند امکان ترقی و پیشرفت با ناخودآگاه وجود دارد، یا در جهت برعکس می‌توان تنزل کرد و به بیماری و انحراف جنسی رسید.» (ص ۳۱)

اختلافات در یک قضیه بنیادین نشان می‌دهد تا چه میزان، مقدمات پژوهش‌ها نارسا بوده و بر آن‌ها اتفاق نظر وجود نداشته است؛ از این رو نتیجه هم به صورت حدسی و به دور از واقعیت و حقیقت خواهد بود. حال دربارهٔ قضیه‌ای که بیشتر خطوطش غیبی و پنهانی باشد مثل مسئلهٔ رؤیاها- وضعیت چگونه خواهد بود؟ و این اختلافات چگونه در تشخیص ماهیت و محرک‌های آن منعکس خواهد شد؟ از این رو برخی از این اختلافات را در توضیح و تشخیص نقص‌هایی که دانشمندان روان‌شناس در قضیهٔ رؤیاها گرفتارش شده تا آنجا که دچار چنین سردرگمی و آشفتگی شده‌اند- بیان می‌کنم.

یونگ مسائل بسیاری را در تفسیر رؤیا و دلالت‌ها بر نمادها رعایت می‌کند و شاید یکی از علل این کار وی، پیش‌زمینهٔ مذهبی متفاوت او بوده باشد؛ او مردی دین‌دار و پروتستان بود؛ علاوه بر اینکه در روش درمان بیماران نیز با فروید اختلاف داشت؛ ولی با این حال، وی در همان معضلی گرفتار می‌شود که همهٔ دانشمندان روان‌شناس-هنگامی که به عرصهٔ رؤیاها پا می‌گذارند و با نمادین‌بودن رؤیا روبه‌رو می‌شوند، و آن‌ها را به‌طور کامل به عجز و ناتوانی می‌کشاند- گرفتارش شده‌اند؛ اما یونگ به‌صراحت اعتراف می‌کند که از درک تفسیر رؤیاها به‌صورت کامل و مطلق، ناتوان، و حتی تفسیر رؤیا چیزی شبیه به ناممکن است.

یونگ می‌گوید:

«ماهیت، کارکرد و ساختار رؤیاها چیزی جز یک قانون علمی استوار بر آگاهی و تطبیق نیست که لازم است تحت اصلاح و تغییرات مداوم قرار بگیرد. وقتی می‌خواهیم رؤیا را تحلیل کنیم حتی یک لحظه را هم نباید از دست بدهیم؛ گویی ما بر روی زمینی ناامن حرکت می‌کنیم- زیرا جز شک و ابهام، هیچ یقینی درباره‌اش وجود ندارد- و چه بسا بهترین هشدار که متوجه تفسیرکنندگان رؤیاها می‌کنیم- اگر هشدار نباشد که به تعارض منجر شود- این است که: هر طور دلت می‌خواهد عمل کن ولی مبادا سعی کنی بفهمی!»^۱

یونگ در اینجا به روش و چهارچوب درمانی فروید در برخورد با بیمارانش اعتراض می‌کند؛ در حالی که ما در اینجا دربارهٔ پزشکی باتجربه صحبت می‌کنیم که در زمینهٔ عملکرد خودش از تجربه و آگاهی بسیاری برخوردار بوده است. اگر ما به این اتهام از دیدگاه اجتماعی بنگریم زیرا جایگاه فروید و گسترش رویکرد تحلیلی وی در بالاترین سطح چنین جایگاهی قرار داشت. چنین نقد یا اتهامی آن هم در چنین سطحی، به اطمینان کامل وی دربارهٔ آنچه می‌گوید اشاره می‌کند و اینکه او آماده است تا در برابر فروید و پیروان بی‌شمارش، از نقطه‌نظر خودش دفاع کند؛ به‌خصوص که این اتهام به روش درمانی نادرست بیماران اعصاب اشاره می‌کند و چه بسا ممکن است به‌جای درمان، به پایان‌یافتن زندگی عده‌ای از انسان‌ها منجر شود.

یونگ در کتاب خود می‌گوید:

«دسته‌ای از بیماران عصبی هستند که علت واقعی بیماری‌شان فقط با پایان «تحلیل» مشخص می‌شود، و دستهٔ دیگری هم هستند که اسباب و علل بیماری‌شان به‌هیچ‌وجه شناخته نمی‌شود؛ و این ما را به دیدگاه فروید بازمی‌گرداند که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، و مفاد آن به این صورت است که برای درمان بیمار باید به‌صورت آگاهانه، عوامل به‌وجود آورنده‌ای که منجر به اضطراب او می‌شود شناخته شود... چنین دیدگاهی برای حل مسئله، منجر به ایجاد روشی برای درمان می‌شود که در آن، دلایل اختلال روانی در گذشته بیمار بررسی می‌شود؛ بنابراین پزشک همواره باید بپرسد: علت چیست؟ و به این پرسش دیگر که «برای چه؟» توجهی نکنند؛ و در بسیاری اوقات، این رویکرد باعث آسیب به بیمار می‌شود؛ زیرا وی (بیمار) ناچار است در حافظهٔ خود، چه بسا در طول سال‌ها، به جست‌وجوی حادثه‌ای مشخص در کودکی‌اش بپردازد؛ آن هم در زمانی که در خصوص موضوعات بسیار پر اهمیت و فوری، به‌طرزی تأسف‌آوری سهل‌انگاری می‌شود.»^۱

سپس یونگ اضافه می‌کند که این کار، در حیطهٔ رؤیایها قرار دارد، و این امکان

در نظر گرفته شده در این رویکرد بیشتر به کشف امور شخصی بیمار منجر می شود تا به کشف اسباب و علل اختلال روانی؛ و همه اینها به دلیل تعصب و روی آوردن به «روش علی فروید» در برخورد با رؤیاهاست.

یونگ می گوید:

«روش معالجه صرفاً با رویکرد علی، محدودتر از آن است که توصیف کند رؤیا یا روان پریشی چه اهمیتی دارد؛ و وقتی پزشک تنها به یک دلیل یعنی کشف علل پنهان شده در ورای روان پریشی- به رؤیاهای توجه داشته باشد و چشم خود را بر سهم بزرگتر مشارکت عملی رؤیاهای ببندد، به دیدگاه معینی متمایل خواهد شد... به علاوه این نکته نباید از ذهن ما دور شود که رؤیاهایی وجود دارند که دلایل و اسباب روان رنجوری را مشخص نمی کنند و به قضایایی می پردازند که اختلاف کلی با این قضیه دارند؛ مثل موضع بیمار درباره پزشک...»^۱

وی در انتقاد و رد روش های تأیید شده در مکتب روان درمانی متداول راجع به فاجعه ای که در اثر خودبزرگ بینی روان شناسان در نتیجه سوابق نادرست در رویکرد و تشخیص ایجاد می شود- سخن خود را چنین ادامه می دهد؛

یونگ می گوید:

«از جمله حقایق ثابت شده این است که وقتی ما مسیری را در تحلیل طی می کنیم، با رؤیاهایی مواجه می شویم که در مقایسه با رؤیاهای اولیه، از آنها چشم پوشی شده است؛ ولی بر پزشک لازم است در استفاده از ترکیبی از رؤیاهای متأخر، یا چشم پوشی از آنها، یا در متهم کردن بیمار به مقاومت متعمدانه، زیاده روی نکند؛ بلکه شایسته است با این واقعیت، نشانه ای برای میزان ناتوانی خود در شناخت وضعیت بیابد. به این ترتیب پزشک بیماری های روانی، به زیر سؤال بردن بیمار با عناوینی چون «پریشانی ذهن» تمایل پیدا می کند، در حالی که اگر اعتراف می کرد به اینکه دارد اشتباه خودش را به بیمار نسبت

می‌دهد، بهتر و سالم‌تر بود. این برای آن است که بفهمی او همان کسی است که از عجیب‌بودن رفتار بیمار، گیج شده است؛ به‌علاوه از جمله امور بسیار پر اهمیت در درمان، آن است که تحلیلگر روانی کم‌بودن فهم خود را در طول زمان پذیرفته باشد... .

فهم، یک الگوی ذهنی است. و فقط از یک جنبه مطرح شده است؛ یعنی پزشک در زمانی که بیمار نمی‌فهمد، می‌فهمد، و در مثل چنین حالتی پزشک احساس کرده بر او لازم است بیمار را قانع کند، و وقتی در این حالت بیمار به خودش اجازه نمی‌دهد قانع شود، پزشک او را به مقاومت کردن متهم می‌کند؛ و وقتی تمام بار سختی فهمیدن بر دوش من باشد حکیمانه آن است به کمبودی که در درک و فهم من وجود دارد توجه داشته باشم. وقتی چیزی منوط به درک و فهم بیمار باشد، اینکه پزشک بفهمد یا نفهمد، مؤلفه‌ای نسبتاً کم‌اهمیت خواهد بود.»^۱

انقلاب یونگ علیه روش‌های دنبال‌شده در درمان بیماران روانی و عدم قانع‌شدن کامل وی نسبت به روش و اجرا ادامه می‌یابد؛ تا آنجا که به نفی یکی از مهم‌ترین روش‌های درمانی منجر می‌شود؛ روشی که همچنان عده‌ای تا به امروز از آن استفاده می‌کنند؛ یعنی به‌کاربردن «روش شناخته‌شده تلقین» در درمان بیماران روان‌رنجور، از طریق تلقین به بیماران که آن‌ها از این عارضه یا چیز دیگری، بهبود یافته‌اند.

یونگ می‌گوید:

«وقتی تفسیر پزشک تنها بر اساس یک نظریه یا اندیشه که در ذهنش نقش بسته است استوار می‌شود، فرصت او در قانع‌کردن بیمار یا رساندنش به نتیجه مناسب، اساساً محدود به تلقین می‌شود؛ و شایسته نیست کسی درباره واقعیت تلقین و آثاری که بر جای می‌گذارد فریفته شود؛ بلکه تلقین به‌نوبه خود چیزی نیست که بتوان آن را نکوهش کرد؛ بلکه یک تشخیص مهم است و برای همیشه در استقلال شخصیت بیمار به‌صورت ناخواسته تأثیر می‌گذارد. لازم است تحلیلگر آزمون، ارزش و اهمیت توسعه آگاهی را باور داشته باشد؛ و

منظور از توسعه آگاهی، روشی است که اجزایی از شخصیت را که در گذشته مخفی بوده است روشن می‌کند و آن را تمییز می‌دهد و به‌صورت آگاهانه نقد می‌کند. به‌عنوان یک وظیفه از بیمار خواسته می‌شود با مشکلات خود روبه‌رو شود و او باید قوای خود را جمع کند تا بتواند حکم کند و تصمیمی آگاهانه بگیرد. این کار، درخواستی است که کمتر از به‌چالش کشیدن حس اخلاقی او نیست، و به نوعی دعوت برای به‌دست گرفتن سلاح است که او احساس می‌کند تماماً باید به آن پاسخ بگوید. به‌طوری که کاملاً بر «شخصیت» مستولی می‌شود. از این‌رو رویکرد تحلیلی، از نظر رشد شخصیت، در بالاترین سطح از روش‌های درمانی قرار می‌گیرد که بر اساس تلقین استوار شده‌اند. «تلقین» نوعی سحر و جادوگری است که در تاریکی عمل می‌کند و شخصیت را در رویارویی با درخواست‌های اخلاقی اش قرار نمی‌دهد. روش‌های درمانی مبتنی بر تلقین، چیزی جز جایگزین‌هایی موقت و فریبنده نیست که با مبادی درمان تحلیلی هم‌خوانی ندارند، و لازم است از این روش‌ها پرهیز شود؛ ولی پرهیز از تلقین، اجتناب‌ناپذیر است؛ مگر وقتی که پزشک، از روش‌های زیادی آگاهی داشته باشد که می‌تواند آن‌ها را پیاده کند. در بهترین حالت‌ها نیز یک تلقین مخفی (ناخواسته) و کافی و حتی بیش از کافی-باقی می‌ماند.»^۱

در حقیقت اختلاف اساسی یونگ با فروید در روان‌کاوی و در نتیجه اختلاف در برخورد با رؤیابها- بسیار بیشتر از این‌هاست و حتی اختلافی ریشه‌ای است؛ و برای پرهیز از تکرار، در فصل «ضمیر ناخودآگاه» به بیشتر این اختلافات خواهیم پرداخت؛ زیرا بیشتر اندیشه‌های یونگ، متفاوت از دیگران است؛ در نتیجه این اختلاف در این برداشت از «ذهن ناهوشیار» یا «ضمیر ناخودآگاه»، در چگونگی برخورد با رؤیابها و درک آن‌ها و علت ایجاد و ماهیت آن‌ها، منعکس می‌شود.

دانشمند روان‌شناس «آدلر»

وی در سال ۱۸۷۰م. در اتریش متولد، و در سال ۱۸۹۴ پزشکی شد و به پژوهش‌های روان‌شناسی پرداخت و به انجمن تحقیقاتی که فروید در سال ۱۹۰۲ آن را بنیان نهاده بود پیوست. وی رئیس انجمن روان‌کاوی در وین شد که فروید آن را در سال ۱۹۱۰ تأسیس کرده بود؛ و در سال ۱۹۱۱ بعد از اختلاف با فروید استعفا داد و مکتب جدیدی را در روان‌شناسی به نام «روان‌شناسی فرد نگر» بنیان نهاد.^۱

از آنجا که «آدلر» در مکتب فروید پرورش یافته بود از همان افکار و اصول دربارهٔ رؤیایها و مبادی روان‌کاوی برخوردار بود؛ از این رو، مشترکات آن‌ها را رها خواهیم کرد و تلاش می‌کنم برای غنابخشی به موضوع، بیشتر به اختلافات بپردازم و از تکرار مطالب خودداری کنم.

برداشت آدلر از رؤیایها

سلامه موسی می‌گوید:

«... آدلر نخستین شاگرد فروید و بهترین‌شان بود. او باور نداشت که غریزهٔ جنسی همان نیروی اصلی بوده باشد که افکار و رؤیایها را ایجاد می‌کند و اخلاق را شکل می‌دهد. وی هم‌نظر با نیچه بود که می‌گفت تمایل برای قدرت و گسترش و ارتقا و پیشرفت، همان اصل و ریشه یا همان نیروی است که اخلاق و افکار و رؤیایها و بیماری‌های ما از آن شکل می‌گیرند.»^۲

اجازه بدهیم خود «آدلر» در این باره سخن بگوید و اینکه چرا به پژوهش و شناخت رؤیایها

۱. معنی زندگی، آلفرد آدلر، ترجمه عادل نجیب بشری، ناشر: مجلس اعلاى فرهنگى قاهره، مصر، چاپ اول، ۲۰۰۵.

مقدمه مترجم: ص ۱۳-۱۷.

۲. ضمیر ناخودآگاه، سلامه موسی، ص ۱۰.

پرداخته است.

آدلر می‌گوید:

«سخت‌ترین مشکلاتی که من از ربع قرن گذشته با آن روبه‌رو بودم، پژوهش و تلاش برای درک و فهم معنای رؤیایها بوده است. من می‌دانستم که زندگی رؤیایها با زندگی بیداری تعارضی ندارد و این دو به همراه یکدیگر به‌طور موازی حرکت می‌کنند، و اگر ما در بیداری برای برتری‌جویی تلاش می‌کنیم، ضروری خواهد بود که در طول خواب هم به همان مشکل مشغول باشیم. همه افراد هم در رؤیایها و هم در بیداری هدف یکسانی دارند؛ بنابراین ضروری خواهد بود برای رسیدن به این برتری، حتی از طریق رؤیایها نیز تلاش کنیم؛ از این‌رو من تصور می‌کنم رؤیا چیزی جز محصولی از محصولات سبک زندگی فرد (Life style) نیست؛ و این چیزی است که همواره بر آن، اتفاق نظر وجود داشته است.»^۱

دیدگاه «آدلر» درباره رؤیایها تقریباً همان دیدگاه «فریود» است و این دو، رؤیایها را تصویر شبانه‌ای می‌دانند که تصویر انسان روزانه را با همه جزئیات زندگی، منعکس می‌کند؛ اما درباره روش تعامل با رؤیایها، قطعاً با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ هرچند این اختلاف، بنیادین نیست. ما باید برخی مشخصاتی را که رویکرد مکتب «روان‌شناسی فردنگر» تبیین می‌کند ببینیم تا ماهیت رؤیایها را بیشتر درک کنیم:

از نظر «آدلر» رؤیاهایی که فرد خوابیده می‌بیند بازتاب طبیعی یک تقاضای خاص در انسان است و این رؤیایها حتی در صورت فراموش شدن در صبح، با تحریک احساساتی خاص در روان ما، در زمان بازگشت به خودآگاهی، آن خواسته را برآورده می‌کنند؛ و تا زمانی که رؤیایها، بازتاب آن چیزی است که در درون انسان جریان دارد، در نتیجه با سبک زندگی سازگار خواهد بود، و هیچ تفاوت واقعی میان افکار رؤیا و افکار بیداری وجود نخواهد داشت. این برداشت «آدلر» درباره رؤیایها، تفاوت چندانی با دیگران ندارد و این دیدگاه در برابر گروه بزرگی

از رؤیاهایی - که هرگز نمی‌توان آن‌ها را با آنچه انسان در بیداری احساس می‌کند یا رؤیاهای نوآورانه و ابتکارها یا خبر دادن‌های از غیب یا رؤیاهای نمونه‌وار و دیگر رؤیاهای منطبق کرد - دچار همان اشکالات می‌شود.

بن‌بستی که همواره خودنمایی می‌کند، همان تعمیم بعضی دیدگاه‌های محدود و کم‌محتوا، بر عموم رؤیاهاست؛ همان طور که برای فروید هم - که پیش‌تر گفته شد - چنین وضعیتی در بسیاری اوقات حاصل شده بود. فرضیه‌ای که آدلر در کتاب خود «معنی زندگی» برای شکل‌گیری رؤیاهای ارائه کرده است با بسیاری از فرضیه‌های قبلی که علت ایجاد رؤیاهای را به امور روانی منحصر می‌کنند تفاوت چندانی ندارد.

آدلر می‌گوید:

«ما وقتی از وجود راه‌حل برای مشکلات خود مطمئن نیستیم، رؤیا می‌بینیم، و فقط وقتی در طول خواب خود، در معرض فشارهای واقعی و در معرض سختی‌هایی که با آن‌ها روبه‌رو می‌شویم قرار می‌گیریم و لازم است برای آن‌ها راه‌حلی پیدا کنیم، رؤیا می‌بینیم... هدف از رؤیا، اثبات درست بودن سبک زندگی‌ای که فرد بیننده رؤیا ساخته، و تحریک احساسات خاصی است که با این سبک زندگی تناسب دارد...»^۱

طبیعتاً دوباره انواع رؤیاهایی را که در محدوده مشکلات شناسایی شده توسط آدلر برای رؤیاهای قرار نمی‌گیرند تکرار نمی‌کنم؛ ولی یادآوری می‌کنم بسیاری از ما، رؤیاهایی را می‌بینیم که پیش از آن‌ها، اصلاً مشکلی نداشته‌ایم، یا رؤیاهایی را می‌بینیم که ارتباطی با مشکلات زندگی ما نه ارتباطی نزدیک و نه ارتباطی دور - نداشته‌اند؛ پس ما نمی‌توانیم در اینجا از «تعمیم‌دادن» استفاده کنیم.

علت رؤیایها از نظر «آدلر»

اما «علتی» که آدلر پیش می‌کشد تا توجیه کند هدف رؤیایها عبارت است از «اثبات درست بودن سبک زندگی‌ای که شخص بیننده رؤیا ساخته است» از فرضیه او - که پیش‌تر تقدیم شد - شگفت‌تر است!

او می‌گوید:

«... وقتی فرد با مشکلی مواجه می‌شود که نمی‌خواهد بر اساس قواعد منطق و فطرت سالم و واقعیت محیط آن را حل کند، موضع‌گیری خود را از طریق احساساتی تأیید می‌کند که به واسطه رؤیایها برمی‌انگیزد.»

شاید به نظر برسد تناقضی میان این روش، و زندگی بیداری وجود دارد، ولی هیچ تناقض واقعی در کار نیست. وقتی ما در حال بیداری هستیم نیز چنین کاری انجام می‌دهیم؛ زمانی که شخصی با مشکلی مواجه می‌شود که نمی‌خواهد در رویارویی با آن، منطق و حکمت را به کار ببندد، بلکه تمایل دارد با به‌کاربردن سبک زندگی متداول خود، با آن مشکل روبه‌رو شود؛ به این ترتیب او هرچه را که در توان دارد به کار می‌بندد تا شیوه زندگی خودش را توجیه کند و آن را قانع‌کننده نشان دهد؛ به‌عنوان مثال وقتی هدف فردی رسیدن به پول با ساده‌ترین روش ممکن باشد، بدون آنکه کار کند یا با دیگران مشارکت فعالی داشته باشد، اولین چیزی که ممکن است به ذهنش خطور کند «قمار» است؛ در حالی که می‌داند بسیاری از مردم پول خود را در قمار از دست داده‌اند و دچار زیان‌های مالی شدیدی شده‌اند؛ ولی او تمایل دارد به‌سرعت بی‌نیاز و توانگر شود؛ پس چه می‌کند؟ او با پیشگویی، خودش را در وضعیتی تصور می‌کند که به او امکان به‌دست‌آوردن سود بسیار را می‌دهد؛ مثلاً دُشکه‌ای مجلل می‌خرد، و مثل اشراف زندگی می‌کند؛ زیرا او با ثروتی که دارد برای همه معروف شده است! او از طریق این تخیلات توانسته است احساساتی را برانگیزد که وی را به جلو می‌راند؛ زیرا شجاعت به خرج می‌دهد و برای برآورده کردن بعضی از این تخیلات دست به کار می‌شود؛ و در نهایت، می‌بینیم که او از منطق و فطرت سالم،

دور می‌شود و دست به قمار می‌زند.»^۱

چه بسا این فرض «آدلر» درست باشد که برخی از رؤیایها، بازتاب تمایلات و خواسته‌های معینی در انسان بوده باشند؛ ولی این فرض او که رؤیایهای مربوط به آن تمایلات، مخالف منطق یا فطرت هستند همیشه درست نیست. چه بسا فطرت به نوبه خود در انسان‌های سالم یک تمایل شدید باشد، و در نتیجه فرضیه او هرگز درست نخواهد بود، مگر برای عده بسیار کمی. این با چشم‌پوشی از آن است که او تصور می‌کند مردم تا حد دشمنی میان «فطرت سالم و منطق» با «سبک آن زندگی خود که به آن تمایل دارند» منفعل هستند! مردم، طیف‌های بسیاری را تشکیل می‌دهند و بسیاری از آنها زندگی‌شان، رنگ نظام و منطق و فطرت سالم به خود می‌گیرد. حال آیا فرض وجود چنین مخاصمه و عداوتی، حتی در میان این افراد، درست است؟

او می‌گوید:

«همواره یک وضعیت مخاصمه میان فرایند رؤیا از یک سو، و منطق و فطرت سالم از سوی دیگر وجود دارد، و خواهیم دید افرادی که دوست ندارند تحت تأثیر احساسات خود قرار بگیرند و کسانی که مایل اند همه‌چیز در زندگی‌شان به روشی علمی انجام شود، اغلب رؤیا نمی‌بینند؛ تا آنجا که بعضی از آنها اصلاً رؤیا نمی‌بینند.»^۲

بنده متوجه نمی‌شوم او این نتیجه را از کجا به دست آورده است؟ می‌دانیم همه مردم رؤیا می‌بینند و این از نظر تجربی ثابت شده است و فردی نیست که رؤیا نبیند، مگر کسی که بیمار بوده، یا دچار عارضه‌ای شده باشد. نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که بسیاری از مردم رؤیای خود را در صبح‌هنگام به یاد نمی‌آورند، و این، دلایل علمی بسیاری دارد که می‌توان به آنها پرداخت؛ و ان‌شاءالله در فصل‌های بعدی به آنها خواهیم پرداخت.

۱. معنی زندگی، آدلر، ص ۱۴۱.

۲. معنی زندگی، آدلر، ص ۱۴۱.

بر این اساس، فهم «آدلر» از رؤیاها بر این اساس استوار است که ما تلاش می‌کنیم خودمان را فریب بدهیم! پس هر رؤیا، تنها فریب‌دادنِ خود، به صورت خودبه‌خودی، یا خواب مغناطیسی (هیپنوتیزم) برای همان هدف است. تا فضای مناسبی را ایجاد کند که باعث می‌شود ما آماده پذیرش موضع معینی شویم.

دیدگاه آدلر درباره نمادها

یک نکته مهم باقی می‌ماند؛ تصاویر یا نمادهایی که در رؤیاها وارد می‌شوند. آدلر چگونه بر اساس دیدگاه خودش، کارکرد آن‌ها را در رؤیا تفسیر می‌کند؟
او می‌گوید:

«نخستین چیزی که ملاحظه می‌کنیم مجموعه معین و برگزیده از تصاویر و حادثه‌هاست که پیش‌تر گفته شد، و این انتخاب را قبلاً بیان کردیم. وقتی فرد در گذشته خود تأمل می‌کند مجموعه معین و برگزیده‌ای از تصاویر و حوادث را در میان همه آن چیزهایی که هدف نهایی او را در «برتری‌جویی» تأیید کند جمع‌آوری می‌نماید. پس این هدف نهایی، همان چیزی است در حافظه شکل می‌گیرد. به همین ترتیب وقتی ما رؤیا می‌بینیم، آن رؤیا را با تصاویر و حوادثی بنا می‌کنیم که سبک زندگی ما آن‌ها را تأیید، اثبات و توجیه می‌کند؛ و نیز رؤیاها، خواسته‌ها و مطالبات سبک زندگی ما را وقتی که با مشکلی مواجه می‌شویم آشکار می‌کنند.

این مجموعه از تصاویر و حوادث، همان چیزی است که معنای "سبک و روش زندگی ما" (Life Style) را آشکار می‌کند؛ به‌خصوص درباره مشکلات فعلی که با آن‌ها مواجه هستیم. سبک زندگی در رؤیا، خواسته‌ها و روش خاص خودش را طلب می‌کند. پس اگر خواسته باشیم به روشی عملی، بر مشکلات زندگی فائق آییم، ناگزیر باید به منطق و فطرت

سالم پناه ببریم؛ ولی سبک زندگی ما عاملی است که اجازه این کار را به ما نمی‌دهد.»^۱

اگر «ترجمه» [صرفاً] بر اساس تصاویر یا حوادث قبلی بوده باشد هرگز در رؤیاها چیز جدیدی وجود نخواهد داشت؛ زیرا رؤیا آن‌گونه که آدلر توصیف می‌کند:

«هرگز چیزی در رؤیاها پیدا نکردم که با خصوصیات و رفتار فرد متفاوت بوده باشد.»

طبیعتاً چنین دیدگاهی درباره رؤیا، بسیاری از رؤیاها را غیرقابل توجیه و تفسیرناپذیر باقی خواهد گذاشت. در این صورت ما با رؤیاهایی که با تصاویر و نمادهای جدید که بیننده رؤیا با آن‌ها آشنا نیست یا درباره‌شان نشنیده است یا مثلاً متعلق به آینده هستند، چه خواهیم کرد؟! و درباره رؤیاهایی که باعث می‌شود فرد بیننده رؤیا به وسیله نوعی از ابداعات فنی یا ادبی یا علمی جهشی رو به جلو داشته باشد و این پدیده‌ای است شناخته‌شده و ثابت شده، که همه به آن اقرار دارند- چگونه این پدیده، با روش آدلر در تعمیم‌گفتنمان بالا تطابق خواهد داشت؟! بنده معتقدم این بن‌بستی بزرگ برای آدلر محسوب می‌شود و تقریباً همان بن‌بستی است که قبل از او فروید در آن گرفتار شده بود (یعنی روش تعمیم‌دادن)؛ ولی آدلر بعضی از اشتباهات فروید را- که بعضی از آن‌ها را پیش‌تر بیان کردیم- پشت سر گذاشته است.

اختلاف آدلر با فروید

«آدلر» در نقد دیدگاه فروید در تعامل با رؤیاها می‌نویسد:

«از دیدگاه فروید، رؤیا دارای معنایی است که می‌توان آن را به روش علمی فهمید؛ با این حال، روش فهم فروید از رؤیاها، ما را از رویکرد علمی، بسیار دور کرده است؛ به‌عنوان مثال این اسلوب، وجود تفاوت را میان الگویی که ذهن در طول ساعات بیداری بر اساس آن عمل می‌کند با الگویی که در طول خواب در پیش می‌گیرد فرض می‌گیرد، و او به این

۱. معنی زندگی، آدلر، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

ترتیب آگاهی و ناخودآگاهی را در موضعی متضاد قرار داده است؛ همچنین او قواعد و قوانین خاصی برای رؤیا در نظر گرفته که با قوانین تفکر روزانه، هم‌خوانی ندارد. به نظر من وقتی مانند چنین تناقضاتی پیدا می‌شود، ما باید وجود موضع‌گیری‌های غیرعلمی را اصلاح کنیم.»^۱

و این همان نکته‌ای است که طی پرداختن به اندیشه‌های فروید، به آن اشاره، و آن را «اسکیزوفرنی» توصیف کردیم.

آدلر اضافه می‌کند:

«در تفکر انسان‌های ابتدایی و فیلسوفان گذشته، تمایل پرداختن به مفاهیم به شدت متناقض را مشاهده می‌کنیم؛ با اینکه این مفاهیم متضاد و مخالف یکدیگر هستند. این دوگانگی در تفکر را می‌توان به روشنی در افرادی که دچار اختلال روانی هستند مشاهده کرد. انسان‌های بسیاری اعتقاد دارند چپ و راست، متضاد هستند؛ همان طور که اعتقاد دارند مرد و زن، سرد و گرم، سبک و سنگین، و قوی و ضعیف، همه این‌ها مفاهیمی متضاد هستند. از دیدگاه علمی میان این زوج از معانی، ضدیتی وجود ندارد و تمامی این‌ها صرفاً علامت‌هایی هستند که بر اساس میزان‌هایی نسبت به دوری یا نزدیکی از یک مبدأ خیالی مرتب شده‌اند. پاک و شورو، طبیعی و غیرطبیعی، عادی و غیرعادی، این‌ها ضرورتاً متضاد نیستند و هر نظریه‌ای که به مسئله خواب و بیداری، و افکار رؤیاها و افکار بیداری، بر این اساس که متضاد با یکدیگر هستند بپردازد، غیرعلمی خواهد بود.»^۲

به نظر بنده مسئله متهم کردن فروید به اینکه روشی غیرعلمی دارد، آن هم از طرف مردی با چنین جایگاهی و در زمان خود فروید، لازم است به دقت بررسی شود، و در همین حد متوقف نگردد؛ بلکه نقد قوی‌تر دیگری مطرح شود؛ زیرا نظریه فروید بسیار پذیرفته شده است.

۱. معنی زندگی، آدلر، ص ۱۳۵.

۲. معنی زندگی، آدلر، ص ۱۳۶.

آدلر می‌گوید:

«در رویکردی که فروید بر اساس آن دربارهٔ رؤیاها نظریه‌پردازی می‌کند مشکل دیگری وجود دارد؛ فروید همهٔ رؤیاها را در پس‌زمینهٔ جنسی قرار می‌دهد و به این ترتیب رؤیا را از برخوردها و رفتارهای افراد عادی متمایز می‌کند. اگر دیدگاه فروید درست بود قطعاً رؤیاها باید تعبیری از بخشی از شخصیت فرد باشند، نه خود فرد به‌عنوان یک کل. حتی کسانی که نظریهٔ فروید را مبنی بر وجود پس‌زمینهٔ جنسی برای بیشتر رؤیاها باور دارند مشاهده کرده‌اند که این دیدگاه برای تفسیر همهٔ رؤیاها درست نیست، و خود فروید امکان رؤیت آثار خواسته‌های ناخودآگاه را در هنگام مرگ پیشنهاد داده است.

رؤیاها جز تلاش‌هایی برای رسیدن به حل سادهٔ مشکلات زندگی نیست، و به این ترتیب «نقصان شجاعت» را در فرد آشکار می‌کند؛ ولی این دیدگاه فرویدی، دیدگاهی تمثیلی برای ارائهٔ یک مدل-است، و ما را به کشف واقعیت شخصیت فرد و چگونگی منعکس شدن شخصیت او بر رؤیاهایش نزدیک نمی‌کند؛ و به این ترتیب ما خواهیم دید زندگی رؤیاها از زندگی بیداری جداست؛ همان‌طور که فروید هم ایمان دارد، خود رؤیا مهم نیست، ولی افکاری که در پس این رؤیا قرار دارند مهم هستند.

در علم روان‌شناسی فردینگر، ما به نتیجهٔ مشابهی می‌رسیم؛ ولی چیزی را کامل می‌کنیم که روان‌کاوی فرویدی از نقصانش رنج می‌برد؛ و آن، اعتراف به آگاهی شخصیت، و وحدت فرد با افکار و کارها و سخنان اوست.^۱

و آدلر با زیرکی خاصی، مکتب فرویدی را با ارائهٔ دو سؤال زیر، به بن‌بست می‌کشاند؛ دو سؤالی که رویکرد او را به بن‌بستی می‌کشاند که هیچ جوابی برای پیروانش ندارد.

آدلر می‌گوید:

«و ما می‌توانیم این نقص را در نظریهٔ فروید، هنگام پاسخ‌گفتن او به پرسش‌های مهم

۱. معنی زندگی، آدلر، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

و حساس مخصوص درک معنی رؤیا، ملاحظه کنیم؛ مثل:

هدف از رؤیا چیست؟

چرا رؤیا می‌بینیم؟

پزشکان روان‌کاو (پیروان مکتب فروید) به این سؤالات این‌گونه پاسخ می‌دهند: «برای اشباع تمایلات فردی که در واقعیت امکان‌پذیر نیست»؛

ولی این پاسخ همه جوانب این پرسش را پاسخ نمی‌دهد. وقتی رؤیا را فراموش می‌کنیم یا وقتی نمی‌توانیم آن را درک کنیم این اشباع چه معنایی دارد؟ همه انسان‌ها رؤیا می‌بینند، ولی اندکی از آن‌ها می‌توانند رؤیای خود را درک کنند؛ حال اگر ما میان زندگی رؤیایها و زندگی بیداری جدایی بیندازیم، چه لذتی از رؤیا به دست خواهیم آورد؟ این اشباعی که رؤیا به ارمغان می‌آورد در همان دنیای رؤیایها باقی می‌ماند و به این ترتیب رؤیایها در عالم بیداری، بدون هدف و بی‌فایده می‌شوند.

از دیدگاه علمی، بیننده رؤیا و فرد بیدار، هر دو یک شخصیت هستند و بر این اساس، لازم است هدف از رؤیایها در هر دو حالت بیداری و خواب، برای این شخص، هم‌زمان کاربرد داشته باشد.^۱

ما نیز همان‌طور که آدلر به نقد این موضوع پرداخته است، دقیقاً به این موضوع اشاره کرده بودیم؛ پس نمی‌توان در هیچ حالتی علت رؤیایها را صرفاً «تمایل و آرزو» تصور کرد، به آن صورتی که فروید مطرح می‌کند؛ و چه بسا این تمایل برای او آشکار نشود؛ زیرا او از فهم نمادهای رؤیایها در بیشتر اوقات - اگر نگوئیم در تمامی اوقات- ناتوان است؛ در حالی که او صاحب نظریه‌ای چنین عریض و طویل در روان‌کاوی است!

سپس آدلر به پایه‌های اشتباه و بسیار خاصی می‌پردازد که نظریه فروید بر آن‌ها استوار شده است؛ به طوری که نمی‌توان آن را به‌عنوان نظریه‌ای تعمیم داد که همه حالات را در بر

۱. معنی زندگی، آدلر، ص ۱۳۷.

بگیرد.

آدلر می‌گوید:

«نوع خاصی از انسان وجود دارد که ما می‌توانیم در او، ارتباط میان آرزوهای فرد در رؤیایها را با شخصیت این فرد به‌عنوان یک کل- مشاهده کنیم. این نوع خاص، کودکی است که بیش از حد پرسشگری می‌کند. افراد این نوع، همیشه سؤالاتی از این قبیل می‌پرسند:

چگونه می‌توانم چیزی را که می‌خواهم، به دست بیاورم؟

یا ...

زندگی، چه چیزی می‌تواند به من بدهد؟

افرادی از این دست، ارضای هوا و هوس‌های خود در را رؤیایهایشان جست‌وجو می‌کنند و این کار را در هر جزئی از اجزای رفتاری خود، انجام می‌دهند؛ و اگر ما به‌دقت نظریه فروید را بررسی کنیم، می‌بینیم این نظریه به‌طور کامل بر روان‌شناسی کودکی بنا شده است که جست‌وجوگر است و احساس می‌کند تمایلات او، دستوراتی واجب‌الاطاعه هستند؛ یعنی کسی که به دیگران به‌گونه‌ای می‌نگرد که وقتی وجود آنها در تعارض با این تمایلات و شهوات قرار بگیرد، اصلاً حق وجود ندارند. چنین شخصی مانند کسی است که می‌پرسد: «چرا باید همسایه خود را دوست بدارم؟ و آیا همسایه من هم مرا دوست دارد؟»

از آنچه گذشت به‌طور خلاصه به این نتیجه رسیدیم که روان‌کاوی، فقط بر اساس پژوهش شخصیت کودک کنجکاو بنا شده است؛ ولی این در حالی است که تمایل فرد برای اشباع آرزوها، تنها یک جنبه از میلیون‌ها جنبه‌ای است که فرد سعی می‌کند در تلاش برای رسیدن به «برتری جویی» محقق کند؛ و ما نمی‌توانیم این جنبه را به‌عنوان محرک اصلی برای همه تعبیرهای صادرشده از شخصیت بپذیریم.^۱

بنده اعتقاد دارم، با وجود گواهی معتبر از سوی یکی از شخصیت‌های اصلی علم روان‌شناسی بعد از متهم کردن نظریه روان‌کاوی فروید به اینکه تنها بر اساس پژوهش شخصیت کودک کنجکاو بنا شده است. نظریه فروید از هرگونه جهان‌شمول بودن برای دربرگرفتن تمامی رؤیاها، خالی می‌شود.

آنچه ریچارد داوکینز در کتاب «پندار خدا»^۱ نوشته است

پروفسور داوکینز،^۲ روان‌شناس نیست، ولی از دیدگاه روان‌شناختی و پزشکی، به موضوع رؤیاها پرداخته است؛ و از آنجا که هم‌عصر ماست و قاعدتاً بر اساس بهترین نتایجی که دانشمندان برای پاسخ به رؤیاهایی که دلیلی غیبی برای ایمان به خدا شمرده می‌شود استدلال خواهد کرد، تصور می‌شود بهترین تلاشی را که می‌تواند در جهت دعوت به عقیده بی‌خدایی به خرج دهد انجام خواهد داد. وی در فصل سوم، قسمت «برهان مبتنی بر تجربه شخصی»^۳ سخنان زیر را درباره رؤیا آورده است:

«یکی از هم‌دوره‌ای‌های معقول و باهوش دوره لیسانس من، که عمیقاً متدین بود، برای کمپ‌زدن به جزایر اسکاتلند رفته بود. در یک نیمه‌شب، او و دوست دخترش در چادرشان از سروصدای پلیدی بیدار شدند که بی‌تردید صدای خود شیطان بود؛ صدا از هر نظر اهریمنی بود. دوست من هرگز این تجربه هراس‌آور را فراموش نکرد، و این یکی از عواملی بود که بعدها او را به کشیش شدن سوق داد. از آنجا که ذهن جوان من از این

۱. کتاب The God Delusion نوشته ریچارد داوکینز که در فارسی با عنوان «پندار خدا» یا «توهم خدا» شناخته می‌شود. (مترجم)

۲. رفتارشناس جانوران، دانشمند زیست‌شناسی تکاملی، و نویسنده. وی در انگلستان زندگی می‌کند و از مهم‌ترین نظریه‌پردازان الحاد (خداناباوری) به شمار می‌آید.

۳. بنده عمداً اسم این قسمت را آوردم، زیرا او بعد از چند صفحه، خودش به انکار دلایل شخصی می‌پردازد؛ با اینکه در ابتدای فصل به‌عنوان دلیل نقض رؤیاها و به‌طور کلی غیبیات، به آن استناد کرده است.

حکایت متأثر شده بود، آن را برای جمعی از جانورشناسان که در مهمان‌سرای «روز اند کراون» آکسفورد گرد آمده بودند روایت کردم. از قضا دو نفر از آن‌ها که پرندشناس بودند از خنده روده‌بُر شدند، در حالی که با هم فریاد می‌زدند: «مرغ آب‌شکاف جزیرهٔ من.» یکی از آن‌ها گفت این نوع جیغ و فغان‌های اهریمنی که در نقاط مختلف جهان به لهجه‌های گوناگون قابل شنیدن است، صدای پرنده‌ای است که به‌خاطر همین جیغ‌هایش اصطلاحاً «مرغ شیطان» نامیده می‌شود.

بسیاری به این خاطر به خدا اعتقاد دارند که معتقدند تصویری از خدا یا یک فرشته یا باکره‌ای آبی‌پوش را به چشم خود دیده‌اند، یا خدا محرمانه با آن‌ها سخن گفته است. به‌زعم کسانی که مدعی‌اند چنین تجربی داشته‌اند، برهان تجربهٔ شخصی یکی از متقاعدکننده‌ترین برهان‌های وجود خداست. اما از دید باقی مردم، و کسانی که معرفتی به روان‌شناسی دارند، این برهان از کمترین میزان متقاعدکنندگی برخوردار است.^۱

روش طعنه‌آمیز و استهزاگونه‌ای که داوکینز در پرداختن به موضوعی در چنین مقیاسی به کار می‌برد، نیازمند پاسخ مناسبی است و اگر بنده این متون را بیان کردم به‌دلیل ارتباطش با رؤیایهاست؛ ولی ناگزیر باید به آن پاسخ بدهم؛ زیرا با اصل توحید و ایمان به خدا در ارتباط است.

تصور او از اینکه مردم فقط به‌دلیل غیبی و از طریق رؤیایها یا به‌طور کلی امور غیبی ایمان می‌آورند سخنی نادرست و به‌طور کامل عاری از صحت است. ادیان، دلایل بسیاری را ارائه داده‌اند و از جملهٔ آن‌ها دلایل عقلی است که وجود خدا را اثبات می‌کند و چشم‌پوشی از این دلایل و به‌کنارنهادنشان با چنین روشی، سبک‌شمردن عقل مردم و نادان‌انگاشتن آن‌ها به روشی ناشایست است.

۱. پندار خدا، ریچارد داوکینز، مقایسهٔ نسخهٔ عربی با نسخهٔ سوئدی توسط «بسام بغدادی»، ۲۰۰۹ ص ۴۵.
* در ترجمه فارسی مطالب اقتباس شده این کتاب از نسخهٔ الکترونیکی کتاب پندار خدا، ترجمه ا. فرزام، به‌همراه مطابقت با نسخهٔ انگلیسی و عربی استفاده شده است. (مترجم)

کافی است برای پاسخ به وی، برخی از آنچه را که سید احمدالحسن رحمته در باره دلایل عقلی نوشته است نقل کنیم.

سید احمدالحسن رحمته می‌فرماید:

«از جمله دلایل عقلی که خداوند سبحان و متعال در قرآن با آنها بر مُلحدان (خداناباوران) استدلال کرده است:

الف- عدم، چیزی را ایجاد نمی‌کند و هر اثر، به مؤثر دلالت دارد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾^۱ (آیا از هیچ آفریده شده‌اند یا آنها خودشان آفریدگار هستند؟)

عالم (یا عوالم) ازلی نیست، بلکه حادث است؛ زیرا در حال تغییر است؛ و هر حادثی مسبوق به عدم است و به‌طور قطع باید محدث و پدیدآورنده‌ای داشته باشد؛ زیرا در عدم مطلق موجودیتی نیست و در نتیجه مولد و نتیجه‌دهنده چیزی نیست. به‌طور قطع محال است از نیستی مطلق، چیزی پدیدار شود؛ یا به دیگر سخن، از عدم مطلق، شیء پدیدار شود. جهان یا جهان‌ها یا وجود حادث، همگی شیء محسوب می‌شوند و در نتیجه نمی‌توانند از عدم مطلق پدید آمده باشند؛ بنابراین وجود حادث (جهان یا جهان‌ها) ثابت می‌کند که هستی از یک وجود قدیم ازلی که بی‌نیاز از آن یا از هرچیز دیگری است، به وجود آمده است.

اگر ما بگوییم احداث‌کننده آن، قدیم ازلی غیرمسبوق به عدم است، وجود خدای سبحان را ثابت کرده‌ایم.

اگر بگوییم او نیز حادث است، الزاماً باید مُحدث و پدیدآورنده‌ای داشته باشد، که این محدث نمی‌تواند خود او باشد؛ زیرا معنایش این خواهد شد که شیء موجود و

معدوم با هم و ملازم هم باشند؛ و اگر هم جز این باشد تسلسل پیش می‌آید. این تسلسل نمی‌تواند از هر حیث و جهت نامتناهی باشد؛ زیرا عالم حادث، متناهی است و سرآغازی دارد؛ و اگر این تسلسل متناهی باشد، حداقل از جهت وجودی اش باید ابتدایی داشته باشد و لاجرم به یک مُحدِّث (پدیدآورنده) قدیم منتهی شود؛ و به این ترتیب وجود خدای سبحان ثابت می‌شود.

منظور ما از قدیم (ازل) در اینجا قدیم زمانی نیست؛ بلکه مراد غیرمسبق به عدم است؛ با صرف نظر از بُعد زمان و وجودداشتن یا وجودنداشتش.

نامتناهی مطلق: چیزی که از هر حیث و جهت نامحدود است و نه آغازی دارد و نه پایانی؛ صرف نظر از بُعد زمان و مکان و وجودداشتن یا وجودنداشتن این دو؛ و منظور ما از اینکه او «بی‌نهایت است» چیزی نیست که در برخی معادلات ریاضی آمده است...^۱

سپس سید احمدالحسن رحمته نکتۀ دیگری را از دلایل عقلی اضافه می‌کند:

«ب- صفت اثر، دلالتی است بر صفت مؤثر.

برای بیان این دلیل در اینجا بخشی از عبارت کتاب «توهم بی‌خدایی» را نقل می‌کنم و کسانی که خواهان توضیح بیشتر هستند می‌توانند به کتاب «توهم بی‌خدایی» مراجعه نمایند.

ختم کلام: تکامل هدفمند است.

ما با ژن‌ها، جهش ژنتیکی و قانون بقای ژن برتر یا به عبارت دیگر موجود برتر-سروکار داریم. تفاوت میان ژن با موجود جاندار همچون تفاوت نقشه ساختمان با خود ساختمان است. قانون بقای ژن برتر، این ژن‌ها را صیقل می‌دهد. اکنون با کمال

۱. عقاید اسلام، سید احمدالحسن رحمته، ناشر نجمة الصباح، چاپ اول ۲۰۱۶، ص ۱۶-۱۷.

اطمینان می‌دانیم که وسیله بقای موجود شایسته‌تر در زندگی زمینی، به‌طور کلی همان ابزار هوشمندی یا «مغز» است. با اینکه ابزار هوشمندی یا مغز، به مقدار زیادی غذا نیاز دارد و برای موجود زنده بسیار هزینه‌بر است، با این حال تکامل مجبور است در مسیر این رویکرد یعنی پیشرفت‌دادن ابزار هوشمندی گام بردارد.

تا زمانی که جهش ژنتیکی از همان ابتدا وجود داشته باشد، ناگزیر باید ژن‌های ساخت ابزار هوشمندی (برای مثال مغز) دیر یا زود به وجود آیند؛ حتی اگر جهش ژنتیکی به‌طور کامل تصادفی بوده باشد.

از آنجا که در روند تکامل، قانون بقای ژن‌های برتر یا بقای موجود برتر حاکم است، می‌توانیم قاطعانه بگوییم سمت‌وسوی حرکت تکامل از آغاز مشخص بوده و هدف آن نیز، تولید ژن‌های ابزار هوشمندی یا موجود باهوش بوده است؛ بنابراین تکامل، هدفمند است.

به نظر من این استدلال تام و تمام برای ردّ نظریه الحادی دکتر داوکینز، ضمن محدوده زندگی زمینی، بر این اساس که تکامل، در درازمدت هدفمند نبوده است، کافی باشد...»^۱

بنده معتقدم این پاسخ برای بیان بی‌خردی کسی که دلایل وجود خالق را فقط به دلایل غیبی منحصر می‌کند کافی است، و هرکس خواهان مطالب بیشتری است می‌تواند به کتاب «عقاید اسلام» و کتاب «توهم بی‌خدایی» مراجعه کند تا با دلایل ایمان به خدا و توحید، بیشتر آشنا شود.

اما درباره استدلال دکتر داوکینز در ابتدای سخنش به اینکه روان‌شناسان، یکتاپرست نیستند، او را دعوت می‌کنم بیشتر تحقیق کند؛ زیرا سخن او ارزش علمی ندارد و تنها به گفته روان‌شناس «یونگ» در پاسخ به آنچه در پایان سخن خود آورده است بسنده می‌کنم؛ آنجا که

وی برهان می‌آورد که دربارهٔ اعتقاد و قانع‌شدن به برخی امور غیبی مربوط به وجود خدا و مکاشفاتی که در آن‌ها رخ می‌دهد، کسی که تا حدودی از روان‌شناسی آگاهی دارد چنین چیزی را باور نمی‌کند!

دکتر یونگ می‌گوید:

«هیچ چیز دیگری به غیر از تمایل به زندگی دیگر، یعنی روح، ما را از این تنگنا نجات نمی‌دهد. کسانی که آزادی را می‌شناسند بندگان این بدن نیستند؛ بلکه این عده طبق روایت غم‌انگیز «ارنست برلاخ» دربارهٔ زندگی خانوادگی، فرزندان خدا هستند؛ شیطان مادر (ساکوبوس)^۱ در نهایت می‌گوید: «این شگفت‌انگیز است که انسان نمی‌آموزد خدا پدر اوست.» این همان چیزی است که فروید یاد نگرفت، و نیز هرکسی که تا حدودی با وی هم‌نظر بوده است؛ آن‌ها هرگز کلیدی برای این معرفت پیدا نکردند. لاهوت، کسانی را که به جست‌وجوی این «کلید» می‌پردازند یاری نمی‌دهد؛ زیرا لاهوت، ایمان را طلب می‌کند، و ایمان، چیزی نیست که ساختنی باشد؛ زیرا در معنای حقیقی‌اش، بخشش لطف «نعمت» است. ما فرزندان این عصر، و با ضرورت کشف «زندگی دوم روح» رویارو هستیم؛ لازم است آن را خودمان از نو بیازماییم. این تنها راهی است که از طریق آن می‌توانیم آن نیرویی را که ما را مقید به نقش حوادث زیست‌شناختی می‌کند در هم بشکنیم.

دیدگاه من دربارهٔ این مسئله، نقطهٔ سوم اختلاف میان فروید و من را شکل می‌دهد، و به این دلیل مرا به تصوف متهم می‌کنند؛ ولی من خودم را مسئول ارتقا و تحول همیشگی انسان و در هر مکان تصور نمی‌کنم؛ تحولی خودجوش به‌منظور از بین بردن دین خود، و بیرون‌راندن روح انسان از قدیم‌الایام. در قلب احساسات و افکار دینی؛ و کسی که نمی‌تواند این جنبه از نفس انسانی را ببیند، نابیناست.»^۲

۱. ساکوبوس (مؤنث) یا اینکوبوس (مذکر) موجودی است که گاهی «یک شیطان» دانسته می‌شود، و در اغواکردن انسان‌ها بسیار مؤثر در نظر گرفته می‌شوند. (مترجم)

۲. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، ص ۱۳۴.

آیا دکتر «یونگ» از روان‌شناسی چیزی نمی‌داند؟ در حالی که وی در طول زندگی خود در قلهٔ هرم جهانی این رشته نشسته بوده است (رئیس انجمن بین‌المللی روان‌کاوی در سال ۱۹۳۳) یعنی در زمان زندگی فروید ۱۸۵۶-۱۹۳۹.

ولی تنها کافی است این اصرار بر سبک‌شمردن مردم و سقوط به چنین سطح علمی‌ای مشخص شود تا در ادامه متوجه شویم آنچه داوکینز می‌گوید چیزی نیست مگر مجموعه‌ای از بافته‌های کلامی که هدف نهایی‌اش، فریب‌دادن مردم است.

داوکینز می‌گوید:

« شما می‌گویید مستقیماً خدا را تجربه کرده‌اید؟ بسیار خوب! کسانی هم هستند که یک فیل‌صورتی را دیده‌اند، اما بعید است این قضیه شما را متحول کند. پیترو ساتکلیف، آدم‌کش یورکشایر، به‌وضوح صدای عیسی را می‌شنیده که او را به کشتن زنان امر می‌کرده است. او محکوم به حبس ابد شد. جورج دلبو بوش می‌گفت خدا به او گفته است به عراق حمله کند (افسوس که خدا به او وحی نکرده بود در آنجا سلاح‌های کشتار جمعی نیست). بیمارانی در بیمارستان فکر می‌کنند ناپلئون یا چارلی چاپلین هستند؛ یا همهٔ دنیا علیه‌شان در حال توطئه‌اند؛ یا می‌توانند افکارشان را به همهٔ مردم القا کنند. ما به این ادعاها می‌خندیم، اما این وحی و کشف و شهودها را جدی نمی‌گیریم؛ بیشتر به این خاطر که عدهٔ فراوانی به این قبیل باورها اعتقاد ندارند. تنها فرق تجارب دینی با این موارد این است که مدعیان آن تجارب، پرشمار هستند.»^۱

تجربه‌های شخصی، که داوکینز نقل کرده است را نمی‌توان تأیید کرد و آن‌ها را به قضیه‌ای مهم و بزرگ، تعمیم داد؛ بلکه برعکس، این‌ها تجربه‌هایی برگزیده بر اساس معیارهای نسبی و غیر ثابت هستند، و در نتیجه همواره در معرض ظن و تردید قرار دارند و نقد داوکینز نیز طبیعتاً نادرست است، مگر آنکه این تجربه‌ها، بسیار، شایع، و در میان مجموعهٔ بزرگی از مردم منتشر شده باشد؛ به طوری که امکان هم‌دستی آن‌ها بر دروغ وجود

نداشته باشد؛ در این صورت ادعای آن‌ها دربارهٔ یک قضیه، ارزشمند است؛ و این در حالی است که در اینجا عکس این وضعیت صادق است، و بسیاری از ساکنان زمین یکتاپرست هستند و به حوادث و خبرهای غیبی که بیرون از حواس پنجگانهٔ‌شان دیده یا شنیده‌اند ایمان دارند.

داوکینز می‌گوید:

«سَم هریس» هنگام نگارش کتاب «پایان ایمان» چندان هم بدبینی به خرج نداد، وقتی گفته است: ما برای کسانی که باورهای فاقد توجیه عقلانی دارند نام‌هایی زیادی داریم. هنگامی که این باورها بسیار شایع باشند آن افراد معمولاً «دین‌دار» نامیده می‌شوند؛ در غیر این صورت آن‌ها را «دیوانه»، «خیالاتی» یا «روانی» می‌خوانیم ... هرچه تعداد افرادی که به باورهای یک شخص اعتقاد دارند بیشتر می‌شود به همان اندازه آن شخص احساس ایمان بیشتری می‌کند. در ضمن، صرفاً برحسب تصادف تاریخ است که در جامعهٔ امروزی ما، باور به وجود یک خالقِ عالم که می‌تواند افکار ما را بشنود، امری است عادی؛ درحالی که اگر فکر کنید خدا به‌وسیلهٔ ضربات قطرات باران بر پنجرهٔ اتاق خوابتان به شما با زبان مورش پیام می‌فرستد، شما بیمار روانی محسوب می‌شوید؛ و به این ترتیب، اگرچه مردمان دین‌دار معمولاً دیوانه نیستند، اما باورهای اصلی‌شان مسلماً دیوانه‌وار است.^۱

اموری که توجیه عقلی ندارد ضرورتاً منجر نمی‌شوند به اینکه انسان را «قربانی توهّم» کند. بسیاری از پدیده‌ها هستند که برای آن‌ها توجیهی عقلانی نداریم، ولی در هر حال، وجود دارند و باعث نمی‌شوند ما «قربانی توهّم» بشویم؛ مانند «همه‌مۀ تاوس در نیومکزیکو»،^۲

۱. پندار خدا، داوکینز، ص ۹۰.

۲. صدای همه‌مۀ در تاوس در میان گروهی از ساکنین شهر نیومکزیکو در دههٔ ۹۰ میلادی مشهور شد. این عده، صدایی با بسامد پایین را گزارش کردند. این صدا به‌دلیل نزدیکی به روستای تاوس به این نام مشهور شد... نتایج تحقیقات، منابع این صداها را مشخص نکرده است. (مترجم)

«سنگ‌های متحرک، یا سنگ‌های روان»،^۱ «حلقه‌های افسانه‌ای»،^۲ «گوی‌های سنگی کاستاریکا»^۳ و دیگر پدیده‌های طبیعی که علم از تفسیر آن‌ها تا امروز ناتوان مانده است؛^۴

۱. سنگ‌های متحرک، یا سنگ‌های روان (به انگلیسی: Sailing stones) به یک پدیده زمین‌شناسی اشاره دارد که در بستر دریاچه خشک ریسترک پلایا واقع در شمال غربی صحرایی معروف به death valley یا دره مرگ، که در کالیفرنیا شرقی، نزدیک صحرای نوادا قرار دارد، به وقوع می‌پیوندد و طی آن، سنگ‌ها، بدون دخالت عامل انسانی و حیوانی، مسافت‌گاه طولانی را به‌مرور زمان بر روی زمین طی کرده و ردهایی از خود به جا می‌گذارند. سنگ‌های این منطقه هر یک یا دو سال یک بار شروع به حرکت می‌کنند و طی سه تا چهار سال، ردهایی نسبتاً طولانی از خود به جا می‌گذارند که گاه به ده‌ها متر می‌رسد. سنگ‌هایی که دارای کف ناصاف هستند، ردی مستقیم و شیاردار ایجاد می‌کنند و سنگ‌هایی که دارای سطحی صاف هستند، در مسیرهای گوناگون حرکت کرده و ردهایی ناراست از خود باقی می‌گذارند. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

۲. هزاران تکه حفره مانند در یک زمین غیرقابل کشت چندکیلومتری که از آن‌ها با عنوان «حلقه‌های افسانه‌ای» یاد می‌شود در صحرای نامیب در جنوب آفریقا ظاهر شده بود که توضیح آن از نظر بسیاری از دانشمندان ممکن نبود. نظریه‌های مختلفی درباره این حلقه‌ها مطرح شده بود که در میان آن‌ها می‌توان به خاک رادیواکتیو، شهاب‌سنگ، وجود بیگانگان فضایی یا افسانه‌های محلی مانند زندگی یک اژدها زیر زمین که نفس گرمش زندگی نباتی را از بین برده، اشاره کرد. اخیراً نظریه موربانه‌ها یا مورچه‌های ریزش‌زار توسط نوربرت یوگنر از دانشگاه هامبورگ برای توصیف این پدیده مطرح شده است. (مترجم، منبع: برگرفته از سایت خبرگزاری مهر با اندکی تغییر)

۳. یکی از جاذبه‌های اسرارآمیز باستانی در جهان را می‌توان سنگ‌های اسرارآمیز کاستاریکا دانست. این سنگ‌ها مجموعه‌ای جالب از سنگ‌های کروی هستند که داستان‌هایی متعدد را در دل خود جای داده‌اند..... قطر این گوی‌های سنگی عجیب از چند سانتی‌متر تا بیش از دو متر متغیر است... بعضی از آن‌ها وزنی در حدود ۱۶ تن دارند و به نظر می‌رسد این اشیا مثل مجسمه‌هایی شبیه به هم، ولی در اندازه‌های متفاوت هستند که با دقت و مهارت زیادی ساخته شده‌اند. این گوی‌های سنگی ماقبل تاریخ که در ساحل اقیانوس آرام قرار داشتند، تقریباً به‌طور کامل قربانی تخریب شده‌اند؛ زیرا کارگرانی که این گوی‌ها را پیدا کرده بودند گمان می‌کردند در داخل آن‌ها طلا قرار داده شده است؛ از این رو این سازه‌های زیبا دچار صدمه شده‌اند... به‌سبب جابه‌جایی‌های فراوانی که صورت گرفته است نمی‌توان تاریخ دقیق ساخت این گوی‌ها را مشخص کرد. برخی بر این باورند که این توپ‌های کروی در نتیجه فشار آب به این شکل درآمده‌اند که زیاد توجه‌پذیر به نظر نمی‌رسد. اما هنوز معلوم نیست که این گوی‌های عظیم‌الجثه نماد دیگر سیاره‌ها هستند یا نشانه‌هایی برای تعیین مرزها. برای هیچ‌کدام از این فرضیات مدرک قانع‌کننده‌ای وجود ندارد. (مترجم، برگرفته از سایت باشگاه خبرنگاران جوان)

۴. برای اطلاع از پدیده‌های بالا می‌توانید به آدرس زیر مراجعه کنید:

حتی بیشتر از این‌ها، برخی آزمایش‌های نوین علمی وجود دارند که در آن‌ها آزمایش، خارج از قوانین و خارج از شرایط متعارف و بدون هیچ توضیح علمی معقولی رفتار می‌کند، مثل عبور یک الکترون از دو شکاف به‌طور هم‌زمان،^۱ آیا رخ‌دادن چنین پدیده‌هایی که حتی در سطح علمی و تجربی نیز نامعقول به نظر می‌رسند باعث می‌شود آن‌گونه که داوکینز به تصویر کشیده است. انسان قربانی توهم شود؟!

نیاز به گفتن نیست که امور روحانی، وحی و خبرهای غیبی، واقعاً وجود دارند و تخیلی نیستند و به‌واقع رخ می‌دهند و بعد از محقق‌شدن این امور غیبی و لمس آثارشان، به‌عنوان واقعیت اثبات‌شده علمی محسوب می‌شوند؛ به‌طوری که نمی‌توان انکارشان کرد و در نتیجه عاقلانه نیست آن‌ها را توهمی یا فرضی بدانیم؛ آن هم فقط به این دلیل که ما دلیلی را که آن را از نظر عقلی توجیه کند نمی‌شناسیم! درست مثل وضعیت پدیده‌های طبیعی دیگر که برایشان توجیهی علمی نداریم تا رخ‌دادنشان را توجیه کند.

علت رؤیاها از نظر داوکینز

داوکینز توانایی شگفت‌انگیز مغز را در تقلید و تصویرسازی یادآور می‌شود، و این نکته‌ای است که طبیعتاً نمی‌توان انکار کرد؛ زیرا از نظر علمی ثابت شده است؛ و داوکینز وقتی با برخی حالات غیبی از جمله رؤیاها و معجزه‌های نقض‌کننده قوانین [طبیعی] مواجه می‌شود، این توانایی را به‌عنوان عاملی برای توهم و اشتباهی که انسان دچارش می‌شود مطرح می‌کند.

وی می‌گوید:

«... مغز ما به‌طور پیوسته مدلی به‌روزرسانی‌شده از جهان پیرامون می‌سازد: این به‌روزرسانی عبارت است از ضربان‌های رمزگذاری‌شده‌ای که در امتداد سلول‌های بینایی

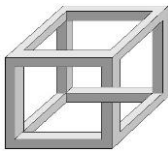
۱. جهت کسب اطلاع بیشتر دربارهٔ آزمون دو شکاف می‌توانید به کتاب «متافیزیک ذرات» نوشته «برگیته فالکین بورگ» ترجمه «نبیل یاسین بکری» و «احمد حمدی مصطفی»، چاپ اول ۲۰۱۷ ص ۵۶۴ مراجعه کنید.

گسیل می‌شوند، و به این ترتیب تصاویر در حال تغییر ایجاد می‌شوند. خطاهای بصری به‌خوبی نشانگر این پدیده هستند... این داستان را به این دلیل گفتم که قدرت شگرف نرم‌افزار شبیه‌سازی مغز را نشان بدهم. این نرم‌افزار می‌تواند «تصویرها» و «تصورها»یی با بالاترین درجهٔ صادق‌نمایی بسازد. برای این نرم‌افزار پیشرفته، شبیه‌سازی یک روح یا یک فرشته یا یک مریم باکره مثل آب‌خوردن است.»^۱

ولی به‌کارگرفتن این توانایی به‌عنوان عاملی برای گریز از واقعیت رؤیاهای، روشی نادقیق و غیرعلمی است. مثال‌هایی که وی پیش می‌کشد بر خطاهای بصری استوار هستند که مغز در تحلیل ورودی‌های دیداری و شنیداری دچارشان می‌شود؛ در حالی که واقعیت آن است که ورودی‌های بصری که موجب خطاهای بصری می‌شوند، مثل «مکعب نکر»^۲ یا ماسک توخالی^۳، رادار^۴ و دیگر موارد مشابه، بر اثر عوامل واقعی در جاهایی رخ می‌دهد که تضادهای

۱. پندار خدا، داوکینز، ص ۹۱ و ۹۲.

۲. مکعب ناممکن یا مکعب نکر (Necker Cube) مثالی از اشکال مبهم است. مکعب نکر یک طراحی از مکعبی است که هیچ نشانه‌ای راجع به عمق ندارد. بنابراین تشخیص قسمت جلویی یا پشتی این مکعب ناممکن است. این مکعب را اولین بار دانشمندی سوئیسی به نام «لوئیس نکر» کشید و نام مکعب نکر را هم از همین‌جا گرفته‌اند. خطا به این گونه است که برخی آن را به‌عنوان یک مکعب سه‌بعدی با یک طرف در جلو می‌بینند در حالی که برخی دیگر همان سمت را به‌عنوان پشت مکعب تشخیص می‌دهند. (مترجم)



۳. وقتی به ماسک تو خالی از دو جهت نگاه کنیم، هنگامی که ناظر از طرف سطح بیرون‌زده به آن نگاه می‌کند نسبت به وقتی که از طرف سطح مقعر به آن می‌نگرد دچار اشتباه می‌شود؛ که باعث می‌شود احساس شود داده‌های حسی که مغز دریافت می‌کند با دو مدل واقعی کاملاً جدا از هم تطابق دارند، و دانشمندان تصور می‌کنند ذهن انسانی، هیچ قاعده و قانونی ندارد تا یکی از این دو مدل را برگزیند؛ بنابراین مغز «مدل» را از حالتی به حالت دیگر تبدیل می‌کند، و به این ترتیب برای ما احساس درهم و برهم شدن دو مدل شکل می‌گیرد، و تصاویری که ما به آن‌ها نگاه می‌کنیم گویا به تصویرهای دیگر دگرگون می‌شوند.

۴. داوکینز در کتاب پندار خدا ص ۹۲ می‌گوید: «همین توهم در هنگام دیدن آنتن‌های گردان در فرودگاه‌ها رخ

تاریکی و نور در آن تصویرها وجود دارد؛ که به این ترتیب احتمالات متعددی را برای مشاهده‌کننده فراهم می‌کند. همین حالت برای ورودی‌های شنیداری هم وجود دارد. این ورودی‌ها در طول بیداری انسان حاصل می‌شوند. چشم و گوش را نمی‌توان در رؤیاها تأثیرگذار دانست. توانایی ترکیب و تقلید در مغز انسان، در طول بیداری رخ می‌دهد؛ زیرا این ورودی‌های دیداری و شنیداری بر متغیرهای زیادی از جمله سایه و اختلاف مقدار نور، استوار هستند، و ذهن بشری در طول خواب، از چنین متغیرهایی بی‌بهره است؛ بنابراین داده‌های ورودی در حافظه بشری آماده می‌شوند و این تغییرات و تأثیرها در حین وارد شدن از طریق اعصاب چشم یا گوش تا رسیدن به مغز رخ نمی‌دهند، و استدلال داوکینز با چنین رویکردی و تأثیرپذیری آن از متغیرها، به‌طور کامل به‌دور از موضوع است.

این نکته‌ای است که وی در متن زیر گفته است:

«... چشمان ما تصویر پایداری از جهان خارج، یا فیلم دقیقی از آنچه در زمان می‌گذرد، ارائه نمی‌دهند. مغز ما به‌طور پیوسته مدلی به‌روزرسانی شده از جهان پیرامون می‌سازد: این به‌روزرسانی عبارت است از ضربان‌های رمزگذاری شده‌ای که در امتداد سلول‌های بینایی گسیل می‌شوند.»^۱

او در اینجا تأکید می‌کند توانایی مغز برای ساختن و تصویرسازی، بر اساس داده‌های دریافتی از عصب بینایی و شنوایی است و به‌سبب ماهیت انتقال آن ضربانات الکتریکی، برنامه تقلید و همسان‌سازی در مغز مجبور می‌شود تصویرهای متغیری ایجاد کند که با واقعیت تصویر اصلی در دنیای واقعی، متفاوت است و بر این اساس، این تفسیر نادقیق است؛ زیرا پردازش‌هایی که ذهن انسان انجام می‌دهد بر همان ورودی‌های ضربانی متغیر که از طریق اعصاب منتقل می‌شود استوار نیست؛ بلکه از تصاویری در حافظه گرفته می‌شوند، و این

می‌دهد. تا زمانی که مغز مدل صحیح دیش آتن را بازسازی نکند، یک مدل اشتباه از آتن دیده خواهد شد که در جهت مخالف می‌چرخد؛ البته به‌شکلی غیرعادی و به حالت کج‌شده.» (مترجم)

۱. پندار خدا، داوکینز، ص ۹۱.

تصاویر، ثابت و معلوم هستند و تغییر نمی‌کنند؛ چراکه انسان وقتی رؤیا می‌بیند در خواب در وضعیتی است که دو حس شنوایی و بینایی، فعالیت نمی‌کنند.

از سوی دیگر این دیدگاه با آن چیزی که فروید با پیش‌نیازها یا محرک‌هایی که در نتیجه به تصورات و تصویرهایی می‌رسد که ذهن انسان در پاسخ به آن محرک‌های حسی ساخته است، تفاوت چندانی ندارد. در اینجا نیز همان سؤالی پیش می‌آید که همواره از پاسخ‌دادن به آن ناتوان بوده‌اند؛ ولی فروید با صراحت بیشتری به ناتوانی خود برای ایجاد توجیهاتی برای ساخته‌شدن رؤیاهایی که تابع محرک‌های حسی نیستند یا دست‌کم رابطه‌ای میان آن محرک‌ها و رؤیاهای وجود ندارد اعتراف می‌کند؛ مثل رؤیای سقوط، پرواز، و رؤیاهای دیگر از این دست؛ و آنچه داوکینز در اینجا بیان کرده است تفاوت چندانی با قبل ندارد. رخداد واکنش‌های مغزی همواره بر وقوع سرگردانی یا اشکال (اگر چنین تعبیری مجاز باشد) در ورودی‌هایی استوار است که نیازمند راه‌حل‌های آنی و سریع هستند؛ همان طور که در مشاهده ماسک یا رادار دوار و موارد مشابه دیگر دیده می‌شود؛ و این حالت‌ها در اوضاعی - که شاید بتوانیم آن را استثنایی بنامیم - رخ می‌دهد که در آن‌ها خیال و توانایی شگفت‌انگیز تصویرسازی مغز انسان برای پاسخ‌گویی و تعامل بر اساس برنامه معینی که مغز انسان بر اساس آن کار می‌کند وارد می‌شود، و این داده ورودی - که بر محرک‌های بیرونی و حالات استثنایی استوار است - در حالتی که انسان در رؤیاهای در معرض آن قرار می‌گیرد و تقریباً به‌صورت روزانه برای هر انسانی طی خواب رخ می‌دهد، فراهم نیست؛ حال کدام اشتباه و سردرگمی می‌تواند بزرگ‌تر از این باشد؟!

داوکینز می‌گوید:

«در کودکی، یک بار صدای یک روح را شنیدم: صدای مردانه‌ای که نجوا می‌کرد، انگار در حال خواندن ورد یا دعایی بود. من تقریباً - اما نه کاملاً - می‌توانستم واژه‌هایش را تشخیص بدهم، که طنینی بسیار جدی داشت. من داستان‌هایی از زندگی ارواح در خانه‌های قدیمی شنیده بودم، و اندکی ترس داشتم. از تخت برخاستم و آهسته به طرف

منبع صدا حرکت کردم. هرچه نزدیک‌تر می‌شدم، صدا بلندتر می‌شد، و ناگهان، صدا در مغزم «زیر و زبر» شد. اکنون آن قدر نزدیک شده بودم که ماهیت اصلی آن صدا را تشخیص بدهم. باد، که از سوراخ کلید به داخل می‌وزید، صدایی ایجاد کرده بود و نرم‌افزار شبیه‌ساز مغز من از آن برای ساخت یک مدل از صدای مؤقر مردانه استفاده کرده بود. اگر کودک بسیار تلقین‌پذیرتری بودم، ممکن بود نه تنها سخنی نامفهوم، بلکه سخنانی مشخص و حتی جملاتی را «بشنوم» و اگر، هم تلقین‌پذیر بودم و هم مذهبی بار آمده بودم، سعی می‌کردم از دل سخنانی که باد زمزمه می‌کرد، مفاهیمی کشف کنم.

یک بار دیگر، تقریباً در همان سن و سال، صورت گرد بزرگی را دیدم که با شرارتی وصف‌ناشدنی از پشت پنجره به من خیره شده بود. پنجره‌ای که در حالت عادی، پنجره خانه‌ای معمولی در یک دهکده کنار دریا بود. با ترس و لرز جلوتر رفتم تا اینکه آن قدر نزدیک شدم که توانستم بینم آن چهره واقعاً چیست: فقط شکل چهره‌وار مبهمی بود که تصادفاً توسط پرده‌ها ایجاد شده بود. خود چهره و سیمای ظاهراً شیطانی آن، ساخته و پرداخته مغز ترسان کودکانه من بود. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، برخی مردمان دین‌دار تصور کردند در دود برخاسته از برجهای دوقلو چهره شیطان را دیده‌اند: خرافه‌ای دیگر بر پایه یک عکس؛ عکسی که در اینترنت درج و به‌طور گسترده منتشر شده بود.^۱

داوکینز دو تجربه‌ای را که در زمان کودکی آزموده بود یادآور شده و گفته است در دوران کودکی، در حالتی از ترس روانی بوده، که سبب می‌شد اشیایی را تصور کند که واقعاً وجود نداشته‌اند، و نیز آن را به توانایی انسان در رؤیاسازی، مرتبط می‌کند؛ هرچند این نکته تا حدی درست است، ولی وی با این کار، برگه‌ها را با هم مخلوط کرده است. به دست آمدن آن تصورات و خیالات همان طور که گفته شد، به یک عامل وابسته است، و آن عامل، در اینجا «ترس روانی» است که داوکینز در کودکی با آن زندگی می‌کرده است؛ از آنجا که این ترس با عاملی در آن زمان در ارتباط بوده است، قوه تخیل او، آن عامل یا بگوئیم علت ترس یا علت مؤثر- در شکل‌گیری آن تصاویر را به‌شکلی به‌تصویر کشیده که وابستگی و ارتباطی با آن علت

تأثیرگذار داشته باشد؛ به این ترتیب صدای هوا، صدای یک مرد، و طرح پرده‌ها تبدیل به تصویر شرور بزرگی شد؛ و به همین ترتیب...؛ بنابراین این علت تأثیرگذار باید در هر رؤیایی موجود باشد تا بتوان فرض داوکینز را تعمیم داد؛ ولی واقعیت آن است که این علت، همیشه آماده و مهیا نیست؛ در طول خواب به دلیل جدانشدن انسان از حواس و نبود آگاهی نسبت به تمام چیزهایی که در اطراف او در جریان است، چه بسا این عامل تقریباً وجود نداشته یا بسیار اندک باشد. این جدانشدن در طول خواب، فروکش کردن تأثیرگذارها و محرک‌ها و به خصوص چیزی را که ما آن را «علت مؤثر» نامیده‌ایم لازم می‌گرداند؛ زیرا عمده حواس در طول خواب فروکش می‌کنند؛ ولی برخلاف آن‌ها، رؤیاهای در طول خواب شکل می‌گیرند.

داوکینز می‌گوید:

«مدل‌سازی، کاری است که مغز بشر به‌خوبی از پس آن برمی‌آید. وقتی خوابیم، آن را رؤیا نام می‌گذاریم؛ وقتی بیداریم، آن را تخیل می‌نامیم؛ و هنگامی که تخیل، خیلی زنده به نظر برسد، توهم خوانده می‌شود. چنان که در فصل دهم نشان خواهیم داد، کودکانی که «دوست خیالی» دارند، گاهی این دوستان خود را به‌وضوح می‌بینند؛ درست انگار واقعی هستند. اگر ما تا اندازه‌ای فرد ساده‌لوحی باشیم، توهمات و رؤیاهای خود را آنچنان که هستند، تعبیر نمی‌کنیم؛ بلکه مدعی می‌شویم یک روح، یا فرشته، یا خدا و به‌ویژه هنگامی که جوان، زن و کاتولیک باشیم- مریم مقدس را دیده‌ایم یا صدایش را شنیده‌ایم. مسلماً این تصورات و نمودها، دلایل خوبی برای باور به وجود ارواح، فرشتگان، خدایان، یا قدیسان نیستند.»^۱

این سخن او یعنی «مدل‌سازی» اگر درست باشد و آن را قبول کنیم هرگز به داوکینز امکان گریز از رؤیاهای صادق را نمی‌دهد؛ این رؤیاهای، ورودی‌های جدیدی دارد که تابع مدل‌سازی نیست. مدل‌سازی در ضمن بازپردازش دایره داده‌های قبلی و بازترکیب آن‌ها به صورت‌های جدید قرار می‌گیرد، و تمام آنچه دکتر داوکینز آورده و به آن‌ها تکیه کرده نیز در

همین محدوده قرار دارند؛ ولی وجود دانسته‌های جدیدی که بیننده رؤیا از آن‌ها اطلاعی ندارد داوکینز را در بن‌بستی قرار می‌دهد که هرگز راه‌گریزی از آن پیدا نمی‌کند، و به‌خصوص رؤیایی که از امور غیبی یا اموری که در آینده اتفاق می‌افتند خبر می‌دهد و انسان از درک آن‌ها ناتوان است؛ و این همان چیزی است که فروید و بسیاری دیگر را به عجز و ناتوانی کشانده است، و آن‌ها به‌صراحت ناتوانی خود را اعلام کرده‌اند.

اما این گفته داوکینز:

«اگر ما تا اندازه‌ای فرد ساده‌لوحی باشیم، توهمات و رؤیای خود را آنچنان که هستند، تعبیر نمی‌کنیم؛ بلکه مدعی می‌شویم یک روح، یا فرشته، یا خدا را دیده‌ایم یا شنیده‌ایم.»

یعنی او به سادگی- موضوع رؤیایها را رها می‌کند و آن را صرفاً توهمی از قبیل مشاهده چیزی یا شنیدن آن و تعامل با آن داده‌ها، بر اساس توهمات فردی می‌داند. این فرضی غیرمنطقی است و با رؤیایها مناسبتی ندارد؛ زیرا رؤیایها تنها از یک عنصر تشکیل نشده‌اند، و در ضمن رؤیایها، فراوان، و در بیشتر موارد بسیار فراوان و متنوع هستند، و این دو خصوصیت یعنی فراوانی و تنوع- با فرض «توهم‌انگاشتن رؤیایها» هم‌خوانی ندارد؛ زیرا رؤیا با داشتن این دو خصوصیت، این فرض قابل‌قبول را پیش می‌کشد که می‌گوید همه مردم در تمام مکان‌ها و زمان‌ها، بیمار و متوهم هستند! به این ترتیب رؤیایهای بیداری نیز در ضمن خیالات ارادی قرار می‌گیرند که فرد آن‌ها را می‌سازد، در حالی که او آگاه است و آنچه را که انجام می‌دهد می‌شناسد؛ و این هرگز-نه در مفهوم دور و نه در مفهوم نزدیک- به رؤیایها شباهتی ندارد. فرد خوابیده از رؤیایهای خواب هیچ چیزی نمی‌داند و تسلطی بر شکل‌گیری آن‌ها ندارد؛ اما «توهم» حالتی بیمارگونه است و نمی‌توان آن را به همه انسان‌های سالم تعمیم داد، پس چگونه می‌توان چنین حکم راند که آنچه افراد سالم می‌بینند مشابه همان رخدادی است که درباره بیماران روانی رخ می‌دهد؟! و این یک اشتباه عمدی است که بار دیگر داوکینز به آن پناه می‌برد.

داو کینز می‌گوید:

«اما از سوی دیگر، نفی تصورات ایجادشده برای یک جماعت، دشوارتر است. مثلاً اینکه گزارش می‌دهند در سال ۱۹۱۷ در ایام زیارت در روستای فاتیما، هفتاد هزار نفر از زائران دیدند خورشید «از جایگاهش در آسمان جدا می‌شود و به سمت زائران پایین می‌آید»، دشوار است بتوان از آن صرف‌نظر کرد. همچنین آسان نیست بتوان توضیح داد چگونه هفتاد هزار نفر توانسته‌اند توهم یکسانی را تجربه کنند. اما حتی دشوارتر آن است که بپذیریم چنین حادثه‌ای، واقعاً رخ داده باشد بدون اینکه باقی مردم دنیا، به‌جز در فاتیما، شاهد آن بوده باشند، و نه فقط آن را دیده باشند، بلکه نابودی مصیبت‌بار منظومه شمسی، و نیروهای شتاب‌دهنده حاصل از این رخداد را که برای پرتاب کردن هرکسی به آسمان کافی است حس کرده باشند. آدمی ناگزیر به یاد آزمون هوشمندانه دیوید هیوم برای واریسی معجزات می‌افتد: «هیچ شهادتی برای اثبات معجزه کفایت نمی‌کند، مگر اینکه کذب آن معجزه، آسان‌تر از پدیده‌ای باشد که آن شهادت در صدد اثباتش بوده است.»

شاید نامحتمل به نظر برسد هفتاد هزار نفر هم‌زمان فریفته شوند، یا هم‌زمان در یک تباری، مشارکت داشته شوند؛ یا تاریخ در ثبت اینکه هفتاد هزار نفر ادعای دیدن رقصیدن خورشید را کرده‌اند دچار اشتباه شده باشد؛ یا همه آن‌ها هم‌زمان سرایی را دیده باشند (اینکه آن‌ها وادار شده‌اند به خورشید خیره شوند، و این به اختلالی در بینایی‌شان منجر شده باشد)؛ اما هر یک از این فرضیات نامحتمل محتمل‌تر از این جایگزین است که: زمین ناگهان از مدارش بیرون جهیده، و منظومه شمسی نابود شده، بی‌آنکه خارج از فاتیما، کسی متوجه این قضیه شده باشد. منظورم این است که پرتغال آن قدرها هم جدا افتاده نیست.

واقعاً نیاز به بحث و تحقیق بیشتری درباره «تجارب» شخصی خدایان یا دیگر پدیده‌های دینی وجود ندارد. اگر شما چنین تجاربی داشته‌اید، ممکن است سفت و سخت معتقد باشید این تجارب صحت داشته‌اند. اما انتظار نداشته باشید بقیه هم حرفتان را

بپذیرند؛ به‌ویژه اگر اندک دانشی از مغز و سازکار توانمند آن داشته باشند.^۱

در اینجا داو کینز به قلهٔ عناد و لجبازی پا می‌گذارد. با وجود اینکه خود وی به داستان‌هایی شخصی از دوران کودکی‌اش یا دوستش که در چادری با او تنها بود یا به برخی بیماران دچار توهم استدلال می‌کند و این مثال‌ها را دلیلی برای تأیید فرضیات خودش می‌داند، که برای من جای شگفتی دارد. مشاهده می‌کنیم شک و تردید خودش را از واقعه‌ای که هفتاد هزار انسان شاهدش بوده‌اند ابراز می‌دارد و آن را صرفاً توهم یا خیالی می‌داند با وجود آنکه این تعداد، واقعاً بسیار است، و این تعداد مانع می‌شود که مردم بر دروغ و افترا یا توهم، تبانی کرده باشند.

اما دلیل آوردن او برای ناممکن بودن آن رخداد با استدلال مشاهده‌نشدن این واقعه توسط کسانی که در آنجا نبوده‌اند یا پدید نیامدن آثاری که به دنبال چنین واقعه‌ای در دیگر نقاط زمین یا منظومهٔ شمسی باید پدید بیایند، این نکته‌ای است که داو کینز درکی از آن ندارد؛ زیرا این چیزی است که ما آن را معجزه می‌نامیم و در حالات تاریخی بسیاری وجود داشته است، و این، نقض قوانین فیزیکی است. این نقض قوانین حتی از دیدگاه علمی نیز عجیب و شگفت‌آور نیست و همان‌طور که می‌دانیم حالات بسیار زیادی وجود دارند که دانشمندان از ارائهٔ تفسیر علمی برای روی‌دادنشان ناتوان هستند، و «نقض قوانین» محسوب می‌شوند و فیزیک‌دان‌ها به آن اعتراف دارند؛ با وجود اینکه آن‌ها برای تفسیر آن پدیده، علت معقولی نمی‌شناسند؛ بنابراین، پذیرفتن این موضوع و انکار آن (تنها به این دلیل که یک واقعیت دینی را اثبات می‌کند که او به آن اقرار ندارد) درصد بالایی از صادق‌نبودن را در خود دارد، و مصداق یک بام و دو هوا بودن را می‌رساند.

ماهیت رؤیاها از دیدگاه پزشکی زیست‌شناختی

به‌طور کلی، تحقیقات زیست‌شناختی برای شناسایی دقیق رؤیاها در ابتدای راه خود قرار دارند؛ زیرا رؤیاها در پیچیده‌ترین اندام انسان یعنی مغز رخ می‌دهند، و مغز معمایی است که دانشمندان را حیران کرده و تا حد زیادی آن‌ها را ناتوان ساخته است. این تحقیقات مثل تحقیقات مربوط به قلب یا کبد یا دیگر اندام‌های بدن انسان نیست که در بیشتر جزئیات، تقریباً به مراحل دقیق و پیشرفته‌ای رسیده‌اند. کافی است به برخی پژوهش‌ها و نظرات منتشرشده از طرف برخی دانشمندان روان‌شناسی و پزشکی در این خصوص بسنده کنیم تا بدانیم تأثیر رؤیاها یا واکنش‌هایی که انسان در طول خواب می‌بیند بر دیگر اندام‌ها مانند مژه‌ها و سستی عضلات یا تحریکات الکتریکی مغز در جاهای مشخص و افول این تحریکات در جاهای دیگر، همه این‌ها به چیزی که در طول رویاها رخ می‌دهد اشاره می‌کنند.

دکتر سلیمان دلیمی می‌گوید:

«دانشمندان با استفاده از این آزمون‌ها کشف کرده‌اند که از اعصاب و عضلات از جمله عضلات قلب موج‌های الکتریکی صادر می‌شود. همچنین دریافته‌اند پوست سر نیز جایی است که همان امواج حرکتی از آن، صادر می‌شود؛ این امواج از مغز صادر می‌شود و موج‌های «آلفا» و «بتا» نامیده می‌شوند. آزمون‌های علمی دیگری نیز انجام شده است که منجر به کشف امواج جدید دیگری شد از جمله موج‌های «دلتا»، «تتا» (میو: μ)، «گاما»، «ورتکس: vertex» و «اسپایک: spike»، و اخیراً نیز موج جدید دیگری به نام «کاپا: k» شناسایی شده است.^۱ تجهیزات و وسایل پزشکی بسیاری برای رصد کردن این امواج، و

۱... گاما با فعالیت‌های سطح بالای ذهنی مثل ادراک، حل مسئله، آگاهی و تمرکز بالا مرتبط دانسته شده است... برخی از امواج مغزی دارای یک رنج فرکانسی وسیع هستند یا به‌شکل spike ظاهر می‌شوند؛ مانند k -complex, vertex که در خواب مشاهده می‌شوند، breach rhythm که به‌دلیل آسیب استخوانی در نواحی میانی گیجگاهی ظاهر می‌شود و برخی سیگنال‌های تشنج. برخی از آن‌ها از نواحی آسیب‌دیده مغز مانند بافت تومور نشئت می‌گیرند. ریتم kappa با

شناسایی منبع آن‌ها و اندازه‌گیری آن‌ها در سر و در برخی جاهای دیگر بدن به کار گرفته شده است، تا رصد این امواج و ثبت آن‌ها روی نوارهای کاغذی امکان‌پذیر شود. در مرحله بعدی آزمون‌های بسیاری برای شناسایی فعالیت‌های مغز صورت پذیرفت. در سال ۱۹۵۰ دو حالت متمایز در خواب شناسایی شد؛ این دو نوع عبارت‌اند از: خواب بدون رؤیایها، و خواب همراه با رؤیایها. نام‌گذاری‌های بسیاری برای توصیف این دو حالت استفاده شده است؛ مثل خواب عمیق، خواب سبک، و حالت خواب آرام، خواب پریشان، خواب زیاد، و خواب کم؛ در حالی که در آن زمان دو حالت خواب عادی و خواب غیرعادی شایع‌ترین حالت‌ها شمرده می‌شد.

به‌طور کلی دو حالت را می‌توان در خواب رصد کرد: خوابی که با حرکت سریع چشم مشخص می‌شود که به‌نام REM نامیده می‌شود، و حالت دیگر خواب بدون حرکات سریع چشم است و NREM یا Non-REM نام دارد؛ و برای شناخت این دو حالت و رصد دقیق‌تر آن‌ها، آزمون‌های علمی تجربی متعددی روی مجموعه‌ای از داوطلبان در سال ۱۹۶۰ انجام شد. این آزمایش‌ها با به‌کاربردن تجهیزات و وسایل پزشکی آزمایشگاهی انجام شد که تا امروز هم همچنان استفاده می‌شوند. الکتروود شماره ۱ و ۲ و ۳ برای اندازه‌گیری فعالیت مغزی به کار گرفته شد، در حالی که الکتروود شماره ۴ و ۵ برای اندازه‌گیری حرکت چشم، الکتروود شماره ۶ برای ثبت تَن صدا، و الکتروود شماره ۷ برای ثبت ضربات قلب استفاده شد. از این آزمایش‌ها ملاحظه شده است که حالت خواب بدون حرکت سریع چشم‌ها، در ساعت‌های اولیه صبح کاهش می‌یابد؛ در حالی که حالات دیگری از خواب که با حرکات سریع چشم متمایز می‌شوند، افزایش می‌یابد؛ و این به‌معنای توانایی انسان برای یادآوری رؤیایی است که در ساعات اولیه صبح یعنی اندکی قبل از بیدار شدن از

فرکانس مشابه ریتم آلفا (حدود ۱۱ هرتز)، با دامنه کوچک در نواحی anterior temporal که در برخی از افراد به هنگام تفکر و رؤیایپردازی مشاهده می‌شود. ریتم lambda امواج گذرای تیزی (فرکانس حدود ۲۰۰ هرتز) هستند و هنگامی که فرد در حال حرکت و درک بصری محیط پیرامون خود است در ناحیه اُکسیپیتال ظاهر می‌شود؛ البته چندان رایج نیست. این امواج مثبت و نسبت به حرکات ساکادیک چشم time-locked هستند. (مترجم، منبع: وبسایت باشگاه پژوهشگران آزمایشگاه ملی نقشه‌برداری مغز ۱۰-EEG/FA/posts//nbml.ir) (<https://nbml.ir/FA/posts/EEG-10>)

خواب- رخ می‌دهند.»^۱

همچنین قسمت‌هایی از نوشته‌های دکتر «محمد عمر سالم»^۲ را در توصیف بعضی از مراحل خواب و رخ دادن رؤیاها و تغییرات بیولوژیک همراه با آن، نقل می‌کنیم:

«با توجه به شاخص‌های بیولوژیکی و فیزیولوژیکی متعدد، خواب به دو نوع مختلف دسته‌بندی می‌شود: خواب آرام، و خواب فعال یا با وجه مشخصه «خواب همراه با حرکات سریع چشم.»

خواب آرام به این صورت شناخته می‌شود: همان خواب عادی است، که با خستگی و خواب‌آلودگی شروع می‌شود، و به صورت تدریجی به خواب عمیق منتقل می‌شود، و از چهار مرحله عبور می‌کند که عمیق‌ترین آن‌ها مرحله سوم و چهارم است... تنفس و ضربان قلب کم می‌شود، چشم‌ها بی حرکت می‌شوند، کارکرد مغز تا ۲۵ تا ۳۰ درصد کاهش می‌یابد، و امواج نوار مغزی (EEG)،^۳ طولانی، کند و نامنظم می‌شوند.

خواب فعال یا «خواب همراه با حرکات سریع چشم» به طور کامل با خواب قبلی متفاوت است. ضربان قلب و میانگین تنفس زیاد می‌شود در حالی که منظم نیست... چشم‌ها سریع

۱. دنیای رؤیاها، تفسیر نمادها و نشانه‌ها، دکتر سلیمان دلیمی، ص ۳۵ و ۳۶.

۲. دکتر محمد عمر سالم، رئیس دپارتمان روان‌پزشکی بیمارستان الاهلی قطر.

۳. نوار مغزی یا الکتروانسفالوگرافی (Electroencephalography) یا الکترومغزنگاری، ثبت فعالیت الکتریکی مغز است. این تکنیک شامل دریافت سیگنال توسط الکترودهای سطحی، بهبود سیگنال (معمولاً تقویت و حذف نویز)، چاپ سیگنال و آنالیز آن می‌شود. آنچه روی کاغذ چاپ می‌شود، الکتروانسفالوگرام نامیده می‌شود. مغز انسان دارای میلیاردها سلول عصبی است. این سلول‌ها برای برقراری ارتباط با یکدیگر و دیگر سلول‌های بدن، پیام‌های عصبی رد و بدل می‌کنند. پیام‌های عصبی ماهیت الکتریکی شیمیایی دارند. در اینجا بیشتر، ماهیت الکتریکی پیام‌های عصبی مدنظر است و به آن سیگنال الکتریکی گفته می‌شود. جهت ثبت سیگنال‌های الکتریکی مغز می‌توان از دستگاه EEG یا Electroencephalography استفاده کرد. این دستگاه با استفاده از الکترودهایی که در سطح سر قرار می‌گیرند، سیگنال‌های الکتریکی مغز را ثبت می‌کند. الکترودها به منظور دریافت سیگنال در مکان‌های خاصی از سر قرار می‌گیرند. خروجی این الکترودها به ورودی تقویت‌کننده EEG متصل می‌شود و پس از انجام تقویت و فیلتر شدن، استفاده می‌شوند. (مترجم، منبع: آکادمی آنلاین مهندسی پزشکی و هوش مصنوعی <https://onlinebme.com/unit>)

و منظم در دفعاتی که هرکدام ۱۰ تا ۲۰ ثانیه ادامه می‌یابد حرکت می‌کند و این حرکت، از بالا به پایین، یا به‌صورت حرکات جانبی است. حالت کرختی و بی‌حسی تقریباً در تمام عضلات بدن به‌جز عضلات قلب، تنفس، چشم‌ها و عضلات درونی چشم اتفاق می‌افتد. مغز به‌اندازه بیداری یا حتی شدیدتر، فعال می‌شود؛ ولی این بیداری جدای از توانایی حسی و حرکتی مرسوم و متعارف است؛ تا آنجا که دشواری بیدار کردن فرد خوابیده در این نوع از خواب، شدیدتر از عمیق‌ترین درجات نوع دیگر است. رؤیایها در این نوع از خواب رخ می‌دهند.

این دو نوع خواب در دوره‌هایی به‌مدت ۹۰ دقیقه در طول شب جایگزین می‌شوند. در ابتدا با خواب عادی شروع می‌شود که پس از آن، خواب فعال برای مدت ده دقیقه در ابتدای شب می‌آید و مدت آن به‌صورت تدریجی زیاد می‌شود تا به ۲۰ تا ۳۰ دقیقه در آخر شب می‌رسد. به این ترتیب در طول خواب، یک انسان معمولی در یک شب، ۴ تا ۷ بار از مرحله رؤیایها عبور می‌کند، و دوره رؤیا دیدن ۱۵ تا ۳۰ درصد از ساعات خواب را تشکیل می‌دهد....

خواب آرام برای جبران مواد زیستی مصرف‌شده در بیداری و تجدید فعالیت، مهم است... اما خواب فعال، ارتباطی با حافظه و رؤیایها دارد... و وقتی انسان در طول خواب فعال بیدار شود، در حدود ۸۰ درصد اوقات به یاد خواهد آورد که در رؤیا بوده است... وقتی در حالت خواب آرام بیدار شود، این نسبت به ۱۵ درصد تنزل پیدا می‌کند...^۱

امثال چنین داده‌های آماری و داده‌های عمومی و چه بسا دیگر داده‌ها، امکان فهم روشنی از ماهیت پزشکی رؤیایها را فراهم نمی‌کند، چه برسد به اینکه کجا شکل می‌گیرد! پدیدارشدن چنین آثار و واکنش‌هایی، احتمال حاصل‌شدن رؤیایها را در مغز پیش می‌کشد؛ ولی مانعی برای حاصل‌شدنشان در نتیجه گذر رؤیایها از مغز در طول پدیدارشدنشان، در جای

۱. دلالت‌های پزشکی و فرهنگی رؤیایها و کابوس‌ها، نشریه‌ای مصور از دکتر محمد عمر سالم، مشاور و رئیس بخش روان‌پزشکی بیمارستان الاهلی قطر، ص ۵.

دیگری نیستند.

موضوع دیگر: شکل گرفتن رؤیایها در خواب آرام، یا در ثانیه‌ها و دقیق اولیه خواب نیز صورت می‌پذیرد، و این ثابت شده است و برای مردم، بسیار اتفاق می‌افتد؛ و این یعنی، این آزمون‌ها هیچ سیگنال الکتریکی یا ورودی‌هایی از رؤیایهای «خواب آرام» را ثبت نکرده‌اند، و این به آن معناست که ضرورتاً این‌گونه نیست که رؤیایها، پاسخ‌هایی از کارکردهای الکتریکی و ورودی‌های آن داشته باشند؛ یا چه بسا آن آزمون‌ها، همه حالت‌های رؤیا را که انتظار می‌رود برای مردم حاصل شوند در تمامی اوقات -چه در طول خواب و چه در بیداری- آشکار نکنند و پوشش ندهد؛ و این اختلاف در نتایج را برخی پژوهش‌ها -که آن‌ها را در همین بخش خواهم آورد- تأیید می‌کند، و در هر دو حالت، ما شواهدی ناامیدکننده برای انتظارداشتن کشف ماهیت رؤیایها از طریق این پژوهش‌ها و نتایج آماری در دست داریم.

با توجه به پیچیدگی فیزیولوژیکی مغز، احاطه دقیق به کارکردهای مغز بسیار دشوار می‌نماید، و با وجود پیشرفت تجهیزات و تکنولوژی به‌کاررفته در اکتشاف مغز زنده با توجه به اینکه بیشتر پژوهش‌ها بر نتایج تشریح مغز [مُرده] استوار بوده است - غالباً روش‌های نوین، از روش شبیه‌سازی در تجربه‌ها و پژوهش‌ها استفاده می‌کند و این روش، به‌طور معمول تصاویر واضح و دقیقی مثل نتایج به‌دست‌آمده از پژوهش‌های آزمایشگاهی درباره ترکیب سلول‌ها «سیتولوژی»^۱ یا هورمون‌ها یا عرصه پیام‌رسانی‌های الکتریکی مغزی، ارائه نمی‌دهد. کارکرد مغز -طبق نتایج و پژوهش‌های جدید- شگفت‌انگیز و چیزی نزدیک به تقریباً ناممکن است؛ زیرا به‌طور کلی هیچ دو فردی مغز مشابهی ندارند.

«مغز، دارای ۱۰۰ میلیارد سلول عصبی و ۱۸۰ هزار کیلومتر اتصالات الکتریکی است و این حجم از اتصالات برای اینکه چهار بار کره زمین را بپوشاند کافی است. تحقیقات نوین روشن کرده است هر سول عصبی، دارای نُ سلول «گلیال»^۲ است که پیام را از نقطه «الف»

۱. علم پژوهش روی سلول‌ها از نظر ساختار، کارکرد و شیمی.

۲. سلول‌های گلیال (به انگلیسی: Glial Cells) یا نوروگلیال‌ها (به انگلیسی: Neuroglia)، سلول‌های غیر نورونی

به نقطه «ب» در مغز منتقل می‌کند، و نبود این سلول‌های «گلیال» کارکرد سلول‌های ارسال‌کننده پیام را دچار نقصان می‌کند. کارکرد این سلول‌ها، پشتیبانی و حمایت از سلول‌های عصبی است که نیازمند توجه خاص هستند. این سلول‌ها برای سلول عصبی، غذا و تدارکات فراهم می‌کنند و بافت‌های مرده را از میان می‌برند؛ از این رو به‌طور مداوم مغز از قابلیت سازگارشدن با شرایط جدید برخوردار است.»^۱

و با توجه به طبیعت کارکرد بسیار پیچیده مغز، ارتباط‌های الکتریکی مستمر میلیاردها عصب در کسری از ثانیه، در طول ساعت‌های روز و شب، اکتشاف و تشخیص رؤیایها و ماهیت به‌وجودآمدنشان از نظر پزشکی، کاری سخت و بسیار دشوار است؛ به‌خصوص با توجه به واقعیت‌های پزشکی به‌دست‌آمده، در حالت ضرورت، امکان انتقال وظیفه و کارکرد برخی اجزا در مغز، وجود دارد:

«در معرض آسیب قرارگفتن مغز به‌دلیل صدمات و برخوردها، شاید باعث ازبین‌رفتن قسمتی از کارکرد مغز، به‌دلیل فقدان آن اجزا نشود. مغز قابلیت شگفت‌انگیزی برای توسعه و یادگیری دارد؛ در آزمونی که روی رانندگان تاکسی در لندن انجام شد مشخص گردید آن‌ها «هیپوکامپ بزرگ‌تری» در مغز دارند و این خصوصیتی بسیار مهم در زمینه حافظه مکانی است، و آن‌ها این ویژگی را در طول انجام تاکسی‌رانی خود به دست می‌آورند.»^۲

در حالی که دانشمند روان‌شناس «آلفرد ادلر» وقتی امور را وارونه می‌کند و تصور می‌کند مغز تنها یک فرمان‌بردار است و خودش را تغییر می‌دهد و بر اساس آنچه ذهن به آن املا می‌کند پاسخ می‌دهد، از واقعیت‌ها بسیار فاصله می‌گیرد؛ با اینکه نتایج ناشی از این تغییرات بیولوژیکی در مغز که گفته شد، بسیار بزرگ، و بسیار بزرگ‌تر از حصول رؤیایهاست.

دستگاه عصبی مرکزی (مغز و طناب نخاعی) و دستگاه عصبی پیرامونی اند که تکانه‌های الکتریکی تولید نمی‌کنند.

(مترجم)

۱. دانستن‌های مغز، مستند الجزیره، سایت: www.youtube.com/watch?v=fA\TOQX-nig

۲. همان منبع، گزارش شبکه الجزیره.

آدلر می‌گوید:

«انکار وجود تأثیر ذهن بر چگونگی عملکرد مغز برای ما دشوار خواهد بود. مغز صرفاً یکی از اندام‌هایی است که بدن از آن شکل گرفته است، و در نتیجه ذهن، بر مغز نیز همانند دیگر اندام‌های بدن- تأثیر دارد. تحقیقات ما درباره علم بیماری‌ها نشان داده است برخی افرادی که توانایی خواندن و نوشتن را به دلیل آسیب نیمه چپ مغز از دست داده‌اند با تمرین و یادگیری قسمت‌های دیگری از مغز برای انجام این کارکرد، توانسته‌اند توانایی خود را برای خواندن و نوشتن دوباره به دست بیاورند. وقتی این افراد دچار سکنه مغزی شدند و امکان بهبود بخش از بین رفته وجود نداشت، چنین فرایندی اتفاق افتاد و بخش‌های دیگر مغز، انجام این کارکرد را به عهده گرفتند و برای فرد امکان به دست آوردن توانایی‌های قبلی‌اش را فراهم کردند.»

این حقیقت، اهمیت بسیاری در توضیح امکان پیاده‌سازی آموزشی علم روان‌شناسی فردی دارد. اگر ذهن بتواند بر مغز تأثیر بگذارد تا آنجا که مغز، فقط ابزاری باشد که ذهن برای محقق کردن اهداف خود به کار می‌برد- ما می‌توانیم مغز را ارتقا دهیم و حالت آن را بهبود بخشیم؛ پس نیازی نیست فقط در حدود توانایی‌های مغز، اسیر و مقید باقی بمانیم؛ بلکه می‌توان راه‌هایی برای آموزش مغز ایجاد کرد تا برای شرایط زندگی اطراف ما مناسب شود.^۱

این کیفیتی که از مغز ابزاری می‌سازد که با ماهیت کارکرد و ماهیت مشکلات و حتی با ماهیت نقص‌های ناشی از آسیب‌ها یا تخریب‌های محدود، سازگار می‌شود، از این دستگاه، مسئله و معمایی بغرنج درست می‌کند که رمزگشایی آن دشوار است.

به‌طور کلی بیشتر تحقیقات ذهنی، از یک رویکرد تجربی استفاده می‌کنند و آن، انعکاس واکنش مغز درباره یک مسئله از میلیاردها مسئله قابل ملاحظه، در فهم ماهیت عملکرد مغز است؛ اما تحقیقات مبتنی بر تحلیل آزمایشگاهی سلول‌های عصبی، هورمون‌ها و... که

می‌توان به آن‌ها در فهم ماهیت کارکردها و نحوه انجام آن‌ها تکیه کرد، همچنان در مراحل نخستین خود قرار دارد، و چه بسا به اعتقاد من- شایسته‌تر باشد که مثلاً قضیه حافظه- که از کارکردهای مهمی است که تفکر و درک انسانی بر آن استوار است- در کانون توجه و تحقیق قرار بگیرد، و در نتیجه چه بسا مقدمه‌ای برای ورود به جهان رؤیایها و ماهیتشان باشد.

دانشمند اعصاب «گرهارد روت»^۱ از دانشگاه «برمن» می‌گوید:

«مهم‌ترین ابزار ادراک انسان، حافظه است. ۹۹ درصد آنچه را که می‌بینیم از حافظه خود تصویرسازی می‌کنیم؛ و یک درصد باقیمانده را اعضای حسی به تصویر می‌کشند.»^۲

به‌رغم چنین اهمیت عظیمی که کارکرد حافظه دارد، ما شاهد هستیم فرضیات و نظریات بسیاری مطرح می‌شود که دورنمای این موضوع را بیشتر تیره و تار می‌کند.

«کارل ساگان»^۳ می‌گوید:

«و در حالت معینی که «لوب اُگسیپیتال: لوب پس‌سری»^۴ که «بخش خاص دیدن» است تحریک شد، بیمار گفت پروانه‌ای در حال پرواز را دیده است، و این تصور او به‌حدی واقعی بود که دست خود را دراز کرد تا آن را بگیرد. در تجربه‌ای مشابه که روی میمون انجام شد حیوان بسیار دقیق نگاه می‌کرد؛ گویا چیزی در برابرش قرار داشت و تلاش کرد با دست راست، آن را بگیرد، و سپس با حیرت، به مشت خالی خود نگاه کرد.

۱. Gerhard Roth) گرهارد روت، پروفیسور و استاد عصب‌شناسی در دانشگاه «برمن» آلمان و از متخصصان مغز و اعصاب است.

۲. ترفندهای ذهن ناخودآگاه، مستند شبکه الجزیره: www.youtube.com/watch?v=TyfyXCAklZ4

۳. کارل ساگان در سال ۱۹۳۴ در نیویورک متولد شد و دکترای خود را از دانشگاه شیکاگو دریافت کرد و به‌عنوان فیزیک‌دان اخترشناس، تحقیقی را در خصوص هوش فرازمینی مطرح کرد. وی در بیشتر پروژه‌های سفرهای فضایی مشارکت داشت و به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان در عرصه اکتشافات فضایی شمرده می‌شود. وی نقش مهمی را در ایجاد سازمان فضایی آمریکا، ناسا، داشته است. مراجعه شود به مقدمه کتاب «تأملاتی در تکامل هوش انسان»، ص ۱۵.

۴. Occipital lobe.

تحریک الکتریکی بافت‌هایی معینی در قشر مغز انسان، گاهی منجر به تداوی خاطرات حوادث خاصی شده است؛ ولی تحلیل‌رفتن این بافت‌ها، این خاطرات را نابود نمی‌کند؛ و انکار اینکه حافظهٔ انسانی، ابتدا در قشر مغز ذخیره می‌شود، در زمانی که توسط سایر بافت‌های مغز بازیابی می‌شود، دشوار است.

وقتی حافظه یکی از کارکردهای قشر مغز است که با فرایند تبادل، میان قشر مغز و بقیهٔ مغز جابه‌جا می‌شود یعنی به‌صورت ایستا در جایی از مغز نگهداری نمی‌شود. این توضیح می‌دهد که چگونه بعد از آسیب بزرگی که در قشر مغز وارد می‌شود حافظه همچنان باقی می‌ماند. ولی شواهد، سمت‌وسوی دیگری را نشان می‌دهد؛ در آزمایش‌هایی که متخصص مغز و اعصاب «رالف جرال/ Ralf Gerald» در دانشگاه میشیگان انجام داد، بعضی حیوانات، تجربه‌هایی را طی عبور از یک مسیر مارپیچ ساده (maze) یاد می‌گرفتند. سپس در دمایی نزدیک به انجام درست مشابه یک شب زمستانی- منجمد می‌شدند و سرما به حدی می‌رسید که همهٔ امواج الکتریکی را در مغز متوقف می‌کرد. اگر نظریهٔ تبادل امواج الکتریکی درست باشد انتظار می‌رفت این آزمون، تمام حافظه را پاک کند؛ ولی چنین نشد و بعد از به‌هوش آمدن، حیوان‌ها راه خود را در مارپیچ پیدا می‌کردند...»^۱

بنابراین جای ذخیره‌سازی اطلاعات به‌صورت دقیق، واضح و ثابت نیست و این دستیابی به فهم دقیق و روشن ماهیت رؤیابها را برای ما دشوار می‌کند، و این نیز به‌نوبهٔ خود نتایج اعلام‌شدهٔ ناشی از تحقیقات بعدی را تأیید می‌کند:

«دانشمند زیست‌شناس برندهٔ جایزهٔ نوبل «ساسوموتی نیکاوا» پژوهش‌هایی پیشرفته دربارهٔ حافظه داشته است. آن‌ها آزمون‌هایی در منطقهٔ هیپوکامپ مغز انجام دادند. هیپوکامپ، معلومات به‌دست‌آمده از حافظهٔ کوتاه‌مدت را ادغام می‌کند تا آن را تبدیل به حافظهٔ بلند مدت کند. این از نخستین مناطق مغز است که به‌دلیل بیماری آلزایمر دچار عارضه می‌شود. به نظر می‌رسد حقایق حافظه در اینجا ذخیره شده‌اند؛ ولی اجزای عاطفی

۱. تأملاتی در تکامل هوشمندی انسان، کارل ساگان، ناشر: مجلس اعلاى فرهنگى قاهره، ترجمه سمير حنا صادق، چاپ اول، ۲۰۰۵ ص ۳۶.

حافظه در تمام جاهای مغز پراکنده شده‌اند...»^۱

با اینکه تحقیقات ثابت کرده‌اند حافظه اولیه‌ای که داده‌ها را در شاخ هیپوکامپ ذخیره می‌کند و آن را به منطقه هیپوکامپ تحویل می‌دهد تا در حافظه بلندمدت ذخیره کند، همین تحقیقات نوین روشن کرده‌اند اجزای احساسی حافظه، در تمام بخش‌های مغز پراکنده می‌شوند و این سبب می‌شود رؤیایا- از آنجا که رابطه جدایی‌ناپذیری با جایگاه حافظه دارند- مرجع مشخصی نداشته باشند؛ به‌خصوص وقتی بفهمیم رؤیایا بیشتر تصاویر خود را از عواطف و احساسات منتشر شده در نورون‌های مغزی به دست می‌آورند.

به‌دنبال این نتایج و دیگر موارد، ایده‌ای در ذهن پژوهشگران در آزمایشگاه زیست‌شناسی شکل گرفت و آزمون‌هایی بر اساس «علم اُپتوزنتیک»^۲ در سال ۲۰۱۴ روی موش‌های صحرایی انجام شد؛ به‌طوری که خصوصیات وراثتی حیوان با اسیدنوکلیکی که از جلبکی که نورون‌های حساس به نور داشت به دست می‌آمد دچار دگرگونی شد. بعد از آن یک رشته فیبر نوری به بخش‌هایی از مغز که حافظه معینی را نگه می‌داشت وارد شد و در انتهای جراحی مغز، ما حیواناتی داشتیم که الیاف بینایی در مغز داشتند که می‌توانستند نور را به سلول‌های مغزی حساس به نور برسانند. به این ترتیب آن سلول‌های مغزی حساس به نور فعال می‌شوند و به ما این اجازه را می‌دهند تا یک حافظه را فعال یا آن را متوقف کنیم.

پژوهشگر متخصص در آزمایشگاه می‌گوید:

«ما توانستیم از نظر فنی آن حافظه را بازفعال کنیم و آن داده‌های مخفی را دوباره به حافظه برگردانیم؛ و وقتی حیوان به صندوق برگردانده می‌شد شروع به اظهار رفتارهای ناشی از ترس می‌کرد. این آزمون‌ها در عمل روی موش‌ها با موفقیت انجام شد ولی این

۱. گزارش ذهن، نشنال جئوگرافی: <http://www.youtube.com/watch?v=YxMc3qAnQMs>

۲. علمی که مهندسی ژنتیک را با تکنولوژی لیزر به کار می‌گیرد.

آزمون‌ها تاکنون روی انسان انجام نشده است.»^۱

بنابراین اگر این آزمون‌ها به هدف نهایی خود می‌رسید قطعاً می‌توانست منطقه‌ی درستی را که تحریک آن، حافظه‌های انسان را به صورت کلی تحریک می‌کند مشخص نماید، یا سبب شود انسان دچار فراموشی نشود، یا دست‌کم امکان درمان خطرناک‌ترین بیماری‌ها را - که همچنان باعث قربانی شدن میلیون‌ها نفر می‌شود (یعنی آلزایمر) - فراهم کند؛ بیماری‌ای که با فقدان حافظه شروع، و به مراحل پیشرفته توسعه یافته و منجر به مرگ می‌شود. ایجاد راه‌حل برای حافظه به این شکل، پذیرفتنی است و کاری ایدئال [و ناممکن] محسوب نمی‌شود؛ در حالی که [تاکنون] انجام نشده است؛ زیرا به‌طور خلاصه، با توجه به دانش و امکانات حال حاضر، ناممکن است.

بر اساس نتیجه به دست آمده قبلی در تأثیرگذاری بر حافظه حیوانات آزمایش شده، پژوهش‌ها، جهش بزرگی را در ورود به حافظه و تسلط بر برخی کارکردهایش پیدا کرده‌اند؛ ولی این نتایج، تا وقتی که امکان پیاده‌سازی‌شان روی بشر فراهم شود - تا اعماق حافظه مغز انسانی کاوش شود - در حد نظری باقی می‌مانند؛ زیرا این آزمون‌ها، خصوصیات و ابعاد بسیار زیادی دارند که چه بسا گام‌های اجرایی آن‌ها، در قالب همین آزمون‌های تجربی اولیه، با مغز انسانی سازگاری نداشته باشند؛ و چه بسا این، از جمله فرایندهای پیشرو در این عرصه باشد که در عمل، پتانسیل ممتازی را برای درمان انواع تشنج و فقدان حافظه، در اختیار قرار می‌دهد؛ ولی علی‌رغم تمامی این‌ها، فرایند فهم ماهیت و تقسیم‌بندی مغز، بی‌نهایت پیچیده است؛ حال درباره رؤیاهای - که کارکرد کوچکی از یکی از اجزای مغز است - وضعیت چگونه خواهد بود؟

دکتر «محمد قیسی» مدیر بیمارستان صرع در دانشگاه جورج واشنگتن در آمریکا، مغز را با این توصیف که عبارت است از «فعالیت الکتریکی» تعریف می‌کند، و تحقیقات او روشن

می‌کنند طوفان الکتریکی در مغز، باعث ایجاد حافظه و آگاهی می‌شود، و شاید بزرگ‌ترین موفقیتی که می‌توان آن را یک پیشرفت واقعی در جراحی مغز انسان دانست کاری است که دکتر محمد انجام داده است؛ او الکترودهایی را در مغز کاشت، و یک الکتروود عمیق محرک مغز را به صورت دائمی و ثابت در مغز کار گذاشت. این الکتروود، پالس‌هایی الکتریکی به زنجیره‌ای از بافت‌های مرتبط با هیپوکامپ^۱ یا منطقه کلاستروم^۲ یا دیگر مناطق مغز ارسال می‌کند تا حملات صرعی را خاموش کند یا حتی ذهن هوشیار را به شکل موقت و با نسبت موفقیت بالایی متوقف سازد؛ ولی با وجود چنین دستاورد بی‌نظیری در این زمینه، وی می‌گوید:

«اکنون می‌گویم اگر مغز یک ساعت سوئسی پیچیده بود، بهترین دانشمندان علوم اعصاب ما، شبیه شاگردان کلاس اول بودند.»^۳

تا آنجا که این موضوع به رؤیایها ارتباط دارد، مغز و اجزای پیچیده و ناشناخته‌اش سبب می‌شود به دست آمدن ماهیت روشن برای رؤیایها از نظر پزشکی در وضعیتی دشوار قرار بگیرد؛ ولی تمرکز روی یافتن محلی برای حافظه به این دلیل است که نقطه تمرکز بسیاری از پژوهش‌هاست؛ زیرا این موضوع، ارتباط بسیاری با بیماری‌های مغزی و روانی دارد. نگهداری اطلاعات جدید به طور پیوسته، کاری بسیار دشوار است و همه انسان‌ها از این مشکل رنج می‌برند؛ زیرا مغز انجام این کار را به روشی عامدانه دشوار می‌کند. حافظه فعال، کوتاه‌مدت

۱. هیپوکامپوس (هیپوکام یا هیپوکامپ: hippocampus) قسمتی از دستگاه لیمبیک مغز است که مرکز یادگیری است. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

۲. کلاستروم: یکی از چهار هسته قاعده‌ای در هر نیم‌کره مغزی است که شامل لایه‌ای نازک از بافت خاکستری است که به وسیله لایه‌ای از بافت سفید از هسته عدسی جدا می‌شود. (مترجم، منبع: وبسایت گروه آناتومی دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی اراک <http://www.eatlas-anatomy.ir/claustrum>)

Clastrum : The one of the four basal ganglia in each cerebral hemisphere that consists of a thin lamina of gray matter separated from the lenticular nucleus by a layer of white matter.

۳. گزارش نشنال جئوگرافی <https://www.youtube.com/watch?v=YxMc> AnQMs

است و به صورت مستمر، تجدید می‌شود؛ زیرا نمی‌تواند هفت چیز را [هم‌زمان] نگه دارد. روشی که طی آن داده‌ها وارد حافظه می‌شوند، شباهتی به ضبط [داده‌ها] روی یک نوار کاست ندارد. ما چیزهایی را که می‌فهمیم به یاد می‌آوریم و آن‌ها را از طریق نام‌گذاری و دسته‌بندی، به خاطر می‌آوریم. به همین دلیل به یاد آوردن چیزی طولانی‌تر از یک شماره تلفن، دشوار است؛ ولی اگر مسئله مهم باشد، در حافظه طولانی مدت در «هیپوکامپ» ذخیره می‌شود و این کار برای همه چیزهایی که برای انسان حاصل می‌شود اجرا می‌گردد؛ از جمله رؤیاهای. رؤیاهای هم از جمله اطلاعات هستند و باید در حافظه ذخیره شوند.

دکتر محمد عمر سالم می‌گوید:

«برخی افراد به هیچ‌وجه رؤیاهای خود را به یاد نمی‌آورند و فکر می‌کنند رؤیا نمی‌بینند؛ ولی تحقیقات صورت گرفته روی خواب ثابت کرده است این درست نیست و دلایل بیولوژیک و روانی وجود دارد که مسئول این پدیده در این افراد است. روشن شده است در طول رؤیاهای، مراکز فعال سازی حافظه طی خواب با حرکت سریع چشم برای شخص بیننده رؤیا، کند و کم‌تحرک می‌شود. تغییرات فیزیولوژیکی و شیمیایی در مناطق مختلف مغز رخ می‌دهد و برخی مناطق تعطیل و برخی دیگر فعال می‌شود. تغییراتی نیز در ارتباط بعضی از اجزای مغز رخ می‌دهد. در طول رؤیا، مراکز نیمه راست مغز، مراکز آگاهی، وجدان و حسی حرکتی، فعال می‌شوند؛ در حالی که مراکز نیمه چپ مغز، مراکز حرکات ارادی، مراکز دآوری منطقی امور، و مراکز فعال سازی حافظه، کند و کم‌تحرک می‌شوند. در نتیجه، ثبت رؤیاهای در حافظه خاص موقتی صورت می‌پذیرد. به نظر می‌رسد رؤیاهای، ادراکات روحی هستند که مراکز حسی در طول خواب دریافت می‌کنند، و مغز راست واسطه بدن در طول رؤیاهاست؛ زیرا بیشتر مناطق دیگر مغز در زمان رؤیا، چیزی شبیه [حالت] غیرفعال دارند. وقتی ترجمه انجام می‌شود نمادها و معانی شکل می‌گیرند؛ به طوری که الفاظ و کلمات از محصولات نیمه راست مغز هستند، ولی برخی ادراکات به خاطر قدرتی که دارند، چه بسا

تمام مغز را در برمی‌گیرند، و به این ترتیب رؤیای صریح نتیجه می‌شود.^۱

بیشتر این داده‌ها در همهٔ حالت‌ها، از فعالیت الکتریکی مغز تشخیص داده می‌شوند؛ به‌علاوه، این داده‌ها، ماهیت رؤیایها و چگونگی شکل‌گیری‌شان را توضیح نمی‌دهند. این با چشم‌پوشی از احتمال مشترک بودن برخی از فعالیت‌ها در مغز با همان شار الکتریکی است؛ و اینکه ناشناخته‌ها در تعامل با مغز بالغ و پیچیدهٔ بشری چقدر بسیار است! و چه بسا بیان چند مثال ما را از پرگویی در این موضوع بی‌نیاز کند. این گفتهٔ دکتر «محمد عمر سالم» که «رؤیایها در خواب عمیق شکل می‌گیرند» در مقدمهٔ فصل، با گفتهٔ پروفیسور «یان بورن» که می‌گوید «خواب عمیق، غیر از خواب رؤیایهاست» در تضاد است. با چشم‌پوشی از اختلافات احتمالی در ساخت واژگان یا ترجمه، نتایج تجربی، تابع احتمالات هستند؛ به‌خصوص وقتی مسائل ثابت‌شده از نظر علمی به‌صورتی تقریباً نجومی- کمتر از ناشناخته‌ها باشد.

پروفیسور «یان بورن فیلیویک»^۲ می‌گوید:

«... خواب دلتا، حافظهٔ آشکار^۳ را - به‌طور خاص- در اختیار قرار می‌دهد؛ این، همان فرآیندی است که وقتی عبارت‌ها را می‌آموزیم یا اطلاعاتی را روزانه به دست می‌آوریم یا حوادثی برای ما رخ می‌دهد، به کار می‌افتد؛ و به نظر می‌رسد این حافظهٔ آشکار، از خواب دلتا بسیار بیشتر از خواب رؤیایها بهره می‌برد، و در مقابل، به نظر می‌رسد خواب رؤیایها برای

۱. دکتر محمد عمر سالم، کتاب دلالت‌های پزشکی و فرهنگی رؤیایها و کابوس‌ها، ص ۱۰.

۲. یان بورن، پروفیسور دانشگاه لوک در شمال آلمان است.

۳. حافظهٔ آشکار یا حافظه صریح (explicit memory) یکی از دو نوع اصلی حافظهٔ درازمدت در انسان است. حافظهٔ آشکار به‌یادآوری آگاهانه و عمدی اطلاعات و تجربیات قبلی و مفاهیم را دربرمی‌گیرد. حافظهٔ آشکار حافظه‌ای است برای اطلاعاتی از قبیل رویدادها و خاطره‌های آگاهانه که در قالب کلمات قابل بیان هستند. به حافظهٔ آشکار، حافظه صریح و حافظهٔ اخباری (declarative memory) هم گفته‌اند. (مترجم)

حافظه اجرایی (حافظه کاری) ^۱ اهمیت دارد.»^۲

شاید خبری که روزنامه «القدس العربی» منتشر کرده است آخرین تحقیقات درباره موضوع رؤیایها در مغز و به شکست انجامیدن بیشتر اطلاعات به دست آمده در آزمون‌های قبلی را بیان می‌کند:

«و این نوسان بین عدم آگاهی، و ورود افکار و تصویرها و رؤیایها به ذهن انسان، همواره برای پژوهشگران، مبهم و پیچیده بوده است، و با وجود اینکه بیشتر رؤیایها طی مرحله خواب با حرکت سریع چشم که با زیاد شدن فعالیت مغز متمایز می‌شود، رخ می‌دهند، پژوهشگران می‌دانند رؤیایهایی هم وجود دارند که در غیر از مرحله حرکت سریع چشم که فعالیت مغزی کندتر است رخ می‌دهند؛ و پژوهش‌هایی هم هست که نشان می‌دهند داوطلبانی که در طول دوره خواب با حرکت سریع چشم بیدار شده‌اند می‌گویند در این مرحله رؤیایی ندیده‌اند.»^۳

۱. حافظه کاری، یک سیستم شناختی با ظرفیت محدود است که وظیفه نگهداری موقت اطلاعات موجود را جهت پردازش بر عهده دارد. حافظه کاری برای استدلال و هدایت تصمیم‌گیری و رفتار مهم است. حافظه کاری اغلب به صورت مترادف با حافظه کوتاه مدت در نظر گرفته می‌شود؛ اما برخی نظریه پردازان این دو نوع حافظه را از یکدیگر متمایز می‌دانند و معتقدند حافظه کاری اجازه دستکاری اطلاعات ذخیره شده را می‌دهد، در حالی که حافظه کوتاه مدت تنها به ذخیره سازی کوتاه مدت اطلاعات اشاره می‌کند. (مترجم)

۲. مغز چگونه یاد می‌گیرد، مستند الجزیره: <https://www.youtube.com/watch?v=Sos2QHjmgAhtps>

۳. ژنو. د ب ا: گروهی از پژوهشگران متشکل از چند کشور گفته‌اند آن‌ها وجود چیزی را کشف کرده‌اند که می‌توان آن را «اثر انگشت رؤیا» در مغز به شمار آورد. می‌دانیم رؤیایها می‌توانند در مراحل مختلفی از خواب رخ بدهند، ولی پژوهشگران تا امروز به دقت نمی‌دانسته‌اند چه عاملی باعث رؤیایها می‌شود.

چه بسا رؤیایها، بیشترین شکل هوشیاری بوده باشند که نادیده گرفته شده‌اند؛ زیرا انسان به صورت متغیر، در طول غوطه‌ور شدن در خواب شبانه، مراحل را مشاهده می‌کند که در آن‌ها از آگاهی برخوردار نیست، سپس افکار و تصاویر یا رؤیایهایی کامل از راه می‌رسند تا مجدداً بر او مستولی شوند؛ و این دگرگونی از نبود آگاهی تا ورود افکار و تصویرها و رؤیایها به ذهن انسان، همواره برای پژوهشگران، امری مبهم و پیچیده بوده است؛ و با وجود اینکه بیشتر رؤیایها طی مرحله خواب با حرکت سریع چشم - که با زیاد شدن فعالیت مغز متمایز می‌شود - رخ می‌دهند، پژوهشگران می‌دانند رؤیایهایی هم وجود دارند که در غیر از مرحله حرکت سریع چشم - که فعالیت مغزی کندتر است - رخ می‌دهند؛ و

خلاصه

ماهیت رؤیایا از نگاه علمی، پیامی از اعماق روان است. برخی مردم رؤیایا را جزو پدیده‌های نادر روانی می‌دانند و رؤیایا را «برآورده‌شدن امیال و آرزوها» تعبیر می‌کنند. از نظر مکاتب دیگر: رؤیا، بازتابی از تمام چیزهایی است که در روان انسان فعالیت می‌کنند و نه فقط تمایلات و آرزوها. برخی دیگر، رؤیایا را به غریزه جنسی برمی‌گردانند. در حالی که عده‌ای

پژوهش‌هایی هم هست که نشان می‌دهند داوطلبانی که در طول دوره خواب با حرکت سریع چشم بیدار شده‌اند می‌گویند در این مرحله رؤیایی ندیده‌اند. برای شناخت مشخصه‌ای که رؤیایا را در این دو مرحله متمایز می‌کند، پژوهشگران زیر نظر «فرانسیسکا سیسالاری» از بیمارستان دانشگاهی لوزان با همکاری همکاران خود از ژنو و ایتالیا و ایالات متحده (آمریکا) با ثبت نوار مغزی (EEG) روی بررسی فعالیت مغز در طول رؤیایا متمرکز شدند. این پژوهشگران با به کار بردن ۲۵۶ الکتروود که در سر و صورت گذاشته شده بود فعالیت مغز را در سطح مغز در ۳۲ داوطلب اندازه‌گیری کردند.

پژوهشگران، داوطلبان را بارها در طول شب بیدار می‌کردند تا از آن‌ها بپرسند آیا رؤیایی دیده‌اند؟ سپس فعالیت مغز را طی مراحل رؤیایا با فعالیت آن در طول مراحلی که فاقد رؤیا بود مقایسه کردند و از این طریق چنین نتیجه گرفتند که بدون در نظر گرفتن مرحله خواب، فرد خوابیده فقط در زمانی رؤیا دیده است که منطقه پشتی مغز دارای فعالیت بوده است، و این منطقه‌ای است که پژوهشگران آن را به‌عنوان «منطقه داغ قشر خلفی» می‌شناسند. طبق آنچه پژوهشگران در پژوهش خود - که روز دوشنبه در مجله تخصصی نیچر منتشر شد - گفته‌اند، این پژوهش، عامل احتمالی برای رخ دادن رؤیایا را در دو مرحله خواب تفسیر می‌کند، و بیان داشتند وقتی این منطقه پشتی در مغز، فعال شود، فرد خوابیده بدون در نظر گرفتن درجه فعالیت در بقیه مغز- رؤیا می‌بیند. در آزمایشی دیگر پژوهشگران، فعالیت مغز را به‌صورت مستقیم، اندازه‌گیری کردند و از این طریق توانستند پیشگویی کنند آیا داوطلبان رؤیا خواهند دید یا نه؛ و دقت این پیشگویی حدود ۹۰ درصد بود. سپس پژوهشگران از طریق بررسی مجموعه‌ای از هفت داوطلب - که قبلاً آموزش دیده بودند توصیف دقیقی از رؤیایای خود داشته باشند- فعالیت مغز را در طول مرحله خواب با حرکت سریع چشم، با دقت بیشتری تحلیل کردند و برای پژوهشگران روشن شد طی رؤیایایی که در آن‌ها عناصری مثل چهره‌ها یا گفتار وارد می‌شود، مغز به‌صورت خاص در همان مناطقی که این عناصر را طی بیداری پردازش می‌کند فعال است، و پژوهشگران ابراز داشته‌اند این نشان می‌دهد رؤیایا همان مناطقی از مغز را فعال می‌کند که مشاهدات ما در حالت بیداری آن‌ها را فعال می‌کند. سایت خبر: <https://www.alquds.co.uk>

دیگر چنین تعمیمی را قاطعانه رد می‌کنند.

از آنجا که رؤیایها، نامه و پیامی از طرف «روان» است، پس رؤیایها باید قانونمند و نظاممند باشند و ناگزیر این پیام باید از نظر معنایی صریح نباشد، بلکه نمادین باشد؛ زیرا رؤیا، تمایل و اندیشه‌ای سرکوب‌شده است؛ پس ضمیر ناخودآگاه (ذهن ناهوشیار) اقدام به تحریف و پوشاندن آن می‌کند. تمامی روان‌شناسان بر دشواری بودن فهم این نمادها اتفاق نظر دارند و همه آن‌ها به دشواری یا ناممکن بودن فهم تمام نمادها اعتراف می‌کنند. علم روان‌شناسی، مجموعه‌ای از عوامل و علت‌ها را بر شکل‌گرفتن رؤیایها پیش می‌کشد: محرک‌های حسی بیرونی (عینی)، محرک‌های درونی اعضای بدن، و محرک‌های حسی درونی (ذاتی یا روانی). نظریه‌های روان‌کاوی از طریق تداعی آزاد افکار، تفسیرهایی برای برخی از رؤیایها ارائه کرده است؛ ولی این نظریه‌ها از تفسیر بسیاری از رؤیایها به‌خصوص رؤیایهای مربوط به نوآوری‌ها، اختراع‌ها، رؤیایهای نمونه‌وار، و رؤیایهای مربوط به پیشگویی‌ها، و بسیاری دیگر از رؤیایها ناتوان است.

از نظر زیست‌شناختی، تشکیل رؤیایها بر دو پایه استوار است: اول، بخش مسئول در مغز برای رؤیایها؛ و دوم، حافظه (موقت و دائمی). تحقیقات و پژوهش‌ها برای مشخص کردن دقیق این دو پایه و کارکردهایی که می‌توانند هرکدام از آن‌ها در عمل انجام دهند هنوز در ابتدای راه خود قرار دارند؛ و بنده اعتقاد دارم راه برای فهم این دو مؤلفه مهم در تعیین ماهیت زیست‌شناختی رؤیایها، طولانی است؛ هرچند اخیراً پژوهش‌هایی برای مشخص کردن بخش مسئول رؤیایها در مغز انجام شده است؛ و نیز تحقیقات دیگری که به تحریک مکان‌های معینی در مغز می‌پردازند و باعث می‌شوند فرد خوابیده رؤیایهایی ببیند و فرد بیننده رؤیا، در جزئیات آن هرطور می‌خواهد دخل و تصرف می‌کند.

این خبرها اگر درست باشند^۱ باز هم از پاسخ‌دادن به همان پرسش‌هایی که به نبود پاسخی

پژوهشی که سایت ماهنامه «نیچر نوروساینس» در اینترنت منتشر کرد بیان می‌کند: رساندن جریان الکتریکی به مغز، «رؤیاهای آگاهانه» ای را تحریک می‌کند که از طریق آن، فرد، درک می‌کند رؤیا دیده است و می‌تواند در طول رؤیای خود روند حوادث را کنترل کند. نتایج این پژوهش نشان داده است آزاد کردن موج‌های تحریک مغز بر اساس فرکانسی مشخص، باعث می‌شود انسان بتواند درک کند رؤیا می‌بیند.

این پژوهش - که روان‌پزشک «اورسولا فوس» از دانشگاه «جیه دبلیو گوته» در فرانکفورت آلمان، بر آن نظارت داشته است- به مطالعات آزمایشگاهی استناد می‌کند که در آن‌ها داوطلبان از رؤیاهایی شفاف برخوردار شدند و این نکته‌ای بوده است که آن‌ها بعد از بیدار شدن از خواب گفته‌اند. نقشه الکتریکی مغز نیز نشان داده است که این رؤیاهای همراه با فعالیت الکتریکی بوده‌اند که امواج گاما آزاد می‌کند. این امواج مغزی با کارکردهای اجرایی مثل مهارت‌های تفکر و آگاهی انسان نسبت به حالت ذهنی‌اش در ارتباط هستند؛ ولی وجود آن طی مرحله رؤیا در خواب مشخص نبود.

پژوهشگران به اینجا رسیدند که ممکن است فرد خوابیده، درک کند رؤیا می‌بیند؛ همان‌طور که در رؤیاهای بیداری که در آن موج‌های گاما به صورت طبیعی در طول رؤیاهای آگاهانه ساطع می‌شود ملاحظه می‌شود. بنابراین آن‌ها جریان الکتریکی را با همان فرکانس در طول خواب به داوطلبان رساندند و این به داوطلبان امکان داد بر رخداد‌های رؤیا تسلط داشته باشند و احساس کردند گویا رؤیای آن‌ها مربوط به شخص دیگری است در حالی که خودشان فقط نظاره‌گر آن هستند.

ولی «فوس» امکان تولید ماشین رؤیاهای آگاهانه را با این تکنولوژی، انتظار ندارد و در مقابل می‌گوید تجهیزات تحریک الکتریکی مغز مثل آنچه در این پژوهش استفاده شد- باید همیشه زیر نظر پزشک استفاده شود. اما خبر دوم که در سایت زیر آمده است:

http://news.bbc.co.uk/hi/arabic/sci_tech

یک ماهنامه پزشکی مربوط به علم اعصاب، گزارش کرد دانشمندی از سوئیس توانسته‌اند بخش مسئول ایجاد رؤیاهای را در مغز مشخص کنند. گروهی از کادر بیمارستان دانشگاه زوریخ، طی درمان خانمی که رؤیاهای او به دلیل سکتۀ مغزی اخیراً متوقف شده بود، به این نتیجه رسیدند. سکتۀ مغزی منطقه عمیقی را در قسمت تحتانی مغز این بیمار درگیر کرده بود و پژوهشگران حدس می‌زدند همان منطقه، مسئول کنترل رؤیاهای او باشد. این پژوهشگران در گزارشی که آن ماهنامه پزشکی منتشر کرد، نوشتند نتیجه‌ای که به آن رسیده‌اند مطالب بسیار زیادی به تحقیقات صورت‌گرفته قبلی درباره رؤیاهای اضافه می‌کند.

خانم ۷۳ ساله آمریکایی موقتاً تعدادی از کارکردهایی را که مغز انجام می‌داد از دست داده بود. وی بخشی از توانایی‌های بینایی خود را بر اثر سکتۀ مغزی از دست داده بود. بخش بزرگی از این وظایف بعد از چند روز بازگشت، فقط اینکه وی دیگر رؤیا ندید؛ در حالی که او پیش از ابتلا به سکتۀ، سه یا چهار بار در هفته رؤیا می‌دید.

حرکت سریع چشم در هنگام خواب، از دست دادن توانایی دیدن رؤیا، و اختلال در بینایی، پس از رسیدن آسیب به قسمت مشخصی از مغز؛ به این بیماری «شارکوت ویلبراند» گفته می‌شود، به خاطر دو پژوهشگر معروف به نام‌های

برایشان اعتراف دارند یا برایشان پاسخها و توضیحاتی که قانع‌کننده نیست مثل «ضمیر ناخودآگاه» یا «ذهن ناهوشیار»- ارائه می‌دهند، همچنان ناتوان باقی می‌مانند.

رؤیایها در بیشتر اوقات رمزآلود و نمادین هستند و حل این رمزها دشوار است؛ زیرا این نمادها، معانی متغیر و فراوانی دارند و در اشخاص مختلف، متفاوت می‌شوند، و حتی با محرکها و عوامل ایجادکننده رؤیا نیز ارتباط دارند. این عجز و ناتوانی آن‌ها باعث شد فرضیه‌ها و راه‌حل‌های بسیاری وضع کنند؛ ولی بارزترین این راه‌حل‌ها و گریزگاه‌ها، به «ذهن

«شارکوت» و «هرمان ویلبراند» که این بیماری را در سال ۱۸۸۰ کشف کرده بودند. ابتلای بیمار دچار سکتة مغزی به این بیماری، نادر است؛ به‌خصوص در حالاتی که عارضه دیگری به جز ندیدن رؤیا، رخ نمی‌دهد. پژوهشگران سوئیسی تصمیم گرفتند وضعیت این بیمار را پیگیری کنند تا آن بخشی از مغز را که در این حالت به‌طور مشخص تحت تأثیر قرار می‌گیرد کشف کنند. آن‌ها امواج مغز این خانم مبتلا را در طول شش هفته -که بیمار در آن خواب‌آلود بود- بررسی کردند. علی‌رغم فرورفتن بیمار در خواب پیوسته در طول این شش هفته، حرکت سریع چشم به‌صورت عادی ادامه می‌یافت؛ و این از نظر پژوهشگران، غیرعادی بود؛ زیرا رؤیا و حرکت سریع چشم، هم‌زمان رخ می‌دهد؛ علی‌رغم اینکه پژوهش‌ها درباره هرکدام به دو سیستم متفاوت کنترلی در مغز اشاره می‌کنند. این پژوهشگران می‌گویند نتایجشان نشان می‌دهد یک سیستم مستقل وجود دارد که رؤیا و حرکت سریع چشم‌ها را کنترل می‌کند. پرتوهایی که به مغز بیمار تابانده شده، نشان داده‌اند که سکتة مغزی، به مناطق عمقی نیمه پستی مغز آسیب رسانده است. درباره این آسیب مغز در آن زمان، مطالعات دیگری نشان داده بودند که برخی از این مناطق، مسئول دیدن چهره‌ها، علامت‌های ممیزه، احساسات، و حافظه بینایی هستند؛ و این‌ها زنجیره‌ای از کارکردهای منطقی هستند که مغز به انجامشان اقدام می‌کند، و تصور می‌شود مسئول کنترل رؤیا نیز باشند. پژوهشگران ملاحظه کردند رؤیایهای بیمار سکتة مغزی بعد از یک سال برگشت، ولی در دفعات اندک؛ به‌طوری که از یک رؤیا در هفته تجاوز نمی‌کرد؛ و آن خانم گفت که رؤیایهای او وضوح و فراوانی کمتری نسبت به رؤیایهای قبل از سکتة داشته است. دکتر «کلاودیو باستی» که بر این تحقیق نظارت داشت -و ماهنامه دانشکده پزشکی دانشگاه زوریخ آن را منتشر کرد- گفت: «چگونگی پیدایش رؤیایها و هدفی که به‌خاطر آن ایجاد شده‌اند همچنان پرسش‌هایی بدون پاسخ باقی مانده‌اند.» و این اشاره می‌کند که نتایج پژوهش او «برای اولین بار و به‌تفصیل، میزان خسارتی را که باید برای از دست‌دادن رؤیایها -در صورت عدم وجود هرگونه نارسایی عصبی دیگری- ایجاد شود توصیف می‌کند» و این پژوهشگر تأکید کرده است که این نتایج «هدفی جدید را مطرح می‌کند و آن، اجرای بیشتر پژوهش‌ها برای مشخص کردن دقیق مکان ایجاد رؤیایهاست؛ و در آینده، به‌دست آوردن نتایجی درباره ماهیت این منطقه از مغز و نقش آن در رؤیایها ضروری خواهد بود؛ علاوه بر این، پژوهش‌ها و تحلیل تغییرات صورت‌گرفته روی رؤیایهای افرادی که در معرض آسیب و تخریب مغزی قرار گرفته‌اند نیز باید انجام شود.»

ناخودآگاه» یا «ناخودآگاه» تعلق دارد که مسئول بیشتر آن تمایلات سرکوب شده است، و نیز مسئول رمزها و رمزگذاری هاست، و نیز مخزن بزرگی برای حافظه‌ها و داده‌های پنهان انسان در طول خودآگاهی اش است؛ به این معنا که رمزگذاری رؤیایا و شکل دهی به آن‌ها به «ذهن ناهوشیار» بازمی‌گردد.

این تصویر و ماهیتی که توانستم برای رؤیایا نشان بدهم از طریق طرح مهم‌ترین نتایجی بود که علم و نظریه‌های مطرح شده در خصوص رؤیایا، به آن رسیده است؛ در حالی که هیچ استدلال و هیچ پاسخی برای رؤیایای مربوط به پیشگویی‌ها، رؤیایای نمونه‌وار، رؤیایای مربوط به نوآوری‌ها، و رؤیایای دیگران^۱ ارائه نمی‌دهد؛ در عین حال ما از سوی بیشتر دانشمندان -از جمله خود فروید- درباره ناتوانی شان از شناخت علت آن رؤیایا اعتراف صریحی را می‌بینیم، و پاسخی را جز آنچه با توانایی‌های «ذهن ناهوشیار» تفسیر می‌شوند شاهد نیستیم؛ بنابراین فصلی را برای تحقیق درباره «ضمیر ناخودآگاه» یا «ذهن ناهوشیار» و ارتباط آن با آن نوع از رؤیایا اختصاص خواهیم داد؛ ولی پیش از آن، باید به ماهیت رؤیایا از نگاه دین بپردازیم تا تصویر کامل شود.

۱. رؤیای دیگران: رؤیایایی هستند که دیگران درباره شما می‌بینند و پیشگویی‌هایشان بعد از مدتی به همان صورتی که به شما خبر داده‌اند اتفاق می‌افتند.

فصل دوم

ماهیت رؤیاها از دیدگاه دینی

به‌طور خلاصه می‌توان گفت طرح دینی دربارهٔ رؤیاها رویکردی را ارائه می‌دهد که با طرفداران رویکرد علمی سازگار نیست؛ زیرا دیدگاه دینی، برای رؤیاها علتی الهی متصور می‌شود؛ از سوی دیگر نگاه دینی در بسیاری تفصیلات با رویکرد علمی، اشتراک دارد؛ به‌خصوص دربارهٔ رؤیاهایی که دیدگاه دینی، آن‌ها را رؤیاهای برگرفته از ناهنجاری‌ها و هیجانات نفسانی (روانی) می‌داند.

در این فصل تلاش خواهیم کرد با توجه به تعامل رویکرد دینی با رؤیا، درکی از ماهیت رؤیاها به دست بیاوریم تا مقایسه‌ای روشن میان ماهیت رؤیاها از دیدگاه علمی و دین صورت پذیرد.

انواع رؤیاها از دیدگاه دینی

سید احمد الحسن رحمته‌الله در بیان انواع رؤیاها می‌فرماید:

«رؤیاها انواعی دارند؛ دست‌کم انسان‌ها دو نوع آن را مشخص کرده‌اند: نوع اول، رؤیاهایی هستند که تمثیل شبیه‌سازی گذشتهٔ انسان هستند. انسان رؤیاهایی می‌بیند که به حوادث، آرزوها و افکاری تعلق دارند که بر او گذشته است یا مربوط به تصوراتی می‌شوند که در ذهن او می‌چرخد؛ بنابراین شما می‌توانی رؤیاهایی دربارهٔ آن حوادث،

افکار، تصورات یا آرزوها بینی...»^۱

این چندانگانه بودن انواع رؤیاها را پیش تر نیز در متون قدیمی و با تفصیل بیشتر بیان کردم؛ برخی از این متون:

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «رؤیا سه نوع است: بشارتی از طرف خدا، غم و اندوهی از طرف شیطان، و آنچه برای نفس انسان اتفاق می افتد و آن را در خواب خود می بیند.»^۲

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است: «رؤیا سه تا است: رؤیای صالحه که بشارتی از طرف خداست، و رؤیای باعث غم و اندوه از طرف شیطان، و رؤیایی درباره آنچه برای نفس انسان اتفاق می افتد.»^۳

از امام صادق علیه السلام روایت است: «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در هر چهل روز دچار وسوسه می شود؛ پس هرگاه وسوسه رخ داد باید دو رکعت نماز بگزارد و از وسواس به خدا پناه برد.»^۴

روشن است که این گزیده از متون بیان می کنند منشأ رؤیاها، نفس انسان، افکار، و ترس ها و تمایلاتی است که با درون او تعامل می کنند؛ به طوری که در طول خواب بر انسان منعکس می شود. این احساسات به وسیله رؤیاها در قالب تصاویری از حافظه - که توسط مغز از نو بازترکیب می شوند- جلوه گر می شوند و این دقیقاً همان چیزی است که روان شناسان در برخورد با رؤیاها به آن تکیه می کنند. پس به طور کلی اختلافی در این باره وجود ندارد؛ به استثنای دسته ای از رؤیاها که فهم دینی، آن ها را به تأثیر شیاطین و جن مرتبط می داند؛

۱. برنامه تلویزیونی با سید احمد الحسن علیه السلام با اجرای دکتر دیراوی. آدرس سایت گفت و گو:

<http://www.youtube.com/watch?v=od.xYiosvCk>

۲. دارالسلام، میرزا حسین نوری طبرسی، ج ۴، ص ۱۵۵.

۳. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، جلد ۲ حدیث ۲۲۶۳.

۴. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ناشر دار المحججه البيضاء، چاپ اول، ۱۹۹۷، ص ۳۲۷.

مجموعه‌ای از متونی که به این گروه از رؤیاهای پرداخته‌اند:

رسول خدا ﷺ فرمود: «رؤیا سه گونه است: از جمله ترساندن از طرف شیطان، تا فرزند آدم را آنده‌گین کند؛ و از جمله...»^۱

از امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام درباره رؤیای صادق و رؤیای کاذبه (دروغین) سؤال شد. ایشان علیه السلام فرمود: «خداوند متعال روح را آفرید و به آن اقتداری داد و اقتدار آن، نفس است؛ وقتی بنده می‌خواهد روح خارج می‌شود، ولی سلطه و اقتدار آن باقی می‌ماند و گروهی از فرشتگان و گروهی از جنیان بر او گذر می‌کنند. پس هرگاه رؤیا راست و صادق باشد، از فرشتگان است و هرگاه از رؤیاهای دروغین باشد از جنیان است. جنیان به دست آن حضرت مسلمان شدند و در روز صفین به همراهش نبرد کردند.»^۲

از ابان بن عثمان، از ابوبصیر، از ابوجعفر علیه السلام روایات است که فرمود: «ابلیس شیطانی دارد که به او «هزغ» گفته می‌شود. او هر شب مابین شرق و غرب را پر می‌کند و در خواب به سراغ مردم می‌آید.»^۳

از امام صادق علیه السلام روایت است: «رؤیا بر سه وجه است: بشارتی از طرف خدا برای مؤمن، ترسی از طرف شیطان، و خواب‌های پریشان.»^۴

از رسول خدا ﷺ روایت است: «کسی از شما با رؤیایی که خودش دیده، یا برایش دیده شده است فریفته نشود؛ بلکه باید خودش را به کتاب خداوند عزوجل عرضه کند؛ اگر عامل بود باید شادمان باشد و اگر غیر از آن بود، این رؤیا از طرف شیطان بوده است.»^۵

۱. فصل الخطاب در حجیت رؤیای خردمندان، احمد خطاب، ص ۱۲.

۲. کتاب مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲ ص ۱۷۹ و کتاب دارالسلام، ج ۴، ص ۲۴۲.

۳. امالی صدوق، ص ۲۱۰؛ بحارالانوار، ج ۶۱ ص ۱۵۹.

۴. دارالسلام، میرزای نوری، ج ۴ ص ۱۵۵.

۵. دارالسلام، میرزای نوری، ج ۴، ص ۱۵۶.

حماد بن عثمان بن زراره گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: «از حمزه به من خبر بده؛ آیا او تصور می‌کند پدر من به سوی او آمده است؟» عرض کردم: بله. فرمود: «به خدا دروغ می‌گوید؛ این «متکون» بود که به سوی او آمد. ابلیس، شیطانی به نام «متکون» دارد که در هر صورتی که بخواهد به سوی مردم می‌آید؛ اگر بخواهد در صورت کوچک و اگر بخواهد در صورت بزرگ می‌آید؛ و به خدا سوگند هرگز نمی‌تواند به صورت پدر من بیاید.»^۱

از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی آن زمان نزدیک شود رؤیای مؤمن به‌سختی- تکذیب می‌شود؛ و راست‌گوترین آن‌ها در رؤیاها راست‌گوترین مردم است، و رؤیای مسلمان قسمتی از چهل‌وشش قسمت نبوت است؛ و رؤیا سه تاست: رؤیای صالحه که بشارتی از خداست؛ رؤیایی که ترس و اِرعابی توسط شیطان است؛ و رؤیا درباره چیزی که کسی به نفس خودش می‌گوید؛ و وقتی کسی از شما چیزی را دید که دوستش نداشت باید برخیزد و آب دهان بیندازد و درباره‌اش به مردم نگوید؛ من قید و بند در رؤیا را دوست دارم، و نیرنگ را ناپسند می‌دارم. قید، ثبات در دین است؛ پس اگر کسی از شما رؤیایی دید که برایش شگفت‌آور بود اگر خواست آن را روایت کند، و اگر چیزی دید که برایش ناپسند بود آن را برای کسی تعریف نکند، و برخیزد و نماز بخواند.»^۲

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است: یک اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من در خواب دیدم که سرم بریده می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله او را نهی کرد و فرمود: «از بازی شیطان با خودت در خواب، خبر نده...»^۳

روایات بسیاری نقل شده‌اند که حالت‌های القای شیاطین را بیان می‌کنند. القا در زمان بازگشت روح به بدن یعنی بیدارشدن از خواب- رخ می‌دهد. این پایین آمدن [بیدارشدن] در چهارچوب سیطره عالم جسمانی، و قید و بندهای بدن، و هوا و هوس‌ها، و تاریکی‌هایی اتفاق

۱. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۲۵، ص ۲۸۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، حدیث ۲۲۶۳.

۳. صحیح مسلم، ج ۲، حدیث ۲۲۶۸.

می‌افتد که پنجره‌ای برای نفوذ شیاطین است، تا در چیزهایی که روح از عالم ملکوت می‌آورد و برای شیطان‌ها ناخوشایند است، اغتشاش و آشوب ایجاد کند. با شکل گرفتن رؤیای صادقه در صفحه وجود انسان و بازگشت انسان به آگاهی در این جهان جسمانی، نوعی گنجی و تشویش برای انسان اتفاق می‌افتد، و در این عرصه محصور شده بین بازگشت روح به بدن، و بازگشت خود آگاهی کامل انسان به نفس خودش، خیالات و توهمات و هوا و هوس‌ها در شکل‌گیری رؤیاهای باطل نقشی پیدا می‌کنند، و وضعیت آشفتگی میان داده‌های راست و صادق، با داده‌های دروغین، یا به عبارت دیگر رؤیای صادقه با رؤیای کاذبه، پیش می‌آید.

از ابوبصیر روایت شده است، گفت: به ابوعبدالله علیه السلام عرض کردم: فدای شما شوم، آیا رؤیای صادقه و رؤیای کاذبه (دروغین)، از یک جا بیرون می‌آیند؟ فرمود: «درست گفتی؛ اما رؤیای دروغین، متفاوت است. انسان آن را در ابتدای شب در زمان تسلط سرکشان فاسق می‌بیند و چیزی است که به خیال فرد می‌رود، و دروغین و نامنظم است؛ به طوری که خیری در آن نیست...»^۱

از نوفلی روایت شده است: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: مؤمن رؤیا می‌بیند و رؤیا همان گونه اتفاق می‌افتد که آن را می‌بیند؛ و چه بسا مؤمن رؤیا ببیند ولی چیزی اتفاق نیفتد. فرمود: «مؤمن وقتی می‌خواهد روح او در حرکتی بلند به سوی آسمان بالا می‌رود؛ و هرگاه مؤمن در ملکوت آسمان‌ها در موضع تقدیر و تدبیر، رؤیا ببیند، این حقیقت است؛ و هرگاه آن را در زمین ببیند خواب‌های پریشان بوده است...»^۲

با سند از علی علیه السلام روایت شده است، فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مردی پرسیدم که می‌خواهد و رؤیا می‌بیند، و شاید حق بوده باشد و شاید هم باطل. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده‌ای نیست که بخوابد مگر اینکه روحش به سوی پروردگار جهانیان بالا می‌رود؛ پس آنچه نزد

۱. کافی، کلینی، ج ۸، ص ۹۱.

۲. امالی صدوق: ص ۲۰۹.

پروردگار جهانیان ببیند حقیقت است. سپس وقتی عزیز و جبار، فرمان به بازگشت روح او به بدنش می‌دهد، روح میان آسمان و زمین حرکت می‌کند؛ پس آنچه می‌بیند خواب‌های پریشان است.»^۱

بنابراین آنچه روح از ملکوت می‌بیند از طرف خداست و آنچه از زمین می‌بیند (یعنی با تأثیر هوا و هوس، و شیطان می‌بیند) از عالم جسمانی است و از عالم ملکوت نیست؛ پس چیزی نخواهد بود. به این ترتیب علت یکی بودن منشأ رؤیای صادق و رؤیای دروغین مشخص می‌شود؛ زیرا نتیجه، نقش بستن هر دو رؤیا در صفحه وجود انسان است.

اما اثبات اینکه شیاطین و ارواح، عامل ایجاد گروهی از رؤیاها هستند، از نظر شواهد علمی و تجربی، چه بسا کاری سخت و دشوار باشد؛ ولی ما روشی را خواهیم پیمود که در آن، ایجاد رؤیاها و ارتباط آن‌ها با دخالت‌های شیطانی و چگونگی ترکیب رؤیاها بر اساس توجیهاتی علمی قابل قبول، دست‌کم از جنبه منطقی و تاریخی، توجیه می‌شود.

این نوع اول از رؤیاها بود که خاستگاه آن‌ها عبارت‌اند از: اول نفس؛ و دوم شیطان.

اما نوع دوم: رؤیاهایی است که نه انسان در شکل‌گیری آن‌ها دخالتی دارد و نه شیاطین؛ بلکه وحی الهی هستند. این رؤیاها نمادها و تصاویری را از حافظه خود انسان بیننده رؤیا برمی‌گیرند؛ ولی مسئولیت شکل‌گیری و ترکیب تصاویر در قالب یک جمله تصویری دارای دلالت و معنی صریح یا نمادین را مغز یا شیطان بر عهده نمی‌گیرد؛ و این وجه تمایز حساس و ظریف، علی‌رغم عظمت و اهمیتی که دارد، به دلایل بسیاری بر انسان مشتبه می‌شود؛ و چه بسا مهم‌ترین این دلایل، نمادهای رؤیاهاست که تصاویر خود را از یک جایگاه - که همان حافظه انسان است - برمی‌گیرند.

سید احمد الحسن علیه السلام می فرماید:

«خداوند فرشته‌ای را برای رؤیا با پیامی معین به سوی انسان می فرستد. آن فرشته بر آن انسان فرود می آید تا پیام را به او برساند. انسان در برابر آن فرشته، مانند کتابی گشوده است. آن فرشته برخی چیزها و نمادهای موجود در زندگی انسان را برمی‌گزیند و از آن‌ها استفاده می‌کند تا پیامی را که از غیب آورده است یا «رؤیا» را برساند؛ و چه بسا چیزی را از صفحه وجود انسان یا گذشته او برگیرد، بلکه به نمادهای رؤیا و حکمتی که فرشتگان رؤیا آن‌ها را می‌شناسند بسنده کند.

همچنین چه بسا رؤیا از طرف ارواح باشد و از فرشتگان رؤیا نباشد. نمادهای ارواح با نمادهای فرشتگان رؤیا تفاوت دارد. و شاید رؤیا، از ارواح انبیا و فرستادگان و امامان علیهم السلام باشد و این نوع از رؤیا نیز با رؤیای از طرف فرشتگان و رؤیای از طرف ارواح متفاوت است. حتی رؤیا می‌تواند به‌طور مستقیم از طرف خدا باشد؛ به این صورت که خدا با قدرت خود، رؤیا را در صفحه وجود انسان می‌نگارد: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (امر او چنین است که چون به چیزی اراده فرماید، می‌گوید «باش»، پس موجود می‌شود).

رؤیای از طرف خداوند، نمادین نیست، بلکه صریح است؛ و البته تمامی این رؤیاهای، چه از طرف فرشتگان رؤیا، چه از طرف ارواح، چه از طرف انبیا و مرسلین، چه امامان و چه از طرف خداوند سبحان و متعال، همه از طرف خداوند هستند و ان‌شاءالله، حسنه‌ای است که ناسازگاری ندارند (و همچون روشنی صبح، محقق می‌شوند) مگر اینکه هشداردهنده باشند؛ که در این صورت انسان دعا می‌کند و خداوند با این دعا، بلایی را از او دفع می‌کند و آن رؤیا محقق نمی‌شود؛ دعا، قضا را

برمی‌گرداند حتی اگر قطعی شده باشد...»^۱

باید در اینجا اشاره کنم «نمادهایی» که در سخن بالا به آن‌ها اشاره کردم نمادهایی که به شکل دیگری هستند که در حافظه انسان وجود ندارد. به این معنا نیست که انسان شکل آن‌ها را نمی‌شناسد و قبلاً بر وی نگذشته‌اند. طبیعتاً این چنین نیست؛ تفاوت این نمادها با تصاویر دیگر، به معنایی هستند که به آن اشاره می‌کنند. تصاویر نمادین یا نمادهای حکیمانه، مثل تصاویر دیگری که از حافظه انسان یا صفحه وجود انسان برگرفته می‌شوند، صریح‌المعنی نیستند. تمام این نمادها، تصاویری شناخته‌شده در حافظه هستند؛ شکل‌هایی مثل گاو، آب، نان، عطر یا...^۲ و همه این‌ها تصاویر موجود در حافظه هستند، ولی برای القای معنای دیگری که به‌طور کامل به‌دور از ظاهرشان هستند به کار گرفته می‌شوند؛ و ما پیوستی را برای بحث درباره نمادهایی که اهل بیت (علیهم‌السلام) بیان کرده‌اند خواهیم آورد.

اکنون به نوع دوم رؤیاها بازمی‌گردیم که با نفس و شیاطین ارتباط ندارند. سید احمدالحسن (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«اما نوع دوم از رؤیاها، رؤیاهایی هستند که خبرهای غیبی در خود دارند؛ یعنی تصاویری از آینده را نشان می‌دهند؛ یعنی شما چیزهایی را در رؤیاها می‌بینی و سپس بعد از یک روز یا یک ماه یا یک سال یا مدت معینی، محقق می‌شوند، و واقعیتی می‌شوند که شما آن‌ها را با چشم خود در این جهان می‌بینی. این نوعی [از رؤیا] است که درباره اش سخن می‌گوییم و آن را گواهی بر حقیقت غیب و وجود خدای سبحان و متعال قلمداد می‌کنیم. تفسیرهای فریود و دیگر روان‌شناسان می‌تواند تفسیری برای نوع اول رؤیاها یعنی آن نوعی که با افکار یا آرزوها یا وسوسه‌ها یا

۱. کتاب فصل الخطاب در حجت رؤیای خردمندان، احمد خطاب، چاپ اول، ج ۲.

۲. مراجعه کنید به پیوست ۳ که بسیاری از نمادها در آن آورده شده‌اند.

گذشته انسان ارتباط دارد. ارائه بدهد؛ ولی از تفسیر نوع دوم، ناتوان است...»^۱

آنچه سید احمدالحسن رحمته درباره وجود «دو نوع رؤیا» بیان می‌کند به این معنا نیست که رؤیا منحصرأ فقط در این دو نوع خلاصه می‌شود؛ بلکه ایشان این نوع دوم را به این منظور ارائه کرده که نشان معجزه را با خود دارد و می‌تواند دلیلی برای وجود رؤیاهای الهی در نظر گرفته شود؛ و نوع اول را به این منظور ارائه کرده که نشان‌دهنده وجود رؤیاهای غیرالهی است که واکنش‌ها و افکار انسان را منعکس می‌کند؛ زیرا انسان از آنچه در وجودش وارد می‌شود تأثیر می‌پذیرد.

به‌طور کلی ماحصل آنچه از متون و روایات تقدیم‌شده به دست می‌آید، عبارت است از اینکه رؤیاهای مفهوم دینی- بر دو نوع هستند: یا صادق و حقیقی هستند، یا دروغین و خیالی.^۲ رؤیاهای صادق به‌طور خلاصه تمام چیزهایی است که فرد خوابیده می‌بیند، به استثنای رؤیاهای دروغین که به‌صورت خلاصه در بالا بیان کردیم؛ اما آنچه رؤیاهای صادق را متمایز می‌کند و باعث می‌شود آن‌ها را از رؤیای دروغین متفاوت بدانیم، موارد بسیاری هستند: از جمله خبر دادن از امور غیبی یا آینده، یا از طریق نمادها (نمادهای حکیمانه)، یا وجود معصومین رحمته در رؤیا، یا برخی بیانات موجود در کتاب‌های مبارک آسمانی؛ و این شرطها در بسیاری از متون دینی معتبر، معروف و متواتر هستند.^۳

۱. برگرفته از برنامه تلویزیونی با سید احمدالحسن رحمته با اجرای دکتر دیراوی.

۲. به این دلیل با صفت «کاذبه» یا «دروغین» توصیف می‌شوند که هیچ پیامی از طرف خداوند در خود ندارند و از این نظر با توجه منتسب نبودن به رؤیاهای وحی الهی، صادق و راستین نیست.

۳. برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب عقاید اسلام سید احمدالحسن رحمته و به‌طور مشخص به بخش رؤیا، مراجعه کرد.

رؤیاها از دوران باستان، بخشی جدایی‌ناپذیر از متون دینی

بودماند

متون دینی از دوران گذشته رؤیاها را بیان کرده‌اند و چه بسا نقش رؤیاها در ماهیت زندگی اجتماعی ملت‌ها روشن و بدیهی باشد. ملاحظه می‌کنیم از مهم‌ترین وظایف روحانیون در معابد تعبیر رؤیا بوده است، و ناگزیر این وظیفه باید موروثی دینی بوده باشد؛ هرچند نحوه پیاده‌سازی آن از اصل خودش، منحرف شده است. حتی فیلسوفان و دانشمندان روان‌شناس نیز بسیاری از مفاهیم و مسائل ثابت‌شده خاص رؤیاها را از فرهنگ‌های دینی پی‌درپی برگرفته‌اند.

در ادامه، مجموعه کوچکی از متون مربوط به رؤیاها را می‌آوریم، و پیوستی را به این تحقیق اضافه خواهیم کرد که در آن، برای کسی که خواهان مطالب بیشتری است، متون دینی بیشتری گنجانده شده است.

رؤیا در قرآن کریم

- ﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَبْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾^۱ (و [به یاد آور] هنگامی را که به تو گفتیم: «به‌راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد.» و آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم، و [نیز] آن درخت لعنت‌شده را در قرآن جز برای

آزمایش مردم قرار ندادیم؛ و ما آنان را بیم می‌دهیم، ولی جز بر طغیان بیشتر آن‌ها نمی‌افزاید).

• ﴿وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ (و او را ندا دادیم ای ابراهیم! * به راستی رؤیا را تصدیق کردی! ما نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم!).

• ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ زُرُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۲ (به راستی خدا رؤیای فرستاده خود را تحقق بخشید [که دیده بود:] شما بدون شک، به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی کوتاه کرده‌اید، با خاطری آسوده در مسجد الحرام در خواهید آمد. خدا آنچه را نمی‌دانستید دانست، و غیر از این، پیروزی نزدیکی قرار داد).

• ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۳ (آن هنگام که یوسف به پدرش گفت: «ای پدر، من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم. دیدم که برای من سجده می‌کنند» * گفت: «ای پسرک من، رؤیای خود را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند؛ زیرا به راستی که شیطان برای آدمی دشمنی است آشکار).

• ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾^۴ (و پادشاه گفت: پی‌درپی در خواب می‌بینم که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را

۱. صافات: ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. فتح: ۲۷.

۳. یوسف: ۴ و ۵.

۴. یوسف: ۴۳.

می‌خورند، و نیز هفت خوشهٔ سبز و هفت خوشهٔ خشک را مشاهده می‌کنم؛ شما

ای بزرگان! اگر تعبیر خواب می‌دانید دربارهٔ خوابم نظر دهید).

- ﴿وَرَفَعَ أَبُوتَهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾^۱ (و پدر و مادرش را به تخت برنشاند، و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند، و [یوسف] گفت: ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین، پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان بازآورد، پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بی‌گمان، پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد، صاحب لطف است؛ زیرا او دانای حکیم است).

رؤیا یا خوابها در کتابهای عهدین

۲) پس خدا در رؤیای شب با اسرائیل سخن گفت، و گفت: ای یعقوب! ای یعقوب! گفت:

بله ۳ فرمود: من پهوه خدای پدرت هستم، از فرود آمدن به مصر نترس؛ زیرا من تو را در آنجا

امتی بزرگ می‌گردانم ۴ من همراه با تو بر مصر فرود می‌آیم، و نیز تو را بالا می‌برم، و یوسف

دستش را بر دو چشم تو می‌گذارد).^۲

۶) ... کلام مرا بشنوید: اگر نبی‌ای در میان شما باشد، من که خداوندم، خود را در رؤیا

به او می‌شناسانم و در خواب با وی سخن می‌گویم. ۷ اما با خدمتگزارم موسی چنین نمی‌کنم؛

او در همهٔ خانهٔ من امین است. ۸ با او روبه‌رو سخن می‌گویم، آشکارا و نه با رمزها؛ و او شمایل

۱. یوسف: ۱۰۰.

۲. سفر تکوین، اصحاح ۴۶.

خداوند را نظاره می‌کند؛ پس چرا از سخن گفتن بر ضد خدمتگزارم موسی نترسیدید؟^۱.

۱) هرگاه از میان شما نبی یا خواب‌بیننده‌ای برخیزد و آیت یا علامتی به شما بدهد ۲ و آن آیت یا علامت که شما را از آن خبر داده، واقع شود، و به شما گوید: بیاید تا خدایان غیر را - که شما نمی‌شناسید - پیروی کنیم؛ بیاید آن‌ها را عبادت نماییم ۳ به سخنان آن نبی یا خواب‌بیننده گوش مگیرید؛ زیرا یهوه خدایتان شما را می‌آزماید تا بداند آیا یهوه خدای خود را با تمامی دل و تمامی جان خود دوست می‌دارید یا نه؟ ۴ شما باید یهوه خدای خود را پیروی کنید و از او بترسید و فرمان‌های او را به‌جای آورید و به صدای او گوش فرا دهید و او را عبادت نمایید و به او بچسبید. ۵ آن نبی یا خواب‌بیننده کشته شود؛ زیرا بر ضد یهوه خدایتان که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد و از خانه‌بندگی فدیة کرد، سخنان فتنه‌انگیز گفته است تا شما را از راهی که به فرمان یهوه خدایتان باید در آن سلوک نمایید، منحرف سازد. بدین‌گونه بدی را از میان خود خواهید زدود.^۲

(و بعد از آن، من، روح خود را بر همهٔ انسان‌ها فرو می‌ریزم؛ پس پسران شما و دخترانتان پیشگویی می‌کنند، و پیرهای شما خواب می‌بینند، و جوانان شما رؤیا می‌بینند ۲۹ و نیز بر بنده و کنیز، روح خود را در آن روزها فرو می‌ریزم ۳۰ و شگفتی‌هایی در آسمان و زمین عطا می‌کنم: خون و آتش و ستون‌های دود ۳۱ و پیش از آنکه روز بزرگ و ترسناک پروردگار بیاید، خورشید به تاریکی می‌گراید و ماه به خون، متمایل می‌شود ۳۲ و این‌طور است که هرکس به نام پروردگار بخواند و دعا کند نجات یابد؛ زیرا نجات از کوه صهیون و در اورشلیم است. این‌طور پروردگار گفت و در میان دیگران، کسی هست که پروردگار، او را می‌خواند).^۳

۱۷) اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هرگونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال در همهٔ رؤیاهای خواب‌ها فهمید. ۱۸ و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر

۱. سفر عدد، اصحاح ۱۲.

۲. سفر تثبیه، اصحاح ۱۳.

۳. سفر یوئیل، اصحاح دوم.

فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجه‌سرایان ایشان را به حضور نبُوکَدَنْصَّر آورد.^۱

۱) و در سال سی‌ام در ماه چهارم در پنجم ماه، من در میان اسیران نزد رودخانهٔ خابور بودم که آسمان‌ها گشوده شد و رؤیای خدا را دیدم.^۲

۱) رؤیای اشعیا ابن آموص که آن را دربارهٔ یهودا و اورشلیم، در روزهای عزّیا و یوتام و آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودا دید. ۲) ای آسمان بشنو و ای زمین گوش فرا ده.^۳

۱۲) سپس کلمه به‌سوی من راه یافت؛ پس گوش‌های من آن را حس کرد و پذیرفت ۱۳) در افکارِ رؤیاهای شب در زمان وقوع آرامش بر مردم ۱۴) ترس و رعد مرا فرا گرفت و همهٔ استخوان‌های من در هم شکست.^۴

۲۹) و اما بقیهٔ وقایع سلیمان از اول تا آخر، آیا آن‌ها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اَحِیای شیلونی و در رؤیای یَعْدُوئی رایبی دربارهٔ یَزْرُعَام بن نَباط مکتوب نیست؟ ۳۰) پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد. ۳۱) و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داوود دفن کردند و پسرش رَحْبُعَام در جای او پادشاه شد.^۵

۲۱) و قوم منتظر زکریا بودند و از گُندی او در هیکل شگفت‌زده بودند ۲۲) پس همین‌که بیرون رفت نتوانست با آن‌ها سخن بگوید؛ پس دانستند او در هیکل، رؤیایی دیده است و با دست به آن‌ها اشاره می‌کرد و ساکت ماند.^۶

۲۰) ولی در حالی که در این امور فکر می‌کرد در آن زمان فرشتهٔ پروردگار در رؤیا برای او

۱. سفر دانیال، اصحاح اول.

۲. سفر حزقیال، اصحاح اول.

۳. سفر اشعیا، اصحاح اول.

۴. سفر ایوب، اصحاح اول.

۵. صحیح: دوم تواریخ، اصحاح نهم.

۶. انجیل لوقا، اصحاح اول.

ظاهر شد و گفت: ...^۱).

۱۱) ... سپس گنج‌های خود را گشودند و به او هدایایی دادند: طلا و کندر و تاج ۱۲ و چون در خواب وحی بدیشان رسید که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند. ۱۳ و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته‌ی خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت، برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به مصر فرار کن... ۱۹ پس همین‌که هیرودس مُرد در آن زمان فرشته‌ی پروردگار در رؤیا بر یوسف در مصر، نمایان شد ۲۰ و گفت کودک و مادرش را بگیر و به سرزمین اسرائیل برو... ۲۲ ولی وقتی شنید اریخیلوس به جای هیرودس، پدرش بر پهلوی پادشاه شده است، ترسید به آنجا برود و چون در خواب هشدار یافت، رو به سوی نواحی جلیل نهاد.^۲

ملاحظه می‌کنیم کتاب‌های باستانی مقدس هم مثل متون اسلامی- رؤیاهای صادقانه را در جایگاه تقدیس قرار می‌دهند؛ زیرا وحی الهی هستند.

اما داستان‌های تاریخی در این خصوص بسیار زیاد هستند، و ما فقط یکی از آن‌ها را بیان می‌کنیم و برای کسی که افزون بر این می‌خواهد، مجموعه‌ای را در پیوست این فصل گنجانده‌ایم.

علامه میرزای نوری بیان می‌کند:

«فرعون در خواب دید گویا آتشی از بیت‌المقدس می‌آید تا آنکه خانه‌های مصر را دربرگرفت، آن‌ها را سوزاند، قبطیان را سوزاند و بنی‌اسرائیل را باقی گذاشت. فرعون، کاهنان را فراخواند و درباره‌ی رؤیایش از آن‌ها سؤال کرد. آن‌ها گفتند در بنی‌اسرائیل پسری به دنیا می‌آید که پادشاهی تو را می‌گیرد و بر سلطنت تو پیروز می‌شود، و تو و قوم تو را از سرزمینت بیرون می‌کند، و زمان تولد او نزدیک شده است. پس فرعون دستور داد هر

۱. انجیل متی، اصحاح اول.

۲. انجیل متی، اصحاح دوم.

پسری را که در بنی اسرائیل به دنیا می‌آید بکشند.»^۱

مخلص کلام: رؤیایها از نظر دینی، بُعدی تاریخی و معرفتی دارند که مبتنی بر متون دینی است؛ به طوری که وقتی رؤیا از رؤیایهای صادقۀ ملکوتی باشد، متن دینی به رؤیا، جایگاهی مقدس می‌بخشد و آن را در ردیف رسالت و وحی الهی قرار می‌دهد.

چگونگی ایجاد رؤیایها از نگاه دین

چگونگی شکل گرفتن رؤیایهای صادق یا کاذب به طور کلی- به اموری چند بستگی دارد که تفکر دینی با قدری تفصیل و تمرکز به آن می‌پردازد؛ و ما با مهم‌ترین موضوع که لازم است در ابتدا به آن بپردازیم، یعنی حافظه، شروع می‌کنیم. می‌دانیم پایه و اساس رؤیایها بر ترکیب تصاویر استوار است و این تصاویر در حافظه انسان، ذخیره شده‌اند؛ حال این حافظه، کجا ممکن است پیدا شود؟

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«ابتدا باید بدانیم حافظه و اطلاعات در انسان چگونه است تا پس از آن بتوانیم آنچه را که بر حافظه اثرگذار می‌شود بشناسیم؛ یعنی فراموشی یا غفلت از همه یا از قسمتی از آن. اطلاعات یا داده‌هایی که انسان دارد، برخی از آنها از این عالم جسمانی و به عنوان مثال از چشم و گوش می‌آید، و پاره‌ای از آنها، از ملکوت اعلی می‌آید. مثال اطلاعاتی که از ملکوت اعلی می‌آید، وحی بر انبیا علیهم السلام و رؤیای صادقۀ است.

این اطلاعات در صفحه وجودی انسان یا جایی که می‌توان آن را محل حافظه یا محل اطلاعات نام نهاد، نقش می‌بندد. برخلاف تصور بسیاری از مردم، این محل در

نفس انسانی (روح) قرار دارد، نه در مغز. عملکرد مغز درست مثل دستگاه نامبر یا تلفن است و محل نگهداری دائمی اطلاعات نیست؛ بلکه ابزاری برای انتقال داده‌ها «از» یا «به» وجود انسان در این عالم جسمانی به شمار می‌رود.

تا زمانی که انسان در این دنیا به سر می‌برد، این داده‌ها مدام در حال افزایش است. به‌عنوان مثال آنچه چشم شما می‌بیند و درک می‌کند و آنچه گوش شما می‌شنود و درمی‌یابد و آنچه مطالعه می‌کنی، همگی، داده‌های انباشته‌شده‌ای در نفس انسانی هستند؛ و یادآوری و به‌خاطر آوردن، عبارت است از استخراج این اطلاعات و حاضر ساختن آن در انسان در این عالم، هر گاه وی اراده کند...»^۱

نبودن حافظه در مغز، چالشی بزرگ برای دانشمندان حوزه پزشکی برشمرده می‌شود؛ زیرا باور غالب تا این لحظه چنین بوده که جایگاه حافظه دائمی، مغز است؛ اما این طرح دینی درباره این قضیه مهم یعنی اینکه جایگاه حافظه، در نفس انسانی قرار دارد و نه در مغز- از نظر تجربی تا امروز ثابت نشده است؛ ولی این طرح، با توجه به سازگار بودن با چهارچوب مرسوم پذیرفته‌شده جاری برای برخورد با بسیاری از پرسش‌های شاخص و حیران‌کننده که تا امروز نظریه‌های دانشمندان روان‌شناس-همان طور که در فصل اول گفتیم- از تفسیر آن‌ها ناتوان بوده‌اند، اثبات می‌شود؛ و از نظر علمی این طرح جدید برای ایجاد راه‌حل‌های جایگزین برای تمامی اشکالات و پرسش‌هایی که در پیش روی نظریه‌ها و فرضیه‌های علمی قرار دارد کافی شمرده می‌شود؛ همان نظریات و فرضیه‌هایی که روان‌شناسان در تفسیر رؤیاها و ماهیتشان بر آن‌ها تکیه کرده‌اند؛ حتی با وجود ناتوانی و اعترافشان به عدم پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها و اشکالات، به‌خصوص-همان طور که اندکی پیش‌تر گفته- در قضیه امور غیبی و آینده‌نگری و مسائل مشابه دیگر؛ این علاوه بر رؤیاهایی است که به‌طور کلی نمادهایی در خود دارند، و عده بسیاری را در رمزگشایی یا علت ایجادشان به ناتوانی کشانده است.

از کلامی که از سید احمد الحسن علیه السلام نقل کردیم روشن می‌شود جایگاه اصلی حافظه در این جهان نیست، و آنچه مغز ذخیره می‌کند چیزی بیش از حافظه موقتی نیست که در مقایسه با حافظه‌ای که در صفحه وجود انسان قرار داده شده است، قابلیت‌های محدودی دارد، و ورودی اطلاعاتی که به این حافظه سرازیر می‌شود یا واکنشی داده‌ها از آن، به چند عامل بستگی دارد.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«اما عوامل متعددی بر این یادآوری یا واکنشی اطلاعات و استخراج آن‌ها از حافظه، تأثیر می‌گذارد:

اول: حجم اطلاعات. تأثیر مقدار اطلاعات بر به‌خاطر آوردن مطالب، نکته‌ای است که در وقایع زندگی روزمره‌ای که با آن‌ها سر و کار داریم روشن است؛ به‌عنوان مثال توانایی کودک در به‌خاطر سپاری، بسیار بیشتر از افراد بزرگ‌سال است؛ و به‌خاطر سپردن، چیزی جز به‌یاد آوردن اطلاعات نیست. دلیل توانایی بیشتر کودک در به‌یاد آوردن، این است که وقتی شروع به یادآوری می‌کند حافظه‌اش تقریباً خالی از اطلاعات است و در نتیجه حجم اطلاعات انباشته‌شده برای او به مرور زمان، در ابتدا تحت کنترل خواهد بود؛ به‌طوری که تفکیک اطلاعات و دسترسی به آن سهل و آسان می‌شود؛ برخلاف فرد بزرگ‌سال که به‌دلیل تراکم زیاد معلومات و انباشته‌شدن اطلاعات در حافظه، تسلط و اشراف بر آن‌ها برایش سخت و دشوار خواهد بود. برای روشن‌تر شدن بیشتر تأثیر حجم اطلاعات: فرض کن شما چیزی داری که در جست‌وجوی آن هستی. اگر از میان ده چیز دنبال آن شیء بگردی، راحت‌تر و آسان‌تر می‌توانی آن را بیابی، در مقایسه با وقتی که در میان صد چیز به دنبال آن شیء می‌گردی.

دوم: کیفیت یا نوع اطلاعات. داده‌های آسان و ساده، همانند داده‌های پیچیده

و مرکب نیستند. داده‌های گروه دوم، ممکن است به دلیل عدم ادراک کلی و کامل از آن‌ها، به صورت غیرمنظم و تصادفی در حافظه جای داده شوند، و در نتیجه یادآوری آن‌ها به صورت صحیح یا با تمام جزئیات و لوازمشان دشوار باشد. حتی اگر این نوع داده‌ها درک و فهمیده شود و به گونه‌ای منظم و دقیق جاسازی گردد، باز هم به خاطر آوردن آن‌ها سخت‌تر از یادآوری داده‌های ساده است؛ زیرا به یاد آوردن آن‌ها نیازمند به خاطر آوردن تمام اجزای آن است.

سوم: جسم یا بدن، که حجاب و پوششی است که بر قوه یادآوری انسان تأثیرگذار است و به مثابه پرده‌ای بر روی اطلاعات است. هرچه توجه به بدن برای به دست آوردن چیزهای مناسب با آن و دفع چیزهای ناسازگار با آن بیشتر شود، این حجاب ضخیم‌تر می‌گردد، و هرچه از این بدن غافل شویم تا روی اطلاعات متمرکز شویم، جسم همانند پوشش نازک‌تری روی اطلاعات خواهد شد؛ اما هر قدر هم که انسان (آن را) نادیده بگیرد، باز هم حجابی باقی می‌ماند و تأثیرگذار است؛ زیرا مسائلی هست که راه‌گیزی از آن‌ها وجود ندارد؛ مثل خوردن و آشامیدن برای به دست آوردن نیرو و توان.

چهارم: نور و ظلمت در نفس انسان. هرچه نور بیشتر شود، توانایی به یادآوری انسان فزونی می‌گیرد و هرچه این نور کمتر و ظلمت بیشتر شود، توانایی به یادآوری کاهش می‌یابد. بنابراین از یک نبی پاک مانند یوشع علیه السلام آیا انتظاری جز این داریم که خودش را به قصور و کوتاهی متهم نماید؟ ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْبْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾ (گفت: آیا به یاد داری آنگاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم، من ماهی را فراموش کردم؟ و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم)، یعنی ظلمت و تاریکی [باعث این فراموشی شد].

پنجم: مغز؛ از این جهت که دستگاه انتقال (داده‌ها) به این عالم و از این عالم است. مغز، بر مسئله حافظه و به یاد آوردن مطالب، تأثیر بسیار زیادی دارد. به عنوان

مثال گردش صحیح خون در مغز و رسیدن غذای مناسب به آن، کارآمدی اش را ارتقا می‌بخشد، و بروز مشکل و نقص یا بیماری در آن، ممکن است فقدان توانایی به‌یادآوری داده‌ها را به‌طور کلی یا جزئی و به‌طور موقت یا دائمی به‌دنبال داشته باشد.

در اینجا نکته‌ای وجود دارد که باید به آن توجه کرد؛ اینکه داده‌ها (اطلاعات)، باید واقعاً و در عمل به دست آمده باشند؛ یعنی انسان هدف به‌دست‌آوردن آن را داشته باشد، نه به‌عنوان مثال به‌طور اتفاقی بدون اینکه قصد شنیدن داشته باشد، به گوشش خورده باشد، یا چیزی را بدون اینکه به آن توجهی داشته باشد، شنیده باشد؛ مثل اینکه انسان از جایی عبور می‌کند و آن را می‌بیند اما تلاشی برای به‌خاطر‌سپاری جزئیات چیزهایی که دیده است از خود نشان نمی‌دهد؛ چنین مسائلی در دایره مسئله حافظه و به‌یادآوری قرار نمی‌گیرد؛ زیرا اصلاً داده کسب‌شده‌ای وجود ندارد تا به خطر آورده شود یا درباره کسی که از آن‌ها غفلت کرده، گفته شود او آن‌ها را فراموش کرده است.

عواملی که اشاره کردم، به‌صورت مستقیم رابطه سلبی یا ایجابی بر حافظه دارند، ولی به‌طور معمول برای یک شخص معین، دارای میزان تأثیرگذاری یکسان نیستند:

مثلاً در یک انسان می‌تواند چندین عامل، یک جا جمع شود: وی ممکن است به بدنش توجه فراوانی نشان دهد که این موضوع بر توانایی او در کسب اطلاعات از ملکوت -علاوه بر یادآوری آن‌ها در آینده- تأثیر منفی بر جای می‌گذارد؛ در حالی که افزایش نور در صفحه وجودی انسان بر توانایی آدمی در به‌دست‌آوردن این اطلاعات، علاوه بر به‌خاطر‌آوردن آن‌ها، تأثیر مثبتی بر جای می‌گذارد. همچنین مقدار این مشغولیت (به بدن) و مقدار این نور، در معادله به‌خاطر‌آوری تأثیر دارد.

از این‌رو، مسئله به‌یادآوری داده‌ها عبارت است از یک معادله که در آن چندین متغیر نقش‌آفرینی می‌کنند؛ و پنج متغیر گفته‌شده در بالا، از جمله این متغیرها

هستند. بسیار دشوار و حتی معمولاً ناممکن است که با دانستن مقدار واقعی یا تقریبی یک یا دو تا از این متغیرها، بتوانیم خروجی این معادله را بدانیم و بفهمیم؛ بلکه برای کسب نتیجه نهایی، باید مقدار تمام متغیرها را بدانیم؛ به عبارت دیگر، ما نمی‌توانیم در خصوص یک مؤمن نیکوکار فقط به این دلیل که می‌دانیم او مؤمنی نیکوکار است، قاطعانه حکم کنیم وی از حافظه بسیار توانمندی برخوردار است؛ یا درباره فرد غیرمؤمن بدکردار فقط به این دلیل که او مؤمن نیست، حکم کنیم وی حافظه کندی دارد. ممکن است فردی، مؤمن نباشد و مقدار متغیر مربوط به نور او مثلاً پنج درصد باشد، ولی مقدار متغیرهای دیگر، برای فراخوانی و یادآوری اطلاعات در حد بالایی قرار داشته باشد. به این ترتیب این انسان غیرمؤمن، در معادله یادآوری به ارزش بالایی دست یافته، و علی‌رغم اینکه مؤمن نبوده، در به یادآوری مطالب، از توانایی بسیار زیادی برخوردار شده است...»^۱

چه بسا بتوانیم این اطلاعات را دلیل علمی تجربی برای اینکه حافظه دائمی در مغز انسان نیست در نظر بگیریم؛ به خصوص مطلبی که در نکته سوم به آن پرداخته شد: اینکه مشغول شدن روح به اداره بدن، حجابی را شکل می‌دهد که تا حد زیادی از توانایی به یادآوری می‌کاهد؛ از این رو می‌بینیم کسانی که به خواسته‌های بدنی و شهوانی خود خیلی توجه نمی‌کنند و صوفیان و افراد زاهد، در اغلب موارد از حافظه‌ای قوی برخوردار هستند و این خصوصیتی شناخته شده و مشهور است.

و نکته پنجم نیز چه بسا بازگشت حافظه را در برخی افراد مبتلا به آسیب‌های جزئی در مغز، توجیه کند؛ زیرا بازگشت حافظه شخص مبتلا، با وجود آن آسیب، می‌تواند از جمله شواهدی باشد که بیان می‌کند حافظه اساساً خارج از مغز قرار دارد و اینکه این آسیب حاصل شده، کارکرد مغز را در ارسال و دریافت، مختل نکرده است.

به فرایند جریان یافتن اطلاعات از حافظه و به حافظه بازمی‌گردیم؛ کارکردی که ارتباطی تنگاتنگ با رؤیایها، ماهیتشان، چگونگی شکل‌گیری‌شان و ترکیبشان دارد و همان طور که احادیث و متون نوشته‌شده توسط سید احمدالحسن علیه السلام روشن کرده است، اطلاعات چه در بیداری و چه در خواب به یک روش در انسان جریان می‌یابد، و رؤیایها نیز تنها داده‌ها و اطلاعاتی هستند که وضعیتشان، با وضعیت دیگر داده‌های موجود در حافظه، تفاوت چندانی ندارد؛ با این وجه تمایز که ظهور این داده‌ها در خواب و رسیدن آن‌ها به ذهن با سرعت و وضوح بیشتر، به دلیل مشغول شدن روح در بیداری به اداره بدن بوده است. روح در طول خواب سرگرم اداره بدن نیست؛ زیرا در آرامش خواب قرار دارد، و به این ترتیب این اطلاعات، گاهی برای او، واضح‌تر خواهد بود.

باید توجه داشت که مسئله اطلاع از ملکوت، گسترده‌تر از آن است که آن را به لحظات خواب منحصر کنیم. ورود داده‌ها به فرد بیدار مثل تصاویر و شنیدن صداها همیشه موجود است، ولی وی گاهی آن‌ها را نمی‌شنود و گاهی نیز می‌شنود و این، به دلیل سرگرم بودن روح به بدن و دنیا و چیزهایی است که در آن قرار دارد، و نیز به علت سنگینی بدن و نیازهای آن است؛ پس وقتی شما به آخرت و روح بپردازید و از بدن بکاهی، بسیار خواهی شنید و بسیار خواهی دید؛ و سید احمدالحسن علیه السلام این معانی را در جاها و گفت‌وگوهای متعددی بیان فرموده است.

سید احمدالحسن علیه السلام فرموده است:

«واقعیتی که مردم باید بدانند این است که «انسان با غذا می‌میرد». با غذا و شہوات، روح از ارتقای خود بازمی‌ماند، و به تدبیر این بدن جسمانی متمایل می‌شود، و این مشغول شدن برای روح به معنای نوعی مرگ تدریجی است؛ همان طور که ذکر و تلاش در راه خداوند سبحان و متعال، نوعی از حیات و ارتقای تدریجی است.»^۱

و ناگزیر باید عوامل مهمی در ارتباط با حافظه و ماهیت عملکرد و وسعت آن وجود داشته باشد، و تمامی این عوامل در رؤیاهای و ماهیتشان تأثیرگذار هستند. سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«صفحه وجودی انسان عبارت است از ظلمت و نور؛ هرچه انسان علم‌اندوزی کند، عمل کند و اخلاص بورزد، نور در صفحه وجودی اش بیشتر می‌شود و ظلمت تا آنجا فرو می‌کاهد که به شائبه‌ای تبدیل می‌شود، و میزان اثرگذاری آن به حدی ضعیف و کم‌رنگ می‌شود که نمی‌تواند انسان را از هدایت خارج کند و او را به گمراهی بکشانند؛ و این، همان عصمت است.»^۱

«... حجاب‌های تاریکی، با خالی شدن از سربازان جهل و منیت، از هم دریده می‌شوند و انسان حجاب‌های نورانی را در بر می‌گیرد؛ و هنگامی که به سربازان عقل و اخلاق کریمانه آراسته شود، در آنها فنا می‌شود. به این ترتیب آدمی در مسیر رو به رشد و تکاملی خود می‌کوشد به آنجا برسد که «من» را از صفحه وجودی اش بزدايد و به تمام لشکریان عقل آراسته شود و این، همان فتح مبین است: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ (ما برای تو پیروزی نمایشی را مقرر کرده‌ایم)^۲»^۳

«... پس اگر بنده از «من» روی برگرداند، و مخلصانه خواهان زدودن صفحه ظلمت و عدم باشد، و خدای سبحان و متعال دعایش را اجابت فرماید، جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند، و زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود، و کتاب آورده می‌شود، و گفته می‌شود سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان است.»^۴

۱. سفر موسی به مجمع البحرین، سید احمد الحسن علیه السلام، ص ۲۸.

۲. فتح: ۱۰.

۳. متشابهات، سید احمد الحسن علیه السلام، پرسش ۲۸، ص ۷۳.

۴. متشابهات، سید احمد الحسن علیه السلام، پرسش ۱۳، ص ۷۳.

سخنانی که سید احمدالحسن رحمته در خصوص پاک کردن صفحه وجود انسان از تاریکی و شیطان آورده است بسیارند.

بنابراین در نخستین گام به این نقطه رسیدیم که این اطلاعات دریافت شده توسط انسان -چه در بیداری و چه در خواب- منابع ثابتی دارند: یا از طرف خدا هستند، یا از طرف نفس، یا از طرف ابلیس؛ ولی پرسش مهمی باقی می ماند: تأثیر این اطلاعات بر کجا وارد می شود؟

و پاسخ با توجه به طرح گفته شده پیشین، روشن است؛ ولی برای روشن تر شدن بیشتر، بار دیگر به آن اشاره می کنیم. سخن معصومین علیهم السلام -که علت وضوح رؤیایها در خواب، به کم بودن مشغولیت روح به اداره بدن بازمی گردد- برای ما روشن می کند که مسئله تدبیر -در مفهوم ساده آن- به معنی اداره کردن، اتخاذ تصمیمها، صدور دستورالعملها و اوامر، و... است. روح به طور کلی -تدبیرکننده وضعیت انسان است و بر بدن و صفحه وجود انسان نیز تسلط دارد؛ و خدا داناتر است. بر این اساس تمام چیزهایی که به طور کلی از منابع اطلاعاتی به روح داده می شود، به حافظه دائمی یعنی صفحه وجود انسان، فرستاده می شود، و از یاد نبریم که در درون مغز هم حافظه وجود دارد و می تواند در شکل گیری رویایها فاعل و تأثیرگذار باشد.

ان شاء الله در فصل بعدی، به موضوع «عقل» و آنچه به آن تعلق دارد خواهیم پرداخت.

ویژگی خاص رؤیاهای صادق

برای وارد شدن به این موضوع ابتدا باید مروری به موضوع اطلاعات دریافت شده توسط انسان داشته باشیم. آیا در طول خواب، ارسال اطلاعات از مغز به حافظه دائمی متوقف می‌شود یا ادامه می‌یابد؟ اگر بگوییم ادامه دارد در این صورت ملکوت تنها منبعی نخواهد بود که اطلاعات را به صفحه وجود انسان یا حافظه وارد می‌کند؛ و به این ترتیب وجه تمایزی را که برای رؤیاهایی که تأثیرات ملکوتی را بازگو می‌کنند فرض گرفته‌ایم از دست می‌دهیم؛ در این صورت دیگر هیچ وجه تمایزی باقی نمی‌ماند که بتواند رؤیاهای صادق را متمایز کند.

در حقیقت خواب فرایند تعطیل کردن بسیاری از فعالیت‌های حواس و تعطیل کردن کامل بعضی از این حواس مانند حس بینایی- است؛ و قطعاً روح از پیگیری تأثیر حجم بالایی از اطلاعات جاری از این حواسی که تعطیل شده‌اند آزاد و رها می‌شود. این رهاشدن موقتی، عملکرد مغز را در طول خواب، تعطیل نمی‌کند؛ بلکه فقط از تأثیر حجم پیام‌هایی می‌کاهد که در طول بیداری، بار بزرگی بر دوش مغز می‌گذارد؛ در نتیجه فعالیت مغز به امور دیگری معطوف می‌شود که در طول بیداری اولویت مغز برای پرداختن به آن‌ها نبوده است؛ و این طبیعتاً نکته‌ای است که تحقیقاتی که نشان می‌دهند مغز در حین خواب به فعالیت ادامه می‌دهد ثابت کرده‌اند. این فعالیت، اگر نگوییم هم‌سطح فعالیت روزانه مغز است، در سطح کمتر از آن هم نیست، و چه بسا این کارکرد، شکل‌گیری رؤیاهای بازتاب‌شده از فعالیت‌ها و تفکرات روزانه را در طول خواب، تفسیر می‌کند.

به‌طور معمول در اطلاعاتی که در طول بیداری توسط انسان دریافت می‌شود اشکالی به وجود نمی‌آید؛ زیرا عنصر آگاهی در انسان وجود دارد و این، تشخیص منبع اطلاعات را برای او آسان می‌کند؛ اما ورود اطلاعات و ثبت آن در حافظه در طول خواب یا در زمان شکل‌گیری رؤیاهای این دو طریق یعنی از نفس، و از وحی- و ثبت این رؤیاهای در حافظه انسان، باعث می‌شود انسان در زمان بیدار شدن، دچار حیرت و سرگردانی بشود که چگونه سمت‌وسوی پیام

ارسال شده را بشناسد؟

طبیعتاً همان طور که در فصل اول گفته شد از نظر صاحبان نظریه‌های روان‌شناختی، پاسخ در اینجا به‌طور کامل در پرده‌ای از ابهام باقی می‌ماند. آن‌ها تمام امور را به‌همراه یکدیگر در یک پیمانۀ مخلوط می‌کنند و همه رؤیایها را به اسباب و عوامل قراردادی بازمی‌گردانند؛ در حالی که ما مشاهده می‌کنیم رویکرد دینی، تمایز قائل می‌شود، و صفات و خصوصیات برای هر جهت، مشخص می‌کند. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد مشخصه رؤیایهای صادقانه است؛ رؤیایهایی که در خط مقدم خبرهای غیبی آینده‌نگر قرار می‌گیرند.

ولی در اینجا پرسشی مهم پیش می‌آید: این تصاویر رؤیایها که از حافظه انسان گرفته می‌شوند آیا از حافظه دائمی در صفحه وجود انسان گرفته شده‌اند یا از حافظه موقت در مغز؟ اهمیت این سؤال در شکل‌گیری رؤیایهای دروغین است؛ زیرا این دسته از رؤیایها در طول خواب در مغز شکل می‌گیرند و چیزی که آن‌ها را تشکیل می‌دهد همان سمت‌وسوی وابستگی به این جهان مادی یعنی مغز است، و نه بُعد بیرونی (یعنی ملکوتی) به آن صورتی که در رؤیایهای دیگر یعنی رؤیایهای صادقانه دیده می‌شود.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«... رؤیایهایی هستند که تمثیل شبیه‌سازی گذشته انسان هستند. انسان رؤیایهایی می‌بیند که به حوادث، آرزوها و افکاری تعلق دارند که بر او گذشته است یا مربوط به تصوراتی می‌شوند که در ذهن او می‌چرخد؛ بنابراین شما می‌توانی رؤیایهایی درباره آن حوادث، افکار، تصورات یا آرزوها ببینی.

این نوع از رؤیایها، رؤیایهایی هستند که حیوانات نیز می‌توانند همانند ما از آن‌ها برخوردار باشند؛ زیرا عبارت‌اند از بیرون کشیدن اطلاعات از حافظه و مرتب کردن آن‌ها به‌صورت منظم یا حتی نامنظم؛ و این عمل را بخشی از مغز که به‌طور کلی مسئول

رؤیایهاست می‌تواند انجام دهد؛ و مغز، میان انسان و دیگر حیوانات، مشترک است.»^۱

یعنی در نتیجه، پاسخ سؤال پیشین چنین می‌شود: منبعی که تصاویر از آن گرفته می‌شود هم‌زمان می‌تواند از دو بُعد تأمین شود: تصویر می‌تواند از حافظه دائمی در صفحه وجود انسان گرفته شود، یا می‌تواند از حافظه مغز برگرفته شود. حیوانات در رؤیایها و بسیاری اسباب و عوامل دیگر با ما مشترک هستند، و این یعنی شکل‌گیری رؤیایها تا حد زیادی به تصاویر و افکار موجود در حافظه مغز وابسته است.

تصاویر رؤیایها و نمادها

یک موضوع مهم و اصلی در ارتباط با ماهیت رؤیایها باقی می‌ماند و آن، انتخاب تصاویر و نمادهاست؛ و این موضوع، ارتباطی تنگاتنگ با شناسایی نوع رؤیا -اینکه آیا صادق است یا کاذب- دارد.

گفتیم نمادها از صفحه وجود انسان هستند؛ ولی چه بسا فرشتگان نمادهای جدیدی را که در صفحه وجود انسان یعنی در حافظه دائمی وجود ندارند به کار می‌گیرند؛ از این رو، برخی رؤیایها نامفهوم هستند و نمی‌توان آن‌ها را تفسیر کرد، حتی توسط کسی که نمادهای رؤیایها را می‌شناسد.

سید احمد الحسن رحمته الله علیه می‌فرماید:

«بدان، اشخاصی که شما در رؤیا می‌بینی، اگر کارکرد و جایگاهی نداشته باشند، فقط یک نام محسوب می‌شوند؛ یعنی منظور از آن‌ها فقط اسم بوده است. فرشتگان تصاویری را انتخاب می‌کنند که اسم‌های مناسبی در صفحه وجود شما دارند و در

حافظه شما ثبت شده‌اند، تا آنچه را می‌خواهند، به شما برسانند.»^۱

و چه بسا بیننده خودش بتواند رؤیا را بفهمد؛ زیرا از نمادهای موجود در آن، آگاه است و برای او از نوع بسیار متعارف و متداول بوده است؛ و چه بسا رؤیا صریح باشد و نیازی به تفسیر نداشته باشد؛ اما شناخت همیشگی نمادهای تمام رؤیایها، امکان‌پذیر نیست، مگر با تعلیم از طرف خداوند سبحان و متعال، و با وحی، و از طریق حجت خدا؛ زیرا این نمادها نیز تجدید می‌شوند و ثابت نیستند. آن‌ها کلمات خدا هستند؛ و آیا کلمات خدا تمام می‌شوند؟

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^۲ (بگو اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می‌یابد، هرچند نظیرش را به مدد بیاوریم).

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«چه بسا احاطه به همه رمزها و نمادهای رؤیایی که فرشتگان یا ارواح استفاده می‌کنند برای بسیاری از انبیا و مرسلین علیهم السلام حاصل نشده باشد، و این کتاب خداست که درباره پیامبر خدا یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۳ (و اینچنین، پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند؛ همان گونه که قبلاً بر پدران تو، ابراهیم و اسحاق، تمام کرد. به راستی که پروردگار تو دانای حکیم است)، ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ

۱. پاسخ‌های روشنگرانه، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۲۰۱۲، ج ۶، پرسش ۶۰۱،

ص ۱۱۶.

۲. کهف: ۱۰۹.

۳. یوسف: ۶.

وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱ (و آن مرد مصری که یوسف را خرید، به همسرش
گفت: جایگاهش را گرامی دار. امید است به ما سودی دهد، یا او را به فرزندى انتخاب
کنیم. این گونه یوسف را در سرزمین مصر به تمکین و اقتدار رساندیم تا به او تعبیر
خوابها را بیاموزیم؛ و خدا بر کار خود چیره و غالب است، ولی بیشتر مردم نمی دانند)،
﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ
وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾^۲ (پروردگارا، تو به من
دولت دادی و از تعبیر خوابها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تنها
تو در دنیا و آخرت مولای منی؛ مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما)
و نمی فرماید خداوند تمامی رمزها و نمادهای رؤیا و ورودیهای آن را به او تعلیم
داد.^۳

و نیز می فرماید:

«... خداوند فرشته ای را برای رؤیا با پیامی معین به سوی انسان می فرستد. آن
فرشته بر آن انسان فرود می آید تا پیام را به او برساند. انسان در برابر آن فرشته، مانند
کتابی گشوده است. آن فرشته برخی چیزها و نمادهای موجود در زندگی انسان را
برمی گزیند و از آنها استفاده می کند تا پیامی را که از غیب آورده است یا «رؤیا» را
برساند؛ و چه بسا چیزی را از صفحه وجود انسان یا گذشته او برگیرد، بلکه به
نمادهای رؤیا و حکمتی که فرشتگان رؤیا آنها را می شناسند بسنده کند.

همچنین چه بسا رؤیا از طرف ارواح باشد و از فرشتگان رؤیا نباشد. نمادهای ارواح
با نمادهای فرشتگان رؤیا تفاوت دارد. و شاید رؤیا، از ارواح انبیا و فرستادگان و

۱. یوسف: ۲۱.

۲. یوسف: ۱۰۱.

۳. فصل الخطاب در حجیت رؤیای خردمندان، احمد خطاب، ج ۱ ص ۳۱ و ۳۲.

امامان علیهم السلام باشد و این نوع از رؤیا نیز با رؤیای از طرف فرشتگان و رؤیای از طرف ارواح متفاوت است. حتی رؤیا می‌تواند به‌طور مستقیم از طرف خدا باشد؛ به این صورت که خدا با قدرت خود، رؤیا را در صفحه وجود انسان می‌نگارد: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (امر او چنین است که چون به چیزی اراده فرماید، می‌گوید: «باش»؛ پس موجود می‌شود)

رؤیای از طرف خداوند، نمادین نیست، بلکه صریح است؛ و البته تمامی این رؤیاها، چه از طرف فرشتگان رؤیا، چه از طرف ارواح، چه از طرف انبیا و مرسلین، چه امامان و چه از طرف خداوند سبحان و متعال، همه از طرف خداوند هستند و ان‌شاءالله، حسنه‌ای است که ناسازگاری ندارند؛ و همچون روشنی صبح، محقق می‌شوند.^۲

پس شایسته است هرچند اندک در رؤیا تدبر و تفکر شود، و از همین رو اهل بیت علیهم السلام به تعبیر رؤیا و تفسیر نمادهای آن اهتمام جدی داشته‌اند، و اینکه اگر لازم است رؤیا را تعریف کنی جز برای مؤمن دانای خالی از حسد، تعریف نکن.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است: «رؤیا جز به مؤمنی که حسود و ستمکار نیست حکایت نمی‌شود.»^۳

ابوالحسن علیه السلام فرمود: «وقتی رؤیایی دیدی آن را تعبیر کن، و رؤیا بر همان وجهی است که تعبیر می‌شود.»^۴

روایات بیان می‌کنند که رؤیا به همان وجهی که تعبیر می‌شود واقع می‌گردد؛ پس لازم

۱. یس: ۸۲.

۲. فصل الخطاب در حجیت رؤیای خردمندان، احمد خطاب، ج ۱ ص ۳۰ و ۳۱.

۳. کافی: ج ۱۲ ص ۴۷۷.

۴. کتاب دارالسلام: ج ۴ ص ۲۲۷.

است برای بی‌خرد یا نادان، تعریف نشود؛ بلکه باید برای شخصی که از تفسیر و نمادهای رؤیا آگاهی دارد تعریف شود.

از پیامبر ﷺ روایت است: «رؤیای مؤمن مانند بال‌زدن بال‌های پرنده، میان آسمان و زمین بر سر صاحبش می‌چرخد تا آنکه رؤیا را برای خودش تعبیر کند یا شخص دیگری برایش تعبیر کند. وقتی [رؤیا] تعبیر شد بر زمین می‌نشیند؛ پس رؤیای خود را جز برای خردمند تعریف نکنید.»^۱

اما ماهیت این نمادها: طبق آنچه در این خصوص در کتاب‌ها وارد شده است، این‌ها تصاویری ملکوتی هستند که حقایق اشیایی را که ما در عالم دنیا می‌بینیم نشان می‌دهند. سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«اما عالم دوم، عالم ملکوت است؛ عالمی است مثالی و صوری؛ عالم نفس‌ها، شبیه آن چیزی است که ما در خواب می‌بینیم؛ زیرا شخص خوابیده از وجود مادی‌اش غافل است و به وجود ملکوتی‌اش توجه می‌کند، یا به عبارت دیگر به همان وجود مثالی یا وجود نفسانی.»^۲

تصاویر ملکوتی با توجه به هر آسمان، بسیار و متعدد هستند، و در هر آسمان، مراتب بسیار زیادی وجود دارد؛ از این‌رو می‌بینیم نمادهای متعددی برای یک چیز وجود دارد، و برخی از آن‌ها بیان نشده است، بلکه در علم خدا باقی می‌ماند تا معصوم هرگاه بخواهد آن را آشکار کند، و به این وسیله، حق خود و علم خود و حجیت خود را بر مردم اثبات کند؛ مثلاً تصویر ماری که آدم علیه السلام را در بهشت ملکوتی گمراه کرد تصویر «دنیا» است؛ همان‌طور که هرکدام از جزئیات این واقعه تصویری دارد که در مقابلش قرار می‌گیرد.

۱. فصل الخطاب در حجیت رؤیای خردمندان، احمد خطاب، ج ۱ ص ۳۳.

۲. کتاب گوساله، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۷.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«منظور از مار، زندگانی دنیاست، و ابلیس که لعنت خدا بر او باد، آدم علیه السلام را از بُعد زندگانی دنیوی وسوسه کرد. مار همچون زندگانی این دنیاست؛ اگر به دنبال یک مار بروید، یا موفق به گرفتن آن می‌شوید که شما را نیش خواهد زد یا اینکه آن قدر به دنبالش می‌روید تا شما را به دوردست‌ها در صحرایی خشک که هیچ آب و غذایی ندارد، می‌کشاند. آب به معنی علم، و غذا به معنی دین است، و وسوسه ابلیس که لعنت خدا بر او باد برای آدم علیه السلام از نظر زندگانی دنیوی بود...»^۱

علامه میرزای نوری می‌گوید:

«چه بسا چیزی، تصویری در عالم مثال داشته باشد، ولی تصویری در این جهان نداشته باشد؛ مثل شجاعت که شیر، آن را به تصویر می‌کشد، و حيله و خدعه که روباه، جلوه‌گر آن است، و نادانی که تصویر آن، خوک است، و متاع دنیا که صورت آن، باکره است. چه بسا یک چیز، تصاویر متعددی در باره‌اش وجود داشته باشد؛ مثل علم که تصویر آن آب است، زیرا عامل زندگی نفس و بقای آن است؛ و نیز عسل است، زیرا شیرین‌ترین و لذیذترین چیز از نظر ماست؛ همچنین شیر (خوراکی) است، زیرا از عالم صفاست؛ و نور و اجسام نورانی مثل خورشید و چراغ است، زیرا باعث نورانی شدن نفس و تمایزگذاشتن بین حق و باطل می‌شود. تصویر هر چیزی با توجه به افرادی که آن را می‌بینند متفاوت می‌شود. گاهی با توجه به اختلافی که در اشخاص وجود دارد، یک چیز، تمثیلی برای دو چیز مختلف می‌شود؛ مثل آب که مثال علمی است که در آن، زندگی حقیقی نفس‌های دانشمندان و یادگیرندگان وجود دارد؛ و مال یا پول که در آن زندگی دنیا برای اهل آن وجود دارد؛ و نیز با توجه به اختلاف زمان‌ها، مثل آتش و باران که این دو تمثیلی از راحتی و نشاط در زمستان، و تمثیلی از خستگی و بیماری‌ها در تابستان هستند. همچنین از جمله عوامل تمایزگذار، وجود اختلاف در درک‌کننده یعنی روح است؛ که اگر از نظر علمی و اعتقادی، ضعیف و

ناقص و حتی بیمار باشد، یا به صورتی شکل گرفته باشد که اختلاطهایی بر طبیعتش غلبه یافته باشد، روح چیززی را درک می کند که سازگار با خودش است و آن را از صورت اولیه ای که داشته است خارج می کند.»^۱

محمد رضا انصاری به صورت مفصل و فصل بندی شده به تفسیر نمادهای رؤیا پرداخته و توضیح داده است که یک نماد چه بسا بر دو تعبیر کاملاً متناقض، تفسیر شود؛ و ما بعضی نمونه ها را نقل می کنیم:

«اگر [بیننده] همسر داشته باشد، گوشواره، زیاده زینت و زیبایی و یادگیری علم و قرآن و شرف و جاه و اندوه و غم به دلیل طلاق را تفسیر می کند، و اگر زن نداشته باشد نشانه حزن و اندوه است.» و «ماه بر هفده وجه تفسیر می شود: پادشاه یا وزیر یا خادم پادشاه یا رئیس یا شریف یا کنیز یا غلام یا امر باطل یا والی یا دانشمند مفسد یا مرد بزرگ یا پدر یا مادر یا همسر یا شوهر یا فرزند یا شکوه و عظمت.»^۲

اختلاف در نمادهای رؤیا یا تفسیر آن نمادها به حالت بیننده، حالت رؤیا، و نیز ادراکی بستگی دارد که به دنبال احساس رضایت و شادی یا اندوه یا ترس یا به فال نیک گرفتن یا به فال بد گرفتن می آید.

از آنچه تقدیم شد مشخص می شود وقتی راستی رؤیا اثبات شد باید تفسیر یا تعبیر شود، و وقتی تفسیر آن به دلیل کم بودن شناخت یا نبود تعبیرکننده، ممکن نباشد، شایسته است بیهوده رها و نادیده گرفته نشوند؛ چرا که پیامی از طرف خداوند است و حتماً باید بهره بزرگی در تعبیر حال مؤمن به سوی وضعیت بهتر، یا اندازی داشته باشد؛ اما وقتی عذری در فهم و دانستن تأویل آن وجود داشته باشد، شایسته است به خدا و ولی او بازگردانده شود؛ که او به تفسیر رؤیا داناتر است.

۱. فصل الخطاب در حجیت رؤیای خردمندان، احمد خطاب، ج ۱ ص ۳۴.

۲. در پایان این پژوهش پیوستی شامل بسیاری از نمادها اختصاص داده ایم که مقدار تنوع نمادها را برای واقعیت چیزی که تنها یک معنا را می رساند بیان می کند. برای بهره مندی بیشتر، خواننده را به این پیوست ارجاع می دهیم.

اما علت نمادین بودن رؤیایا در درجه اول برای متوسل شدن مردم به حجت خدا در هر زمان است؛ زیرا او تنها کسی است که می‌تواند رؤیایا را تأویل کند و ما می‌دانیم نبوت بسیاری از انبیا مثل پیامبر خدا یوسف علیه السلام از طریق علم تأویل، اثبات، و از این طریق دین در زمان آن‌ها گسترده شد.

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَنَعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَنَعٌ عِجَافٌ وَسَنَعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرٍ يَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَقْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾^۱ (و پادشاه گفت: پی‌درپی در خواب می‌بینم که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را می‌خورند، و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک را مشاهده می‌کنم؛ شما ای بزرگان! اگر تعبیر خواب می‌دانید درباره خوابم نظر دهید).

﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَنَعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَنَعٌ عِجَافٌ وَسَنَعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرٍ يَابَسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۲ («ای یوسف، ای مرد راست‌گوی، درباره [این خواب که] هفت گاو فربه، هفت [گاو] لاغر آن‌ها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر به ما نظر بده، تا به سوی مردم برگردم؛ باشد که آگاه شوند.»).

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ (و دو جوان با او به زندان درآمدند. یکی از آن دو گفت: «من خویشتن را دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم.» و دیگری گفت: «من خود را دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند. به ما از تعبیرش خبر بده، که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.»)

چه بسا علت این نمادین بودن، روشن کردن نیاز بنده به پروردگارش و توجه به سوی او

۱. یوسف: ۴۳.

۲. یوسف: ۴۶.

۳. یوسف: ۳۶.

به خاطر خواسته اش باشد؛ بنده ای که وضعیتش همچون وضعیت کسی است که خداوند او را با کم کردن روزی یا بیماری یا زندان یا دیگر بلاها آزموده است. خدا وقتی بنده ای را دوست بدارد او را گرفتار بلا می کند؛^۱ در این هنگام بنده با شدت و تعلق بسیار- متناسب با بلا و شدت آن، برای گشایش متوجه پروردگارش می شود؛ و این از جمله عواملی است که در آزمایش های بسیار متعالی، به نمادین بودن رؤیایها اولویت می بخشد؛ زیرا رؤیا حالتی غیبی است که جز کسانی که به یقین رسیده اند و انبیایی مثل پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام به آن ایمان نمی آورند؛ آن هنگام که خداوند او را با رؤیای سر بردن اسماعیل آزمود، و آن هنگام که پیامبر، رؤیا را تصدیق کرد، در آن امتحان پیروز شد و از طرف خدا شایسته مقامی رفیع و پاداشی عظیم گردید.

حق تعالی می فرماید:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْتَاهُ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَقَدَيْتَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكَنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۲

(هنگامی که با او به [مقام] سعی رسید، گفت: پسرکم! همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس با تأمل بنگر رأی تو چیست؟ گفت: پدرم آنچه به آن مأمور شده ای انجام ده؛ اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت. * پس هنگامی که آن دو تسلیم [امر خدا] شدند و ابراهیم، جبین او را به زمین نهاد [تا ذبحش کند] * و او را ندا دادیم که ای ابراهیم! * تو رؤیا را تصدیق کردی. ما نیکوکاران را اینچنین پاداش می دهیم. * این همان آزمون آشکار است * و او را در ازای قربانی بزرگی باز رها کردیم. * و در میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا

۱. از امام صادق علیه السلام روایت است: «وقتی بنده، معصیت خدای عزوجل را انجام دهد و خدا خبری را برای او بخواهد رؤیایی به او نشان می دهد که او را می ترساند و او با این رؤیا از آن گناه دوری می کند.» (دارالسلام، ج ۴ ص ۱۵۵)

گذاشتیم. * سلام بر ابراهیم! * ما نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم).

و شاید این نمادین بودن، سببی الهی باشد تا انسان به عقل خود احترام بگذارد و آن را در حل نشانه و اشاره الهی به کار ببندد و به این ترتیب به سوی خداوند سبحان و متعال رو کند.

حال باید از چگونگی شکل گرفتن این تصاویر و نمادها آگاه شویم و اینکه چگونه انتخاب می‌شوند و مسئول انتخاب آن‌ها چه کسی است و جایگاه این شکل‌گیری و ایجاد رؤیایها در هر دو حالت راستین و دروغین بودن آن، کجاست؛ و این می‌طلبد که درباره تفکر و «ضمیر ناخودآگاه» یا «ذهن ناهوشیار» تدبیر کنیم. این موضوعی است که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت.

خلاصه

ماهیت رؤیایها از دیدگاه دینی به دو دسته تقسیم می‌شود: رؤیایهای صادق یا راست، و رؤیایهای کاذب یا دروغین؛ رؤیای دروغین، یا از طرف نفس است، یا از طرف شیطان؛ اما رؤیایهایی که از طرف نفس هستند عبارت‌اند از وسوسه‌ها، تمایلات یا آرزوها، ترس‌ها، یا توهماتی که درون نفس انسان فعالیت می‌کنند و در قالب رؤیایهایی بازتاب می‌شوند که بخش خاص رؤیایها در مغز، آن‌ها را به صورت منظم یا به صورت تصادفی ترکیب می‌کند؛ اما رؤیایهایی که از طرف شیاطین و جن هستند انسان را وسوسه، و وسوسه‌ها و سموم خود را در نفس انسان می‌افکنند و حتی بر رؤیایهای صادق‌ای که روح از عالم ملکوت می‌گیرد تأثیر می‌گذارند.

رؤیایهای صادق از طرف خداست و با نقش بستن تصاویر رؤیا در صفحه وجود انسان (یا حافظه) در نفس انسان شکل می‌گیرند و این کار از طریق فرشتگانی انجام می‌شود که تصاویری را از صفحه وجود انسان برمی‌گیرند تا آن‌ها را در شکل‌دهی پیامی که از طرف خداوند سبحان حمل می‌کنند به کار بگیرند. انسان در شکل‌گیری این نوع رؤیا دخالتی ندارد؛

بر خلاف دیگر رؤیاها که با کارکرد وسوسه‌ها و واکنش‌های روانی شکل می‌گیرند و تخیل انسان و مغز، سهم بزرگی در شکل‌گیری آن‌ها دارد. این نوع رؤیا از خبرهای غیبی و آینده خبر می‌دهند.^۱ این نوع رؤیاها غالباً رمزگونه و دارای نمادهایی هستند که نمادهای آن‌ها را جز حجت خدا نمی‌داند.

ماهیت رؤیاها بر اساس رویکرد دینی می‌تواند خلأهایی را پر کند که روان‌شناسان و دیگران از تفسیر و پاسخ‌دهی به پرسش‌های بسیار زیاد دربارهٔ این خلأها ناتوان بوده‌اند و شاید مهم‌ترین مواردی که این ماهیت در اینجا مشخص می‌کند نکات زیر باشد:

اول: وجود سازوکاری مشخص برای تمییز دادن دو نوع رؤیا. رؤیای صادقه حاوی شروطی است که به بیننده امکان می‌دهد این دو نوع را از یکدیگر تشخیص بدهد؛ مثل اینکه رؤیا، حکمتی معین یا پیشگویی‌هایی غیبی را که محقق می‌شوند در خود داشته باشد، یا یکی از معصومین علیهم‌السلام در آن باشد، یا وجود آیات کتاب‌های آسمانی در رؤیا، و

دوم: وضع قانونی ثابت برای فهم نمادهایی که می‌توانند گروه بزرگی از رؤیاها را رمزگشایی کنند؛ و اینکه همواره برای رؤیاها پیچیده، کسی وجود دارد که می‌تواند رمزها را بگشاید و این شخص، حجت خدا در هر زمان است.

سوم: بنده اعتقاد دارم مهم‌ترین دستاوردی که فهم دینی دربارهٔ ماهیت رؤیاها ارائه می‌کند و تمام دانشمندان به‌طور کامل تا به امروز از انجامش ناتوان بوده‌اند، کشف مرکز کنترل و ادراکی است که مسئول شکل‌گیری رؤیاها و انتخاب نمادها با توجه به حکمت و معارف علمی و غیبی است: اینکه منبع این رؤیاها چیست، و جایگاهش کجاست. به همین دلیل آن‌ها در تلاشی برای فرار به جلو از عبارت «ذهن ناهوشیار» یا «ضمیر ناخودآگاه»

۱. منظور بنده از اخبارات غیبی، چه بسا اموری مربوط به آینده یا زمان حال باشند که وقوعشان هنوز دانسته نشده است، یا شاید ابداع‌ها و اختراعات یا اطلاعاتی باشند که شخص، چیزی از آن‌ها نمی‌داند، مثل زبان‌های بیگانه؛ و به‌طور خلاصه منظور تمام چیزهایی است که از انسان پنهان است و بر انسان نگزشته.

استفاده کرده‌اند، و این موضوعی است که در فصل آینده به آن خواهیم پرداخت.

فصل سوم

نقش سیستم ذهنی در رؤیاها

مهم‌ترین جنبه رؤیاها، از پیدایش و شکل‌گیری آن‌ها شروع می‌شود؛ و این اهمیت، از ضرورت وجود مقدمات ذهنی، مانند ادراک و تفکر و آگاهی در ترکیب رؤیاها و ارائه آن‌ها به شکل نهایی - که هر شب مشاهده می‌کنیم - سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد رؤیاها بی‌هدف و بدون هیچ سبب معقولی به وجود بیایند؛ به خصوص ثابت شده است که رؤیاها، معنا و محتوایی دارند که در نهایت تدبیر و تصویرگری قرار دارند.^۱ نکته دیگری از به کار گرفتن نمادگرایی به صورت هوشمندانه و جذاب روشن می‌شود؛ اینکه امکان ندارد نمادگرایی محصولی از یک سیستم تصادفی بوده باشد. عده‌ای هیچ تمایلی ندارند بپذیرند که یک بُعد غیبی قانونمند وجود دارد که گروهی از رؤیاها را ایجاد، و آن‌ها را به صورت مستقل از اراده انسان مدیریت می‌کند؛ اگرچه بعضی از این افراد تلاش می‌کنند این پدیده را به این صورت توجیه کنند که در ذهن انسانی، بُعدی پنهان و غایب وجود دارد که می‌تواند این نمادها و افکار خلاقانه ابداع‌گرایانه را که نمی‌توانند انکارشان کنند نتیجه می‌دهد؛ ولی این فرض آن‌ها نیز از تفسیر رؤیاهای مربوط به پیشگویی‌ها به طور کامل ناتوان باقی می‌ماند. اگر ما کوتاه آمده، بپذیریم این معارف حاصل شده از رؤیاها، زیر انباشتی از داده‌های بسیار و فشارهای زندگی، پنهان و ذخیره شده بوده، و سپس شرایط معینی، اجازه خروج این اطلاعات را در لحظات آرامش انسان و تنهایی‌اش داده است، باز هم توجیه ظهور اطلاعات آینده‌نگر

۱. طبق نظر دانشمندان روان‌شناس که در فصل اول بیان شد.

و به دست آوردن آن‌ها، برای فرد بیننده رؤیا یا کسانی که به همه آن‌ها احاطه دارند، به این روش، محال و ناممکن است.

بنابراین «سرآغاز» از بُعدی خواهد بود که رؤیاها و نمادهایش را تولید می‌کند؛ این بُعد قطعاً بُعدی عاقل و آگاه است. آیا ما می‌توانیم از اصطلاح «ذهن»^۱ در این جایگاه استفاده کنیم؟ و مغز در این «ذهن» چه نقشی دارد؟ و آیا هر دو یک چیز هستند؟ و این «ذهن ناهوشیار»، «ضمیر ناخودآگاه» یا «ناخودآگاه» یا «ضمیر مخفی»، با وجود اسم‌های متفاوتی که دانشمندان روان‌شناس و فیلسوفان بر آن اطلاق می‌کنند، چه چیزی است؟ آیا همه این‌ها یک چیز هستند؟ یا آن‌گونه که برخی دانشمندان تصور می‌کنند مفاهیمی جدای از یکدیگر هستند؟ و تمام این مفاهیم «ذهنی» با نفس (روان) و روح چه رابطه‌ای دارند؟ و آیا این‌ها یک چیز هستند؟ یا ابعاد مختلفی هستند که با یکدیگر ارتباطی در هم تنیده دارند؟ و اگر این‌گونه باشد چه کسی کنترل‌کننده نهایی است؟

طبیعتاً ما در اینجا درباره قضیه‌ای پیچیده و بسیار بغرنج سخن می‌گوییم، و پیچیدگی از ناشناخته‌بودن آن سرچشمه می‌گیرد؛ در حالی که پژوهش‌های علمی معتبری در دست نیست که ماهیت آن را روشن نماید و ناشناخته‌هایی را که احاطه‌اش کرده‌اند آشکار کند؛ و بیشتر کسانی که در این مفاهیم ذهنی تأمل و تفکر کرده‌اند به فرضیه‌ها و طرح‌هایی فلسفی تکیه کرده‌اند، نه بر حقایق مبتنی بر پژوهش‌های تجربی؛ از این رو شاهد هستیم بیشتر بناهایی که بر نتایج این فرضیه‌ها بنا شده‌اند، پریشان، ناواضح و نااستوار هستند.

بنابراین ما از جایی شروع خواهیم کرد که در فصل دوم به پایان رساندیم؛ آنجا که ماهیت رؤیاها و پیچیدگی‌های بُعد ترکیب‌کننده رؤیاها و نمادهای آن در طول خواب، و غایب‌بودن آگاهی، برای ما روشن شد.

ابتدا ما باید بدانیم ادراک، تفکر و آگاهی از لازمه‌های «ذهن» است و با چشم‌پوشی از

۱. متن عربی: مصطلح العقل. (مترجم)

مکان وجود این «ذهن» -اینکه آیا داخل مغز قرار دارد یا خارج از آن؟- و با توجه به اینکه این ذهن، آن توانایی‌ها را (یعنی تفکر، ادراک، آگاهی، و...) در زمان خواب از دست می‌دهد، پس چه چیزی مسئول وقایعی است که برای انسان جریان دارد و برایش اتفاق می‌افتد؟ به‌خصوص رؤیاهای که موضوع تحقیق ماست؛ و اگر بگوییم همان «ذهن» است که در ناخودآگاه انجام وظیفه می‌کند، در مشکل اطلاعات ناشناخته و نمادهایی گرفتار می‌شویم که در رؤیاهای می‌آیند؛ در حالی که «ذهن آگاه» به‌طور کامل از آن‌ها بی‌اطلاع است!

این با چشم‌پوشی از ترکیب‌شدن آن نمادها با یکدیگر به‌شکل نهایی‌شان است که ادراک، تفکر و هوشمندی بسیاری را طلب می‌کند، و همین‌طور حجم بزرگی از حافظه را طلب می‌کند که به‌گواهی بسیاری از روان‌شناسان، بسیار بزرگ‌تر از توانایی‌های ذهن آگاه است.

از این‌رو شایسته است مروری بر این نمادها داشته باشیم و ببینیم آیا دانشمندان اهمیت این نمادها را به‌عنوان عنصری که دخالت مستقیمی در ذهن انسان دارد تشخیص داده‌اند؟ یا آن‌ها این ارتباط حتمی را انکار کرده‌اند؟

نمادها

چه بسا صفت «نمادین» از واضح‌ترین بدیهیاتی باشد که دانشمندان با آن مواجه شده‌اند و همه به آن اعتراف کرده‌اند.

فروید می‌گوید:

«اگر پژوهش‌های جدید دربارهٔ رؤیا از زمان شرزنر وجود رازهایی را برای رؤیا ثابت کرده‌اند که جای بحث و مناظره در آن نیست تا جایی که هافلوک آلیس می‌پذیرد که هیچ تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد که رؤیایها، سرشار از نمادگرایی‌اند پس واجب است با وجود این مسائل اقرار کنیم که وجود نمادها در رؤیایها، نه تنها تفسیر آن‌ها را تسهیل نمی‌کند، بلکه در عین حال آن‌ها را مشکل‌تر هم می‌سازد ... تردیدهایی که هنوز در فعالیت‌های ما به‌عنوان مفسران رؤیا ابراز می‌شوند بخشی ناشی از دانش ناقص ماست که با پیش‌رفتن ما به جلو به‌طور فزاینده‌ای می‌تواند بهبود یابد؛ ولی تا حدی هم ناشی از ویژگی‌های خاص خود رؤیاینمادها است. این نمادها اغلب بیش از یک، یا حتی معانی بسیار زیادی دارند، و درست مانند خط چینی، انجام تفسیر درست در هر زمینه تنها در بافت خود رؤیا، امکان‌پذیر است. این ابهام نمادها، به خصوصیت رؤیا برای پذیرش «تفسیر اضافی» مرتبط است؛ یعنی به بازنمایی یک قطعهٔ واحد از افکار و آرزوهای محتوا که اغلب، ماهیتشان بسیار واگراست.»^۱

فروید در اینجا اعتراف می‌کند بی‌تردید نمادگرایی در رؤیایها وجود دارد و هر نماد، معانی بسیار، و متفاوتی دارد؛ و در عین حال به ناتوانی از شناخت آن نیز اعتراف می‌کند و این، فهم یک نماد را با وجود احتمال دلالت آن بر معانی مختلف دیگر، دشوار می‌گرداند. حال اگر در یک رؤیا چندین نماد وجود داشته باشد وضعیت به چه صورت خواهد بود؟

۱. تفسیر رؤیایها، فروید: ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

طبیعتاً این نکته‌ای است که وظیفه مفسر را دشوار می‌کند و وابسته به احتمالات می‌گرداند، و با وجود بیش از یک متغیر در این معادله، ناگزیر، نتایج احتمالی، بسیار می‌شوند و چه بسا رسیدن به فهم درست همه رؤیاها، دشوار باشد؛ به خصوص اینکه فروید به این معادله، متغیرهای دیگری نیز اضافه کرده است که ما می‌توانیم آن‌ها را «متغیرهای بیرونی» بنامیم.

رؤیاها بر اساس دیدگاه فروید، افکار، تمایلات و آرزوهای متفاوت و شاید متناقضی را بازگو می‌کنند که فهم و حل این معادله چندمتغیری را دشوار می‌سازد؛ از این رو فروید راه‌حل ایدئال خود را برای فهم نمادها، از طریق سبک و سیاق و بافت خود رؤیا دیده است، و بعد از عبارت بالا می‌گوید: «انجام تفسیر درست در هر زمینه تنها در بافت خود رؤیا، امکان‌پذیر است.»

شاید خواننده این طور درک کند که منظور از «سیاق و بافت» غیر از تصاویر و نمادهایی است که در رؤیاها جریان دارند، و منظور از آن، تنها شرایط بیرونی یا درونی است که شخص در آن قرار دارد و نمادهای رؤیاها را برمی‌انگیزد؛ و این، نادرست است؛ زیرا نمادهایی که در رؤیاها، تصاویری مبهم و ناشناخته نمایان می‌کنند به چیزی مشخصی اشاره نمی‌کنند؛ زیرا اگر به معنی روشن و قابل فهمی اشاره می‌کردند دیگر به آن‌ها اصطلاح «نماد» اطلاق نمی‌شد! به این ترتیب سیاق ورود این مفاهیم یعنی نمادها- در رؤیاها به طور کلی، تنها راه برای امکان‌پذیر بودن فهم دلالت آن‌ها خواهد بود، و در نتیجه فهم تأثیرات بیرونی یا درونی که از نمادها منعکس شده است امکان‌پذیر می‌شود، و نه برعکس آن.

اگر کوتاه آمده، بپذیریم که نمادهای برخی رؤیاها را آن‌طور که فروید می‌گوید- می‌توان با توجه به بافت و سیاق رؤیاها، یعنی تسلسل نمادها در بافت تمام رؤیا، متوجه بشویم، این مسئله، ما را در برابر پارادوکس بسیار مهمی قرار می‌دهد: الگوها در رؤیا تا حدی مشابه هستند؛ یک جمله تصویری که دارای معنی و دلالت است، ولی به صورت نمادین یا گد شده؛ و درک این عناصر گد شده در این جمله تصویری، با ساختار آن معما یا رؤیا در ارتباط است؛ یعنی ما وادار خواهیم شد اعتراف کنیم که «بافت و ساختار» در اینجا به هیچ وجه بیهوده نبوده

است؛ پس اگر ما کوتاه بباییم و طبق رویکرد علمی تأییدشده از نظر فروید بپذیریم که این عناصر نمادین، به سبب انگیزه‌ها و محرک‌هایی آورده شده‌اند، حال چه کسی آن‌ها را به این سبک و سیاق، مرتب کرده است، به طوری که معنای واحدی داشته باشد تا پیامی را برساند؟ و از آنجا که واقعاً به همین صورت است، باید از ناحیه یک مقام عاقل و آگاه، مهیا شده باشد؛ و اگر این گونه نباشد محال است این ساختار، فعال و نتیجه‌بخش بوده باشد، و حتی اصلاً امکان ندارد به وجود آمده باشد. حال چگونه می‌توان از این تنگنا یعنی مرتب کردن این نمادها به شکلی مولد و ثمربخش- بیرون رفت؟

نمی‌توان به این «فرم و قالب» اعتماد کرد، مگر وقتی که هدفمند و قانونمند، و صادرشده از مقامی عاقل و آگاه بوده باشد؛ و این با فرضیه فروید که رؤیاها را فقط مولود محرک‌ها و انگیزه‌ها می‌داند در تضاد است.

فروید اضافه می‌کند:

«من اینک چند نمونه از استفاده این نمادها را در رؤیاها خواهم آورد تا نشان دهم رسیدن به تفسیر یک رؤیا چقدر مشکل می‌شود، اگر انسان از نمادگرایی رؤیا صرف‌نظر کند؛ و اینکه چگونه انسان بی‌چون و چرا مجبور می‌شود در بسیاری از موارد این نمادگرایی را بپذیرد.

به هر صورت، در عین حال، مایلیم به شدت نسبت به ارزش بیش از حد قائل شدن برای اهمیت نمادها در رؤیا، و محدود کردن تفسیر رؤیاها صرفاً بر اساس تفسیر نمادها، و نادیده گرفتن شیوه استفاده از تداعی‌های بیننده رؤیا، هشدار بدهیم. هر دو شیوه تفسیر رؤیا باید مکمل یکدیگر باشند؛ ولی هم در عمل و هم در نظریه، در وهله نخست، اولویت همچنان از آن شیوه‌ای است که توصیفاتش را آغاز کردم؛ شیوه‌ای که اهمیت قاطعی برای نظریات خود بیننده رؤیا قائل است، در حالی که تفسیر نمادها نیز همان گونه که شرح

داده‌ام- به‌عنوان شیوه‌ای کمکی در دسترس ما قرار دارد.»^۱

و از آنجا که «نداعی‌ها» نمی‌توانند در تفسیر و علت رؤیاهای و نمادهای آن، در بسیاری از رؤیاهای غیبی، نمونه‌وار، ابداعی و... کمکی کنند، او را می‌بینیم که ناچار است در تلاشی برای گریز از ارائه تفسیر منطقی نمادها، نمادگرایی را حمل بر تفکر ناخودآگاه نماید.

فروید می‌گوید:

«این نمادگرایی مختص رؤیاهای نیست؛ بلکه از ویژگی‌های اندیشه ناخودآگاه، خصوصاً در میان مردم است، و باید در رسوم قدیمی، اسطوره‌های مشهور، افسانه‌ها، اصطلاحات زبان‌شناختی، دانش ضرب‌المثلی، و لطیفه‌های رایج، به میزان گسترده‌تری یافت شوند تا در رؤیاهای»^۲

علتی که فروید برای وجود این نمادگرایی پیش می‌کشد به دو مسئله بازمی‌گردد. اول: تفکر ناخودآگاه، و دوم: اندیشه ملی و میراث و...؛ مسئله اول: ما به تفصیل به این مسئله خواهیم پرداخت؛ زیرا محور این تحقیق است؛ اما مسئله دوم: بنده اعتقاد دارم اگر منظور از میراث و فرهنگ، شخصیت انسانی بوده باشد، منطقی و پذیرفتنی است و این، محتمل است؛ ولی با اشکال نمادها و دانش‌هایی روبه‌رو می‌شود که بیبنده رؤیا از آن‌ها اطلاعی ندارد.

اما اگر منظور از میراث و فرهنگ، ویژگی‌های مخصوص ملت‌های گذشته و انباشته‌شده و به‌ارث‌رسیده در مخزن حافظه باشد، بنده اعتقاد دارم این نیز غیرمنطقی است؛ زیرا میراث ملت‌ها، بزرگ و سرشار از داده‌های بسیار است و منحصر به زمان خود شخص نمی‌شود و افسانه‌ها و میراث ملت‌های دیگر را نیز شامل می‌شود و این، طبیعتاً از جنبه علمی ناممکن است. بیبنده رؤیا چقدر به حافظه نیاز خواهد داشت تا این حجم انبوه از داده‌ها را نگهداری کند؛ به‌علاوه، آیا مغزی بشری پیدا می‌شود که بتواند این اندوخته بسیار زیاد از حافظه‌های

۱. تفسیر رؤیاهای، فروید: ص ۳۶۵ و ۳۶۶.

۲. تفسیر رؤیاهای، فروید: ص ۳۵۸.

انباشته‌شده در نسل‌های بشری را دسته‌بندی کند، و چگونه می‌توان در آن‌ها به جست‌وجو پرداخت تا مورد مناسب را برای هرکدام از عناصر یا نمادها در رؤیا برگزید؟ و این‌گزینه‌ش بر مبنای کدام اساس و کدام معیار انجام می‌شود؟ این علاوه بر آن است که انسان به‌طور معمول این میراث را نمی‌شناسد، و بیشتر مردم اساساً چیزی از آن را نمی‌دانند یا نشنیده‌اند؛ این نکته‌ای بدیهی است که نه فروید و نه دیگران انکارش نمی‌کنند. محل اشکال در اینجا، دشواری و ناممکن‌بودن فهم و دلالت این نمادهاست؛ به‌سبب دارا بودن داده‌هایی که در دسترس شخص نیستند، یا اطلاعات مربوط به آینده، یا نوآوری‌ها یا اختراعات، و... . اگر انسان آن‌ها را نشناسد و در نتیجه دلالت آن‌ها را نداند، دیگر استفاده از آن‌ها در شکل و قالب رؤیاها چه کاربردی خواهد داشت؟!

به‌طور کلی بازگرداندن نمادها به میراث ملی، به آن صورتی که فروید و پیروان جدید او می‌گویند، اگر چنین تعبیری مجاز باشد، دعوت به «تصورات ذهن جمعی» است. مردم در طول تاریخ و فرهنگ‌ها، مجموعه‌ای از معانی و نمادهایی را شکل داده‌اند که می‌توان در رؤیاها به‌صورت غیرارادی به کار گرفت؛ به‌طوری که فرد در این باره، اختیاری ندارد؛ زیرا او شاید برخی از واژگان این نمادها را نشناسد، یا حتی اصلاً از آن‌ها هیچ اطلاعی نداشته باشد. همچنین فروید می‌گوید:

«به اعتقاد من، از بین کسانی که به مسئله رؤیاها می‌پردازند ممکن نیست کسی به این واقعیت نرسیده باشد که این پدیده‌ای بسیار عادی است که در رؤیا نشانه‌ای از دانش و خاطره‌هایی آشکار شود که ذهن بیدار از آن بی‌خبر است.»^۱

و دلیل گسترش این فهم، منبع نمادهاست؛ یعنی منبع آن، همان میراث ملی اندوخته‌شده در «ذهن ناهوشیار» است، و حتی توسعه یافته، تا به دانش گسترده در تاریخ هم می‌رسد؛ دانشی که همراه با نخستین انسان‌های اولیه بوده است؛ با وجود اینکه این دیدگاه،

به اندازه تکیه‌ای که بر توصیف واقعیت برخی رؤیایها دارد، به پایه و اساسی علمی مستند نیست.

یونگ می‌گوید:

«اما درباره آنچه به‌طور نسبی به نمادهای ثابت تعلق دارد، این مثال ایده خوبی از ماهیت کلی آن‌ها به ما می‌دهد. تعداد زیادی از نمادها وجود دارند؛ این نمادها از یک فرد تا فردی دیگر اختلاف معانی کمی نسبت به یکدیگر دارند و تشخیص معانی آن‌ها از نظر علمی برای ما فراهم نمی‌شود، مگر اینکه به مطالعه تطبیقی نمادها به‌صورتی که در «متولوژی: اسطوره‌شناسی» و فولکور و دین و زبان دیده‌ایم- بپردازیم، و بتوانیم مراحل تکاملی را که «روان‌بشری» به واضح‌ترین شکل پیموده است تبیین کنیم؛ و این وضوح در رؤیا بیشتر از بیداری یا هوشیاری است. رؤیا با تصاویر سخن می‌گوید و غریزه‌ها را به حرف می‌آورد؛ و این زبان از پایین‌ترین سطوح طبیعت ابتدایی گرفته شده است؛ اما آگاهی هر قدر هم ساده باشد خود را از قانون طبیعت دور می‌کند، ولی دیری نمی‌گذرد که بازمی‌گردد تا با رؤیایها در جلوه‌گر ساختن محتوبات مخفی، همراه شود. ما وقتی با چنین قالبی برخورد می‌کنیم باید بیمار را هدایت کنیم تا قانون وجودی خود را بشناسد.»^۱

اما «یونگ» در توصیف «ضمیر ناخودآگاه» چه بسا پا را فراتر هم می‌گذارد و آن را «ضمیر ناخودآگاه جمعی»^۲ نام می‌نهد که به اعماق تکامل انسان ابتدایی نفوذ کرده است؛ و این میراثی انبوه و طولانی از افکار و تصاویر است که چه بسا در حافظه پنهان در هر انسانی جمع شده باشد و هرگاه فرصت و دلیلی برایش پیش بیاید به «ذهن هوشیار» خطور می‌کند.

«یونگ» می‌گوید:

«و با این اصطلاح می‌خواهم بگویم حضور فعالیت روانی در همه موجودات بشری، فقط عامل پیدایش تصاویر نمادین در زمان حاضر نیست؛ بلکه منبع همه نتیجه‌هایی بوده

۱. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، ص ۵۷.

۲. collective unconscious.

که آن‌ها را در گذشته نشان داده است. این تصاویر، از نیاز سرچشمه می‌گیرند و هم‌زمان با برآورده‌کردنشان قوام می‌یابند؛ و به نظر می‌رسد گویا ما به‌وسیلهٔ این تصاویر، تعبیری را از آن بخش از روان ارائه می‌دهیم که به گذشتهٔ ابتدایی بازمی‌گردد، و مصالحه‌ای را میان آن بخش، و ادراک معاصر خودمان منعقد می‌کنیم.»^۱

این مفهوم برای منبع نمادها با مقبولیت زیادی مواجه شد و گسترش یافت؛ تا آنجا که بسیاری از کتاب‌ها و متخصصان معاصر وی، به آن پرداختند.

سلامه موسی می‌گوید:

«ما در بیشتر رؤیایهای خود لال هستیم و تکلمی نمی‌کنیم، و فقط می‌بینیم؛ و این با نظریهٔ «ذهن ناهوشیار / ضمیر ناخودآگاه» هم‌خوانی دارد؛ زیرا این ضمیر، یک گنجینهٔ باستانی فرهنگی است. انسان در ابتدای «زندگی انسانی خود» بعد از خارج‌شدن از گونهٔ حیوانی‌اش، لال بود و سخن نمی‌گفت و نمادهایی را برای اشیاء اختراع کرد.

در این رؤیا همان طور که گفتیم:

۱- نمادهایی وجود دارند و آن‌ها در رؤیایها بسیارند؛

۲- بازگرداندن تمایلات کودکی وجود دارد و این در رؤیایها بسیار است.»^۲

و نیز اضافه می‌کند:

«و وقتی ما در رؤیایها از نمادها استفاده می‌کنیم، به‌کاربردن این نمادها توسط ما با طرز تفکر انسان نخستین سازگار است... و به این ترتیب واژگان در اصل در قالب نمادهایی پدیدار شدند و ما همچنان مفهوم نماد را در استعاره و مجاز شاهد هستیم؛ و بیشتر لطیفه‌ها همچنان بر همین اساس استوار هستند.»^۳

۱. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، ص ۹۴.

۲. ضمیر ناخودآگاه، سلامه موسی، ص ۵۷.

۳. ضمیر ناخودآگاه، سلامه موسی، ص ۵۹.

این فرضیه ناگزیر ملزم خواهد بود تصاویر و نمادهایی حاضر و آماده را ارائه دهد که از گذشته تا به امروز در قالب مفاهیم ثابت قابل فهم و تفسیر، روشن و واضح بوده باشند؛ و اگر غیر از این باشد به این معناست که نمادهایی برای تصاویر شخصی، از میراثی هستند که فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری در طول تاریخ و در طول نسل‌ها نقل کرده و به ما رسانده‌اند، و به این ترتیب درک یا فهم آن، ناممکن خواهد بود؛ زیرا شما در برابر خزانه بزرگی از داده‌ها و دانستنی‌ها قرار خواهی گرفت و با توجه به حساب احتمالات، انتظار فهمیدن معنی یک نماد، دشوار و حتی شاید ناممکن باشد.

اما دیدگاه «آدلر» درباره نمادها تفاوت چندانی با دیدگاه فروید ندارد، وقتی علت پناه‌بردن ضمیر ناخودآگاه به نمادها را به «سرکوب، و قلع‌وقمع» برمی‌گرداند؛ ولی این روش درمان، جامع و فراگیر نیست؛ البته اگر فرض کنیم دیدگاه او صحیح باشد.

آدلر می‌گوید:

«پاسخ‌دادن آسان بود، اگر ما می‌توانستیم به‌طور مستقیم و بدون استفاده از نمادها و تمثیل‌ها و تشبیهات سخن بگوییم. ما هرگز نمی‌توانیم از منطق و عقل سالم فرار کنیم؛ ولی نمادها و تشبیهات می‌توانند مورد سوءاستفاده قرار بگیرند و معانی مختلفی را در بر بگیرند؛ و حتی می‌توانیم با استفاده از آن‌ها، هم‌زمان دو معنای مختلف را بگوییم، در حالی که یکی از آن‌ها در بیشتر اوقات، اشتباه است، و می‌توانیم از طریق این دو، به نتایج غیرمنطقی برسیم؛ همان‌طور که می‌توانند در تحریک احساسات استفاده شوند.»^۱

و چند سطر بعد اضافه می‌کند:

«به‌عنوان مثال دانش‌آموز دیگری را در نظر می‌گیرم که از شجاعت بیشتری برخوردار است و در زندگی، نگاه طولانی‌مدت را در نظر می‌گیرد. او می‌خواهد مشکلاتش را حل کند و در امتحانی که در پیش‌رو دارد شرکت کند؛ ولی همچنان به تشویق و تأیید نیازمند است

۱. معنی زندگی، آلفرد آدلر: ص ۱۴۳.

تا اعتماد به نفسش بیشتر شود؛ در واقع روش زندگی او چنین چیزی را طلب می‌کند. او در شب قبل از امتحان در رؤیا می‌بیند که روی قلعه کوهی ایستاده است و به این ترتیب جایگاه خود را به صورتی ساده به تصویر می‌کشد؛ بنابراین از میان همه شرایط و ملاحظات در زندگی خود، می‌بینیم کوچک‌ترین آن‌ها، نمایش داده می‌شود؛ بنابراین امتحان، برای او مشکلی بزرگ محسوب می‌شود، ولی با کنار گذاشتن بسیار از ملاحظات خاص این مشکل (یعنی امتحان)، و تأکید بر امکان پیروز شدن؛ بنابراین وی مجموعه‌ای از احساسات را تحریک می‌کند تا آن‌ها را در یاری دادن به خودش به کار بگیرد. صبح هنگام بیدار می‌شود و احساس می‌کند سعادتمندتر و شجاع‌تر و دارای آمادگی بیشتری برای رویارویی با امتحان است و در کم کردن سختی‌هایی که باید با آن‌ها مواجه شود پیروز شده است؛ ولی اگرچه وی خودش را یاری داده، در واقع اقدام به خودفریبی کرده است؛ زیرا او با روشی منطقی و سالم با همه مشکل مواجه نشده است؛ بلکه فقط مجموعه‌ای از احساسات مناسب را تحریک کرده است تا فضا را برای اعتماد به نفس بیشتر مهیا کند.

مانند چنین تلاش‌هایی امری عادی است؛ مردی که تلاش می‌کند از روی جوی آب کوچکی بپرد، پیش از آنکه بپرد تا «سه» می‌شمرد؛ آیا این کاری که وی انجام می‌دهد تا این اندازه اهمیت دارد؟ و آیا میان شمردن و پریدن ارتباطی وجود دارد؟ پاسخ طبیعتاً منفی است و هیچ ارتباطی میان آن‌ها وجود ندارد؛ ولی وقتی وی می‌شمرد، مجموعه‌ای از احساسات را تحریک می‌کند تا شرایط را برای او مهیا سازد و بتواند تمام نیروی خود را به کار ببندد.

همه ما از مقدار کافی از توانایی‌های عقلی برخوردار هستیم که به ما اجازه می‌دهد «روش زندگی» خود را شرح دهیم، آن را تصحیح کنیم و پیاده کنیم. یکی از بزرگ‌ترین توانایی‌های ذهنی ما، توانایی ما در تحریک احساسات مناسب درونمان است؛ و ما این کار را شبانه‌روز انجام می‌دهیم؛ ولی فقط از طریق رؤیایها به روشنی، آشکار می‌شود.^۱

چنین تحلیلی با منطقی سلیم هم‌خوانی ندارد. فرض گرفتن اینکه نمادگرایی از آماده شدن

برای حالتی که انسان چشم‌انتظارش است سرچشمه می‌گیرد یا می‌گذرد یا بیانگر آن است، مثل وضعیت ورود به سالن امتحان، نادرست است. حالتی که پیش از امتحان است باید حالت آندوه و ترس باشد، و این چه بسا باعث ایجاد رؤیاهای ترسناک و وحشت‌آفرین بشود و این چیزی است که ارجح بوده و نزد همه مردم، متعارف و مرسوم بوده است، و نکته‌ای است که فروید و دیگر روان‌شناسان هم به آن اشاره می‌کنند.

اما دربارهٔ جهت‌گیری فرضی انسان به سوی جاه‌طلبی برای موفقیت و قدرت و برتری‌جویی، هرچند قطعاً با تفاوت‌های نسبی در میان مردم وجود دارد، ولی این جاه‌طلبی هرگز محرک و تولیدکنندهٔ احساسات متناقض، به‌صورت هم‌زمان نیست. تحریک احساسات به‌صورت گدگذاری شده و نمادین به شما القا می‌کند که شما می‌توانی موفق بشوی؛ یعنی شما خودتان را به طریقی ظریف، به‌سمت خودت، هدایت کرده‌ای و آنچه را که می‌خواهی، به‌صورت گذشته به درون خودت می‌گویی تا هیچ شک‌و‌تردیدی نداشته باشی که خود تو همان کسی هستی که آن را تشویق می‌کند و اعتماد به نفس را در وجود خودت می‌کاری و امتحان را با موفقیتی بی‌نظری به پایان می‌رسانی؛ زیرا توانسته‌ای باوَرَت را این‌گونه ایجاد کنی که تو واقعاً شایسته هستی و می‌توانی بدون کمک‌گرفتن از کسی پیروز شوی و به این ترتیب امتحان را با موفقیت پشت سر بگذاری!

طبیعتاً ما در اینجا دربارهٔ سبک تلقین و چیزی سخن نمی‌گوییم که انسان می‌تواند از طریق آن، عمل تشویق و «کاشت اعتماد به نفس» را برای دستیابی به سطوح عالی جاه‌طلبی برای موفقیت، نیرومندشدن و برتری‌جویی انجام بدهد؛ ولی تفاوت میان این دو روش عبارت است از اینکه روش اول با عملی ناخودآگاه انجام می‌شود، در حالی که روش دوم توسط عملی آگاهانه صورت می‌پذیرد؛ و واقعیت این است که این وجه تمایز بزرگ و مهمی برای دانستن ناممکن‌بودن حصول روش اول است که آدلر به تصویر می‌کشد؛ یعنی دخالت و کنترل آگاهانهٔ عمدی بر حالت‌های انسان در طول وضعیت ناخودآگاه! یعنی آنچه در اینجا در تضاد با آن قرار می‌گیرد، برانگیختن حس موفقیت و نیرومندی در دانش‌آموز قبل از امتحان است.

چگونه ذهن، با تشویق و مدیریت، نقش آماده‌کننده را برای امتحان بازی می‌کند، و گویا این ذهن چیز دیگری است که از احساس پیشرفته پدری و توانایی ذهنی برتر نسبت به خود انسان برخوردار است؛ به طوری که احساسات را به طریقه‌ای نمادگرایانه و طراحی شده با دقت بسیار بالا ایجاد می‌کند که انسان از فهم یا درک آن در بیشتر موارد - اگر نگوئیم در همه موارد - ناتوان است. آیا این خارج شدن از دایره عقل و منطق نیست؟ چگونه می‌توان چنین طرح متناقضی را فرض گرفت؟!

و آنچه واقعی نبودن این تحلیل برای نمادگرایی را در رؤیایها تأیید می‌کند، گواهی جستن خود وی با مثال دیگری است؛ یعنی اقدام انسان به شمردن تا عدد «سه» وقتی می‌خواهد از روی جوی آبی بپرد. این مثال هیچ ارتباطی با موضوع دانش‌آموز ندارد. این تصمیم در اینجا فقط بر اساس محاسبات آگاهانه به جهت برانگیختن توانایی کامل و آماده کردن آن برای انجام پرش گرفته می‌شود، و این کار به صورت کاملاً آگاهانه و برنامه‌ریزی شده انجام می‌شود. اما در خصوص وضعیت دانش‌آموز، این عنصر، یعنی حالت آگاهی و ادراک، از بین می‌رود؛ مگر اینکه گفته شود کسی که رؤیایها را جهت‌دهی و آن‌ها را نمادین می‌کند، «عقل یا ضمیری آگاه» است که می‌داند چه می‌خواهد و حتی چندین درجه از انسان بالاتر است؛ این تناقضی بزرگ‌تر از قبلی است!

توجیهی که آدلر به عنوان نتیجه‌ای از دو مثال قبلی پیش می‌کشد، یعنی تحریک مناسب احساساتی که فضا را برای حالت جدید مهیا می‌کند، از مغالطه‌های بیشتری برخوردار است. تحریک احساسات امکان ندارد از «هیچ» سرچشمه بگیرد؛ به خصوص وقتی برعکس جریان احساسات جاری در انسان در چنین حالتی (یعنی حس ترس و نگرانی در دانش‌آموز نسبت به امتحان و برانگیختن حس اطمینان با استفاده از رؤیایها) جریان می‌یابد، و او مجبور است برای گریز از چنین تفسیر متناقضی، این‌گونه در نظر بگیرد که این رؤیایها تنها یک فرایند خودفریبی بوده‌اند.

آدلر می‌گوید:

«رؤیاهای به‌شکلی طراحی می‌شوند تا ما را فریب بدهند و گمراه کنند؛ و شاید به همین دلیل است که ما به ندرت رؤیاهای خود را می‌فهمیم و درک می‌کنیم؛ زیرا ما اگر می‌توانستیم رؤیاهای خود را درک کنیم، قطعاً رؤیاهای توانایی خود را برای برانگیختن احساساتی که فضایی را فراهم می‌کند تا به ما اجازه دهد روش زندگی خود را تأیید و توجیه کنیم، از دست می‌دادند؛ و ما استفاده از منطق و فطرت سالم را ترجیح می‌دادیم و پیروی از رؤیاهای را رد می‌کردیم؛ به این ترتیب می‌توانیم نتیجه بگیریم اگر ما می‌توانستیم رؤیاهای خود را بفهمیم رؤیاهای، هدف و غرضی را که به‌خاطر آن آفریده شده‌اند از دست می‌دادند.»^۱

و ای کاش وی در اینجا فقط به توجیه استفاده از نمادها در برانگیختن احساسات برای خودفریبی بسنده می‌کرد! اما او پا را فراتر گذاشته، حکمی کلی می‌دهد و فرضیه خود را چون پر کاهی به باد می‌دهد. اطلاق این فهم بر عموم رؤیاهای، اشتباهی گشوده است؛ زیرا این توجیه، چیزی در اختیار وی قرار نمی‌دهد تا نتایجی را که رؤیاهای پیشگویی‌ها و ابتکارات و ابداع‌ها و امور غیبی و ... ارائه می‌کنند شامل شود،^۲ و این استثنایی هم که او درباره حکم کلی‌اش وارد می‌کند یعنی «ما به ندرت رؤیاهای خود را می‌فهمیم و درک می‌کنیم» کمکی به او نمی‌کند؛ زیرا بیشتر رؤیاهای (پیشگویی‌ها و...) نیز به‌صورت نمادگرایانه هستند.

اما از جمله تناقضات دیگری که در طرح وی خودنمایی می‌کند، این سخن اوست که هدف نهایی از نقش‌آفرینی آن احساساتی که «ذهن ناهوشیار» تلاش می‌کند آن‌ها را از طریق رؤیاهای برانگیزد، آماده کردن انسان برای شرکت در امتحان در مثال مسابقه است، تا بهترین نتایج به دست بیاید؛ و به این ترتیب ما بر ترس و نگرانی - که چه بسا موجب شکست ما در

۱. معنی زندگی، آلفرد آدلر: ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲. نتایج رؤیاهای پیشگویی‌کننده و ابداعات و خبرهای غیبی و... ملموس و در واقعیت محقق شده‌اند و احساساتی را برای حادثه‌ای مشخص یا امتحان یا... برنمی‌انگیزند؛ بلکه خبرهای واقعی هستند که با تمام جزئیات محقق می‌شوند، و با آنچه وی درباره سرکوب و قلع‌و‌قمع و خودفریبی با استفاده از برانگیختن احساسات جدید - که مثلاً در مثال قبلی ما را آماده امتحان می‌کنند مطرح می‌کند، ارتباطی ندارند.

امتحان می‌شود. مسلط می‌شویم و این هدفی متعالی و ارزشمند است؛ در حالی که ما ملاحظه می‌کنیم او با آنچه خودش قبلاً طرح کرده، به تناقض گویی دچار شده است؛ اینکه ما وقتی تسلیم این احساسات جدید تولیدشده به وسیله رؤیاها برای خودفریبی بشویم، ناچار خواهیم بود به منطقی و عقل سلیم پناه ببریم!

در اینجا یک پرسش پیش می‌آید: آیا آنچه عقل سلیم و منطقی ما را به آن می‌خواند جز رسیدن به بالاترین اهداف بلند و ارزشمند قابل دست‌یافتن در زندگی انسان است؟

پس «هدف» در هر دو طرف مخالف، در فرضیه ادلر، یکسان است. آیا این تناقضی آشکار نیست؟

این علاوه بر تناقضات ضمیر ناخودآگاه هوشیار فرض گرفته‌شده و اشکالات و پرسش‌های بی‌پایانی است که پیش می‌کشد، و بنده نمی‌خواهم بار دیگر آن‌ها را تکرار کنم.

ادلر فهم «نمادها» را به هر فرد به‌صورت جداگانه برمی‌گرداند.

ادلر می‌گوید:

«لازم است ما رؤیاها را به تدریج درک کنیم و آن‌ها را به روش خاصی برای هر فرد، تفسیر کنیم؛ از این‌رو، وضع قوانین کلی که معانی نمادها و تشبیهات موجود در رؤیاها را توضیح دهد ناممکن خواهد بود. هر «نماد» در نوع خود منحصر به فرد است و تنها به خود آن فرد اختصاص دارد و رؤیا چیزی جز نتیجه سبک خاص زندگی آن فرد نیست و از فهم شرایط محیط بر آن فرد نتیجه می‌شود.»^۱

به این ترتیب او با فرضیه «نمادهای قدیمی اندوخته‌شده» یا «ذهن جمعی» و میراث و افسانه‌های قدیمی که به آن نیاز دارد، مخالفت می‌کند و نمادگرایی خاصی را برای هر عنصر در رؤیا تصور می‌کند و این نمادگرایی برای هر فرد نیز مخصوص به خود اوست؛ در نتیجه

۱. معنی زندگی، آلفرد ادلر: ص ۱۴۸.

تفکری که «آدلر» ارائه می‌دهد راه را در برابر وضع معادلات کلی یا نمادهای ثابت قابل رجوع در تفسیرها، می‌بندد؛ و به این ترتیب خودش را ناچار می‌کند در موضع انکار قضیه رؤیاهای نمونه‌وار^۱ که همه روان‌شناسان به وجودش اقرار دارند و در میان مردم شایع است و تقریباً هیچ‌کسی نیست که این نوع از رؤیاهای را ندیده باشد، قرار بگیرد. حال چگونه وی در تعمیم نظریه خود برای همه رؤیاهای گروه بسیار بزرگی از رؤیاهای نمونه‌وار تکرارشونده مردم می‌تواند موفق عمل کند؟ رؤیاهایی که خودشان را به‌عنوان نمادهای عمومی مشترک، که در میان همه مردم با وجود اختلاف‌های فرهنگی، سن و سال، و جنسیت- مشترک هستند معرفی می‌کنند و نمی‌توان انکار کرد که قانونمند و هدفمند هستند؛ و این اشتراک را دانشمندان با علت‌ها و اسباب بسیاری علت‌یابی می‌کنند.

در حالی که «آدلر» برای خروج از این بن‌بست، برداشت دیگری از رؤیاهای نمونه‌وار ارائه می‌دهد، که در آن، برداشتی کلی با معانی چندگانه برای مجموعه‌ای از نمادهای نمونه‌وار- مثل پرواز، سقوط و تلف شدن، یا فلج شدن- ارائه می‌دهد، و بعضی از آن‌ها را به آثار تربیتی دوران کودکی یا برخی حوادث گذشته برمی‌گرداند و خودش را به وجود معانی ثابتی که تفسیری قابل قبول برای نمادهای نمونه‌وار و متداول بدهد- آن‌گونه که قبلاً درباره نمادهای رؤیاهای دیگر کرده بود- ملزم نمی‌کند.^۲

۱. رؤیاهای نمونه‌وار و متداول، مثل پرواز، سقوط، نابود شدن، امتحان، افتادن دندان، و رؤیاهایی از این دست.
۲. آدلر می‌گوید: بسیاری از مردم خواب پرواز می‌بینند و کلید فهم این رؤیا مثل دیگر رؤیاهای در احساساتی نهفته است که آن را برمی‌انگیزد. این رؤیا در ورای خودش، فضایی از شجاعت و احساس به توانمندی برای بالا رفتن و ارتقای فراتر از مشکلات بر جای می‌گذارد. این رؤیا تصویری از پیروزی بر سختی‌ها و برتری داشتن را به تصویر می‌کشد که آسان و بدون سختی‌چندانی حاصل شده است. این رؤیا به ما توان داده است خود را شجاع تصور کنیم و به آینده و جاه‌طلبی چشم بدوزیم. ما همانند دیگر انسان‌هایی هستیم که نمی‌توانند حتی در خواب هم از جاه‌طلبی‌های خود رها شوند.

این رؤیا می‌گوید: «آیا لازم است ادامه بدهم یا نه؟»

و پاسخ پیشنهادی این است که: «ادامه بده؛ هیچ مانعی وجود ندارد.»

با وجود اینکه او قبلاً کوتاه آمده و گفته است:

«و وقتی من به توصیف برخی الگوهای سنتی رایج اقدام می‌کنم، [در واقع] برای کمک به محقق شدن فهم عمومی رؤیایا و معانی آن‌ها، چنین می‌کنم، نه به منظور آوردن یک راهنمای دقیق کلامی که بتوان برای توضیح معانی نمادها و تشبیهات موجود در رؤیایا از آن بهره جست.»^۱

و او به این ترتیب خود را به ارائه تفسیر ثابتی برای نمادهای ثابت نمونه‌وار ملزم نکرده است، تا خود را در معرض نقد قرار ندهد؛ و او عملاً از این نمادها چیزی نمی‌داند، و آنچه ارائه کرده است تفسیری علمی نیست؛ بلکه بسیاری از واقعیت‌های موجود، با آن در تناقض است. مثال‌هایی که وی پیش می‌کشد مثل پرواز، سقوط، فلج‌شدن، تلف‌شدن، یا امتحان، -که طبق دیدگاه آدلر منجر به برانگیختن احساسات متناسب با رخدادی می‌شود که به ظهور این رؤیایا منجر شده است- این‌گونه نیست که همواره وقتی ما این رؤیایا را می‌بینیم به حال و وضعیت ما ارتباطی داشته باشد؛ بلکه چه بسا برعکس باشد؛ مانند رؤیای افتادن دندان که همان‌گونه که فروید توصیف کرده است- از رؤیایا نمونه‌وار و مرسوم است، و همیشه به فوت یکی از نزدیکان تفسیر می‌شود، و این با تجربه‌های بسیار، ثابت شده است؛ در حالی که بسیاری از حقایق علمی فقط بر اساس تجربه‌های فردی، ثابت شده‌اند؛ پس چرا از چنین میراث بزرگ تجربی استفاده نمی‌شود تا این نمادها یا دست‌کم بعضی از آن‌ها -که معانی و دلالتشان به‌شکل قطعی، روشن شده است- ثابت شود؟

از سوی دیگر سؤال دیگری را مطرح می‌کنیم: اگر فرض آدلر برانگیختن احساسات را

تعداد بسیار اندکی از مردم هستند که خواب سقوط را ولو برای یک مرتبه ندیده باشند، و این نشان می‌دهد ذهن بشری سرگرم حفاظت از خودش است، و بیشتر از تمرکز روی پیروزی بر دشواری‌هایی که با آن مواجه می‌شود، روی دوری از شکست متمرکز است؛ و این نکته برای ما قابل فهم‌تر می‌شود وقتی به یاد بیاوریم که به کودکان با توجه به مقتضیات آداب و رسوم، اخطار داده می‌شود و آموزش می‌بینند؛ با جمله‌هایی مثل:

«روی صندلی نایست!» «بیهوده با قیچی بازی نکن» «حریص و مشتاق باش... و از آتش دوری کن.»

۱. معنی زندگی، آلفرد آدلر: ص ۱۴۸.

برای هر رؤیایی که فرد در خواب می‌بیند ایجاب می‌کند که از یک سو متناسب با نماد، و از سوی دیگر متناسب با رخداد مدنظر بوده باشد، امثال چنین رؤیاهایی چه احساساتی را برانگیخته‌اند؟

و اگر از باب جدل کوتاه بیایم و بپذیریم چنین اتفاقی می‌افتد، چگونه شما خواننده گرامی معنی این نمادهای نمونه‌وار تکرارشونده برای همه مردم را به اعتراف خود او و دیگران و از جمله خود شما خواننده می‌توانی بشناسی؟ آیا واقعاً معنی آن نمادها را می‌دانی، در حالی که این‌ها، نمادهایی هستند که رؤیاهای ما تقریباً از آن‌ها خالی نیست؟ و این یکپارچگی در انتخاب یک «نماد» به‌خصوص از کجا آمده است تا تصویری باشد که میلیون‌ها نفر از مردم با رؤیاهای خود در یک لحظه آن را به کار می‌گیرند؟ و فایده استفاده از آن، به این شکل جمعی چیست، وقتی همه مردم یا بیشترشان تفسیرش را نمی‌دانند؟!

اما بازگرداندن این موضوع به تربیت، چنین چیزی را هم نمی‌توان با اطمینان بیان داشت؛ زیرا الگوهای تربیتی، نسبی و متنوع هستند و جوامع از مفاهیم یکسان تربیتی استفاده نمی‌کنند و حتی چه بسا در یک جامعه، با توجه به سطح معیشتی، مکان جغرافیایی، اعتقادات دینی، یا دیگر متغیرها، هر گروهی، الگوهای تربیتی متفاوتی نسبت به گروه دیگر داشته باشد؛ و به این ترتیب فرایند بازگرداندن، به این دلیل نقض می‌شود؛ زیرا رؤیاهایی که به‌طور مرسوم و به‌صورت نمونه‌وار نمادین هستند، با خصوصیت یگانگی در انتخاب نمادش توصیف می‌شود؛ پس چگونه این یگانگی با وجود اختلاف فرهنگ‌ها بین شرق و غرب و حتی میان خانواده‌های روستایی و خانواده‌های شهری و اختلافات دیگر از این دست، توجیه می‌شود!؟

و مهم‌تر از تمامی این‌ها، محقق شدن این رؤیاهای در واقعیت پس از گذشت مدت‌زمانی است؛ و پیشگویی‌هایی که محقق می‌شوند ارتباطی با احساساتی که رؤیا را برمی‌انگیزند ندارد، و بر خلاف آنچه ادلر فرض می‌کند، وضعیت بیننده رؤیا را منعکس نمی‌کند؛ بلکه چه بسا به‌طور کامل برعکس باشد. چه بسا رؤیا از چیزی خبر بدهد که احساسات کاملاً برعکسی را درباره آنچه رؤیا پیشگویی می‌کند، برانگیزد؛ مثالی برای روشن‌تر شدن مطلب: رؤیاهایی که

مردم می‌بینند و رخدادهایش بعد از گذشت چند صباحی محقق می‌شود با چشم‌پوشی از اینکه شادی‌آور، غم‌بار، ترسناک، اضطراب‌زا، یا نگران‌کننده باشد. اگر بعد از یک یا دو روز محقق شود ناگزیر پیامی که داشته است ربطی به احساساتی که آن را برانگیخته است ندارد؛ یعنی احساسات در اینجا امری ثانویه است. اگر نگوییم امری معکوس شده است. و ارتباطی به حالت بینندهٔ رؤیا ندارد. برای توضیح بیشتر اینکه نظریهٔ آدلر ایجاب می‌کند رؤیاهای تأثیری متناسب با پیام رؤیا در روان بینندهٔ رؤیا بر جای بگذارند و این، از نظر آدلر، همان «هدف» یعنی برانگیختن احساساتی معین است؛ طبیعتاً این دیدگاه، با رؤیاهای تحقق‌یافته الزاماً همراه نیست؛ به‌خصوص وقتی که دورهٔ محقق شدن رؤیا بسیار دور باشد و به چند روز یا چند هفته یا چند ماه یا حتی چند سال برسد. بعد از گذشت چنین دوره‌ای طولانی، از آن احساساتی که آدلر تصور کرده است دیگر چه چیزی باقی می‌ماند؟! و این دقیقاً همان چیزی است که در بسیاری از رؤیاهای دارای نمادهای با معنای متضاد، اتفاق می‌افتد، و این‌ها به‌شکل زیادی متعارف و مرسوم هستند؛ یعنی شما اندوهی می‌بینید و به شادی تعبیر می‌شود، یا برعکس، یک عروسی می‌بیند و به اندوه و مرگ تأویل می‌شود، و این بسیار اتفاق می‌افتد و رؤیاهای آن نیز بسیار اتفاق افتاده‌اند.

پس ناگزیر باید این نمادها قانونمند و با قصد و غرض بوده باشند، و منظور از آن‌ها پیامی مشخص باشد، و مرجعی که آن‌ها را فرستاده است هم باید آگاه بوده باشد، و فقط این نیست، بلکه باید بسیار بالاتر از توانایی ذهن و دانش ذهن و دانش اندوختهٔ انباشته‌شده در آن بوده باشد؛ چه به یاد بیاورد و چه به یاد نیاورد؛ و اگر چنین فرضی درست نباشد هرگز پاسخ‌هایی برای درک این نمادها نخواهیم یافت؛ زیرا روان‌شناسان با توسعهٔ روش‌های مطالعاتی توانسته‌اند به ناشناخته‌های نفس انسانی فرو بروند؛ ولی آن‌ها همواره در دام «تعمیم» گرفتار شده‌اند. هرکس موفقیتی جزئی به دست آورده، آن را برای دیگر جزئیات تعمیم داده، تا آنجا که او را وادار کرده براساس چیزی که خودش تصور کرده است حقایقی را بپوشاند، نه بر اساس آنچه حقیقت علمی واقع‌بینانه به او دیکته می‌کند؛ و این دقیقاً رویکردی است که منجر به

رمزگشایی از این نمادها به این صورت سطحی، و به دور از تکیه بر هرگونه مبنای صریح علمی برنامه‌ریزی شده، گردیده است!

بنده یک مثال به عنوان نمونه برای روش استفاده شده توسط فروید درباره رؤیاهایی که مشاهده و تفسیر کرده است، انتخاب کرده‌ام.

فروید می‌گوید:

«شبی در خواب دیدم که در ویتترین یک کتاب‌فروشی، مجله تازه‌ای از مجموعه تک‌نگاری‌هایی قرار دارد که برای متخصصان است و من عادت داشتم بخرم؛ تک‌نگاری‌هایی درباره هنرمندان بزرگ، تاریخ جهان، شهرهای مشهور، و غیره. نام مجموعه جدید، «سخنرانان سرشناس» یا «سخنرانی» بود و روی اولین جلدش نام دکتر «لیشر» درج شده بود.

وقتی خواستم این رؤیا را تحلیل کنم به نظرم غیرممکن می‌آمد که در رؤیایم نگران شهرت دکتر لشر، سخنران پُرچانه کارشکنان ملی‌گرای آلمان در پارلمان شده باشم. موضوع این بود که من چند روز قبل، چند بیمار جدید برای روان‌درمانی پذیرفته بودم، و حالا مجبور بودم ده یا یازده ساعت در روز صحبت کنم. پس آن سخنران پُرچانه، خود من بودم.»^۱

یعنی «فروید» به اختصار- رؤیای خودش را این‌گونه تفسیر کرده که بازتابی از حالت او در واقعیت بوده است؛ و او به دلیل مشغول شدنش به درمان بسیاری از بیماران در آن دوره‌ای که در آن خواب دیده بود پُرچانگی کرده بود. به همین دلیل روان او حالت پُرچانگی او را به این صورت بازتاب کرده بود که تصویر او روی جلد کتابی بود که عنوان یکی از مشهورترین خطیبان، به نام دکتر «لشر» را روی خود داشت و دکتر لشر کسی بود که به پُرچانگی و پرگویی شهره بود. این تفسیر یا تحلیل رؤیا، ما را در برابر چند پرسش قرار می‌دهد؛ شاید اولین آن‌ها

و مهم‌ترینشان این پرسش باشد: چه کسی می‌تواند توانایی‌گزینش چنین نمادگرایی‌ای را داشته باشد؟ و در رؤیای فروید، دلالت‌های استفاده از این نماد یعنی «دکتر لشر» چه بسا خصوصیت «پُرگویی» نبوده باشد؛ بلکه اینکه مثلاً یک «معارض» بوده است یا مثلاً عضوی از پارلمان بوده است، یا شاید دلالتی از شهرت او و حرف‌شنوی مردم از او بوده باشد؛ زیرا رؤیا اسم او را در جلد کتاب خطیبان آورده است، و احتمالات بسیار دیگری هم می‌تواند وجود داشته باشد.

این ما را در برابر دو احتمال قرار می‌دهد: اول، اینکه وضع‌کننده «نماد» دارای ادراک نیست و نمادها تصادفی هستند، و در این صورت قطعاً دیگر ارزشی برای تفسیر منطقی و مفید باقی نمی‌ماند؛ چرا که این گزینشگر به این ترتیب، در اصل کور و تصادفی، بی‌هدف، و غیرعادل بوده است و در نتیجه تفسیر از طرف تفسیرکننده یا تحلیل‌کننده، بر اندیشه‌ای بدون هیچ معیار یا قوانین منطقی که عقل سالم آن را بپذیرد صورت پذیرفته، و صرفاً یک تعامل سطحی بر اساس دیدگاه خودش بوده است و به‌طور کلی خالی از هرگونه ارزش و اعتبار علمی خواهد بود.

اما اگر وضع‌کننده «نماد» دارای ادراک و عاقل بوده باشد، انتخاب این «نماد» با قصد و هدف خواهد بود و این در بسیاری از رؤیایها بیشتر محتمل است. به عبارت دیگر: وضع‌کننده نماد، دارای ادراک است و می‌داند چه می‌کند و می‌داند چگونه آن نماد را برمی‌گزیند، و چرا این نماد باید باشد و نه چیز دیگر؟ و در صورت وجود این فرض (یعنی اینکه وضع‌کننده نماد، آگاه بوده باشد) نمی‌توان تفسیر خواب را نادیده گرفت یا تعبیر پوچی ارائه داد؛ زیرا رؤیا از طرف منبعی آگاه و عاقل صادر شده، و به آن صورتی که در فرض اول مطرح شد، کور و تصادفی نبوده است.

صاحبان نظریه‌های با رویکرد انکار رؤیایهای صادقانه، در میان این دو فرضیه در نوسان هستند؛ یک بار تمامی آنچه را که در رؤیایها هست، برگرفته‌های تصادفی روان‌شناختی می‌دانند، و بار دیگر آن‌ها را نمادهایی می‌دانند که بر اساس خواست خودشان تعبیرشان

می‌کنند و ملزم به این نیستند که این‌ها نمادهایی برگزیده بر اساس ادراک و آگاهی و علم قبلی باشند؛ و شاید بهترین راهی که برای برون‌رفت از این اشکال وضع کرده‌اند فرض نسبت‌دادن ادراک برای «ذهن ناهوشیار» و توانایی‌اش برای جهت‌دهی رؤیا بوده باشد؛ و این، بیش از آنکه یک تفسیر منطقی باشد، یک فرار محسوب می‌شود.

شگفت‌آور اینکه همه آن‌ها با صراحت و در مناسبت‌های متعدد ناتوانی خود را از ایجاد سازوکار مطلوب برای درک نمادها و دسته‌بندی آن‌ها و فهمیدنشان اعلام کرده‌اند و در نتیجه فرضیه‌های آن‌ها به‌طور کامل غیرواقعی و نامولّد بوده است.

یونگ می‌گوید:

«... من ناچار نیستم درستی تفسیر خود را درباره رؤیاها اثبات کنم - و این کارکردی است که جا دارد امیدی به آن نداشته باشی - بلکه باید به بیمار کمک کنم تا چیزی را ایجاد کنم که او را وادار به فعالیت می‌کند؛ و من در واقع با این گفته، ناتوانی خودم را ابراز می‌دارم: اینکه به او کمک می‌کنم تا در واقع «کارکرد خودم» را ایجاد کنم.»^۱

از این‌رو بعد از این ناتوانی، روان‌شناسان و در خط مقدم آن‌ها «فروید» ناچار شده‌اند در تلاش برای فرار و گریز از ایجاد یک توجیه حقیقی که علت نمادگرایی در رؤیاها را روشن می‌کند، تصور کنند نمادهای خاص، از خصوصیات ضمیر ناخودآگاه است؛ آنجا که او می‌گوید:

«این نمادگرایی، از خصوصیات تفکر ناخودآگاه است.»

آیا ناخودآگاه، خودش یک مقام و مرجع مستقل است؟

و آیا می‌تواند دلیلی برای سازوکار تولید نمادها توسط ناخودآگاه ارائه بدهد؟

و دلیل تجربی علمی برای اینکه ناخودآگاه در عمل - مسئول این نمادهاست چیست؟

و اگر به این معناست که اگر ناخودآگاه، مخزنی برای نمادها و به‌خصوص مخزنی برای میراث ملی و افسانه‌ها و موسیقی‌ها و موضوعات دیگری است که به یاد می‌آورد - و این امکان‌پذیر و شدنی است - این میراث کجا ذخیره می‌شود؟ در حالی که بیشتر این اطلاعات اساساً در حافظه موجود نیست؛ همان‌طور که در بسیاری از رؤیاها و به اعتراف بسیاری از پژوهشگران از جمله خود فروید این چنین است؟!

و حتی اگر جزئیات رؤیا در حافظه فرد پیدا شود، مسئول انتخاب این نمادها در رؤیاها چه کسی است؟ اگر تصادفی باشد که سؤالات قبلی بازخواهد گشت و دوباره خودنمایی خواهند کرد؛ یعنی چگونه می‌گویند رؤیاها معنی دارند و دارای قصد و هدفی هستند و بر اساس الگویی جریان می‌یابند، در حالی که انتخاب این نمادها تصادفی و به‌صورت نامولّد انجام می‌شود؟!

پیش از آنکه به موضوع «ضمیر ناخودآگاه» یا «ذهن ناهوشیار» بپردازیم، لازم است به تفسیر دانشمندان دربارهٔ پیشگویی برخی رؤیاها از امور غیبی، پیش‌بینی‌ها، ابداع‌ها، اختراع‌ها، و دیگر مسائلی که از ذهن انسان و آگاهی و ادراک او پوشیده است بپردازیم.

تفسیر دانشمندان درباره علت حضور غیبات، ابداعها و

چیزهای دیگر در رؤیاهای

دکتر «علی الوردی»^۱ برخی از این نظریه‌ها را نقل کرده است:

«بسیاری از پژوهشگران به پیشگویی‌های رؤیا پرداخته‌اند. این افراد در تفسیر رؤیا دو گروه شده‌اند...

اما گروه اول: این گروه، غالب پژوهشگران روان‌شناس را در زمینه رؤیاهای دربرمی‌گیرد. این عده سعی می‌کنند پیشگویی‌ها در رؤیاهای را با آن چیزی تفسیر کنند که عامل «اتفاق و تصادف»^۲ نام نهاده‌اند. از جمله کسانی که در تفسیر، این روش را در پیش گرفته، دکتر «ملاک جرجیس» متخصص مصری در حوزه روان‌شناسی است؛ و در ادامه، آنچه را که وی در این خصوص در مقاله‌ای که سال‌ها قبل منتشر شد، گفته است بیان می‌کنیم:

"درصد رؤیاهایی که برای مردم محقق نمی‌شود بسیار بیشتر از رؤیاهایی است که محقق می‌شود و هیچ پایه و اساس علمی‌ای وجود ندارد که به فرد عادی امکان بدهد در تفسیر رؤیاهای خود بر آن اعتماد کند... و حدی که محقق می‌شود معمولاً نتیجه تصادف یا توقع داشتن بیننده رؤیا برای اتفاق افتادن چیزی است که اتفاق افتاده است؛ هرچند با روشی ناآگاهانه بوده باشد؛ و به آن صورتی که بسیاری از مردم به اشتباه تصور می‌کنند، در

۱. علی الوردی (به عربی: علی حسین محسن الوردی) زاده ۲۴ اکتبر ۱۹۱۳، درگذشته ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۵، استاد دانشگاه، مورخ و جامعه‌شناس عراقی بود. او به میانه‌گرایی شناخته می‌شد و از پیشگامان دیدگاه سکولاریسم در عراق به‌شمار می‌رفت. او یکی از افرادی است که در جهان عرب شناخته‌شده و از پیشگامان جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی معاصر به حساب می‌آید و آثار فراوانی نیز از او در مغرب‌زمین ترجمه شده است. وی نامی آشنا در عرصه رشته‌های علوم اجتماعی برای هر دانشجو یا استاد این رشته در کشورهای عربی است. از این اندیشمند و متفکر اجتماعی تنها یک اثر به نام «وعاظ السلاطین» به فارسی ترجمه شده است. (مترجم).

۲. اصلاح عربی: «الاتفاق و المصادفة» (مترجم).

آن، چیزی از پیشگویی وجود ندارد. شخصی که ترس‌ها و نگرانی‌های روانی خود را روی موضوع خاصی که در بیداری از رخ‌دادنش می‌ترسد متمرکز کند، چه بسا رؤیاهایی سرشار از این احساسات دیده باشد، و به‌طور اتفاقی و غیرمنتظره خواسته باشد قسمتی از چیزی که در رؤیا دیده است یا حتی همه رؤیاهای برآورده شود؛ نه به‌دلیل خود رؤیا، بلکه به‌دلیل آنچه خود او به‌عنوان یک پایان منطقی برای شرایط محیط به خودش انتظار داشته است! و نکته‌ای که بیشتر از همه درستی این ایده را نشان می‌دهد این است که بیشتر رؤیاهای محقق نمی‌شوند؛ چه رؤیاهای نشان‌دهنده شرّ، و چه نشان‌دهنده خیر.^۱

پیش از آنکه به گروه دوم بپردازیم، مطلبی را که دکتر علی الوردی درباره علت وجود خبرهای آینده در رؤیاهای بیان کرده است، به‌اختصار بررسی می‌کنیم.

اول: این سخن او «درصد رؤیاهایی که برای مردم محقق نمی‌شود بسیار بیشتر از رؤیاهایی است که محقق می‌شود» در درون خود، اعتراف می‌کند که دسته‌ای از رؤیاهای پیشگویی‌هایی از آینده را خبر می‌دهند و در عمل نیز محقق شده‌اند، و این اگر به چیزی دلالت کند، تنها به وجود این رؤیاهای صادقه در پیشگویی‌ها اشاره می‌کند؛ در حالی که برخی دیگر این چنین نیستند؛ و این از نظر دینی چنین تفسیر می‌شود که برای رؤیای محقق نشده، دو احتمال وجود دارد: اول: اینکه این‌ها رؤیاهایی از طرف نفس بوده باشند؛ و دوم: این‌ها رؤیاهای صادقه‌ای هستند که در آن‌ها «بداء» حاصل شده^۲ و محقق نشده‌اند.

۱. رؤیاهای از منظر علم و عقیده، علی الوردی، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۲. شیخ جعفر سبحانی به‌طور مفصل بداء را در کتاب خود معرفی کرده است. قسمتی از مطالبی که او در صفحه ۳۳۹ و ۳۴۰ نوشته است:

«منظور از «بداء» در مقام اثبات وقوع تغییر در برخی مظاهر علم خدای سبحان است. علم آن معبود سبحان مظهاری دارد؛ از جمله چیزی که تغییر را نمی‌پذیرد؛ و از جمله، چیزی است که تغییر را می‌پذیرد. اما اولی: از آن یک بار با عنوان «لوح محفوظ» و بار دیگر با عنوان «ام‌الکتاب» یاد می‌شود. خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾ (بلکه آن، قرآن مجید است* در لوح محفوظ) و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَلِيلًا لِّعَلِيَّ حَكِيمٍ﴾ (و آن در ام‌الکتاب نزد ما بلندمرتبه و حکیم است).

سید احمد الحسن (علیه السلام) در باره معنی «بداء» می فرماید:

«پس از اینکه لاهوت مطلق بودن او را ثابت کردیم، می گوییم: گریزی نیست از

و حق سبحان می فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (مصیبتی نه در زمین و نه در جان های شما رخ نداد مگر پیش از آنکه آن را ایجاد کنیم در کتابی بود، به راستی که این، برای خدا آسان است).

«لوح محفوظ» و «ام الكتاب» را می توان به عنوان کتابی در نظر گرفت که در آن، بلاها و فتنه ها و نعمت ها و شادی هایی که انسان را در طول زندگی اش گرفتار می کند نوشته شده است؛ به شکلی که محو و اثباتی به اندازه سر سوزنی نمی تواند در آن دخالت کند؛ به همین دلیل اگر انسان می توانست به آن متصل شود، قطعاً از حوادث به همان صورتی که هست، بدون هیچ خطا و هیچ تخلفی آگاه می شد.

اما دومی: لوح محو و اثبات است که خداوند سبحان با این سخن خود به آن اشاره می فرماید: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّئُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (خدا هر چه را بخواهد محو می کند یا اثبات می کند، و ام الكتاب تنها نزد اوست).

در احکام ثابت، احکامی وجود دارند که وابسته به وجود شرط یا نبود مانع برایش هستند؛ و تبدیل و دگرگونی در آن، به دلیل دشواری برآورده شدن شرط یا تحقق مانع آن است. مثلاً ممکن است با توجه به مقتضیات آن، در زمانی معینی که مرتبط با آن مقتضیات است، در این لوح، مرگ نوشته شود؛ مگر اینکه این نوشته محو شود و چه بسا به تأخیر افتد و به جای آن، سلامتی نوشته شود، و این به خاطر فقدان شرط تقدیری اولیه یا پدید آمدن مانعی برای جلوگیری از تأثیر مقتضی بوده است.

تقدیر اولیه برای مقایسه حادث به مقتضایش فرض می شود؛ و تقدیر دوم با توجه به همه اجزای علت آن تصور می شود؛ پس وقتی چیزی، با مقتضایش مقایسه می شود که صدور آن، نیازمند وجود شرایط و عدم مانع است تقدیر وجودش ممکن می شود، و این، با توجه به همه اجزای علت آن است که از جمله آن ها شرایط و عدم موانع است، و با فرض عدم وجود شرایط و تحقق موانع آن، انجام نشدنش مقدر می گردد.

حال که این را فهمیدی، بدان: شاید پیامبر یا ولی به لوح محو و اثبات متصل شود، و بر «مقتضا» بایستد، بدون آنکه بر شرط یا مانع آن، واقف بوده باشد، و از وقوع چیز خاصی خبر بدهد؛ ولی چه بسا به دلیل عدم تحقق شرط آن یا تحقق وجود مانع برای آن، آن حادثه محقق نشود و این همان «بداء» در عالم اثبات است.

یا می توانیم چنین بگوییم: وقوع «بداء» بر اساس اثبات، از ثمرات «بداء» در عالم ثبوت است، و اخباری فراتر از انگشتان دست درباره این قسم از بداء وارد نشده است و بعد از فارغ شدن از آنچه در «ذکر حکیم» آمده است به آن ها خواهیم پرداخت.».

برای آشنایی بیشتر به کتاب «بحوث فی الملل و النحل» نوشته جعفر سبحانی، چاپ دوم، سال ۱۴۲۴ق، ناشر مؤسسه امام صادق (علیه السلام) مراجعه شود.

اینکه لاهوت مطلق با علم مطلق توصیف شود؛ در غیر این صورت اگر از چیزی آگاهی نداشته باشد، قطعاً ترکیب نور و ظلمت می‌شود؛ چراکه علت جهل و نادانی، ظلمت و تاریکی یا نقصان و کمبود است؛ و اگر این چنین باشد، الوهیت مطلق او از بین می‌رود؛ همان طور که اگر جهل و نادانی داشته باشد، قطعاً به غیر خودش نیازمند می‌شود و لاهوت مطلق بودن او با نیاز و نیازمندی اش - باطل می‌شود.

آنچه او در عوالم آفرینش آشکار کرده است، از علم اوست، تا هر مخلوقی را که بخواهد از آن آگاه کند، به آن آگاه نماید. این همان لوح محو و اثبات است و در آن برای هر حادث و اتفاقی احتمالاتی وجود دارد که وقوع هر کدام از آن‌ها، به بنده و شرایطی که به او احاطه دارد بستگی دارد؛ پس هنگامی که وقتش فرا برسد [یعنی شرایط برای وقوع یکی از احتمالات فراهم شود] یکی از آن‌ها اتفاق می‌افتد. اگر محو و اثبات نبود، قطعاً دعا از بین می‌رفت و معنایی جز عبث و بیهودگی نداشت. کسی که وجود محو و اثبات را قبول ندارد، در واقع می‌گوید کارها از دست خداوند خارج شده‌اند؛ یا این‌ها همان طور هستند که حق تعالی توصیفشان فرموده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَاناً وَ كُفْراً وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً وَ اللَّهُ لَا يَجِبُ الْمُفْسِدِينَ﴾ (و یهود گفتند: دست خدا بسته است؛ دست‌های خودشان بسته باد، و با این سخن که گفتند لعنت بر آن‌ها! دست‌های او گشاده است، به هر سان که بخواهد اتفاق می‌کند و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنده‌ایم؛ هرگاه آتشی برای پیکار برافروختند خداوند خاموشش ساخت، و آنان

در روی زمین به فساد می‌کوشند، در حالی که خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد.)»^۱

بنابراین اینکه درصدی از رؤیاهای محقق شده، بدون هیچ تفسیری باقی مانده باشند، شایستگی این گروه از رؤیاهای محقق شده را هرگز از بین نمی‌برد؛ بلکه ناتوانی کسانی را روشن می‌کند که آن‌ها را انکار می‌کنند؛ زیرا این در واقع انکار کردن چیزی است که واقعاً وجود دارد و در واقعیت محقق می‌شود، و آن‌ها به ایجاد آن اعتراف دارند، ولی بدون ارائه هیچ تفسیر منطقی برای این پدیده.

چنین مرسوم است که درباره هر پدیده جدیدی، تحقیقات در جریان باشد و شایان ذکر است که تحقیقات و آزمایش‌های علمی درباره این پدیده جریان دارد؛ اما مسئله زیاد یا کم بودن آن، عنصری با ارزش واقعی به حساب نمی‌آید. چه بسا پدیده‌ای شگفت‌انگیز فقط یک مرتبه رخ بدهد و دنیا شروع به انجام پژوهش‌ها و تحقیقاتی بی‌وقفه درباره‌اش کند و بودجه و تلاش و وقتی زیادی صرف آن کند، و به اینکه آن پدیده، منحصر به فرد بوده است توجهی نکند. پس چگونه وی این را دلیلی برای نادیده گرفتن رؤیاهای محقق شده، تصور می‌کند؛ علی‌رغم اهمیت زیاد این رؤیاهای، به‌عنوان پدیده‌ای خارق‌العاده و با وجود تکرار آن‌ها در هر زمان و رایج بودنشان در میان مردم در همه کشورهای و در هر سطحی از مردم و جنسیت؟

دوم: وی می‌گوید دلیل دیگر برای انکار، نبودن پایه و اساسی علمی است که بتواند رؤیاهای را تفسیر کند؛ و این با توجه به دیدگاه کسانی گفته می‌شود که از ارائه یک سازوکار علمی موفق برای فهم نمادهای رؤیاهای ناتوان هستند؛ و این، رویکرد روان‌شناسان است، نه یک رویکرد دینی؛ در نتیجه، در اینجا کلام به‌طور کامل وارونه است. ادیان، مفاهیمی برای نمادها ارائه کرده‌اند و در عین حال همواره کسی را معین کرده‌اند که می‌تواند تفسیر کند و بدون در نظر گرفتن تمامی این‌ها، رؤیاهایی که بعد از سپری شدن زمانی محقق می‌شوند خودشان را تفسیر می‌کنند و در بیشتر اوقات نیازی به تفسیرگر ندارند؛ اما ناتوانی روان‌شناسان از ایجاد

روشی روشن و ثابت برای تفسیر رؤیا، یا یافتن علت آن، به تعامل آن‌ها با همه رؤیایها بدون جداسازی و دسته‌بندی آن‌ها بازمی‌گردد. تمامی رؤیایها تفسیرپذیر و قابل فهم نیستند؛ بلکه بسیاری از آن‌ها تصادفی و نامنظم هستند و چیزی فراتر از تصاویری نیستند که واقعیت و افکار لحظه‌ای انسان را بازتاب می‌کنند.

در نتیجه این درهم‌آمیختگی وضعیت برای روان‌شناسان، به معنی [مجازبودن] نادیده‌گرفتن رؤیایهای پیشگویی‌کننده به این بهانه نیست؛ بلکه به معنی شکست آن‌ها برای دسته‌بندی درست رؤیایها به منظور پژوهش و تحقیق درباره‌شان، و ناتوانی در وضع پایه و بنیان‌های درست برای دسته‌بندی و فهم رؤیایها و استفاده از محتوای معجزه‌آسای آن‌هاست! به خصوص اینکه خود آن‌ها درباره رؤیایهایی سخن می‌گویند که پیشگویی‌های آینده‌نگرانه‌شان در عمل محقق شده است؛ در حالی که آن‌ها از ایجاد تفسیر علمی قابل قبول برای این پدیده خارق‌العاده ناتوان هستند.

سوم: تصادفی بودن: تفسیر تحقق رؤیایها با عبارتهایی مثل «تصادفی و اتفاقی بودن» واقعاً شگفت‌انگیز است؛ زیرا ما درباره حوادثی نادر سخن نمی‌گوییم؛ بلکه درباره پدیده‌های بسیار رایج در میان مردم سخن می‌گوییم که چه بسا شمارش آن‌ها در هر مکان و در هر زمان به دلیل فراوان بودنشان امکان‌پذیر نباشد؛ ولی این حقیقت که «رؤیایهای بازتاب‌کننده روان» در میان مردم بیشتر است، رؤیایهای راستین را به بهانه کمتر بودنشان، مُلغی نمی‌کند؛ از این رو امکان ندارد پدیده‌ای با این گستردگی، با عنوان «تصادفی» توصیف شود.

به‌علاوه ترتیب محقق شدن رؤیایها، تحقیقی اجمالی نیست؛ بلکه در بیشتر اوقات به صورت تفصیلی و با جزئیات بوده است؛ یعنی در رؤیای محقق‌شده، جزئیاتی وجود داشته است که بسیار دقیق محقق شده‌اند؛ تا آنجا که استفاده از «تصادفی بودن» برای آن‌ها ناممکن می‌شود. حال که رؤیایهای محقق‌شده برای یک فرد بسیار زیاد هستند، وقتی محقق شدن رؤیایها در میان بسیاری از مردم و در هر زمان گسترده شده باشد وضعیت به چه صورت خواهد بود؟!

دکتر علی الوردی می‌گوید:

«اول: انسان در یکی از رؤیاهای خود حادثه‌ای را دیده که جزئیات فرعی بسیاری داشته است و سپس بعدها راستی رؤیا محقق می‌شود؛ گویی بر پرده سینما ثبت شده است. رؤیا، صرفاً یک خبر نیست؛ بلکه جزئیات بسیاری در آن نمایان می‌شود و در واقع اگر این وضعیت ناشی از تصادف محض باشد، تصور جمع‌شدن تمامی این جزئیات در رؤیا برای ما دشوار می‌شود. قوانین احتمالات آماری، چنین احتمالی را بعید می‌داند.

دوم: برخی پیشگویی‌ها در رؤیاهای بعداً محقق می‌شود، به یک‌باره برای بیننده رؤیا ظاهر نمی‌شود؛ بلکه چند بار تکرار می‌شود؛ گویی هشدار از منبعی مخفی بوده است که سعی می‌کند انسان را متوجه خطری در آینده کند، و اینکه هشدار در طول بازه زمانی طولانی تکرار شود نادر نبوده است، و تفسیر چنین رؤیاهایی با عامل «تصادفی بودن» دشوار است. ما درباره «تصادفی بودن» می‌دانیم که بر اساس یک الگو و روش تکرار نمی‌شود مگر در موارد بسیار نادر.»^۱

بنده معتقدم کسی که در اینجا قائل به تصادفی بودن است مانند کسی است که منتظر دوست خود در زمان و مکان مشخصی است، و وقتی این دوست دقیقاً سر موعد می‌آید به او می‌گوید: از این دیدار تصادفی با تو خوشحالم!

چهارم: انتظار رخ دادن حوادث قبل از رخ دادن رؤیاهای اتفاقی است که چه بسا در حالاتی که ما انتظار رویداد به خصوصی را داشته باشیم صحیح باشد؛ مثل مثال غرق شدن کشتی که او پیش می‌کشد؛^۲ ولی مسائل شایع‌تر، مشابه این مثال نیست؛ مثل رؤیاهای ابداع‌ها و

۱. رؤیاهای از منظر علم و عقیده، دکتر علی الوردی: ص ۱۴۹.

۲. دکتر علی الوردی مثالی را برای توضیح می‌آورد: «مردی در یک کشتی بخار در دریا مسافرت می‌کرد. یک روز کشتی بخار گرفتار طوفان شدیدی شد. آن کشتی، کهنه بود و نمی‌توانست به راحتی در برابر طوفان مقاومت کند. دچار تکان‌های شدیدی شد و ساکنان خود را به شدت جابه‌جا کرد و مسافران دچار ترس و وحشت شدند. کسی که بیش از دیگران ترسیده بود دوست ما بود که تصور می‌کرد کشتی حتماً غرق خواهد شد؛ وی در همین حین به خواب می‌رود و در خواب می‌بیند کشتی بخار حتماً غرق خواهد شد. وی با ترس و وحشت بیدار شد و تصمیم گرفت در اولین بندری

اختراع‌ها و پیشگویی‌های تفصیلی یا اطلاعات ناشناخته یا وقایعی که فرد اصلاً به آن‌ها فکر نکرده یا به ذهن او خطور نکرده، یا رؤیاهایی که شخص دیگری درباره‌ او دیده است^۱ یا رؤیای بسیار دیگر. طبیعتاً این‌ها را نمی‌توان در ضمن این علت چهارم به حساب آورد.

اما درباره‌ گروه دوم که دکتر علی الوردی بیان می‌کند: گفته‌اند تفسیری که تحقق رؤیایها را به عامل «تصادف» مرتبط می‌کند تفسیری غیرقابل قبول است؛ این در حالی است که از نظر آن‌ها عامل تصادف، در تفسیر بسیاری از پیش بینی‌ها در رؤیایها درست بوده است؛ ولی به کاربردنش در تفسیر همه‌ آن‌ها صحیح نیست. در این پیشگویی‌ها، جنبه‌های اسرارآمیزی وجود دارد که تفسیرشان آسان نیست.

دکتر علی الوردی نمونه‌های بسیاری از رؤیایهای پیشگویی‌های شگفت‌انگیز آینده را آورده است که به بینندگانشان از حوادثی در آینده خبر داده‌اند و همان طور که خبر داده‌اند در عمل اتفاق افتاده‌اند؛ و نیز مجموعه‌ای از تحقیقاتی را بیان کرده است که پژوهشگران روی افرادی انجام داده‌اند که مانند این پیشگویی‌ها را خبر داده‌اند؛ ولی وی منبع این پیشگویی‌ها را بیان نکرده که آیا رؤیا بوده است یا مکاشفه (رؤیایی است که در بیداری رخ می‌دهد). به‌طور کلی منبع این پیشگویی‌ها می‌تواند رؤیایها باشد، هرچند افرادی که آن‌ها را بیان کرده‌اند به صراحت بیان نکرده و حتی چه بسا آن‌ها را به یاد نیاورده باشند؛ این طبیعی است و بسیار رخ می‌دهد و چه بسا برای شما هم اتفاق افتاده باشد. پیش می‌آید که هرکدام از ما در یکی از روزها بیدار شود، در حالی که احساس ناراحتی می‌کند یا خوشحال است یا می‌ترسد و اضطراب دارد؛ ولی

که کشتی به آن برسد پیاده شود و این تصمیم خود را عملی کرد. سپس بعد از اینکه کشتی آن بندر را ترک کرد، تصادفاً غرق شد. ماجرای آن مرد در میان مردم شایع شد و این حادثه را دلیلی برای صحت واقعه‌ای که رؤیا پیش بینی کرده بود دانستند؛ ولی واقعیت، خلاف آن بود؛ زیرا ترس، عاملی بود که باعث شد آن مرد آن رؤیا را ببیند و سپس کشتی بخار در یک اتفاق و تصادف غرق شد.» (رؤیایها از منظر علم و عقیده، ص ۱۴۷)

۱. حالت‌های موقوت بسیاری وجود دارند (به پیوست ۵ مراجعه کنید) که مردم رؤیاهایی درباره‌ نزدیکان خود می‌بینند؛ مثلاً از جایی دوردست درباره‌ حوادثی که برای آن افراد نزدیک اتفاق خواهد افتاد خبر می‌دهند.

دلیل این احساس خود را نمی‌داند؛ و این‌ها در حقیقت، تأثیر رؤیاهای شب گذشته است.

این‌ها برخی تجربه‌ها و آمارهای عده‌ای از پژوهشگران است که دکتر علی الوردی در کتاب خود نقل کرده است^۱ و ثابت می‌کند خبرهای مربوط به آینده به اندازه‌ای محتمل هستند که نمی‌توان آن‌ها را در ضمن تصادف به شمار آورد.

اول: تجربه آماری «اولیور لوج» در این زمینه، که وی در آن، وضعیت تعداد زیادی از مردم را بررسی کرد و مشاهده نمود ۱۳۰۰ نفر، یک بار در زندگی خود احساس شگفت‌انگیزی داشته‌اند که به آن‌ها خبر داده، واقعه مصیبت‌باری برای یکی از نزدیکان یا دوستان عزیزشان رخ می‌دهد و روشن کرد این احساس آن افراد فقط برای سی نفر محقق شده است؛ یعنی میانگین به وقوع پیوستن تقریباً به نسبت ۱ به ۴۳ بود؛ و اگر محقق شدن این پیشگویی‌ها به عنصر تصادف برگردانده شود، این درصد بسیار بالایی خواهد بود، و «لوج» با عملیات محاسبات آماری پیچیده، این نظر خود را تأیید کرد و از آن نتیجه گرفت باید میان ذهن کسی که اتفاق ناگواری برایش رخ می‌دهد و ذهن کسی که آن را پیشگویی می‌کند نوعی ارتباط ناشناخته وجود داشته باشد که دنیا تاکنون راز آن را هنوز کشف نکرده است.

دوم: پژوهشگری به نام «سدجویک» پژوهشی انجام داد و به نتیجه‌ای مشابه نتیجه «استاد لوج» رسید. او ۱۷ هزار حالت را بررسی، و آن را با آمار کلی مرگ‌ومیر مقایسه کرد؛ و به این ترتیب متوجه شد احساس انسان نسبت به مرگ یکی از عزیزانش ۴۴۰ برابر بیش از درست‌بودنش صرفاً بر اساس تصادف بوده است.

همچنین دکتر علی الوردی نظریه «مستر دن» را نقل کرده که به‌طور خلاصه به شرح زیر است:

«مستر دن اعتقاد دارد زمان پیش‌رو با همه حوادثش - مثل وجود گذشته در پشت سر ما - در برابر ما موجود است، و ما می‌توانیم با رؤیاهای خود، به آینده بنگریم؛ همان طور که

می‌توانیم به گذشته نگاه کنیم؛ با این ملاحظه که ما در بررسی رؤیایهای خود عادت کرده‌ایم به جهت گذشته خط زمانی توجه کنیم؛ بدون آنکه تلاش کنیم به جهت رو به جلو توجه نماییم. ما در این قضیه همانند کسی هستیم که از نردبان بالا می‌رود و روی خود را به جهت پایین برمی‌گرداند و او به این ترتیب جز پله‌هایی را که پشت سر گذاشته است نمی‌بیند؛ اما پله‌هایی که خواهند آمد در جهت بالاتر قرار دارند در حالی که او آن‌ها را نمی‌بیند و توجهی به آن‌ها ندارد؛ زیرا در پشت سر او پنهان شده‌اند و زمانی که صورت خود را به سوی آن‌ها برگرداند می‌تواند آن‌ها را ببیند.

رؤیایها از نظر «مستر دن» عبارت‌اند از مخلوطی چشم‌اندازهای گذشته و چشم‌اندازهای آینده؛ به همین دلیل به‌طور معمول مشویش و آشفته هستند؛ زیرا برای انسان دشوار است میان رؤیایهایی که از حوادث گذشته سرچشمه می‌گیرند و رؤیایهایی که از حوادث آینده ناشی می‌شوند تمایزی بگذارد.

«مستر دن» می‌گوید او روشی مخصوص برای ثبت رؤیایهای خود بلافاصله پس از بیدارشدن از خواب ابداع کرده است تا به این ترتیب تأثیر مبالغه را از آن حذف کند... وی با این روش توانست بخشی از رؤیایها را که به آینده اختصاص داشت مشخص کند و او اعتقاد دارد هر انسانی می‌تواند دست به انجام چنین کاری بزند...»^۱

نگاه به آینده در رؤیایها، همان چیزی است که ما به دنبال علتی برایش هستیم؛ اما سخن «مستر دن» هیچ معنایی ندارد؛ زیرا چیز جدید مطرح نمی‌کند؛ بلکه فقط خود سؤال را به‌عنوان جواب برگردانده است؛ پرسشی که باید به آن پاسخ گفت اساساً علت وجود اخبار آینده‌نگر در رؤیایهاست، و پاسخ «مستر دن» از این قرار است: زیرا انسان در رؤیایها به آینده نگاه می‌کند!

«مستر دن» نتیجه را به‌عنوان پاسخ ارائه می‌دهد؛ زیرا رؤیایهایی که دارای قابلیت انتقال بین گذشته و امروز هستند - آن‌طور که او می‌گوید - چگونه توانسته است به این جهان‌ها منتقل

شود؟ و آیا می‌توان این انتقال را تحت کنترل درآورد؟ و از آنجا که چنین کنترلی ممکن نیست، پس این اطلاعاتی از آینده که رؤیا منتقل می‌کند و صرفاً بر اساس طبیعت خود رؤیا آورده می‌شود و بیننده رؤیا تسلطی بر آنها ندارد چه ارزشی دارد؟ در نتیجه وجودی مستقل از آگاهی انسان وجود دارد که هرچرا بخواهد می‌رود و اطلاعات درستی را منتقل می‌کند (ما درباره رؤیاهای پیشگویی‌کننده صادق سخن می‌گوییم). او این اطلاعات را برمی‌گزیند و این وجود همان آگاهی بیننده رؤیا نیست؛ بنابراین همان پرسش قدیمی دوباره بازمی‌گردد: آیا دو هوشیاری وجود دارد که انسان را کنترل می‌کند؟ و...؟

در واقع نظریه «مستر دن» تفاوت چندانی با توضیح به‌وسیله «ضمیر ناخودآگاه» یا «ذهن ناهوشیار» ندارد. نقشی که «مستر دن» برای کشف آینده، به انسان خوابیده داده است، همان نقشی است که فروید و دیگران به «ذهن ناهوشیار» برای توضیح امور غیبی داده‌اند؛ به همین دلیل این دو رویکرد در واقع یک رویکرد هستند. هرچند او آشکارا به این مطلب تصریح نکرده باشد، ولی نظریه وی به همان نتیجه یعنی نسبت دادن این پدیده‌ها بر سمت‌وسویی غیبی منتهی می‌شود؛ سمت‌وسویی که یک مرتبه «ضمیر ناخودآگاه»، بار دیگر «ناهوشیار»، مرتبه دیگر «حس ششم» نامیده می‌شود،^۱ و همه آن‌ها ایده‌ها و فرضیه‌هایی را برای خروج از این تنگنا با تفسیری معقول و منطقی ارائه می‌دهند؛ در حالی که خالی از هرگونه «دلیل تجربی ملموس» هستند.

به آن بُعد ذهنی غایب بازمی‌گردیم که همواره ما را در برابر مجموعه‌ای از پرسش‌های سخت قرار می‌دهد؛ پرسش‌هایی که فیلسوفان و دانشمندان را در تمام دوره‌ها دچار حیرت و سرگردانی کرده است.

آیا این ذهن ناهوشیار، بُعدی هوشمند است؟ یا فقط یک حافظه مستقل است؟

۱. علمی نوین به نام «پاراسایکولوژی» یا «ماوراءالطبیعه» به موضوع «حس ششم» می‌پردازد. و در فصل پنجم این پژوهش، تمامی توانایی‌های خارق العاده انسان را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

و اگر ذهن ناهوشیار فقط یک حافظه باشد، آیا یک ذهن هوشیار، آن حافظه را پردازش می‌کند؟

و اگر این‌طور باشد پس چرا ذهن انسان، صراحت و صداقت خود را با خودش از دست می‌دهد و نمادها را انتخاب می‌کند؟

یا آیا این ناخودآگاه، ذهن مستقل و هوشیار دیگری است که انسان را کنترل می‌کند؟!

آیا این امکان‌پذیر است؟ اینکه دو ذهن، یک فرد را کنترل کنند؟!

و چه کسی امکان انتخاب از میان آن‌ها را دارد؟

و به این ترتیب همان سؤالات تقریباً پایان‌ناپذیر بازمی‌گردند؛ زیرا فرض گرفتن «ذهن ناهوشیار» به‌عنوان علت تولید رؤیایها و نمادها اساساً فرضی است ناتوان از پاسخ، و دلیل آن این است که آن‌ها یک مرتبه ذهن ناهوشیار را مخزنی برای حافظه‌های قدیمی، و بار دیگر آن را جنبه‌ای از جوانب ذهن فعال در اوقاتی معین، بار دیگر آن را جنبه‌ای از ذهن که به سرکوب اختصاص دارد، برمی‌شماند، و بار دیگر آن را مسئول امور خارق‌العاده می‌دانند. این فرضیه با تمام طرح‌هایی که درباره‌اش مطرح شده و بنده آن‌ها را بیان کردم یا بیان نکردم، به‌جای اینکه فرضیه‌ای علمی و مستند به حقایق علمی و آزمون‌های واقعی باشد، فرضیه‌ای مستند به نتایجی است که واقعیت آن‌ها را ایجاد کرده، ولی بدون هیچ علت یا عامل روشنی؛ به این ترتیب این فرضیه‌ها بیش از آنکه کلید حل معماهای تجدیدشونده از زمان‌های قدیم باشند، مدخلی برای یک «دور» هستند.

عجز و ناتوانی روان‌شناسان و روان‌پزشکان در توضیح و تفسیر ماهیت رؤیایها و نمادهایی که باعث می‌شود آن‌ها همواره در یک مارییج غیرقابل‌گریز گرفتار شوند، بی‌توجهی آن‌ها به مهم‌ترین بُعد در قضیه رؤیایهاست؛ یعنی ورود نفس و روح در رؤیا، و به‌دنبال آن یافتن بهانه‌ها و به‌هم‌بافتن ترفندهایی برای پیچاندن قضیه، آن هم فقط به‌دلیل اقرار نکردن به ناتوانی، و

اعتراف نکردن به شکست در برابر این پرسش‌های بزرگ.^۱ به همین دلیل «فروید» و دیگر کسانی که در پرداختن به این موضوع، رویکردی مخالف رویکرد دینی اتخاذ کرده‌اند تلاش کرده‌اند عاقدانه مسیرهای جایگزین و موازی برای دین و لاهوت ایجاد کنند تا بلکه بتوانند از این طریق، برای پاسخ به این سؤالات سخت، توضیحی بیابند.

با این حال «یونگ» با وجود توجهات فلسفی دینی خود، در توضیح قضیه رؤیاهای پیشگویی‌کننده مربوط به آینده، چندان بهتر از فروید عمل نمی‌کند؛ زیرا آن را با «ذهن ناهوشیار» یا آن‌طور که خودش نام می‌نهد «ذهن پنهان» توجیه کرده است.

یونگ می‌گوید:

«و این احتمالات در حد یک توضیح منطقی باقی می‌مانند؛ زیرا تفسیر اولیه رؤیاهای کار سختی نیست. سختی واقعی زمانی شروع می‌شود که رؤیاهای چیز ملموسی را به ما نشان دهد، و در بیشتر اوقات هم این‌گونه است؛ به‌خصوص وقتی رؤیاهای، نوعی پیشگویی از آینده را نشان می‌دهند. من نمی‌خواهم بگویم رؤیاهایی از این دست، از روی فوریت و نیاز، پیشگویی‌ها را در بر می‌گیرند؛ بلکه این رؤیاهای از نوع پیش‌بینی یا «اکتشاف» هستند. بنابراین این رؤیاهای کنایه‌هایی از احتمالات را در خود دارند، و از این رو کسی که از آن دور است قادر به توضیح آن نیست، و در بسیاری اوقات حتی برای من هم واضح نیست؛ در این هنگام به بیمار خود می‌گویم: «متوجه نمی‌شوم، ادامه بده.» و همان‌طور که گفتم «اثرگذاری» تنها معیار است و ضروری نیست بفهمیم چرا چنین «تأثیری» اتفاق می‌افتد؛ و این به‌خصوص برای رؤیاهایی صدق می‌کند که دارای تصاویر «میتولوژی: اسطوره‌شناسی» هستند و به این ترتیب گاه‌گاه تا آنجا شگفت‌انگیز و پیچیده می‌شوند که نمی‌توان تصدیقشان کرد؛ گویی دارای چیزی هستند که بسیار شبیه به «متافیزیک پنهان» است، و این‌ها تعبیرهایی از فعالیت روانی غیرمتمایزی است که در بسیاری اوقات، تفکر و ایده‌ای پنهان

۱. رؤیاهای پیشگویی‌ها، و موارد مشابه دیگر.

را در برمی‌گیرد.»^۱

«یونگ» در اینجا به بازگرداندن علت پیشگویی‌ها به «ذهن ناهوشیار» تأکید می‌کند؛ با اینکه یونگ دین‌دار است و فرض بر این است که او رؤیاهای مربوط به پیشگویی‌های غیبی را به وحی ارجاع بدهد و آن‌ها را به افسانه‌ای بودن متهم نکند؛ به‌خصوص با توجه به اینکه او پایبند جنبه علمی در برابر جنبه دینی است، توضیحی علمی ارائه نداده است؛ در حالی که او مجبور نیست از اصول شناخته‌شده خود چشم‌پوشی کند و این، اتهامی است که تا هم‌اکنون نیز با او بوده است؛ زیرا او در پرداختن به برخی مفاهیم علمی در حدودی که علم در آن‌ها متوقف می‌شود و کاملاً ناتوان به نظر می‌رسد، همواره به این موضع‌گیری معنوی دارای روح دینی تصریح دارد.

یونگ می‌گوید:

«وقتی مسئله، مسئله نیاز منطقی به آن چیزی است که ما آن را «زندگی روحانی» می‌نامیم و نمی‌توان آن را در دانشگاه‌ها و در مدارس و حتی در کلیساها به دست آورد، وضعیت به چه صورت خواهد بود. انسان می‌تواند چیزی را که این مؤسسه‌ها به او عرضه می‌کنند بپذیرد؛ زیرا چیزی که آن‌ها به او تقدیم می‌کنند فقط «سر» را لمس می‌کند ولی «قلب» را حرکت نمی‌دهد. در مثل چنین حالت‌هایی، اعتراف پزشک به عوامل معنوی در نگاه درست آن، دارای اهمیت حیاتی است، و باطن بیمار، او را به سمت آن چیزی می‌برد که به آن نیاز دارد، و برای او رؤیاهایی با محتویات دینی درست می‌کند؛ به‌طوری که راهی برای انکار آن وجود ندارد؛ و وقتی به منبع روحی این محتویات اعتراف نکند، در مواجهه دچار اشتباه می‌شود و در نهایت به شکست می‌انجامد.

مفاهیم عمومی درباره طبیعت معنوی، عناصری هستند که برای زندگی روانی شکل گرفته‌اند و ما از این طبیعت معنوی، بی‌نیاز نیستیم، و می‌توانیم آن‌ها را در همه مردمی که در سطحی از آگاهی قرار دارند - که آن‌ها را تا اندازه‌ای واضح می‌گرداند - مشاهده کنیم؛

از این رو نبودن نسبی یا انکار آن‌ها از طرف مردم متمدن، نشانه‌ای برای زوال است. این در حالی است که سایه علم روان‌شناسی از ابتدای شکل‌گیری تا به امروز به‌طور معمول عمدتاً با رویکردهای روانی در پرتوی علیت طبیعی کار می‌کرده است. وظیفه روان‌شناسی در آینده پژوهش دربارهٔ اکتشافات معنوی آن است؛ ولی تاریخ طبیعی ذهن، امروزه بیش از آنچه علم طبیعی در قرن نوزدهم شاهدش بوده، پیشرفت چندانی به خود ندیده است. ما به‌سختی شروع به تدوین یادداشت‌های خود دربارهٔ آگاهی‌های معنوی خود کرده‌ایم.

آن هنگام که علم روان‌شناسی جدید افتخار می‌کرد حجابی را کشف کرده که بر تصویر روان انسانی پرده کشیده است، تنها پرده‌ای که کشف کرد چیزی بود که برای پژوهشگر جنبهٔ بیولوژیکی مخفی شده بود. شاید ما بتوانیم وضعیت فعلی را با وضعیتی مقایسه کنیم که پزشکی در قرن نوزدهم گرفتارش بود؛ زمانی که مردم پژوهش از طریق تشریح را شروع کردند، در حالی که هیچ ایده‌ای -حتی به مقداری اندک- دربارهٔ فیزیولوژی نداشتند.»^۱

ولی علی‌رغم ادعای یونگ دربارهٔ اینکه علم، جنبهٔ بیولوژیک را آشکار کرده و نتوانسته است چیزی از جنبهٔ معنوی را آشکار کند، واقعیت آن است که بیشتر و حتی گزافه نگفته‌ام اگر بگویم مهم‌ترین- چیزهایی که در رؤیاهای هستند بر اساس یافته‌های علمی تفسیر یا توضیح داده نشده‌اند؛ بلکه علم آن‌ها را به جنبه‌ای ناشناخته از ذهن انسان واگذار کرده است.

فروید بر اساس فرضیات بدیهی روان‌شناسی تحلیلی که آن را به‌عنوان روش خود برگزیده است، اعتراف می‌کند «ناخودآگاه» پایه و اساسی است که نظریه‌اش بر آن بنا شده است؛ و حتی اگر وی چیزی به‌نام منطقهٔ ناخودآگاه را در انسان فرض نگیرد چیزی به‌نام «روان‌کاوی» وجود نخواهد داشت، و به اعتقاد من این، به‌دلیل وجود رؤیاهایی است که توضیح وجود و شکل‌گیری‌شان با روش علمی تجربی قابل قبول، دشوار است؛ همان‌طور که خود او این‌گونه توضیح می‌دهد.

فروید می‌گوید:

«و به این ترتیب می‌بینیم علم روان‌شناسی که فقط به مطالعات احساسات محدود می‌شود، نمی‌تواند این دو مشکل رؤیایها و خواب مغناطیسی (هیپنوتیزم) را حل کند.»^۱ و منظور او از واژه «احساس» جنبه ذهنی آگاهانه است که در برابر ناخودآگاه در ذهن قرار می‌گیرد.

او قاطعانه معتقد است ناخودآگاه از نظریه «سرکوب» گرفته شده است که به اعتقاد او، پیدایش منطقه ناخودآگاه در انسان، به سبب آن بوده است، و وی چیزی که سرکوب شده را به عنوان «مدلی برای ناخودآگاه» به شمار می‌آورد.

این «ناخودآگاه» به آن صورتی که فروید به تصویر می‌کشد چیست؟ و بعد از او چه کسانی بر رویکرد او تکیه کرده‌اند؟

در ابتدا باید بدانیم «فروید» با سیستم ذهنی انسان، به صورت مادی محض برخورد می‌کند؛ به طوری که از ملاحظات مذهبی که بسیاری از کارهای ذهنی را به روح یا نفس برمی‌گرداند تهی است.

مترجم دکتر محمد عثمان نجاتی می‌گوید:

«به نظر فروید همه پدیده‌های روانی چه خودآگاه و چه ناخودآگاه، و چه سالم بوده باشد و چه بیمار، فقط از نیروهای دینامیکی اصلی سرچشمه می‌گیرند که از ترکیب فیزیولوژیکی و شیمیایی موجود زنده، ساطع می‌شوند.»^۲

۱. من و او، فروید، زیر نظر دکتر محمد نجاتی، دار الشروق بیروت، چاپ چهارم، ۱۹۸۲: ص ۲۶.

۲. من و او، فروید، زیر نظر دکتر محمد نجاتی، دار الشروق بیروت، چاپ چهارم، ۱۹۸۲: ص ۱۷.

او ساختار ذهن را به سه سطح تقسیم کرده است:^۱

سطح خودآگاه یا هشیار؛ که «من» (خود) است.

سطح نیمه‌آگاه یا نیمه‌هشیار؛ که مرحله‌ای میان «من» و «نهاد» است.

و سطح ناخودآگاه یا ناهشیار؛ یعنی «نهاد».

سطح هوشیار یا خودآگاه از دستگاه ادراک حسی در انسان سرچشمه می‌گیرد.

او فرض می‌کند «ناخودآگاه» مرحله‌ای «ناشناخته» برای تولید ماده فکری «ناشناخته» است. سپس این ماده فکری به سطح دیگر یعنی «نیمه‌آگاه» منتقل می‌شود تا شکل بگیرد و آن ماده ناشناخته با ارتباطش در تصاویر کلامی مطابق با آن، واضح و روشن شود؛ و با این تطابق، آن ماده فکری ناشناخته از ناآگاهانه به آگاهانه تبدیل می‌شود.

سپس وجود «من» ایدئال (مثالی) را چنین به تصویر می‌کشد که نتیجه دگرگونی محرک‌ها در «نهاد» یعنی ناخودآگاه است و وظیفه این «من» ایدئال این است که جهان درونی را در برابر آنچه «من» از جهان بیرونی نشان می‌دهد، در «نهاد» جلوه‌گر نماید؛ و این کشمکش را نشان می‌دهد که میان «من» و «من ایدئال» به وجود می‌آید؛ کشمکش که در واقع -طبق دیدگاه فروید- اختلاف بین «چیستی» واقعی و «چیستی» روانی، یعنی بین جهان بیرونی و جهان درونی است.

وی به تقسیم‌بندی نقش‌ها و وظایفی می‌پردازد که ذهن بر اساس فرضیه‌های با احتمال تحقق اندک بر عهده می‌گیرد؛ در حالی که متقاعد نشده است زمینه‌ای که در آن وارد می‌شود، باز و قابل دسترس است و اینکه آیا سازوکار تحقق، از نظر علمی و تجربی به پایان رسیده است، و نتایج روان‌درمانی تا آن حدی موفق بوده است که بتوان آن‌ها را بر اساس فرضیات درست، معتبر برشمرد؛ و این قانع‌نشدن وی در بسیاری از تصریح‌های خود فروید،

روشن و واضح است، که ما برخی از آن‌ها را در فصل اول بیان کردیم، یا همان طور که یونگ یا دیگران علناً او را به آن متهم می‌کنند.

یونگ می‌گوید:

«معروف است که روان‌کاوی فرویدی محدود به کارکرد کشف جنبه پوشیده از ما و شرووری است که در درون ما قرار دارد، و او این دو را در آگاهی حاضر می‌داند؛ و به این ترتیب کاری نمی‌کند جز آنکه آتش خاموش جنگ داخلی را روشن می‌کند، و سپس آن را رها می‌کند تا به همان صورت حرکت کند، و بیمار نیز باید تا جایی که می‌تواند با این دیدگاه، تعامل داشته باشد. اما از بخت بد، «فروید» از این نکته غفلت کرده است که انسان، فقط در گذشته ناتوان نبوده است، بلکه حتی تا به امروز هم ناتوان مانده است از اینکه به‌تنهایی مهار همه نیروهای خود را در رویارویی با نیروهای تاریکی به دست بگیرد؛ و منظور من از این نیروها، نیروهای پنهان یعنی «ناخودآگاه» است.»^۱

فروید می‌گوید:

«روشن است که دیدگاه‌های ما از «خود» شروع شده است؛ همان طور که ارتباط‌های مختلف «خود» از یکدیگر متمایز شدند؛ و ما اکنون «خود» را در قوت و ضعفش می‌بینیم. او مکلف به انجام وظایف مهمی است. «خود» به فضل ارتباطش با دستگاه ادراک حسی به تنظیم فرایند ذهن در ترتیب زمانی می‌پردازد و این، با «انتخاب رویارویی آن با واقعیت» انجام می‌شود. «خود» به لطف واردکردن فرایند تفکر، به تأخیر در ایجاد حرکت اقدام می‌کند، به همان صورتی که دربارهٔ روزه‌های آن حکم می‌کند. موضع‌گیری «خود» دربارهٔ چیزی که با حرکت ارتباط دارد شبیه موضع دستوری پادشاه است که هیچ قانونی بدون اجازهٔ او نمی‌تواند به تصویب برسد؛ ولی با این وجود او بسیار تردید می‌کند از اینکه هر قانونی را که پارلمان تصویب می‌کند لغو نماید. همهٔ تجربه‌های زندگی که از بیرون صادر می‌شود

۱. نظریهٔ روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، ص ۲۳۰.

ثروت «خود» را زیاد می‌کند. اما «نهاد» جهان بیرونی دیگری در برابر «خود» است و می‌کوشد تا آن را مطیع خود کند؛ و «خود» تلاش می‌کند «لیبیدو»^۱ را از «نهاد» منصرف و دور کند، و تلاش می‌کند بارهای روانی را که از «نهاد» به سوی موضوع می‌آید به ساختارهای ذهنی تبدیل کند. «خود» به طریقی، به کمک «فراخود» که همچنان از نظر

۱. واژه لاتین libido به معنی میل و آرزوست... ارائه یک توضیح رضایت‌بخش از لیبیدو دشوار است. لیبیدو عبارتی است که از نظریه هیجان‌ات گرفته شده. ما انرژی را، که به‌عنوان یک مقدمه کمی در نظر گرفته می‌شود (با وجودی که در حال حاضر واقعاً قابل اندازه‌گیری نیست)، و آن غرابزی را که با هر آنچه تحت عنوان واژه «عشق» قرار می‌گیرد سر و کار دارند به همین نام می‌خوانیم.... (مترجم، برگرفته از کتاب زبان روان‌کاوی لاپلانیش و پونتالیس، منبع: سایت تداعی

ما پوشیده است، تجربیات دوران گذشته اندوخته شده در «نهاد»^۱ را باز پس می‌گیرد.»^۱

۱. نهاد، خود و فراخود: بنا بر نظریه زیگموند فروید، عصب‌شناس و روان‌کاو سرشناس اتریشی، شخصیت انسان از سه عنصر تشکیل شده است: «نهاد: اید»، «خود: ایگو» و «فراخود: سوپر ایگو». این سه عنصر در تعامل با یکدیگر، رفتارهای پیچیده انسانی را به وجود می‌آورند. «نهاد»، تنها مؤلفه شخصیت است که از بدو زایش انسان حضور دارد. «خود»، آن مؤلفه از شخصیت است که مسئول برخورد با واقعیت است. «فراخود»، آن جنبه از شخصیت است که دربردارنده تمام آرمان‌ها و استانداردهای اخلاقی و درونی است که ما از پدر و مادر و جامعه کسب می‌کنیم. جنبه نهاد یا «آن» (پارسی) یا اید (لاتین) یا ایس (آلمانی) یا ایت (انگلیسی) از شخصیت، کاملاً ناخودآگاه است و غرایز و رفتارهای ابتدایی را شامل می‌شود. رفتارهای ابتدایی مانند بازتاب‌ها، انگیزش‌ها و امیال و مخصوصاً امیال جنسی و پرخاش‌گرایانه را شامل می‌شود. نهاد، مخزن «لیبیدو» است که منبع اصلی نیروی غریزه‌ای است که به مطالبات واقع‌گرایانه پاسخ نمی‌دهد. «نهاد» (اید) بر اساس اصل لذت عمل می‌کند ... نهاد قسمت تاریک و غیرقابل تغییر شخصیت ماست و اطلاع ما از آن بر اساس آنچه از مطالعه رؤیاهای و روند شکل‌گیری نشانگان روان‌نژندی مشاهده کرده‌ایم ناچیز است و بیشتر آن، خصوصیت منفی دارد و می‌توان آن را با «خود» (ایگو) در تضاد دانست. ما با کمک قیاس به نهاد (اید) نگاه می‌کنیم: آن را به آشوب یا به یک ظرفی جوشان از هیجانات تشبیه می‌کنیم. نهاد (اید) مملو از انرژی‌ای است که از غرایز برمی‌خیزد ولی نظامی ندارد، هیچ اراده جمعی درست نمی‌کند، و فقط بر آن است که نیازهای غریزی خود را ارضا کند که تحت سلطه اصل لذت است.

«خود» یا «من» (پارسی) یا ایگو (لاتین) یا ایش (آلمانی) یا آی (انگلیسی) بخش سازمان‌یافته و منطقی ساختار روانی و میانجی بین نهاد، فراخود، و دنیای خارجی است. تبعیت از قوانین فرایند ثانویه تفکر، بر طبق اصل واقعیت هدایت می‌شود. خود (ایگو) در جهت ارضای غرایز اید به صورت واقع‌گرایانه قدم برمی‌دارد؛ به صورتی که در بلندمدت باعث سودش شود نه زیان. همچنین فروید اذعان دارد همچنان که خود (ایگو) سعی می‌کند بین نهاد (اید) و واقعیت خارجی میانجی باشد، اغلب خواسته‌های ناخودآگاه نهاد (اید) را زیر توجیحات عقلانی پیش آگاه خود می‌پوشاند که تعارض‌های نهاد (اید) را با واقعیت بیوشاند و واقعیت را در نظر بگیرد حتی وقتی نهاد (اید) سرسخت و غیر قابل انعطاف است. اصل واقعیت که خود (ایگو) بر اساس آن عمل می‌کند، یک مکانیزم تنظیمی است که باعث می‌شود فرد، ارضای فوری خواسته‌هایش را به تعویق بیندازد و بتواند به‌طور بهنجار در جامعه زندگی کند. به‌عنوان مثال بتواند جلوی انگیزشی که باعث می‌شود فرد مال دیگری را تصاحب کند بگیرد و در عوض آن را خریداری کند. خود (ایگو) ساختاری از سازوکار شخصیت است که شامل عملکردهای دفاعی، دریافتی، ادراکی و اجرایی می‌شود. خودآگاهی در خود (ایگو) جای دارد، در حالی که تمام فعالیت‌های «خود» (ایگو) خودآگاه نیستند....

فراخود یا «آبر من» (پارسی) یا سوپر ایگو (لاتین) اوپر ایش (آلمانی) یا اوور آی (انگلیسی) شامل دو بخش است: «وجدان» و «خود آرمانی». فراخود (ابر من) محصول عقده اُدیپ است و از طریق همانندسازی با والدین به وجود می‌آید. کنش «وجدان» به دو صورت است: پاداش دادن در برابر رفتارهای اخلاقی و ایجاد احساس گناه در برابر انجام

اقرار فروید در اینجا به سیطره کامل آگاهی انسان بر حرکت، مطلبی پذیرفته شده است، و به آن اندازه‌ای که برای خارج شدن کامل آن سیطره و کنترل از دستگاه ادراک حسی برگرفته شده از «خود» در فرایند تشکیل نمادهای رؤیاهای و خودفریبی به شکل هوشمندانه و مستقل نیاز به اثبات و توجیه هست، به اثبات و توجیه نیازی ندارد؛ و فراتر از آن، رؤیاهای ابداع‌ها و پیشگویی‌های مربوط به آینده و غیبی است که تجربیات و آگاهی‌های اندوخته شده قبلی آن‌ها را دربرنمی‌گیرد؛ همان طور که خود او یا نظریه پردازان مشابه او در جاهای متعدد این نکته را بیان می‌کنند.

بنده نمی‌خواهم در جزئیات آنچه فروید در روان‌کاوی، ساختارهای ذهن و تعاملات آن

اعمال غیراخلاقی.

فراخود (سوپر ایگو) مسئول درونی کردن قواعد فرهنگی است و معمولاً توسط اعمال ناشی از تأثیر والدین صورت می‌پذیرد. فروید ایده فراخود (سوپر ایگو) را از ترکیب مفاهیم پیشین «خود آرمانی» (ایگو ایدئال) و «یک انرژی روانی مخصوص که بررسی می‌کند که خود آرمانی (ایگو ایدئال) به ارضای خودشیفتگانه برسد... که ما به آن وجدان می‌گوییم.» برای فروید «جانشینی فراخود (سوپر ایگو) به این صورت توصیف می‌شود که یک مورد، از همانندسازی با الگوی والد صورت می‌پذیرد.» هنگامی که رشد ادامه می‌یابد «فراخود (سوپر ایگو) تأثیر آن‌هایی را که پا در جای والدین گذاشتند (مانند معلمین و افرادی که الگوی دیگران قرار می‌گیرند) نیز در خود می‌پذیرد.»

... فراخود (سوپر ایگو) کمال‌گراست. او قسمتی از ساختار شخصیتی را شکل می‌دهد که بیشتر بولی نه تماماً. ناخودآگاه است که شامل ایگو ایدئال‌های فرد (خودهای آرمانی فرد)، هدف‌های معنوی و قسمتی از روان که به آن وجدان گفته می‌شود که تمایلات، فانتزی‌ها، احساسات و اعمال فرد را تقد می‌کند و جلوی آن‌ها را می‌گیرد. «فراخود (سوپر ایگو) نوعی از وجدان است که اعمالی را که از نظرش خلاف هستند با احساس گناه مؤاخذه می‌کند. مثلاً اگر شخص رابطه‌ای خارج از ازدواجش با کسی داشته باشد.»

فراخود (سوپر ایگو) در تضاد با نهاد (اید) کار می‌کند. فراخود (سوپر ایگو) تمام تلاشش این است که خود را با هنجارهای اجتماعی تطبیق دهد، در حالی که نهاد (اید) تنها ارضای آنی می‌خواهد. فراخود (سوپر ایگو) احساس درست و غلط و وجدان ما را کنترل می‌کند. او به ما کمک می‌کند تا رفتارمان مورد قبول اجتماع واقع شود.

خواسته‌های فراخود (سوپر ایگو) معمولاً در تضاد با اید قرار دارد و از آن جهت خود (ایگو) گاهی برای میانجی‌گری بین آن دو به مشکل برمی‌خورد. (مترجم، منبع: ویکی پدیا فارسی، با اندکی تغییر)

مطرح کرده است وارد شوم؛ زیرا به دور از موضوع تحقیق ماست. فقط به جنبه‌ای از آن چیزی پرداختم که او برای واقعیت ذهن و سطوح ظهور دانش‌ها و افکار، و به خصوص ناخودآگاه یا «نهاد» ارائه کرده است؛ زیرا در نهایت این یک توجیه علمی برای تمام چیزهایی که دانشمندان و به خصوص فروید از توجیه آن ناتوان بوده‌اند شمرده می‌شود؛ از این رو تعریفی را که به طور خلاصه، مترجم دکتر محمد عثمان نجاتی بیان کرده است نقل خواهیم کرد:

«نهاد» بخشی از روان است که همه چیزهای موروثی، موارد ثابت در ترکیب بدن، و تمام چیزهای غریزی در طبیعت انسان را دربرمی‌گیرد. «نهاد» نه به طور منطقی رفتار می‌کند، و نه اخلاقی، و نه به واقعیت توجهی می‌کند؛ بلکه فقط به دنبال مقتضیات اصل لذت- به اشباع محرک‌های غریزی توجه دارد، و هر چیزی در «نهاد» پوشیده و ناآگاهانه است. به کتاب «مبانی روان‌کاوی» فروید مراجعه شود.^۱

این تعریفی که مترجم به طور خلاصه بیان کرده است در همان دایره ناشناخته باقی می‌ماند و درباره مسائل خارق‌العاده دیرینه موجود در انسان‌ها- همان‌طور که اندکی پیش‌تر بیان کردیم- توضیحی نمی‌دهد؛ اما اینکه ناخودآگاه مخزن حافظه و میراث‌هاست، هیچ‌کدام از توانایی‌هایی را که رؤیایها در خود دارند توجیه نمی‌کند؛ ولی فروید از کنار این موضوع بی‌اعتنا عبور نکرد، و این موضوع را چنین توجیه کرد و گفت:

«برای اولین بار در طول مطالعات خود درباره سازوکار رؤیا، این نوع از آزادی را در عملیات انتقال که رفتارها و غرایز ابتدایی به آن می‌پردازند مشاهده کرده‌ایم.»^۲

فروید تصور می‌کند قوانینی که ناخودآگاه را کنترل می‌کنند با قوانین منطقی حاکم در منطقه خودآگاه مخالفت می‌کنند، و این قوانین غیرمنطقی موجود در ناخودآگاه را «رفتارها و غرایز ابتدایی» نام می‌نهد؛ در حالی که قوانین منطقی‌ای را که عملیات ذهنی موجود در

۱. خود و نهاد (من و نهاد)، فروید، پاورقی ص ۴۱.

۲. خود و نهاد (من و نهاد)، فروید، پاورقی ص ۷۴.

شعور، در سیطرهٔ آن‌ها هستند «رفتار و غرایز ثانویه» نام می‌نهد.

ولی حقیقت -طبق اعتراف خود او که قبلاً بیان کردیم- چیزی کاملاً متفاوت را به ما نشان می‌دهد. رؤیاهای صادق، نتایجی شگفت‌انگیز و منطقی را تقدیم می‌کنند و در نتیجه توجیه ناتوانی از فهم قضیه و پوشاندن آن با این توجیه که در سیطرهٔ قوانین غیرمنطقی قرار می‌گیرند اشکالی بزرگی در میزان مقبولیت نظریهٔ روان‌کاوی شمرده می‌شود؛ و حتی اگر در عرصه‌های مهم روانی مثل درمان برخی بیماری‌ها موفق عمل کرده باشد، همچنان در ایجاد راه‌حل‌هایی که این پدیده‌های خارق‌العاده را تفسیر کنند ناتوان باقی می‌ماند.

این در حالی است که برخی از آن‌ها دربارهٔ توانایی‌ها و امکانات ضمیر ناخودآگاه پا را بسیار فراتر نهاده‌اند؛ آنجا که دانشمند روان‌شناس آمریکایی «ویلیام جیمز»^۱ می‌گوید:

«نیروی که جهان را حرکت می‌دهد در ذهن ناهوشیار شما نهفته است. ذهن ناهوشیار شما، با هوش نامحدود و حکمت نامحدودش شناخته می‌شود، و از سرچشمه‌هایی پنهان تغذیه می‌شود که «قانون حیات» خوانده می‌شوند، و هر چیزی، دریافت و انعکاسی بر ذهن ناهوشیار شما بر جای می‌گذارد. ذهن ناهوشیار برای رسیدن به این دریافت‌ها (انطباعات)، در عمل، تلاش‌های سختی انجام می‌دهد؛ از این‌رو بر شما لازم است افکاری درست و سازنده منعکس کنی.»^۲

ولی این تعریف، بیش از آنکه به سبک و سیاق تحلیلی و تجربی علمی نزدیک باشد به

۱. ویلیام جیمز (William James، زادهٔ ۱۱ ژانویه ۱۸۴۲ - درگذشته ۲۶ اوت ۱۹۱۰) فیلسوف آمریکایی و بنیان‌گذار مکتب پراگماتیسم بود. وی در زمینهٔ روان‌شناسی و فلسفه، مطالعات عمیقی داشت و به‌عنوان پزشک نیز به فعالیت مشغول بوده است. در زبان فارسی فلسفهٔ پراگماتیسم وی را «عمل‌گرایی» یا «اصالت‌دادن به عمل» ترجمه کرده‌اند؛ ولی در یک نگاه اجمالی، ویلیام جیمز منشأ حقیقت را در «سودمندبودن» یک امر یا قضیه می‌دانست. حقیقت به چیزی اطلاق می‌شود که «سودمند» یا «عملی» باشد. چیزی که «سودمند» نیست نمی‌تواند «حقیقت» باشد. (مترجم)

۲. قدرت ضمیر ناخودآگاه تو، دکتر ژوزف مورفی، * ناشر کتاب‌فروشی جریر: ص ۳۸.

* ژوزف مورفی (به انگلیسی: Joseph Murphy) (۱۸۹۸-۱۹۸۱) روان‌شناس و نویسنده آمریکایی ایرلندی‌الصل بود. (مترجم)

الگوی فلسفی نزدیک‌تر است؛ چنین نقش بزرگی باید به‌وسیله شواهد، دلایل و تحقیقات تأیید شود. به هر صورت او از وجود قدرت‌های خارق‌العاده ذهن ناهوشیار حمایت می‌کند که بدون شک لازم است به بُعد معینی نسبت داده شود نه اینکه به‌صورت شناور باقی بماند. این توانایی‌ها، یا از جمله بهره‌های انسانی هستند و انسان می‌تواند آن‌ها را کنترل و از آن‌ها استفاده کند، یا به حساب روح و جهان دیگر گذاشته می‌شوند که در ضمن دایره کنترل بدنی انسان (کنترل شیمیایی) وارد نمی‌شوند و در نتیجه اساساً بر انسان مادی اطلاق نمی‌شوند. این تعریف، تفاوت بسیار مهمی را که به اختلاف مهم بین دو رویکرد دینی و علمی اشاره می‌کند در نظر نگرفته است.^۱

دکتر سلمان دلیمی به‌طور خلاصه تعریف یونگ درباره «ناخودآگاه» را چنین بیان می‌کند:

«هر چیزی که من می‌دانم بدون آن است که حتی به آن فکر کنم، و تمام آنچه من می‌دانم ولی اکنون به یادش نمی‌آورم و هر چیزی که به‌صورت حسی درک می‌کنم بدون آنکه در ذهن هشیار به آن توجه کنم، یا هر چیزی که وجود دارد بدون آنکه وجودش را حس کنم، یعنی هر چیزی که به یاد می‌آورم یا می‌خواهم و انجام می‌دهم، و تمام چیزهایی که در آینده شکل می‌گیرد و قسمتی از حالت آگاهی می‌شود، تمامی این‌ها محتویات حالت ناخودآگاه است.»^۲

در این تعریف، ما بر چیزی که برایمان اهمیت دارد تمرکز می‌کنیم؛ یعنی به‌طور خلاصه: ظهور اطلاعات جدید از ناخودآگاه به آگاهی، بدون آنکه آن را در گذشته شناخته باشیم. طبیعتاً این تعریف، واقعیتی را توصیف می‌کند که همه را ملزم به پذیرش آن می‌کند. این اطلاعات، اگر اطلاعات فراموش شده باشند شاید برای حاضرشدنشان در ذهن، توجیهی پیدا

۱. این اختلاف گرد وجود روح از عالم ملکوت می‌چرخد؛ روحی که انسان را کنترل می‌کند و نه اینکه برعکس باشد؛ و در فصل چهارم به‌صورت واضح و مفصل خواهد آمد.

۲. جهان رؤیایها، دکتر سلمان دلیمی، ص ۳۸.

کنیم؛ ولی اشکال اطلاعات غیبی، همچنان باقی می‌ماند و نیازمند علت است؛ وگرنه چه معنایی دارد که همه این امکانات و احتمالات غیبی شگفت‌انگیز را به همان سیستم ذهنی نسبت بدهیم که اساساً از تولید آن‌ها ناتوان است؟! مگر آنکه مولد آن‌ها بیرون از این سیستم باشد؛ و این مطلب دیگری است که در هیچ حالتی نمی‌توان آن را به همان سیستمی که از فقدان تولید چنین محصولات جدیدی رنج می‌برد نسبت داد. پس این تعریف، در حد توصیفی برای چیزی خیالی که در واقعیت وجود ندارد باقی می‌ماند؛ دست‌کم درباره آنچه به رؤیاهای پیشگویی‌ها اختصاص دارد، محل اشکال باقی می‌ماند.

اما درباره این فرضیه‌ای که شاید منظور «یونگ» از آن، عوامل وراثتی باشد که با گذر زمان‌ها در میان نسل‌ها منتقل می‌شود، این طرح نیز وجود امور غیبی و پیشگویی‌هایی را که در آینده رخ می‌دهند توجیه نمی‌کند؛ زیرا با این شرط که فقط اموری از گذشته منتقل شوند چگونه این انتقال می‌تواند ابداعات نوینی را درک کند که بشریت قبلاً آن‌ها را کشف نکرده است^۱ یا چگونه پیشگویی‌های مربوط به آینده را درک کند؛ از این‌رو این اصطلاح جدید «ضمیر پنهان کلی و فراگیر» مهم‌ترین جنبه‌های ذهن ناخودآگاه را آشکار نمی‌کند.

اما دانشمند روان‌شناس، آدلر، با همان اهتمام و توجه دیگر دانشمندان هم‌عصرش درباره موضوع «ذهن ناهوشیار» به این موضوع نپرداخت؛ آن‌گونه که همکارش «یونگ» بیان می‌کند:

«... توجه‌نکردن او به ضمیر پنهان، غفلتی است که او را تا سر حد انکار کامل آن

می‌رساند.»^۲

و اگر او در نهایت مفهوم «ذهن ناهوشیار» را پذیرفته باشد، این برخلاف میل باطنی‌اش در روش تعاملی وی با حالت‌های بسیاری بوده که بیانشان کرده است؛ مثل حالت‌های

۱. اکتشافات دانشمندان شیمی‌دان، فیزیک‌دان و دیگران به سبب رؤیاهای؛ مراجعه شود به پیوست ۲.

۲. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، ص ۷۳.

شب‌اداراری غیرارادی در کودکان، یا گریه، یا راه‌رفتن در خواب؛ و تمامی این‌ها را به محرک‌های روانی غیرارادی در روان کودکان برمی‌گرداند که آن‌ها را به انجام این کارها تشویق می‌کند، تا توجه خانواده و نزدیکان خود را جلب کنند؛ با اینکه در نهایت تصریح می‌کند دلیلی برای آنچه می‌گوید ندارد!

آدلر می‌گوید:

«چنین حالت‌هایی به‌وضوح، تأثیر قوی ذهن را بر جسم نشان می‌دهد، و به نظر می‌رسد ذهن، فقط بر انتخاب علائم جسمانی تأثیر نمی‌گذارد، بلکه تمام موضع‌گیری‌ها را کنترل می‌کند. من دلیل مستقیمی بر درستی این فرضیه در دست ندارم، ولی تمامی قرائن به صحت این فرضیه اشاره دارند...»^۱

این فرض او که انسان عمدأ و به‌صورت هدفمند به‌منظور دیگری، به بسیاری رفتارها پناه می‌برد، ارتباطی با آن رفتارها ندارد؛ مثل گریه‌کردن یا راه‌رفتن در خواب با هدف جلب‌توجه محیط خودش مثل خانواده و خویشاوندان؛ و به این معنا خواهد بود که ذهن، در خواب شروع به کنترل رفتارهای انسان می‌کند و او را وادار می‌کند کارهایی بامنظور و هدفمند انجام بدهد؛ یعنی در این صورت، این کارها، ارادی هستند و در نتیجه چنین ذهنی به‌صورت مستقیم، فعال، پرنرژی و اثرگذار در جهت‌دهی رفتار و کارهای انسان خواهد بود. با این حال، سردرگمی بزرگی وجود دارد که نویسندگان با تمایز قائل‌نشدن میان ذهن ناهوشیار و ذهن هوشیار، گرفتارش شده‌اند. دکتر ژوزف مورفی می‌گوید:

«در حالی که بیدار هستی یا در خوابی عمیق فرو می‌روی، ناخودآگاه شما کاری را انجام می‌دهد که از آن نه خسته می‌شود و نه متوقف؛ بدون هیچ مساعدتی از طرف ذهن هوشیار شما، بر همه کارکردهای حیاتی در بدنتان تسلط دارد. به‌عنوان مثال در طول خواب، تپیدن قلب شما با همان ریتم همیشگی ادامه می‌یابد، و گوش‌ها از کار بازنمی‌ایستند، و سازوکار

دم و بازدم ادامه می‌یابد و هوای پاک را به همان روشی که در زمان بیداری فرومی‌برد تنفس می‌کند، و ذهن ناهوشیار شما فرایند هضم و ترشح هورمون‌ها و... را کنترل می‌کند.^۱

بنده متوجه نمی‌شوم چگونه می‌توان وظایف غیرارادی طبیعی مغز را به «ضمیر ناخودآگاه» نسبت داد؟! تمامی این وظایف به‌طور یکسان در خواب و بیداری در ضمن وظایف مغز قرار می‌گیرند. توانایی‌های مغز در کارهای غیرارادی یا آنچه کارکردهای «دنیوی» نامیده می‌شود، بسیار زیاد هستند و کنترل آن‌ها توسط مغز به‌صورت غیرآگاهانه به‌شکلی خاص، از طریق «سیستم عصبی اتونوم»^۲ انجام می‌شود. حتی برخی افرادی که به تمرین‌های ریاضتی و کارهای به‌خصوصی می‌پردازند می‌توانند کارهای غیرارادی را کنترل کنند؛ مثل متوقف کردن قلب؛ و حتی با صرف‌نظر از چنین امکانی، این کارکردها، با اصطلاح «ضمیر ناخودآگاه» یعنی چیزی که اصطلاحاً می‌تواند از نظر تفکر و ادراک و ابداع و دیگر کارکردهای ذهن هوشیار، به‌طور کامل به‌عنوان جایگزینی برای ذهن هوشیار در نظر گرفته شود. هیچ ارتباطی ندارد؛ و این نکته‌ای است که همان‌طور که در تعریف‌های گذشته آمد، بسیاری از متخصصان به آن اعتقاد دارند.

در حالی که ما می‌بینیم برخی از آن‌ها تصور می‌کنند ضمیر ناخودآگاه، جنبهٔ بارور و مولد خودِ ذهن را تشکیل می‌دهد؛ ولی برای به‌سخن‌درآوردن و فهم آن، به مکانیسم‌هایی نیاز دارد تا مهارت‌ها و آگاهی‌ها و ابداع‌ها را به دست بیاورد؛ در حالی که این‌ها، در ضمن مسئولیت ذهن هوشیار قرار می‌گیرند؛ که این یعنی این دیدگاه، تفاوت چندانی با تعریف‌های قبلی ندارد.

«استوارت هالروید» پژوهشگر متخصص در زمینهٔ رؤیاهای می‌گوید:

«... کسانی که دوست دارند رؤیاهای خود را جمع کنند تا به‌شکل بهتری چیزهایی را

۱. قدرت ضمیر ناخودآگاه تو، ص ۴۲.

۲. سیستم عصبی اتونوم (ANS) مسئول فعالیت‌های غیرآگاهانهٔ بدن است؛ مثل فعالیت‌های قلبی-عروقی، اعمال گوارشی، و تنظیم دما. فعالیت‌های سیستم عصبی اتونوم به دو دسته تقسیم می‌شود: سمپاتیک: مثل پاسخ‌های جنگ و گریز؛ و پاراسمپاتیک: حفظ حیات، مثل تغذیه و تولیدمثل. (مترجم)

از ذهن ناهوشیار خود درک کنند، می‌توانند مصالحی را که از رؤیایها به دست می‌آورند از طریق صید رؤیایها به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای چندان برابر کنند^۱... و رؤیایهایی را که به این روش جمع‌آوری شده است می‌توان با چند روش، بر اساس اختلاف آن‌ها، آزمود و تفسیر کرد؛ زیرا تعامل با این «منطقه بسیار حاصلخیز از ذهن» قوانینی مشخص ندارد؛ بلکه فقط اشاره‌هایی کلی وجود دارد. ثابت شده است هرکس به رؤیایها توجه نماید و با اصرار و هوشمندی روی آن کار کند، حتماً معرفت و قدرتی به دست می‌آورد، و چه بسا شخص بیداری که رؤیایهایش را صید کرده است همان روز توانسته باشد یکی از رؤیایهای بزرگ خود را برآورده کند. دانشمند روان‌شناس، یونگ، نگارنده کتاب ارزشمند روشنگرانه «تعبیر رؤیایهای بزرگ» می‌گوید این رؤیایهای ارزشمند، غالباً به‌راحتی میان دسته‌های مرجانی درهم‌تنیده ذهن، لیز می‌خورند و پنهان می‌شوند.^۲

این طرح نیز چیزی را تغییر نداده است؛ زیرا چیز جدیدی نیاورده است که پرسش‌های همچنان پابرجا را پاسخ بگوید. در نظر گرفتن رؤیایها به این شکل، مرجعیتی را که استوارت برای رؤیایها پیشنهاد کرده است (منطقه بسیار حاصلخیز ذهن) توجیه نمی‌کند. این منطقه، توانایی ارسال پیام‌های مستمر و روزانه را دارد تا رؤیایهای بزرگ را ارسال کند. این چنین

۱. روش صید رؤیایها: «استوارت هالروید می‌گوید: ساعتی با صدای زنگ ضعیف، آن‌ها را هر دو ساعت در طول شب بیدار می‌کند (زیرا بسامد زمانی مراحل رؤیا در خواب - که با حرکت سریع چشم‌ها مربوط است - به این صورت است) و تمام چیزی که فرد نیاز دارد، علاوه بر نور ملایم در کنار تخت، یک کاغذ و قلم یا دستگاه ضبط صداست تا رؤیایهای خود را قبل از آنکه جزئیاتش از هم بیاشد ثبت کند، و به این ترتیب می‌تواند اکتشافی منظم از جهان رؤیایها داشته باشد.

وی می‌گوید: فردی که رؤیا را دیده است لازم است اندک تکنیک‌های اساسی بعدی را در نظر داشته باشد:

۱. به‌شکل ناگهانی بیدار نشو؛

۲. با رؤیا باقی بمان، و درباره‌اش تأمل کن، بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای به هیچ‌یک از جزئیات زندگی آگاهانه‌ات که به جزئیات رؤیا مربوط می‌شود؛

۳. رؤیایها را در مجموعه‌هایی دسته‌بندی کن و تلاش کن ارتباطهایی میان رؤیایهای هر مجموعه، پیدا کنی.

(رؤیایها: ص ۵۴، راجی عنایت)

۲. معنی رؤیایها و عجایب دیگر، راجی عنایت، ناشر دارالشروق قاهره، چاپ اول ۱۹۹۵: ص ۵۴ و ۵۵.

توضیح‌دانی، فقط یک برگردان به‌همراه همان توضیحات قبلی است و چیز جدیدی در آن نیست تا وجود آن منطقه حاصلخیز و خارج‌شدنش را از آگاهی ما به‌طور کامل و به‌صورت منطقی توجیه کند؛ در حالی که از نظر عقل‌های محدود ما، از امکاناتی فوق‌طبیعی و ناممکن برخوردار است.

تعداد بسیار زیادی از نویسندگان و فیلسوفان به فلسفه «ذهن ناهوشیار» گرایش پیدا کرده‌اند و بنده باور ندارم، ناتوانی و نقصانی که از تعریف‌های روان‌شناسان روشن می‌شود مجالی برای پذیرش مطالبی را بدهد که نویسندگان توضیحات فلسفی ارائه می‌دهند؛ توضیحاتی که مستند به رؤیاهای فرضیاتی هستند که محقق‌شدن میزان درستی آن‌ها - اگر نگوییم ناممکن است - دشوار است؛ زیرا طبق روشی که در نظریات ثابت‌شده استفاده می‌شود، در چهارچوب رویکرد تجربی علمی قرار ندارند؛ از این رو بسیاری از این نویسندگان، بیش از اینکه برای روبرویی با چنین مسائل غامضی به ماهیت متزلزل رویکرد علمی توجه داشته باشند، به طرح افکار و فرضیات با ماهیت فلسفی اهتمام دارند.

اقتباس زیر به‌اختصار برداشتی است که دکتر سلامه موسی از «ذهن ناهوشیار» ارائه کرده است. وی می‌گوید:

«... تقلید و شبیه‌سازی، یکی از اصول تفکر ذهن ناخودآگاه است، و روشن کردیم ارزش آن در «الهام» است؛ از این رو شگفت‌زده نمی‌شویم که نخستین دانش‌انسان بر اساس جادوی «شبیه‌سازی» بوده باشد؛ کما اینکه ذهن ناخودآگاه قبل از ذهن آگاه بوده است. اسطوره‌های مذهبی، جایگاه سحر را در انسان، به‌خاطر نخستین تعهدش به تمدن دینی، برگرفتند، و تمامی اسطوره‌هایش از کارکرد ذهن ناخودآگاه بوده‌اند. گفتیم این ذهن، همان‌طور که از رؤیاهای ما پیداست، صفات مجرد را درک نمی‌کند و به‌جای آن‌ها افرادی را قرار می‌دهد که به‌صورت نمادین به آن‌ها اشاره می‌کنند. ما عظمت را می‌فهمیم و آن را در رؤیا به‌صورت مردی بزرگ مشاهده می‌کنیم. به این ترتیب وقتی انسان شروع به آفرینش نظریه‌ای برای خلقت کیهان کرد، چیزی موافق با آن پیدا نکرد، مگر اینکه این خلقت را به افرادی توانمند نسبت بدهد. الهه‌های باستانی رومی‌ها، مصری‌ها، یونانی‌ها و دیگران،

نخستین تلاش‌ها برای ایجاد نظریهٔ خلقت بوده‌اند؛ ولی وقتی «ذهن آگاه» بعد از این تلاش‌ها به مسیر نوین علمی هدایت نشد و نظریاتی مجرد وضع کرد، به روش «ذهن ناخودآگاه» تکیه کرد تا با نمادسازی نیروهای طبیعی به وسیلهٔ افرادی بزرگ، اسم الهه را بر آن‌ها اطلاق کند. و در ورای اسطوره‌ها، ادبیات با همهٔ شاخه‌های آن یعنی همهٔ صنایع زیبای ادبی از جمله شعر و نثر و صورت‌بخشی و تمثیل و ساختارسازی شکل گرفت. مشغولیت ذهن آگاه در ابتدا به این اسطوره‌ها بود و سپس به تدریج مستقل شد. اگر ما در ادبیات با همهٔ صنایعش تأمل کنیم متوجه می‌شویم بیش از آنکه بر تفکر آگاهانه استوار باشد بر خاطره‌ها استوار است؛ و خاطره‌ها، همان طریقهٔ ذهن ناخودآگاه است.»^۱

شاید بارزترین چیزی که سلامه موسی ارائه کرده است توانایی ذهن ناخودآگاه برای تفکر، و استقلال آن در ارائهٔ تصاویر و افکار و احساسات بوده باشد، و این یعنی دوگانگی واضحی وجود دارد؛ یعنی استقلال ذهن ناخودآگاه در تصمیم‌گیری‌های کاملاً مستقل از تصمیم‌های ذهن آگاه؛ و نویسنده در سخن خود، بر این دوگانگی تأکید می‌کند: «ذهن ناخودآگاه قبل از ذهن آگاه بوده است.» و این نیز بر دوگانگی دلالت می‌کند، مگر اینکه منظور این بوده باشد که ذهن انسان در اسلوب تفکر و ادراک خود دربارهٔ امور، ارتقا و تکامل پیدا کرده و سطح فکری ابتدایی خود را به سطح بالاتر ارتقا داده است؛ به این ترتیب سخن اول خودش را نقض کرده است. دو ذهن باطنی و ظاهری، وجود حقیقی ندارند. تمام آنچه انسان ابتدایی با تفکر سطحی و ساده‌اش احساس می‌کرد یا به آن فکر می‌کرد، یکی از مراحل قد کشیدن عقل بشری به جایی است که اکنون به آن رسیده است؛ پس این دوگانگی که در نهایت به صورت قهری- به توجیه نتیجه‌های معنوی می‌رسد کجاست؟

اما تلاش برای درهم‌آمیختن اوراق و افکار به این صورت، با این توجیه که خاطره‌ها از وظایف «درون» است، چنین توجیهی، نه افکار را بی‌نیاز می‌کند و نه چیزی به آن اضافه می‌کند. خاطره‌ها، ادبیات و صنایع ادبی همه در ضمن افکار و تدبیر ذهن آگاه قرار می‌گیرند؛

در نتیجه بر معرفت و آگاهی در هر عرصه، استوار هستند؛ از این رو می‌بینیم استعدادها، تنها از طریق مطالعه، آموزش و حفظیات شکوفا می‌شود، و این‌ها همه از مشخصات ذهن هوشیار است.

بنده اعتقاد دارم همین کافی است تا بدانیم وجوه مشترک ثابتی برای فهم ذهن ناهوشیار وجود دارد و تعریف آن در میان اکثریت غالب روان‌شناسان، جهت پنهان و ناشناخته‌ای از ذهن را نشان می‌دهد و در ضمن دایرهٔ پتانسیل‌های ذهنی ذخیره‌شده در خود فرد قرار می‌گیرد؛ ولی انسان توانایی کنترل تولیدات ذهن ناهوشیار را ندارد؛ همان طور که نظرات متفاوتی دربارهٔ توانایی ذهن ناهوشیار برای تفکر و تجرید وجود دارد و برخی تأیید و برخی انکار می‌کنند، ولی با نتیجه‌گیری نهایی که همه به آن اقرار دارند یعنی نمادها، امور غیبی و... ناگزیر باید در مقایسه با ذهن آگاه انسان، از توانایی تفکر، مدیریت و تجرید، به صورت پیشرفته و متکامل و برتر برخوردار باشد؛ چه این نتیجه را بپذیرند یا آن را نپذیرند. در اینجا روی این ناهمگونی تأکید می‌کنم؛ زیرا این نکته‌ای است که در نهایت همه را ملزم می‌کند. آن‌ها به وجود بُعدی الهی که به ذهن (یا عقل) با دانش‌های خارق‌العاده یاری می‌رساند اقرار ندارند، و چیزی هم نمی‌یابند که حصول آن را توضیح بدهد. پس ساده‌ترین انتخابی که باقی می‌ماند، فرض وجود ذهن ناهوشیار پنهان است، تا هر چیزی را که از توضیحش ناتوان هستند و مقید به قوانینی نکرده‌اند تا آن را مشخص کند یا جایگاه آن و طبیعت عملکردش را به شکلی منطقی و قابل فهم روشن کند، به این ذهن یا ضمیر بسپارند.

ذهن ناهوشیار -طبق آنچه روان‌شناسان بیان کرده‌اند- جنبه‌ای کاملاً ناشناخته است و هیچ توجیهی برای توانایی‌های فوق‌العاده‌اش وجود ندارد و تمام چیزهایی که ارائه شده فقط توصیفات برای آن بوده است؛ به عنوان مثال این گفتهٔ فروید که «مانند کوه یخ» است، یعنی آنچه پنهان است (ذهن درونی) بسیار بزرگ‌تر از آن چیزی است که آشکار است (یعنی ذهن ظاهری)، تنها توصیفی برای وضعیت ذهن بشری است.

ولی ما چگونه می‌توانیم دربارهٔ مهم‌ترین مسئله‌ای که لازم است تشخیص داده شود و

معین گردد آگاهی حاصل کنیم؟

آیا این بخش بزرگ‌تر کوه یخی، در دایرهٔ انسان قرار دارد؟

طبیعتاً همه به این اقرار دارند؛ اینکه «ذهن ناهوشیار» و «ذهن هوشیار» دو وجه از یک فرایند هستند؛ ولی ما هیچ دلیل حقیقی و واقعی ندیدیم که این نظر را اثبات کند؛ در حالی که دلیل، ضد آن، موجود است و این دلیل، نیازمند بودن انسان به تمامی آن توانایی‌ها، در طول آگاهی خودش است.

اما توجیه آن با سرکوب و بازدارندگی و...، در فصل گذشته به بحث و بررسی آن پرداختیم، و اگر جز رؤیاهای دارای پیشگویی‌ها، اشکال دیگری برای این توجیه‌ها وجود نداشت همین کفایت می‌کرد و ما را از تمامی این بحث‌ها و گفت‌وگوهای کافی و وافی برای پوشش موضوع، بی‌نیاز می‌کرد.

می‌ماند «بعد فلسفی» که در قضیهٔ عقل (ذهن) به صورت کاملاً عمیق فرورفته است؛ ولی ورود در آن، هیچ چیزی به تحقیق ما اضافه نمی‌کند؛ زیرا ما به این علوم تجربی پرداختیم تا از حقایق و مسلمات آگاه شویم، نه برای پرسه‌زدن در فرضیه‌ها و طرح‌های فلسفی که ابتدا دارد ولی انتهای ندارد؛ با توجه به اینکه بسیاری از روان‌شناسان برای رسیدن به برخی نتایج، راهی از روش‌های فلسفی را در پیش گرفته‌اند، ولی در حقیقت این کار، جز دور شدن، چیزی بر آن‌ها نیفزوده است. نزدیکی رویکرد فلسفی و روان‌شناسی به یکدیگر، اجازهٔ چنین اشتراکی را در موضوع بحث می‌دهد، حتی اگر رویکرد فاقد راه و روش تجربی بوده باشد؛ و وضعیت در اینجا مثل وضعیت دیگر علوم زیست‌شناسی و تطبیقی (علوم مبتنی بر مقایسه و سنجش) نیست.

یونگ می‌گوید:

«... تا همین اواخر، علم روان‌شناسی شاخه‌ای خاص از فلسفه بوده است... و تشابه

درونی بین فلسفه و روان‌شناسی از اینجا می‌آید که هر دو «سیستم مبتنی بر اندیشه»

هستند و درباره موضوعی بحث می‌کنند که نمی‌توان به‌طور کامل آن را آزمود؛ در نتیجه فهم آن بر اساس رویکرد محض تجربی، ممکن نیست.»^۱

از این رو این تحقیق را تنها به اندیشه و تفکرات روان‌شناسان محدود کردم؛ زیرا این علم، با ارائه نظریات و اثبات نظریاتش و به‌خصوص از طریق تشریح، علم فیزیولوژی، وراثت، دستگاه‌های نوار مغزی (EEG) و ام آر ای و دیگر تجهیزات مدرنی که به دانشمندان اجازه می‌دهد به بررسی آنچه در مغز و اعصاب و سلول‌های عصبی جریان دارد بپردازند، به یک علم تجربی تبدیل شده است.

می‌ماند جنبه دینی که دو نقش متفاوت برای قوای عقلانی در نظر می‌گیرد، و بدن و روح ایفای دو نقش را بر عهده دارند. ما در فصل آینده به دیدگاه دینی خواهیم پرداخت، ولی آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد اشاره به این نکته است که بسیاری از دانشمندان رویکرد دینی را در تفسیر عقل به کار برده و ایده دوگانگی، یعنی وجود روح را به‌عنوان پرچمدار معرفتی و عقلی همراه با وجود مادی عقل (ذهن) در انسان پذیرفته‌اند؛ و این، نکته‌ای است که بسیاری از آن‌ها - که در پیشاپیش آن‌ها فروید قرار دارد - نپذیرفته‌اند. «یونگ» یکی از هم‌عصران فروید و از جمله ردکنندگان رویکرد تک‌بعدی در فهم قوای عقلانی بوده است.

یونگ می‌گوید:

«من اگر به چیزی جز به ارزش‌های طبیعی اعتراف نکنم و همه‌چیز را در سطح فیزیکی تفسیر کنم، از شأن و منزلت تکامل معنوی (روحانی) در بیماران خود کاسته‌ام یا عمداً مانع آن شده‌ام یا حتی آن را نابود و ویران کرده‌ام؛ و اگر صرفاً به تفسیر روحانی و معنوی چنگ بزنم در فهم طبیعی انسان دچار اشتباه شده‌ام و در حق او در عالم موجودات به‌عنوان یک موجود طبیعی، ستم روا داشته‌ام. دلیل بیشتر خودکشی‌هایی که در طول دوره‌های

روان‌درمانی رخ می‌دهد بروز همین اشتباهات بوده است.»^۱

و نیز می‌گوید:

«اگر روان (نفس) مکانی را در بر نمی‌گیرد، پس جسم ندارد. بدن‌ها می‌میرند، ولی آیا چیزی نامرئی و غیرجسمانی هم می‌میرد؟

به‌علاوه در نظر داشته باش که از نظر من، زندگی و «روان»، وجود دارند قبل از آنکه بتوانم «من» را بر زبان بیاورم؛ و هنگامی که این «من» مثل وضعیت خواب یا کُما مخفی می‌شود - همان‌طور که از ملاحظهٔ دیگران و رؤیاهای خود آموخته‌ایم - زندگی و «روان» پابرجا می‌مانند؛ پس چرا «ذهن ساده» در حالی که در برابر چنین تجربیاتی قرار دارد، در زندگی ما به انکار روح در زندگی ما در خارج از بدن می‌رسد؟ جا دارد بگوییم من در این خرافه و افسانهٔ مورد ادعا هیچ‌گونه لغو و بیهودگی نمی‌بینم، مگر به مقداری که تحقیقات دربارهٔ وراثت یا غرایز، آشکار کرده‌اند. اگر به یاد داشته باشیم چگونه انسان تمدن‌های گذشته، همواره به رؤیاهای و خواب‌های خود مراجعه می‌کرد تا معلومات خود را از آن‌ها بگیرد، می‌توانیم به‌آسانی بفهمیم چرا معرفت متعالی - حتی الهی - در گذشته به نفس (روح و روان) منتسب می‌شد؛ و اینکه گفته شود «وجود مخفی» (ناخودآگاه) دارای ادراکات بسیار لطیفی است، این عرصه را با کمتر از تحیر و سرگردانی نمی‌توان توصیف کرد؛ بلکه حتی سخنی است حقیقی، و جوامع ابتدایی، رؤیایها و خواب‌ها را منابع مهمی برای معارف و دانش‌ها می‌دانستند؛ زیرا بزرگ‌ترین تمدن‌ها مثل تمدن‌های هندی و چینی به این حقیقت اعتراف می‌کنند و بر این پایه و اساس پایه‌ریزی شده‌اند؛ به‌طوری که این منبع را به‌عنوان راه و روشی برای شناخت و معرفت ذاتی برگرفتند و هم‌زمان به اوج شفافیت و آرامش فلسفی و عملی دست یافتند. وقتی ما شأن و جایگاه ناخودآگاه را بالا می‌بریم و آن را به‌عنوان منبعی برای شناخت و معرفت در نظر می‌گیریم، برخلاف آنچه عقلانیت شگفت‌انگیز ما دوست دارد تصور کند، در سایه و در تاریکی‌های مرکب، گمراه و سرگردان نمی‌شویم. ما تمایل داریم باور داشته باشیم که تمامی معرفت در نهایت فقط از بیرون

۱. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ: ص ۱۸۹.

می‌آید؛ با این حال، امروز یقین داریم بُعد پنهانی دارای محتویاتی است که ما را به‌سوی معرفتی سوق می‌دهد که وقتی در آگاهی قرار می‌گیرد، نهایتی نخواهد داشت.»^۱

باید بدانیم یگانه‌انگاری، این تفکر را پایه‌ریزی می‌کند که عقل و بدن، دو وجود جدا از یکدیگر نیستند و آن‌ها یک جوهر هستند؛ و ما در اینجا با توجه به وجود رؤیاهای صادقانه، اعتراض خود را نسبت به این مکتب (طرز تفکر) ثبت می‌کنیم؛ رؤیاهایی که دارای دانش‌هایی هستند که برای انسانی که این مکتب تعریفش می‌کند، قابل دستیابی نیست. این تعریف قطعاً یک دایره بسته، و دانش‌های به‌دست‌آمده از آن، محدود به عالم مادی خواهد بود که تحت سیطره قوانین فیزیکی است؛ و در نتیجه این قوانین، کنترل‌کننده و درک‌کننده تمام کارها و تولیدات انسانی است و لازم است در ضمن عرصه در دسترس برای ترکیب بیولوژیکی بدن انسان قرار بگیرد. آن‌ها قطعاً نمی‌توانند دلیلی را ارائه دهند که برای انسان با این ترکیب یگانه‌اش، جهشی در زمان‌مکان یا حتی جهش‌های ابداعی و معنوی را فراهم کند، و همین ناتوانی، به‌تنهایی، برای اثبات شکست این مکتب یگانه‌انگار در مواجهه با این آزمون، کافی است.

اما درباره مکتب دوگانه‌انگاری، اگر کسانی که به این دیدگاه اعتقاد دارند از رویکرد دینی برای دوگانه‌انگاری پیروی نکنند مثلاً روشی که یونگ در پیش گرفته است. این مکتب نیز در برابر این آزمون، ناتوان خواهد بود و برای پیشگویی‌های آینده و موضوعات دیگر پاسخی نخواهد داشت؛ این با صرف‌نظر از اشکالاتی است که به‌صورت تفصیلی برای این دیدگاه بروز می‌کند؛ همان‌طور که یونگ، درباره ذهن ناهوشیار و اینکه تاریخ باستانی پر از دانشی دارد که در طول زندگی انسان به او یاری رسانده است، چنین نظری دارد؛ اما وقتی مکتب دوگانه‌انگار همان مفاهیم دینی متداول در میان مردم را اتخاذ کند، بنده اعتقاد دارم با آنچه قبلاً بیان کردیم تعارضی ندارد و در نتیجه اصلاً نیازی به بحث و بیان آن نداریم.

به دور از تمامی این مکاتب و روان‌شناسان اولیه، آزمون‌های جدید هنوز به مسئله تشخیص مؤثر حقیقی در آگاهی انسان می‌پردازند و تلاش می‌کنند بفهمند این مؤثر آیا ذهن ناهوشیار است یا ذهن هوشیار؟ و واقعیت ضمیر ناخودآگاه چیست؟

دانشمند علوم اعصاب «جان دلن هیل» تحقیقی را درباره سهم ناخودآگاه در تصمیم‌های ما ارائه کرده است^۱ و برخی آزمون‌های تصویربرداری با ام آر آی (تصویربرداری با تشدید مغناطیسی) نشان داده است تصمیم‌هایی که انسان اتخاذ می‌کند به مدت هفت ثانیه قبل از شروع به کار آگاهی، توسط ناخودآگاه آماده و اتخاذ شده‌اند.

طبیعتاً این محقق (جان دلن) اعتقاد ندارد این پدیده، بر تصمیم‌های پیچیده‌ای مثل خرید منزل و نظایر آن منطبق باشد؛ از این رو چنین پرسشی را مطرح کرده است: به نظر می‌رسد ما در بیشتر اوقات در وضعیت خلبان اتوماتیک قرار داریم؛ حال آیا ذهن‌های آگاه ما می‌توانند در موقع لزوم به صندلی فرماندهی بازگردند؟

از این رو وی این تحقیقات را برای بررسی امکان پذیر بودن پیش‌بینی تصمیم‌گیری‌های افرادی که برخی آزمون‌ها روی آن‌ها انجام شد پیش از آنکه آن‌ها تصمیم خود را بگیرند ادامه داد.

پژوهشگر «جان» این توانایی برای پیشگویی چند ثانیه قبل از تصمیم‌گیری‌ها را مثل زنجیره‌ای از تکه‌های دومینو توضیح می‌دهد که وقتی نخستین آن‌ها انداخته می‌شود بقیه هم می‌ریزند و چند ثانیه لازم است تا به آخری برسد که این آخری، وظیفه مرکز تصمیم‌گیری را بر عهده دارد (اشاره‌ای به زنجیره فرایندهای مغزی که برای تصمیم‌گیری انجام می‌شوند). پرسشی که مطرح می‌شود: آیا این زنجیره طولانی، بیرون از اراده فرد اتفاق می‌افتد؟ یا فرد می‌تواند در آن مداخله کند و مثلاً آخرین مهره را بیرون بکشد و تصمیم را قبل از اینکه گرفته

۱. فیلم مستند «ذهن» ... نشنال جئوگرافی www.youtube.com/watch?v=YxMc3qANQMs

شود، متوقف کند؟

وقتی آزمون‌ها با دستگاه‌های نوار مغزی (EEG) انجام شود روشن می‌شود که مغز هوشیار، می‌تواند تصمیم‌ها را در مراحل نهایی بگیرد. آزمون، به صورت زیر اجرا شد:

شخص در یک بازی دودویی قرار داده می‌شود؛ به طوری که وقتی نور سبزی را روی نمایشگر روبروی خود می‌بیند باید دکمه‌ای را که در برابرش قرار دارد فشار بدهد؛ با فشار دادن این دکمه وی یک امتیاز به دست می‌آورد، ولی اگر در حالی که نور، قرمز باشد و دکمه را فشار دهد یک شکست محسوب شده، امتیاز منفی می‌گیرد.

از سوی دیگر در مقابل، شخص پژوهشگر نشسته است تا سرعت فعالیت مغز را اندازه بگیرد و ببیند آیا در زمانی که نور قرمز روشن می‌شود فرد آماده حرکت شده است تا تصمیم فرد اشتباه حساب شود؟ و با وجود اینکه پژوهشگر «جان» انتظار داشت باید بتوان تصمیم‌گیری را با قطعیت پیش‌بینی کرد، ولی او به ناگاه متوجه شد این انتظار اشتباه بوده است؛ زیرا این آزمون نشان داد مردم می‌توانند حرکات را تا مراحل خیلی پایانی لغو کنند.

از این آزمایش روشن شد فرایندهای شیمیایی که در مغز رخ می‌دهند از تصمیم‌گیری‌های انسان پشتیبانی می‌کنند و در نهایت به اتخاذ تصمیم، منجر می‌شود. این عملیات در ضمن چهارچوب فرایند ذهنی آگاهانه قرار می‌گیرد؛ زیرا با کارکرد مؤثرها و محرک‌های آگاهانه انجام می‌شود و در نتیجه تا حدی شبیه عملیات برنامه‌ریزی شده‌ای است که کامپیوتر وقتی از آن می‌خواهی برخی فرایندهای محاسباتی را انجام دهد به انجام می‌رساند؛ و درست نیست بگوییم از آگاهی برخوردار بوده است یا دارای توانایی تصمیم‌گیری یا عملی جدا از دستوراتی بوده است که شما برایش صادر کرده‌ای؛ بنابراین عملیات را دقیقاً همان طور که شما خواسته‌ای انجام داده است؛ و این دقیقاً همان فرایندی است که برای ما رخ می‌دهد، وقتی به طور خودکار به انجام برخی امور روتین و متعارف می‌پردازیم؛ زیرا همه چیز در حافظه ما ذخیره شده است و مغز همانند یک برنامه آماده شده برای هدایت انسان به صورت خودکار،

عمل می‌کند، ولی با اراده و آگاهی انسان؛ و انسان می‌تواند آن را متوقف کند یا به‌طور موقت به این راهبری تا هنگامی که لازم باشد ادامه بدهد؛ و این دقیقاً همان چیزی است که پژوهشگر بر آن تأکید کرده است.

جان می‌گوید:

«وقتی ما در یک خیابان شلوغ حرکت می‌کنیم و ناچاریم از ماشین‌ها یا مردم یا موانع پرهیز کنیم بسیاری از این کارها به‌صورت خودبه‌خود انجام می‌شوند و ما نیاز به تفکر برای انجامشان نداریم. این رفتارهای متعارفِ ناخودآگاه بر بسیاری از کارکردها در زندگی روزانه ما به طریقی کنترل دارند و می‌توان آگاهی را تنها نوکِ کوه یخ فرایندهای ذهنی مان به حساب بیاوریم.»^۱

این منجر به سردرگمی غیرعمدی یا عمدی شده است که بسیاری درباره کارکردهای ذهن ناهوشیار مسئول این رفتارهای خودبه‌خودی، و برنامه‌های روتینی که مغز در هر ثانیه بدون آگاهی یا دانش انسان انجام می‌دهد گرفتارش شده‌اند؛ یعنی کارکردی که ضمیر ناخودآگاه می‌تواند انجام دهد در چهارچوب برنامه‌های ثابتی قرار می‌گیرد که وظیفه اجرای برخی دستورات و برنامه‌های روتین، منوط به آن است؛ چه برنامه‌هایی که می‌توان رویشان را متوقف کرد همانند مثال قبلی. یا برنامه‌هایی که نمی‌توان آن‌ها را متوقف کرد مثل کارکرد اندام‌های حیاتی مثل قلب، پانکراس، کبد و دیگر اندام‌ها. چه این کار در طول خواب انجام شود و چه در بیداری؛ ولی همچنان آگاهی باقی می‌ماند تا زمام تصمیم‌ها را در تمام زمان‌ها و احوال بر عهده بگیرد. اما نتایج ناشی از امور خارق‌العاده مانند رؤیاهای پیشگویی‌ها و خبرهای غیبی و نمونه‌وار با این دلیل که فقط «ضمیر ناخودآگاه» وجود دارد، امکان ندارد به همان برنامه‌های ذخیره‌شده در مغز برگردانده شوند؛ زیرا این برنامه‌ها برای انجام کارهای روزمره ساده آماده شده‌اند؛ در مقایسه با پردازش‌های پیچیده‌ای که ذهن هوشیار در تصمیم‌گیری‌های دشوار و مرکب انجام می‌دهد و نیازمند استفاده از داده‌های بسیاری از

حافظه یا دنیای بیرون است، که شامل رؤیاهای خارق العاده هم می‌شود؛ زیرا در این دسته از رؤیاهای، پردازش‌های پیچیده و داده‌هایی ناشناخته وجود دارد؛ به طوری که نمی‌تواند توسط «ذهن آگاه» انجام شود؛ مثل پیشگویی‌ها از آینده، یا اختراعات.

از این رو بسیاری در این اشتباه مهلك گرفتار می‌شوند؛ با این تصور که «ذهن ناهوشیار» وجودی مستقل یا آن‌گونه که فروید توصیفش می‌کند- پایین‌ترین قسمت کوه یخی است، یا بیشتر از این، به آن صورت اسطوره‌ای که یونگ توصیفش می‌کند؛ آنجا که می‌گوید:

«و اگر ما بخواهیم بعد پنهانی را مشخص کنیم می‌توانیم بگوییم یک موجود کلی بشری است که خصوصیتی از هر دو جنس را در خود دارد. بالاتر از جوانی و پیری، و فوق بالاتر از ولادت و مرگ است و آگاهی بشری - که عمرش به یک میلیون یا میلیون‌ها سال می‌رسد- زیر فرمان اوست؛ از این رو او موجودی شبه‌جاودانه است ... ولی خوشبختانه یا بدبختانه- این موجود در اغما و بی‌هوشی رؤیا زندگی می‌کند. دست‌کم، این یک زندگانی‌ای است که در آن بعد پنهانی عمومی یا کلی، در رؤیاهای برای ما آشکار می‌شود؛ و گویا هوشیاری خاصی نسبت به محتویات خودش ندارد؛ علی‌رغم اینکه اطمینان ما نسبت به هوشیار نبودن آن، در مقایسه با اطمینان به هوشیار نبودن حشرات بیشتر نیست؛ به‌علاوه آگاهی به صورت یک شخصیت برای ما جلوه‌گر نمی‌شود؛ بلکه بیشتر شبیه یک جریان آبشار یا اقیانوس شلوغ از تصاویر و شکل‌هایی است که بر سطح آگاهی در رؤیاهای یا حالت‌های اختلال ذهن، آرام می‌گیرد.»^۱

با توجه به آنچه در فصل‌های این پژوهش تقدیم شد ملاحظه می‌کنیم عامل گرایش روان‌شناسان به سمت این اعتقاد که «ذهن ناهوشیار» موجودی است مستقل، یا استقلالی نسبی دارد، اموری است که چه بسا مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- وجود رؤیاها

یونگ می‌گوید:

«... بُعد مخفی درک می‌کند، قصد می‌کند، حدس می‌زند، احساس دارد، و فکر می‌کند؛ درست مثل ذهن هوشیار، که درک می‌کند، قصد می‌کند، حدس می‌زند، احساس می‌کند و فکر می‌کند؛ و دلیل کافی بر آن را در علم بیماری‌های روانی (سایکوپاتولوژی) و در تحقیقات ساختارهای رؤیاها مشاهده می‌کنیم.»^۱

در اینجا به‌طور کلی- تمام رؤیاها مدنظر بنده نیست؛ بلکه موضوع بحث ما، به‌طور مشخص، رؤیاهای خارق‌العاده است. نسبت بالایی از رؤیاهایی که مردم می‌بینند رؤیاهای صادقه است که دارای ساختارهای منطقی و عاقلانه، و نمادها هستند و از پیشگویی‌ها و امور غیبی و دانش‌ها و ابداع‌ها خبر می‌دهند. این گروه از رؤیاها عامل گرایش پیدا کردن دانشمندان به سوی وجود بُعدی عاقل، منطقی و نسبتاً مستقل شده است که به‌نوعی آن‌ها را مدیریت و ایجاد می‌کند؛ در حالی که بقیه رؤیاها، تصادفی هستند و تصاویر، ترس‌ها، افکار، امیال و آرزوهای را که انسان در طول روز به آن‌ها فکر می‌کند منعکس می‌کنند و محصولاتی را که گروه اول تولید می‌کنند در خود ندارند.

تا وقتی که روان‌شناسان رؤیاها را به روشی قانونمند تجزیه و تحلیل، و با آزمایش‌ها و نظریه‌ها با آن برخورد می‌کنند، گروهی از رؤیاها که در سیطره این آزمون‌ها قرار می‌گیرد فقط گروه دوم خواهد بود؛ یعنی رؤیاهایی که در دایره بیماری‌های روانی، اضطراب‌ها و هیستری قرار می‌گیرند؛ و قوانین و راه‌های درمان که بیشترشان مرتبط با بیماری‌ها و عقده‌های روانی

مانند عقده اودیپ،^۱ سادومازوخیسم،^۲ خودشیفتگی، سرکوب، لیبیدو، تداعی آزادانه افکار، و دیگر مفاهیم هستند. همه این روش‌ها و مفاهیمی که روان‌شناسان بر آن‌ها تکیه می‌کنند فقط به جنبه گروه دوم رؤیاهای می‌پردازند و این، می‌تواند گاهی در درمان بسیاری از بیماری‌های روانی موفقیت‌آمیز باشد؛ ولی قطعاً در فهم و توضیح گروه اول رؤیاهای ناکام می‌ماند؛ یعنی رؤیاهایی که بر خلاف رؤیاهای روان‌شناختی که قوانینی برای آن‌ها وضع شده است، به طور کامل خالی از هرگونه قانون یا ضوابطی است که رخداد آن را تفسیر و توضیح دهد.

۲- گنجایش بزرگ حافظه

که به «ذهن ناهوشیار» نسبت داده می‌شود؛ و علت آن نیز در حقیقت همان رؤیاهاست. دانش‌ها، افکار و وقایعی که رؤیاهای خارق‌العاده خبر می‌دهند در بیشتر مواقع به دانش‌ها و معارفی تعمیم می‌یابد که انسان از آن‌ها آگاهی ندارد؛ به همین دلیل همه آن‌ها مجبور شده‌اند تصور کنند ذهن ناهوشیار، در فضای بسیار بزرگ حافظه گسترش می‌یابد؛ به طوری که از توانایی‌های ذهن هوشیار فراتر است.

یونگ در خصوص بُعد پنهانی می‌گوید:

«... و آن، نماینگر یک تجربه فردی است که در طول ده‌ها سال امتداد می‌یابد ... و بسیار پرفریت است و می‌تواند اندوخته‌ای بسیار بزرگی از عوامل وراثتی انباشته‌شده را دارا باشد که در وراثت آن، نسلی بعد از نسلی دیگر وجود دارد که این فرد، بعد از آن‌ها می‌آید. این همان «عواملی» است که وجودش گامی به سوی تمایز گونه بشری شمرده می‌شود؛ و این علاوه بر وجود تعداد نامشخصی از ادراک‌های دقیق است...»^۳

۱. در نظریه روان‌کاوی به تمایل حسی عاطفی پسر بچه برای ارتباط با مادرش گفته می‌شود که حسی از رقابت با پدر را پدید می‌آورد. (مترجم)

۲. لذت جنسی از طریق آزار بدنی به خود. (مترجم)

۳. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ، ص ۱۸۶.

در اینجا پرداختن به حافظهٔ افراد رؤیابین توسط روان‌شناسان بر اساس همان دریافت‌هایی بوده است که در زمینهٔ درمان بیماری‌های روانی و نظریه‌های آن به‌خصوص سرکوب و عقده‌های روانی و خاطرات دوران کودکی- به دست آورده‌اند، و این نیز طبیعتاً به گروه دوم رؤیایها اختصاص دارد؛ ولی به نتایج حاصل از رؤیایهای گروه اول پاسخ نمی‌دهد، و حتی هیچ ارتباطی نه از نزدیک و نه از دور- با آن‌ها ندارد. چه بسا رؤیایی که تا حد زیادی به تعویق انداخته شده‌اند رؤیایهای نمادگرا باشند؛ پس به‌اجبار در سیطرهٔ فرضیه‌های روان‌شناسان و توجیهاتی دل‌بخواهی و غیرواقعی برای رخ‌دادنشان قرار گرفتند.

ولی آن‌ها به ناتوانی خود در توجیه اطلاع‌رسانی‌های آینده‌نگر و غیبی رؤیایها اعتراف، و تنها به بازگرداندن آن‌ها بر بُعدی ناشناخته، بسنده کرده‌اند.

مادام که سخن دربارهٔ «ضمیر ناخودآگاه» و آویختن همهٔ اسباب و علت‌ها بر قلاب آن ادامه می‌یابد، ناگزیر باید از بُعد دیگری از ذهن (عقل) روشنگری شود؛ و آن «ذهن آگاه» یا بگوییم «ماهیت آگاهی» است؛ بنابراین پیوستی جدا را ضمیمه خواهیم کرد^۱ تا گوشه‌ای از آنچه را که خداوند به ما توفیق داده است در بر بگیرد تا شاید تصویر کامل شود؛ و توفیق از طرف خداوند سبب‌ان است.

اما توضیحی که دانشمندان در پاراسایکولوژی و فیزیک کوانتوم برای توجیه پیشگویی‌های مربوط به آینده و به‌خصوص توانایی‌های خارق‌العاده در رؤیایها عرضه می‌کنند در فصل پنجم بعد از آنکه به دیدگاه دینی ذهن (عقل) پرداختیم- به آن خواهیم پرداخت.

فصل چهارم

عقل از نگاه دینی

«منظور از عقل، نیروی تفکر به‌ودیعه‌نهاده‌شده در هر انسان است، که در انسان شایسته، بدکردار، مؤمن و کافر وجود دارد.»^۱

همان‌طور که طی فصل‌های قبلی روشن شد اکنون ثابت شده است که شکل‌گرفتن رؤیاها به یک سیستم ذهنی (عقلی)، و هسته اصلی کار و عملکرد آن متصل است. این سیستم ذهنی مسئول مهم‌ترین عناصر مرتبط با رؤیاهاست و می‌توان آن را با توجه به فصل‌های قبل در سه مسئله خلاصه کرد: حافظه، نمادها، و ساختن ساختار آن به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده غیرتصادفی برای رؤیاها.

سیستم ذهنی که طبق دیدگاه علمی ارائه شده، ناتوانی خود را از تفسیر وجود مسائل خارق‌العاده در رؤیاها از طریق دست‌کم سه عنصر نشان داده است:

۱- رؤیاها ناگزیر باید حافظه‌ای عمیق داشته باشند تا خاطرات دفن‌شده‌ای که در رؤیاها ظاهر می‌شوند در آن پنهان باشند، و این خاطرات هرچه باشند از جمله حوادث روز قبل و کمی دورتر، یا موضوعاتی که غریب و ناشناخته‌اند و مربوط به حافظه‌های تاریخی یا سرکوب‌شده یا چیزهای دیگری هستند همه با ضمیر ناخودآگاه یا ذهن ناهوشیار درونی توجیه می‌شوند.

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن (رحمته‌الله علیه) ص ۱۶۷.

۲- رؤیاها در بیشتر اوقات نمادین هستند و این نمادگرایی، صفتی است که به طور معمول همراه با رؤیاهاست، و علت استفاده از نمادها به بُعد ناشناخته پنهانی در عقل (ذهن) بازمی‌گردد؛ به این ترتیب بار دیگر به فرضیه ضمیر ناخودآگاه یا ذهن ناهوشیار درونی بازمی‌گردیم.

۳- بسیاری از اوقات در رؤیاها رخدادهایی وجود دارد که از بافت و ساختار قانونمند و هدفمندی برخوردار هستند و ناگزیر باید ذهنی آگاه و دارای درک، این ساختار را ایجاد کرده باشد؛ و از آنجا که این خصوصیت به طور کامل از ذهن انسان و هوشیاری او پنهان است لازم است هوشیاری یا تدبیرگر دیگری وجود داشته باشد؛ به این ترتیب آن‌ها بار دیگر ناچار می‌شوند با فرض گرفتن ذهن ناهوشیار یا ناخودآگاه به توجیه این ساختار بازگردند.

پس این سه محور (حافظه، نمادها و ساختار) مهم‌ترین مسائلی هستند که تحقیقات، تحلیل‌ها و فرضیه‌های علمی برای وضع علت‌های معقول و قابل قبول برای ایجاد رؤیاها به صورت عام، و رؤیاهای صادقه (رؤیاهای خارق‌العاده) به صورت خاص، حول آن می‌چرخند.

شاید ایجاد توجیهات برای به وقوع پیوستن رؤیاها به صورت عام مهم نباشد و این رؤیاها اساساً توجیه شده باشند. رؤیاها به طور معمول تصاویر خود را از حوادث و افکار روز گذشته رؤیا می‌گیرند و به این ترتیب به چنین تئوری‌هایی که نیازمند فرض گرفتن ضمیر جمعی یا میراث تمدنی یا میراث ذخیره‌شده ابتدایی انسان یا خاطرات سرکوب‌شده ناشی از عقده‌های روانی یا دیگر مسائلی هستند - که قبلاً درباره‌شان بحث شد - نیاز نباشد؛ و نیز نیازی نباشد تا در نمادین بودن رؤیاها تأمل شود؛ نمادهایی که از تصاویر آن‌ها آشکار می‌شوند که با حوادث نزدیک در ارتباط هستند و اغلب، ساختارهایشان تصادفی و آشفته است.

بنابراین بررسی دقیق محورهای سه‌گانه رؤیا از دیدگاه علمی به روشنی انجام شد و شایسته است این محورها از دیدگاه دینی نیز بررسی شوند؛ ولی سیستم ذهنی (عقلانی) از نگاه علمی به طور کامل با سیستم عقلانی از نگاه دینی تفاوت دارد. سیستم ذهنی همان طور که بیشتر

زیست‌شناسان اعتقاد دارند یک دایره بسته و در انحصار وجود مادی انسان است و این با فهم دینی - که به آن (یعنی سیستم ذهنی یا عقلانی) یک بُعد معنوی روحانی و غیرمادی می‌دهد سازگار نیست.

از این رو با ارائه پاسخی کاملاً متفاوت برای پرسش‌های کنونی دربارهٔ رؤیاهای صورت کلی، و رؤیاهای صادقه به‌طور خاص، به مطالعه علت‌هایی خواهیم پرداخت که «رویکرد دینی» برای برون‌رفت از این تنگنا تقدیم کرده است.

سیستم عقلانی از دیدگاه دینی مراتب بسیار زیادی دارد؛ برخی از آن‌ها روحانی (ملکوتی) هستند، و برخی زمینی و جسمانی. ما در مباحثی جداگانه، بر سه مرتبه اصلی یا جهان‌های اصلی (عالم عقل، عالم ملکوت و عالم مُلک) درنگی خواهیم کرد تا نقش هر کدام از آن‌ها را در محورهای مهم سه‌گانه (حافظه، نمادها و ساختار) بر اساس رویکرد دینی بررسی کنیم.

اما دربارهٔ دانشمندان علمی که برای سیستم ذهنی به دو بُعد روحانی و جسمی اعتقاد دارند، ما با آن‌ها بحثی نداریم؛ زیرا آن‌ها اقرار دارند بُعدی غیبی و معنوی و الهی وجود دارد که بدن را مدیریت می‌کند؛ در نتیجه رویکرد آن‌ها موافق با علت غیبی برای رؤیاهای صادقه است یا دست‌کم مخالف آن نیست؛ و این همان مطلوب و خواسته ماست.

مبحث اول: عقل اول (آسمان عقل)

رویکرد دینی، نخستین چیزی را که خداوند سبحان و متعال آفرید «انسان اول» معرفی می‌کند و سپس از او، دیگر مخلوقات را آفرید. این انسان، تجلی لاهوت در خلق است؛ او عقل اول، و روح اول، و یک مخلوق است.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«آفریده نخستین، عقل است؛ او اولین عالم روحانی و همان عالم کلی است؛

موجودات در آن، در یکدیگر تنیده شده‌اند؛ بی آنکه هیچ تضاد و منافاتی میان آن‌ها وجود داشته باشد. ساکنان آن عالم درجات و مراتب مختلفی دارند که بالاترین آن‌ها تماس با عالم لاهوت سبحان است که درجه و مقامی مختص محمد و علی (علیهم‌السلام) است.»^۱

این نخستین عقل انسانی، سرچشمه و منشأ تمام عقل‌ها و تمام معارفی است که مخلوقات خدا درک کرده‌اند، و رویکرد دینی به این ترتیب بُعدی روحانی به عقل انسانی می‌دهد. پس آن بُعد و مسئولی که بدن را مدیریت می‌کند همان روح است که در یک جهان دیگر غیرمادی وجود دارد و این روح مراتب بسیاری دارد که می‌توان به آن‌ها دست یافت، و این تفاوت در [دستیابی به] مراتب، به مقدار شناخت و معرفتی (معرفت الهی) بستگی دارد که انسان می‌تواند به آن برسد؛ تا آنجا که به بالاترین چیزی می‌رسد که می‌توان به آن دست یافت؛ یعنی به آسمان عقل و آسمان هفتم، که بالاترین جهان‌های سه‌گانه است.

عالم عقل به صورتی که سید احمدالحسن (علیه‌السلام) توصیف می‌فرماید عبارت است از:

«عالم سوم است، از عالم ملکوت بالاتر است، و عالمی کلی است که موجودات در آن در یکدیگر تنیده شده‌اند و در میان‌شان منافات و اختلافی وجود ندارد؛ آن‌گونه که در عالم ملکوت و در عالم ملک [اختلاف] وجود دارد.

غایت انسان، رسیدن به این عالم است، و غرض از این رسیدن، شناخت و معرفت خداوند سبحان و متعال است...»^۲

از نظر رویکرد دینی، عاقلان در میان خلائق، اولیای خداوند یعنی انبیا و رسولان و امامان هستند، و بقیه مردم بعد از آن‌ها هرکدام بر اساس مقام خودش - قرار می‌گیرند.

۱. کتاب گوساله، سید احمدالحسن، انتشارات انصار امام مهدی (علیه‌السلام)، چاپ دوم، ۱۴۲۱: ص ۲۶ و ۲۷.

۲. گزیده‌ای از تفسیرسوره فاتحه، سید احمدالحسن، انتشارات انصار امام مهدی (علیه‌السلام)، چاپ اول، ۱۴۲۴: ص ۳۹.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«... و انبیا و اوصیا صاحبان عقل‌ها هستند و عقل اول، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.»^۱

و آسمان هفتم، نهایت هر انسانی است که می‌خواهد با تأیید و یاری شدن توسط روحی که به‌طور خاص به آسمان هفتم اختصاص دارد و «روح‌القدس» نامیده می‌شود، به معرفت حقیقی کامل دست یابد، و با تسدید و تدبیر این روح، عقل کامل می‌شود. همه مردم از شایستگی رسیدن به این مرتبه روحانی برخوردار هستند، ولی مسئله رسیدن به این مرتبه، به موارد بسیاری ارتباط دارد که نیازمند شرح و بسط است و موضوع بحث ما نیست.

سید احمد الحسن علیه السلام در تعریف این روح می‌فرماید:

«روح‌القدس: روح پاکی و عصمت است. اگر بنده نیتش را برای خداوند سبحان و متعال خالص گرداند و خواهان وجه او باشد، خداوند او را دوست می‌دارد و مَلِکی را بر او موکَل می‌کند که او را به هر خیری وارد و از هر شَرّی خارج می‌کند، و او را به سوی مکارم اخلاق (والاثرین خصوصیات اخلاقی) سوق می‌دهد. روح‌القدس واسطه انتقال دانش به انسانی است که موکَلش است. روح‌القدس‌ها بسیار هستند و یکی نیستند...»^۲

دین مراتب «روح» را چنین به تصویر می‌کشد که می‌تواند به انسان، امکان دست‌یافتن به شناخت و معرفت بسیار بزرگی بدهد که با اسباب طبیعی و امکانات زیست‌شناختی متعارف انسان، قابل دستیابی نیست، و این عاملی است که توانایی‌های خارق‌العاده‌ای را که برخی از انسان‌ها دارند توجیه می‌کند؛ همان کسانی که ارواحشان به چنین مرتبه‌ای رسیده است؛

۱. پاسخ‌های روشن‌گرانه، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۸ق: ج ۲ ص ۱۵۸.

۲. کتاب متشابهات، سید احمد الحسن علیه السلام، ج ۳، پاسخ پرسش ۱۱۸.

به خصوص انبیا و اولیا و اوصیا؛ هرکدام با توجه به [وضعیت] خودش.

حال که این مطلب برای ما روشن شد، دین، علتی را ارائه می‌دهد که در آن، یکی از مهم‌ترین عناصری را که به دست آمدن موارد خارق‌العاده علمی و معرفتی که برخی از مردم با تکیه بر آن بهره‌مند شده‌اند توجیه می‌کند؛ عاملی که رؤیاهای صادقانه یکی از آن‌ها و چه بسا مهم‌ترین آن‌هاست، و این رؤیای صادقانه همان چیزی است که «پیشگویی‌های راستین» خوانده می‌شوند و این در تحولات تاریخی در مسیر بشریت در طول تاریخ به‌طوری که خواهد آمد - به روشنی دیده می‌شود. هرگونه تحول بزرگ فرهنگی و معرفتی، ناگزیر باید همراه با ظهور دعوتی الهی باشد که منبع آن، مردی است که مردم را از معرفت و علوم و اخلاق بهره‌مند کرده است؛ و با وجود اینکه دین، این شاخصه را به‌عنوان دلیلی برای راستی دعوت‌های الهی معرفی کرده است، این فقط یک شاخصه دینی محسوب نمی‌شود؛ بلکه در سطح علمی نیز مطرح است؛ زیرا تمثیلی از تجربه یا تجربه‌هایی واقعی است که نمی‌توان از آن‌ها چشم پوشید؛ وضعیت این تغییرات بزرگ، مثل وضعیت انقلاب صنعتی یا رفتن به فضا یا تکامل پزشکی یا دیگر جهش‌های علمی است که محافل علمی در تاریخ بشریت، شاهدش بوده است؛ پس لازم است با این جهش‌های انسانی نیز در همان در سطح برخورد شود، و به‌دور از انصاف علمی، تنها یک بُعد را در نظر نگیریم و ابعاد دیگر را رها نکنیم.

از ابو حمزه روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام از علم پرسیدم: آیا همان علمی است که عالم آن را از دهان مردان فرامی‌گیرد، یا در «کتاب» نزد شماس و آن را می‌خوانید و از آن آگاه می‌شوید؟ فرمود: «این موضوع برتر و بالاتر از این‌هاست. آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾^۱ (و این چنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست

و ایمان کدام است.)^۱

این مراتبی که انسان می‌تواند به آن‌ها ارتقا یابد، در هر مرحله و برحسب سطح معرفتی انسان، به روح (روح‌های) تدبیرکننده انسان تعلق دارد.

جابر گوید: از امام باقر علیه السلام درباره علم عالم پرسیدم. به من فرمود: «ای جابر، در پیامبران و اوصیا پنج روح وجود دارد. روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوت و روح شهوت. ای جابر، آن‌ها با روح القدس آنچه را که از زیر عرش تا زیر خاک هست می‌دانند. سپس فرمود: ای جابر، این چهار روح، دچار دو حدّث می‌شوند، مگر روح القدس که نه دچار لهُو می‌شود و نه سرگرم می‌شود.»^۲

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره علم امام نسبت به آنچه در گوشه‌وکنار زمین واقع می‌شود در حالی که امام در خانه‌اش، و رواندازی رویش است پرسیدم. ایشان فرمود: «ای مفضل! خداوند تبارک و تعالی در پیامبر صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داد. روح حیات که با آن حرکت می‌کند و بالا می‌رود. روح قوت که با آن برمی‌خیزد و تلاش می‌کند. روح شهوت که با آن می‌خورد و می‌نوشد و با زنان از راه حلال آمیزش می‌کند. روح ایمان که با آن ایمان می‌آورد و عدالت می‌ورزد. و روح القدس که با آن پیامبری را حمل می‌کند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله جانش گرفته شود، روح القدس به امام منتقل می‌شود. روح القدس نمی‌خوابد، غافل نمی‌شود، سرگرم نمی‌شود و بازی نمی‌کند. در حالی که چهار روح دیگر می‌خوابند، غافل می‌شوند، سرگرم می‌شوند و بازی می‌کنند؛ و امام با روح القدس می‌بیند.»^۳

پس رسیدن به آن مراتب عقلی معرفتی، به همان مرتبه‌ای بستگی دارد که انسان در ارتقای خود در آسمان‌ها به آن می‌رسد، و آسمان عقل (آسمان هفتم) همان طور که بیان

۱. بحارالانوار، علامه مجلسی: ج ۱۸ ص ۲۶۶.

۲. کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۷۲.

۳. کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۷۲.

کردیم- نهایت چیزی است که آرزوی رسیدن به آن وجود دارد، و «عقل حقیقی» همان است و هرچه پایین‌تر از آن است «سایهٔ عقل» است؛ به این معنا که مراتبی برای معرفت وجود دارند و هر مرتبهٔ معرفتی، روحی دارد که آن را تسدید می‌کند و اتصالی که این مرتبه با آن روح دارد از نوع «تدبیر» است. سطح ادراک در آسمان هفتم به سبب وجود داشتن روح القدس در آن- بسیار بالاتر از آسمان‌های شش‌گانهٔ پایین‌تر از آن است. عقل در آسمان هفتم، به صورت حقیقی و کامل وجود دارد و نیز مراتب بسیاری هم دارد؛ اما در آسمان ششم، سایهٔ عقل وجود دارد و عقل حقیقی در آن نیست؛ و به همین ترتیب سطح عقلی کاهش می‌یابد، و در نتیجه هرچه در دیگر آسمان‌های باقی‌مانده، پایین‌تر برویم سطح ادراک و سطح آگاهی کمتر می‌شود.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«انسان با قلبش می‌فهمد؛ و قلب، همان روح است؛ و هر انسان مؤمن کلمات خداوند را متناسب با حال خودش درک می‌کند. کسی که فقط در آسمان دوم وجودی دارد، درک و فهمش کمتر از آن کسی است که در آسمان سوم وجودی دارد، و به همین ترتیب.»^۱

با توجه به آنچه تقدیم شد می‌فهمیم رویکرد دینی، درکی را ارائه می‌دهد که به پرسش‌های ایجادشده توسط عناصر سه‌گانه- که روان‌شناسان از توضیحشان به صورت سازگار با واقعیت و حقیقت ناتوان بوده‌اند- پاسخ می‌دهد؛ و این بُعد خارق‌العاده در رؤیایها، به این ترتیب، با بُعد روحانی توجیه می‌شود؛ و آنچه توسط دین تقدیم می‌شود در سطح تجربی نیز از توجیه برخوردار است.

تاریخ برای ما داستان‌هایی حقیقی نقل می‌کند که از جنس اسطوره‌ها و افسانه‌ها نیست؛ بلکه واقعیت‌هایی ملموس از دوره‌های زمانی متفاوت و از فرهنگ‌های مختلف و از مناطق

جغرافیایی متفاوت، از افراد بسیار زیادی است که نقشی برجسته در تغییر حوادث و پیشرفت امور داشته‌اند و تمامی آن‌ها عالم و دانشمند در زمان خودشان و حتی بالاتر از تمام افراد در زمان خودشان بوده‌اند؛ علی‌رغم اینکه تحصیلات علمی آن‌ها ناشناخته، یا غیبی بوده یا آن‌گونه که خودشان نسبت می‌دهند از طرف خداوند سبحان بوده است. این‌ها، انبیا و رسولان در طول تاریخ هستند، و سبب متمایز شدنشان به این موهبت بزرگ، انتساب آن‌ها به پروردگار خالق عظیم بوده است.

این حوادث از نظر تجربی ثابت می‌کنند علوم، با روشی ناشناخته و نامتعارف از نظر بیولوژیکی قابل تحصیل است. این حوادث به قدری زیاد و متواتر هستند که تکذیب یا نفی‌شان دشوار می‌نماید؛ و این از جمله شواهد مهمی است که رویکرد دینی تقدیم می‌کند تا اثبات کند جهان غیبی وجود دارد که قوانین متفاوتی بر آن حکم می‌راند و دارای پروردگار بزرگی است که بشریت را به صورت نامحدود با علوم و معارف یاری می‌رساند، و نمی‌توان آن جهان را به صورت مادی، حتی در سطح علمی تجربی، تخیل یا تفسیر کرد؛ به طوری که با دلیل، روشن شده است آن شخصیت‌ها، بی‌تردید بسیار زیاد می‌دانستند و معارف خود را در عرصه‌های گوناگون زندگی به کار می‌بستند.

این انبیا و رسولان علیهم‌السلام راهبری مردم را بر عهده گرفتند و پذیرفتند همه مشکلات جامعه را با شایستگی‌ها و موهبت‌ها و علمی که به طور خاص و منحصر به فرد در اختیار داشتند، درمان کنند؛ و آن‌ها با این تصدی‌گری، ثابت کردند دیگران به آن‌ها و علوم آن‌ها نیازمند هستند؛ و در نتیجه این به دلیلی برای صاحبان تفکر دینی تبدیل شد که آن را برای توجیه وجود حامی و پشتیبان غیبی و ربانی و روحانی که انسان را در این جهان کمک می‌کند ارائه می‌دهند؛ به طوری که امکان انکار تأثیرش وجود ندارد.

مبحث دوم: سایه عقل

این مرتبه عقلی، پایین‌تر از مرتبه عقلی گفته‌شده قبلی است که مشخص شد به کسانی اختصاص دارد که به عقل کامل رسیده‌اند و این‌ها معمولاً انبیا و رسولان و امامان (علیهم‌السلام) هستند؛ در حالی که در این مرتبه عقلی پایین‌تر (سایه عقل) بیشتر مردم مشترک هستند یا دست‌کم در بخشی از دوره‌های زندگی خود به آن می‌رسند.

سید احمد الحسن (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«اما آنچه همه بنی‌آدم در آن مشترک هستند، سایه‌ای از آن عقل، یا همان نفس انسانی است، نه عقل حقیقی.»^۱

اصطلاح «سایه عقل»، به سطح معرفتی و به مرتبه‌ای اطلاق می‌شود که انسان در همه آسمان‌های ملکوتی تا آسمان ششم به آن ارتقا می‌یابد؛ ولی این مراتب نیز همچنان روحانی باقی می‌مانند و ارتباطی با جهان مادی ندارند؛ و بعد از آنکه دانستیم روحی به نام «روح القدس» وجود دارد که مخصوص آسمان هفتم است و انسان را تدبیر و تسدید می‌کند، باید بدانیم در اینجا نیز یعنی در این عالم عقلی (عالم ملکوت) نیز روحی مخصوص وجود دارد که انسان را هنگام رسیدن به این مرتبه از عوالم سه‌گانه، استوار و تدبیر می‌کند؛ و این روح، «روح ایمان» است و به همه آسمان‌های ملکوتی که از آسمان دوم شروع می‌شوند اختصاص دارد. آسمان دوم، پایین‌ترین مرتبه‌ای است که روح ایمان در آن وجود دارد. [روح ایمان] در آسمان ششم به پایان می‌رسد، و انسان را با معرفت یاری می‌دهد، او را حرکت می‌دهد، و امورش را تدبیر می‌کند.

۱. کتاب گوساله، سید احمد الحسن (علیه‌السلام): ج ۲ ص ۴۲.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«حقیقت این است که برای اینکه انسان روح حقیقی داشته باشد، حداقل باید بهره و وجودی در آسمان دوم ملکوتی داشته باشد؛ زیرا آسمان دوم، اولین بهشت ملکوتی است.»

و نیز می‌فرماید:

«هر انسانی، نفسی دارد و این نفس در این عالم مادی عبارت است از آینه‌ای که روح ایمان و روح القدس در آن منعکس می‌شوند. این نفس، سه روح دارد که عبارت‌اند از: روح حیات (زندگی)، روح قوت و روح شهوت؛ و هرکدام از این روح‌ها همان نفس انسان است، از این نظر که به این سو جهت‌دهی شده، و عامل انجام این کار است.»^۱

انسان با سایه عقل، امور خود را درک و آن‌ها را تدبیر می‌کند؛ یعنی این [سایه عقل] عقل کامل حقیقی نیست، بلکه فقط تصویری از عقل و صرفاً سایه‌ای از آن است، و به این دلیل اصلاح سایه یا تصویری از عقل به آن اطلاق می‌شود که امکان ادراک و آگاهی کامل را به موجود زنده نمی‌دهد و این، به دلیل محدودیت نفس‌هایی است که آن توانایی‌های ذهنی را برای این عقل تامین می‌کند.

همه فرزندان آدم از «سایه عقل» برخوردار هستند؛ چه مؤمن و چه کافر؛ و این سایه به آن‌ها توانایی‌های کافی برای اکتشاف و ادراک و تعامل با محیط و تعامل با متغیرهای آن را به‌گونه‌ای می‌دهد که استمرار و رشد زندگی را در همه عرصه‌ها عهده‌دار شود.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«... ممکن است کسی بیرسد: آن کسی که کافر است اگر بهره‌ای از عقل ندارد،

چگونه می‌تواند تکنولوژی‌هایی نظیر هواپیما و تجهیزات ارتباطی پیشرفته را اختراع کند؟! پاسخ: از ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) از آنچه معاویه انجام داد پرسیده شد. ایشان (علیه السلام) فرمود: «این نیرنگ و شیطنت بود که به عقل شباهت دارد، اما عقل نیست.»^۱ هر انسانی نصیب و بهره‌ای از عالم ملکوت دارد؛ و این نصیب و بهره، نفس اوست که صورتی مثالی و سایه‌ای برای عقل است؛ و این سایه، همان قوه ادراک یا ناطقه‌ای است که در بهشت‌ها کاشته شده است.»^۲

بنابراین اداره بدن انسان از وظایف «سایه عقل» است؛ یعنی سایه عقل، که تدبیرکننده انسان است، به‌طور کامل بر پایه نفسی است که آن سایه بر آن قرار می‌گیرد، و اگر نفس واژگون شده باشد، سایه عقل هم واژگون خواهد بود و تدبیرش هم واژگونه است و قوانین در آن زیرورو می‌شود، و حق تبدیل به باطل، و باطل تبدیل به حق می‌شود و به این ترتیب امور آن انسان وارونه می‌گردد و چنین انسانی نور را تاریکی و تاریکی را نور می‌بیند؛ و عکس آن نیز درست است؛ یعنی سایه واقعی عقل، هدایتگر و ارشادکننده به سوی هدف انسان، یعنی رسیدن به عالم عقل است.

از ابوالحسن (علیه السلام) روایت است: «وقتی روح انسان از او خارج می‌شود روح حیوانی در بدن باقی می‌ماند، و چیزی که از او خارج می‌شود روح عقل است. در خواب نیز به همین صورت است.» عبدالغفار اسلمی گفت: خداوند عزوجل می‌فرماید: «خدا نفس‌ها را در مرگ می‌ستاند» تا آنجا که می‌فرماید «تا زمان مشخص». آیا به نظر شما به این صورت نیست که همه روح در خواب به سوی او بازمی‌گردد؟ پس هرکدام را که خواست نگه می‌دارد و هرکدام را که خواست بازمی‌فرستد؟... ابوالحسن (علیه السلام) فرمود: «فقط روح عقل‌ها به سوی او می‌رود؛ اما روح حیات در بدن است و جز با مرگ خارج نمی‌شود؛ ولی وقتی مرگ نفس فرابرسد، روحی که عقل در آن است گرفته می‌شود. اگر روح زندگی خارج می‌شد بدن می‌افتاد و حرکت

۱. کافی: ج ۱، ص ۱۱؛ معانی الاخبار، ج ۱، ص ۲۳۹؛ وسائل الشیعه: ج ۱۵، ص ۲۰۵.

۲. کتاب گوساله، سید احمد الحسن (علیه السلام): ج ۱ ص ۲۹ و ۳۰.

نمی‌کرد، و خداوند در این باره مثالی را در کتابش دربارهٔ اصحاب کهف آورده است: (و آن‌ها را به راست و چپ می‌گردانیم). آیا نمی‌بینی روح‌های آن‌ها با حرکت‌هایی در آن‌ها باقی هستند؟»^۱

بنابراین اکنون روشن می‌شود سایهٔ عقل همان تدبیرکنندهٔ تفکر است که طبیعتاً رؤیایها را نیز دربرمی‌گیرد، و با خارج‌شدن آن، انسان از همه‌چیز به‌جز تدبیر امور بدن- به‌طور کامل باز می‌ماند؛ و این فعالیت، انسان را در قید حیات نگه می‌دارد، و این امری است منوط به روح حیوانی یا روح حیات.

نتیجه‌ای که به آن می‌رسیم: روح انسان، موجودی است که نقش عقل (ذهن) کنترل‌کننده در انسان را عهده‌دار است و حتی می‌توانیم بگوییم هویت انسان، همین عقل پنهانی است که به‌شکل تقریباً کلی- سُکان کنترل در انسان را شکل می‌دهد.

به این ترتیب علت این استعارهٔ فکری (سرقت) را که توسط روان‌شناسان خداناپور دنبال می‌شود متوجه می‌شویم؛ اینکه آن‌ها وجود «ذهنی درونی» را فرض گرفته‌اند که بُعد پنهان ناشناخته‌ای از عقل را به تصویر می‌کشد و آن را «ذهن درون» یا «ذهن ناهوشیار» یا «ضمیر ناخودآگاه» نامیدند و این ذهن در مقایسه با ذهن آگاه انسان از توانایی پیشرفته‌تر و برتری برای تفکر و تدبیر و تجرید برخوردار است. این فرضیه به‌طور کامل موازی با روح است. پس این فرضیه، دلیلی بر اقرار آن‌هاست که یک بُعد متافیزیکی عاقلی وجود دارد که کارهای انسان را کنترل می‌کند؛ در حالی که این گریز زدن، به آن‌ها کمک نمی‌کند تا به وجود غیب و روح اقرار کنند؛ بلکه چه بسا آن‌ها را در موقعیت ناخوشایندی قرار می‌دهد که بیش از پیش راهی برای برون‌رفت از آن پیدا نمی‌کنند؛ در حالی که از این طرح دقیق دینی روشن شد عالم روح با تمام جزئیاتی که دارد، همهٔ خلأهایی را که فرض وجود «ذهن پنهان» در درون بدن برجای می‌گذارد پُر می‌کند؛ زیرا این فرض یعنی «ذهن ناهوشیار» ناگزیر منجر به اشکالات

بسیار و مفصلی می‌شود که بسته و بدون راه‌حل باقی می‌مانند؛ و شاید برجسته‌ترین آن‌ها نمادهایی باشد که در بازگردان آن‌ها به «خواسته‌ها و آرزوها» یا میراث ملی (فرهنگ عامه) یا نظایر آن و در نهایت به «ذهن ناهوشیار» دچار اشتباه شدند؛ در حالی که رویکرد دینی به این جنبه به‌شکلی دقیق و برنامه‌ریزی‌شده، پرداخته و با رویکرد تجربی نیز هم‌خوانی دارد. تجربه‌های بی‌شمار از رؤیاهای که رخ داده‌اند و رخ می‌دهند و تفسیر می‌شوند و بعد از آن، به‌طور دقیق تحقق می‌یابند، دلیلی تجربی بر موفقیت این رویکرد است؛ یعنی رؤیاهای صادقانه، وحی الهی و قانونمند و هدفمند بوده‌اند؛ و این مکتب، اشاره می‌کند که در اینجا «تأویل» عنصر دیگری است که در اثبات شواهد تجربی برای واقعیت رؤیاهای با توجه به دیدگاهی که دارد، از رویکرد دینی پشتیبانی می‌کند.

وقتی می‌گوییم تکرار حوادثی که رؤیاهای را به واقعیت تبدیل می‌کند، دلیلی تجربی محسوب می‌شود که نمی‌توان از آن گذشت یا به همین سادگی که منکران تصور می‌کنند از آن چشم پوشید؛ به این ترتیب اثبات خواهیم کرد تحقق رؤیاهای بر اساس تفسیر معینی رخ داده، و این تفسیر، نقطه محوری در اثبات است؛ زیرا تفسیر یا تأویل در اینجا، ملموس و قابل شمارش و بررسی دقیق است و واقعیتی قطعی است که شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد؛ بلکه حتی قوانین (نمادها) و ضوابطی دارد که آن را کنترل می‌کنند، و این قوانین و ضوابط، دانشمندان خودش یعنی انبیا و رسولان را دارد که به پیاده‌سازی آن قوانین روی رؤیاهای سرآمد بودند و نتایج شگفت‌انگیز و تکرارشونده‌ای مثل رؤیاهای گاوها- را برای ما به ارمغان آوردند؛^۱

۱. رؤیایی که برای فرعون مصر تکرار شد و تعبیرکنندگان از رمزگشایی آن ناتوان شدند. در آن زمان از پیامبر خدا یوسف علیه السلام یاری خواست و ایشان نیز آن را برای پادشاه تفسیر کرد، و این، سببی برای نجات ملت مصر از خشک‌سالی و قحطی هفت‌ساله بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَنَعُ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَنَعٌ وَعِجَافٌ وَسَنَعٌ سُئُلَاتٌ خَضِرٌ وَأَخْرَ يَابِسَاتٌ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ * قَالُوا أَضْغَاتٌ آخِلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَخِلَامِ بِعَالَمِينَ * وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ * يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَنَعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَنَعٌ وَعِجَافٌ وَسَنَعٌ سُئُلَاتٌ خَضِرٌ وَأَخْرَ يَابِسَاتٌ لَعَلَّ النَّاسَ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ * قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَنَعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ

به طوری که نمی‌توان آن‌ها را از نظر تاریخی، آماری و علمی انکار کرد؛ و این دقیقاً همان چیزی است که علم تجربی به‌عنوان نظریه‌های ثابت‌شده در نظر می‌گیرد و در همه عرصه‌های زندگی بر نتایج کاربردی آن تکیه می‌کند.

پس تعبیر رؤیا، چیزی جز ترجمهٔ زبان ناشناختهٔ رؤیاهای ما نیست و همهٔ معنی کلمات آن را در بر می‌گیرد. نمادها در رؤیاهای صادق، معانی و دلالت‌هایی دارند (و البته طرف دیگر نیز به این نکته اقرار دارد) و تا زمانی که این معانی، قانونمند و غیرتصادفی باشند و الگوی روشن و جمله‌های مفید با معانی و دلالت صریح داشته باشند، درست آن است که آن را «زبانی ناشناخته که درکش نمی‌کنیم» بنامیم.

این زبان باید مترجمی داشته باشد و این مترجم باید از تمامی معانی و واژگانی که این زبان در خود دارد آگاه باشد و به‌طور کلی هیچ مشکلی در شناخت آن نداشته باشد.

ناتوانی مترجم از ترجمهٔ این زبان ناشناخته، قطعاً سمت‌وسویی مطمئن را نشان نمی‌دهد و نمی‌توان بر آن اعتماد کرد و به آن اطمینان داشت، و این دقیقاً همان چیزی است که از هزاران سال قبل تا به امروز رخ داده است و رخ می‌دهد. همیشه مترجمی آگاه و موفق برای آن زبان هست، و مترجمی ناموفق هم وجود دارد که از این زبان فقط برخی کلمات را

لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُعَاتُّ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿۴۳﴾ (و پادشاه گفت: پی‌درپی در خواب می‌بینم که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را می‌خورند، و نیز هفت خوشهٔ سبز و هفت خوشهٔ خشک را مشاهده می‌کنم؛ شما ای بزرگان! اگر تعبیر خواب می‌دانید دربارهٔ خوابم نظر دهید. گفتند خواب‌های پریشان است و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم. از آن دو زندانی، آن که آزاد شده بود و پس از مدتی [یوسف را] به یاد آورد، گفت: من یقیناً شما را از تعبیر آن آگاه می‌کنم؛ پس [مرا به زندان] بفرستید. ای یوسف، ای مرد راست‌گویی، دربارهٔ [این خواب که] هفت گاو فربه، هفت [گاو] لاغر آن‌ها را می‌خورند، و هفت خوشهٔ سبز و [هفت خوشه] خشکیدهٔ دیگر به ما نظر بده، تا به‌سوی مردم برگردم؛ باشد که آگاه شوند. گفت هفت سال به‌طور معمول می‌کارید؛ پس هر آنچه برداشت کردید در خوشه‌اش بگذارید، جز اندکی که می‌خورید * آنگاه پس از آن، هفت سال سخت می‌آید که آنچه را برای آن [سال‌ها] از پیش نهاده‌اید جز اندکی را که ذخیره می‌کنید همه را خواهند خورد * سپس بعد از آن، سالی می‌آید که باران فراوان بر مردم فرو می‌ریزد و در آن شراب انگور می‌گیرید). (سورهٔ یوسف، ۴۳ تا ۴۹)

می‌شناسد که آن را نیز از دیگری به عاریت گرفته است؛ اما مثال این مترجم موفق، حجت خدا در هر زمان است و او کسی است که بار این وظیفه را برای انجام ترجمه و تفسیر رؤیاها بر عهده می‌گیرد و در هر آنچه ترجمه می‌کند موفق است؛ در حالی که در سوی دیگر، منجمان و روحانیون و پیروان آن‌ها را می‌بینیم که رؤیاها را انکار می‌کنند یا آن‌ها را فقط بر اساس نظریه‌های نفسانی تفسیر می‌کنند. این عده، از ترجمه بیشتر واژگان آن زبان ناتوان هستند و همان طور که در فصل‌های گذشته دیدیم، همه آن‌ها به این موضوع، اعتراف دارند.

راستی و درستی این مترجم در تفسیر تمام چیزهایی که این زبان ناشناخته خبر می‌دهد، یعنی قطعاً این مترجم آن زبان را از اهلش گرفته است (یعنی از عالم ملکوتی گرفته که رؤیا از آن آمده است)؛ پس آنقدر بر آن تسلط پیدا کرده است که هرگز در آن اشتباه نمی‌کند.

از این رو درباره نهدی از تعریف رؤیاها برای کسانی که آن‌ها را نمی‌فهند و نمادهای حکمت را نمی‌شناسند، اخبار متواتری وارد شده است؛ زیرا چه بسا رؤیا به همان صورتی که تعبیر می‌کنند واقع شود.

از رسول خدا ﷺ روایت است: «رؤیای مؤمن مانند بال‌زدن بال‌های پرنده، میان آسمان و زمین بر سر صاحبش می‌چرخد تا آنکه رؤیا را برای خودش تعبیر کند یا شخص دیگری برایش تعبیر کند. وقتی [رؤیا] تعبیر شد بر زمین می‌نشیند؛ پس رؤیای خود را جز برای خردمند تعریف نکنید.»^۱

از این رو اهل بیت علیهم‌السلام روشی را برای تفسیر به کار می‌گرفتند که هر انسانی می‌تواند آن را مطالعه کند و از آن بیاموزد و از واژگانش در فهم زبان رؤیاها بهره‌مند شود؛ بنابراین زبان تفسیر، دلیل بسیار قدرتمندی برای اثبات غیب و الوهیت و جهان دیگر به حساب می‌آید. به همین ترتیب، از سوی دیگر، عمل تفسیر و تأویل رؤیا، دلیلی برای تشخیص حجت خدا در میان مؤمنان شمرده می‌شود؛ زیرا تفسیر برای غیرمعصوم، ناممکن است و تعبیر رؤیا،

محکم کردن امر متشابه هم محسوب می‌شود؛ و این، به دلایلی که حجت‌های خدا در طول تاریخ به آن‌ها استدلال می‌کرده‌اند اضافه می‌شود.

اگر ما مقایسه‌ای ساده میان رویکردی که روان‌شناسان در برخورد با نمادها در پیش گرفته‌اند، و رویکرد دینی که قوانین صریح و روشنی را برای تعبیر به کار می‌گیرد^۱ انجام بدهیم، سردرگمی آشکاری را در شناخت دلالت نمادها مشاهده می‌کنیم. یک بار آن‌ها می‌گویند هر انسانی نمادهای مخصوص به خودش را در رؤیاهای دارد، به طوری که شخص دیگری با او در آن‌ها اشتراک ندارد؛ و بار دیگر رؤیاهای بین فرهنگ‌های انسانی، مشترک تصور می‌کنند؛ و یک بار آن را این‌طور تصور می‌کنند که به عقده‌های روانی برمی‌گردد و تحریف می‌شود تا به این شکل نهایی آشکار شود؛ و عده‌ای دیگر از آن‌ها تفسیر نمادها را به چیزهایی واگذار می‌کنند که روان‌پزشک متوجه شده آن‌ها یعنی نمادها- به خود بیمار ارتباط دارند؛ و برخی دیگر نیز ناتوانی خود را از فهم و تفسیر نمادها بیان کرده‌اند و... به همین ترتیب.

و این، طبیعتاً سردرگمی آشکاری به حساب می‌آید و اعترافی است ضمنی به روشمندی نبودن و قانونمندی نبودن فهم نمادها؛ علی‌رغم اهمیت زیاد آن‌ها و دارا بودن اسرار بسیار مهمی که چه بسا سببی برای نجات همه امت باشد؛ همان‌طور که در رؤیای فرعون -که رؤیای هفت گاو را دید- رخ داد.

به‌طور خلاصه: برای ما روشن شد این سطح از سیستم عقلی، توانایی‌های خارق‌العاده‌ای را برای انسان فراهم می‌کند و ما می‌توانیم آن را در بسیاری از معارف و علوم غیبی که در زندگی انسان آشکار می‌شود مشاهده کنیم؛ به‌خصوص در رؤیاهای صادقانه؛ و این طبیعتاً چیزی است که رویکرد دینی در تفسیر این پدیده‌ها با وجود انواع متفاوتشان ارائه می‌دهد.

مبحث سوم: عقل جسمانی (دستگاه عصبی)

مرتبه‌ای عقلی است که انسان برای تدبیر امور خود در عالم مُلک (عالم مادی) از آن استفاده می‌کند و سومین جهان‌هاست. این مرتبه از عقل، عقلی است که مؤمن و کافر و حتی انسان و حیوان در آن، با یکدیگر مشترک هستند، و لازم و ضروری است، و برای تدبیر امور بدن، گریزی از آن نیست و بدون آن، موجود زنده نمی‌تواند یک لحظه زندگی کند. علاوه بر آن، اگر انسان تصمیم بگیرد خودش را به جهان‌های ملکوت و عقل کلی ارتقا دهد و سپس آن را با روح‌القدس استوار نماید، به‌عنوان حلقهٔ اتصال بین این جهان و دیگر جهان‌های بالایی، نقش مهمی دارد.

سید احمدالحسن رحمته‌الله می‌فرماید:

«... کسی که روح ایمان در او نباشد یا روح ایمان از او سلب شود، سه روح دیگر یا سه بُعد دیگر روح در وی باقی می‌ماند؛ و این همان ابعاد نفس حیوانی است؛ که در این صورت بر میمون و خوک هیچ برتری‌ای نخواهد داشت...»^۱

این عالم سوم، جهان مادی شبیه به عدم است که هیچ بهره‌ای از وجود ندارد، مگر قابلیتش برای وجود، و آخرین مراتب تنزل است؛ از این رو به‌طور کامل با عوالم روحانی بالاتر - که در مباحث قبلی به آن‌ها پرداختیم - تفاوت دارد، و ناگزیر باید آنچه را که دین دربارهٔ این بُعد مهم مطرح کرده است بُعدی که جلوه‌گر پایین‌ترین جهان‌هاست و می‌توان جایگاهش را در نخستین آسمان مشخص کرد- بیان کنیم.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«لازم است دقت شود آسمان اول، حدّ نهایی آسمان دنیاست؛ یعنی آسمان دنیا در این عالم جسمانی آغاز می‌شود و به نخستین عالم ملکوتی روحانی خاتمه می‌یابد؛ یا به این معنا که نهایت آن، حلقهٔ اتصال است و نهایت آن یا حلقهٔ اتصال، همان آسمان اول است.»^۱

قبل از اینکه به این مبحث ادامه بدهیم، در اینجا باید بر نکتهٔ مهمی درنگی داشته باشیم:

دیدگاه دینی، در هر دو سطح پیش‌گفتهٔ عوالم وجود، به سیستم عقلی، صفت روحانی می‌دهد؛ اما در این سطح پایین‌تر، سیستم عقلی به سطح مادی تنزل پیدا می‌کند و امکان ندارد به سیستم عقلی روحانی گذشته مرتبط شود یا با آن تعامل داشته باشد؛ زیرا این‌ها از دو جهان و در دو جهان کاملاً متفاوت هستند، و برای آنکه اتصال برقرار شود ناگزیر باید سازوکاری ایجاد کنیم که این نقش را بر عهده بگیرد و قابلیت ارتقا و ارتباط با همهٔ سطوح متفاوت تنزل را داشته باشد؛ و این ابزار «نفس» است.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«... می‌بایست گل به آسمان اول بالا برده می‌شد (مرفوع می‌شد) و نفس آدم علیه السلام خلق می‌شد و سایر مردم از آن خلق می‌شدند. انجام این کار ضروری بود؛ چراکه روح در این گل مرفوع (بالا برده شده) منتشر شد و این گل رفع شده، خود، وسیلهٔ ارتباط و اتصال روح با جسد گردید. از سوی دیگر روح نمی‌تواند جسد را لمس کند؛ زیرا این دو، در دو عالم مختلف و از دو جهان متفاوت هستند و میانشان عوالمی قرار دارد؛ بنابراین وجود وسیله‌ای برای این تماس لازم و ضروری است؛ وسیله‌ای که در تمام مراتب نزولی و عوالم بین آسمان جسمانی و آسمان اول، وجودی داشته باشد، و زمانی که جسم بالا برده می‌شود (مرفوع می‌شود) از این مراتب برخوردار شود و بتواند

در حدود و سرحدات آن‌ها حرکت کند.»^۱

یعنی میان مکان حضور بدن مادی و مکان حضور روح (نفس)؛ و این ضروری است تا کنترل و اتصال میان محرک (نفس) و بدن موجود در این عالم مادی، محقق شود، و این کنترل بدن توسط آن روح‌ها مربوط به نفس انسان است؛ بنابراین هر دو بُعد «ارواح سه‌گانه زمینی» (شهوت، قدرت و حرکت) و «ارواح بلندمرتبه» (ایمان و روح القدس) نقشی را در این کنترل بازی می‌کنند.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«به این ترتیب نفس همه فرزندان آدم از گِل مرفوع (بالا برده شده) و تجلی روح ایمان و روح القدس در آن، یا به عبارت دیگر صورت روح ایمان و روح القدس ترکیب شده است. به همین دلیل هر انسانی برای اینکه به بالاترین جایگاه‌ها برسد سرشته شده است؛ و او سرشته شده است تا با ملأ اعلیٰ همراه باشد. انسان به صورت فطری بر شناخت خدا سرشته شده است. او حتی ابزاری دارد که می‌تواند با آن ارتقا پیدا کند؛ که همان صورت روح ایمان و روح القدس است.»^۲

و این نفس انسانی مستقر شده، چیزی جز «سایه عقل» نیست:

«اما آنچه همه فرزندان آدم در آن مشترک هستند، سایه‌ای از آن عقل یا نفس انسانی است، نه عقل حقیقی...»^۳

و این سایه عقل در پایین‌ترین مراتب تنزل مادی، به وسیله دستگاه عصبی در بدن انسان مجسم می‌شود. سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن علیه السلام: ص ۲۵۷.

۲. عقاید اسلام، سید احمد الحسن علیه السلام: ص ۲۵۶.

۳. متشابهات، سید احمد الحسن علیه السلام: ج ۴.

«و از آنجا که مغز و هسته‌ای که میان دو پهلوی ما قرار دارد سایه‌ای از عقل است، انسان توانسته است بسیاری از قوانین عالم ماده را درک کند...»^۱

و از طریق این ابزار ارتباطی (یعنی نفس) و درون انسان در این عالم دنیا، سیستم عقلی (ذهنی) با همه مراتب اتصال و ارتباط و تدبیر، به صورت تام و تمام برای انسان شکل گرفت.

سید احمد الحسن رحمته‌الله می‌فرماید:

«... هر انسان، با نفسی آفریده شده از گل مرفوع و نفخ روح، متولد می‌شود، و این نفس با بدن اتصال و ارتباط دارد؛ اتصالی از نوع تعامل و تدبیر کامل، به گونه‌ای که لذت و درد و حیات و مرگ بدن را درک می‌کند. این نفس مانند یک محرک، تأثیر عملی مادی بر بدن دارد.

از آنجا که این نفس از «نفخ: دمیده شدن روح» آفریده شده، صورتی واضح و آشکار از روح و عقل کلی به شمار می‌رود و به همین دلیل شایسته تکلیف است، و بر این اساس صحیح است بر عهده اش تکلیف گذاشته شود؛ و این نفس همان بُعدی است که اطاعت از دستورها و تکالیف الهی به او خطاب می‌شود، و همان است که با متصل شدن به بدنی که دارای خواست‌های شهوانی دنیوی است، در این دنیا امتحان شده است.»^۲

یعنی سیستم عقلی از طریق ابزار آفریده شده برای این هدف، به بدن متصل می‌شود و این ابزار همان نفسی است که [روح] در آن دمیده شده، و مواد و مصالح لازم برای ارتقا به جهان‌های ملکوتی بالاتر از آن را دارد، و با روح ایمان یا روح القدس تسدید می‌شود؛ زیرا تصویری از آن ارواح را در خود دارد؛ اما از نظر بُعد بدن، مغز ابزاری است که وظیفه اتصال بدن با نفس دمیده شده در آن را بر عهده دارد و به این ترتیب، مغز، فرمان‌ها را بین دو طرف

۱. گوساله، سید احمد الحسن رحمته‌الله: ج ۲.

۲. توهّم بی‌خدایی، سید احمد الحسن رحمته‌الله: ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

انتقال می‌دهد.

در اینجا باید به دیدگاه دینی اشاره کنیم که به نقش فعال مغز و اداره و مدیریت آن در انسان در همهٔ مراحل وجود بر روی این زمین، اقرار دارد؛ اگرچه این نقش، محدود است؛ به طوری که بیشتر از آنکه نقش «تدبیرگر واقعی» را بر عهده داشته باشد، نقش یک «انتقال دهنده» را بازی می‌کند و به آن صورتی که سید احمدالحسن رحمته الله علیه در کتاب سفر موسی به مجمع‌البحرین به تمثیل بیان کرده است شبیه یک دستگاه نماز خواهد بود (یعنی دستگاهی است که داده‌ها را از وجود انسان می‌گیرد و به وجود انسان در این جهان جسمانی می‌رساند)، و توانایی مغز آن‌گونه که سید احمدالحسن رحمته الله علیه توصیف کرده است. به تمرکز و یادآوری محدود خواهد شد:

«... این ابزار بیولوژیکی توانایی‌های محدودی دارد؛ مثل توانایی مغز در متمرکزشدن. مغز انسان توانایی محدودی در تمرکز و یادآوری دارد...»^۱

بنابراین مغز با وجود اهمیت بسیاری که در سیستم عقلی دارد، مواد لازم برای اینکه انسان را به چنین سطحی از هوشمندی و ادراک و معرفت برساند در اختیار ندارد. توانایی‌هایی که مغز برای سیستم عقلی فراهم می‌کند - اگر بعد روحانی (معنوی، نفسانی یا روانی) آن را استثنا کنیم - بسیار محدود خواهد بود و چه بسا ملاحظهٔ این تفاوت در این زمان - یعنی بعد از دمیده‌شدن روح در آدم رحمته الله علیه و فرزندانش - دشوار باشد؛ زیرا بیشتر افراد از نیاکان باستانی گونهٔ بشر قبل از آدم رحمته الله علیه و فرزندانش که از چنین مغزی برخوردار بودند منقرض شده‌اند و اثبات این واقعیت دشوار می‌نماید مگر از طریق برخی آثار به‌جامانده از آن‌ها که به این حقیقت اشاره می‌کند.

سید احمدالحسن رحمته الله علیه می‌فرماید:

«... اما واقعیت آن است که هیچ تفسیر علمی واقعی و کافی برای توضیح آنچه

برای عقل هوموساپینس مهاجر از آفریقا رخ داده است وجود ندارد؛ در حالی که نتاندرتال‌ها صدها هزار سال در اروپا زندگی کردند، ولی نتوانستند هیچ نوع تکامل فرهنگی یا تمدنی حتی در سطح زندگی اجتماعی یا زبان یا نگارگری ایجاد کنند و تمام آنچه انجام دادند، به ساخت ابزار سنگی ساده منحصر شد. حتی در اینکه آیا مخترع اصلی این ادوات، نتاندرتال‌ها بوده‌اند، تردیدهایی وجود دارد و این احتمال می‌رود که آن‌ها این فن را پس از مهاجرت هوموساپینس‌ها به اروپا فرا گرفته باشند. حال آنکه هوموساپینس‌های مهاجر در کمتر از شصت هزار سال، به مرحلهٔ تدوین قوانین اخلاقی در لوح‌های گلی رسیدند؛ که این الواح از سومری‌ها به دست ما رسیده است. آیا می‌توان از این واقعیت غفلت ورزید که قطعاً چیزی در معادلهٔ این موجود زمینی وارد شده و موجب شده است که او به‌صورتی ساخت‌یافته و نه حیوان‌گونه همچون گذشته، عمل کند؟ به‌طوری که او، هم به کشت و زرع، برداشت محصول و پرورش حیوانات روی آورد، و هم توانست زندگی اجتماعی‌اش را نظم و سامان دهد. سخن بگوید و سرانجام توانست بنویسد. چه اتفاقی افتاد که این انسان به چنین تکامل قابل توجهی رسید، ولی آن یکی که در اروپا ساکن بود، با وجود برخورداری از مغزی بزرگ‌تر، تکامل نیافت؟!

اینجا رمز و رازی وجود دارد که باعث بروز نوعی جهش بزرگ و آشکار در هوموساپینس شده است؛ که البته نمی‌توان آن‌گونه که عده‌ای از دانشمندان مسئلهٔ تفاوت انسان با بقیهٔ حیوانات را مرتبط با حجم مغز و نسبت آن با دیگر اندام بدن می‌دانند، آن را فقط به بزرگی اندازهٔ مغز یا رسیدن مغز به یک اندازهٔ بحرانی یا عبور از آن نسبت داد؛ در حالی که اگر موضوع به افزایش حجم مغز ارتباط می‌داشت، نتاندرتال تکامل یافته‌تر بود؛ زیرا میانگین مغزش همچون میانگین مغز انسان امروزی (هوموساپینس) بزرگ و چه بسا از آن بزرگ‌تر بود که این افزایش گاهی به بیش از ۱۰ درصد می‌رسید. با این حال نتاندرتال در مقابل آنچه انسان امروزی انجام داد، کاری

از پیش نبرد. انسان امروزی، فرهنگ و زندگی اجتماعی خود را در اروپا به ثبت رساند؛ در حالی که نئاندرتال نه تنها چیز باارزشی از خود به یادگار نگذاشت، بلکه از زندگی اجتماعی ساده‌ای برخوردار بود و برخلاف انسان امروزی که به زندگی اجتماعی تمایل بیشتری نشان می‌دهد، با هم‌نوعان خود ارتباط و مراوده‌ای نداشت؛ بنابراین چاره‌ای نیست جز اقرار به اینکه چیز جدیدی وارد معادله شده است که سبب این پیشرفت تمدنی، فرهنگی و فکری انسان امروزی (هوموساپینس) گشته و باعث شده جهش فرهنگی و فکری روشنی برای این انسان‌ها روی دهد و برجسته‌ترین نمونه‌هایی که از آن‌ها به ما رسیده، ارزش‌های والای اخلاقی از قبیل ایثار و عدالت است.»^۱

این جهش بزرگ - که انسان امروزی را به جایگاه کنونی اش رسانده است - مسلماً ماجرابی خارج از چهارچوب محاسبه‌ها و علت‌های مادی بوده است؛ زیرا گونه‌های مشابه انسان (هوموساپینس) یعنی نئاندرتال‌ها از همان مغز برخوردار بودند، ولی این ویژگی، برای ساخت تمدن و توانایی ادراک و تفکر در سطحی که پیشینیان بنی‌آدم به آن رسیدند، هیچ‌گونه برتری‌ای به آن‌ها نداد. این عامل جدید، همان «نفس» انسانی یا «ارسال الهی» بوده است که در این معادله وارد شد و موازنه را به‌طور کامل دگرگون ساخت.

ولی قبل از پرداختن به این متغیر جدید واردشده در معادله مغز و هوشمندی، جا دارد تأملی داشته باشیم بر اینکه اگر مسئله برعکس بود چه می‌شد؟ میزان تأثیرگذاری مغز در ادراک و هوشمندی، بدون وجود «نفس انسانی» که بعداً در معادله هوشمندی انسان وارد شد، چقدر بوده است؟ بر اساس نظریه تکامل، مغز، هوشمندی را به مقدار معینی (با توجه به حجم مغز) برای موجودات زنده تولید می‌کند، و عاملی برای ادراک و تفکر در همه آن‌ها می‌شود؛ در نتیجه وجه تمایز میان سطح هوشمندی در موجوداتی که دارای نفس انسانی هستند کاملاً متفاوت از سطح هوشمندی در دیگران - یعنی موجوداتی که نفس انسانی ندارند -

خواهد بود. اینکه حیوانات-از جمله انسان- از چنین مغزی برخوردار هستند باعث نشده است چنین تأثیر و نتایج بزرگی را در جامعه‌های بشری و به‌طور کلی جامعه‌های حیوانی-از جمله نیاکان فرزندان آدم- شاهد باشیم. همه در توانایی برای فکر کردن و پاسخ‌دادن با ما مشترک هستند و این خصوصیتی است واضح و روشن که از نظر علمی توضیح داده شده و دین نیز آن را ثابت کرده است؛ همان‌طور که سید احمد الحسن علیه السلام در کتاب توهم بی‌خدایی به آن اشاره کرده است:

«... اینکه حیوانات در اندیشیدن و تجرید، در سطوح پایین، با ما شریک هستند، موضوعی است که دین یا حداقل اسلام آن را تأیید می‌کند و قرآن نیز بر آن تصریح نموده است:

﴿حَتَّىٰ إِذَا اتُّوا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ... وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ... فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبِيٍّ يَقِينٍ﴾^۱ (تا به وادی مورچگان رسیدند. مورچه‌ای گفت: ای مورچه‌ها به لانه‌های خود بروید، تا سلیمان و لشکرانش شما را بی‌خبر در هم نکوبند. ... در میان مرغان جست‌وجو کرد و گفت چرا هُدْهُد را نمی‌بینم؟ آیا از غایب‌شدگان است؟ ... درنگش به درازا نکشید. بیامد و گفت: به چیزی دست یافته‌ام که تو دست نیافته بودی و از سبأ برایت خبری قطعی آورده‌ام).

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾^۲ (هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای با بال‌های خود در هوا نمی‌پرد، مگر آنکه چون شما امت‌هایی هستند.

۱. نمل: ۱۸ تا ۲۲.

۲. انعام: آیه ۳۸.

ما در این کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم و سپس همه نزد پروردگارشان گرد آورده می‌شوند).

اگر ما تکامل را قبول داریم، قطعاً بر این باوریم که توانایی اندیشیدن در انسان با گذشت زمان و با پیشرفته‌شدن کمی و کیفی مغزش، تکامل یافته و این توانایی، ویژگی خاصی است که او را به‌طور کامل از دیگر حیوانات جدا و ممتاز می‌سازد. پیش‌تر این دلیل را بیان نمودم که تکامل ابزار هوشمندی، هدف قطعی تکاملی است که ما بر این زمین می‌شناسیم. سپس شرح دادیم که شتاب نسبی تکامل مغز بشر در حدود دو میلیون سال اخیر و تبدیل آن به مغز برتر، دلیلی است بر اینکه مغزهای ما به‌خودی‌خود هدفی است برای تکامل...»^۱

این یعنی اگر مغز، جدای از نفس انسانی باشد نفسی که در زمانی بسیار دیرتر، یعنی بعد از دو میلیون سال در معادله هوشمندی وارد شده است. برتری خاصی را در مسئله تفکر و ادراک ارائه نمی‌دهد.

سطح تفکر در هر موجود زنده بستگی به نقشه‌ای دارد. ژن‌های برنامه‌ریزی شده، آن را در هر موجود به‌صورت جداگانه املا می‌کنند، و به این ترتیب مغز هر موجود زنده، از قبل به میزان کافی برای تثبیت غریزه بقا و ادامه‌دادن با تمامی امکانات در دسترس، آماده شده است؛ و این کار بر اساس دستورات خودخواهانه ژنتیکی انجام می‌شود که لازمه محافظت از خویشتن است. این قانون خودخواهانه، نه تمدنی بنا می‌نهد، نه قوانینی، نه رحمت و شفقتی، و نه مثلاً اخلاق متعالی یا ایثارگری واقعی بدون چشمداشت؛ و این خود، محل جدال مهم دیگری است که در عرصه کشمکش فکری میان الحاد و ایمان، نمایان می‌شود، و ورودی نیز به موضوع تحقیق ما دارد؛ زیرا چنین مناظراتی، بی‌تردید ثابت می‌کنند سیستم ذهنی محرک انسان به‌طور کامل از تولید چنین نتایجی ناتوان است؛ زیرا با اهدافی که برای آن‌ها

طراحی شده یعنی اهدافی خودخواهانه که هدف نهایی‌اش غریزه بقاست. در تضاد است. همچنین ثابت می‌کند سیستم عقلی (یا ذهنی) وسیع‌تر از آن است که آن را در همین دستگاه عصبی بیولوژیکی محصور کنیم؛ در نتیجه باید عمق دیگری وجود داشته باشد که بسیار وسیع است؛ به طوری که از این سیستم ذهنی، با معرفت و ادراک و آگاهی و تدبیر، پشتیبانی می‌کند؛ و این جنبه، بُعد روحانی و نفسانی است.

سید احمدالحسن (رحمه‌الله) می‌فرماید:

«... بنابراین از دید آن‌ها مغز به تنهایی برای توضیح ویژگی‌های رفتار انسانی کفایت می‌کند.»

حقیقت آن است که اگر از زاویه اخلاقی به این ایده نگاه کنیم، آن را قبیح‌ترین ایده می‌یابیم؛ زیرا این ایده، جبرگراست و اگر آن را بر واقعیت تطبیق دهیم، درمی‌یابیم که برای تندروی، انحراف و بزهکاری یک ایدئولوژی منحرف و افراطی، سند می‌آورد و برایش دلیل می‌تراشد: بزهکار بر اساس دلایل بیولوژیکی دست به جرم می‌زند و فرد نیکوکار نیز به خاطر دلایل بیولوژیکی به نیکی روی می‌آورد. این فرضیه در تفسیر گونه خاصی از رفتار انسان کاملاً درمی‌ماند. منظور، رفتاری است که طی آن فرد، نیاز بیولوژیکی خود و آنچه را که ژن‌های او به دلیل نگرش اجتماعی یا بر اساس یک عقیده فکری خاص به آن تمایل دارند، مهار می‌کند و به خواسته نفسانی‌اش پشت پا می‌زند. نظریه مزبور همچنین در تفسیر اخلاق واقعی و ناب نیز کاملاً ناکارآمد است (زیرا اصولاً به وجود چنین چیزی اعتقاد ندارد).»^۱

از این رو زیست‌شناسان ناچار به ارائه نظریه‌هایی برای توجیه شکل‌گیری تمدن‌ها، اخلاق و ایثارگری شدند تا از این بن‌بستی که آن‌ها را به طور کامل به استیصال کشانده بود رهایی یابند. این در حالی است که آن‌ها نمی‌توانند توجیه و توضیح علمی قابل قبولی برای ایجاد

چنین جهش‌های فکری متعالی در زمان به‌ثبت‌رسیدن تاریخ تکامل انسان امروزی ارائه دهند؛ به‌طوری که در حال حاضر تمدن و اخلاق و قوانین و آگاهی‌ها و معرفت‌هایی که انسان به آن‌ها دست یافته است تفاوت چندانی با فرزندان اولیهٔ آدم علیه السلام ندارد، مگر تجربه‌های انباشته‌شده برای انسانِ موجودِ حال حاضر.

از جدیدترین و مهم‌ترین این نظریه‌ها، نظریهٔ میم‌هاست که فرض می‌گیرد مغز، عاملی است که با انتقال میراث فکری و اخلاقی انباشه‌شده بر پایهٔ همانندسازهای شبیه‌کاری که ژن‌ها انجام می‌دهند این نقش را بر عهده گرفته است.

سید احمدالحسن علیه السلام ناتوانی این نظریه را از لحاظ ارائهٔ تفسیر واقعی و علمی برای آنچه حاصل شده به‌خصوص پدیدهٔ ایثارگری حقیقی - روشن کرده است.

سید احمدالحسن علیه السلام می‌فرماید:

«واقعیت آن است که نظریهٔ میم‌ها نیز از تفسیر ایثارگری واقعی به‌طور کامل ناتوان است. نه فقط به این دلیل که فایده‌ای برای ایثارگر یافت نمی‌شود تا ایثارگری او عبارت باشد از اختراعی که نیاز او آن را ایجاد کرده باشد؛ بلکه از این‌رو که ایثارگری واقعی، ویژگی ناپسندی برای ژن‌های فردی محسوب می‌شود و چون به زبان این ژن‌ها عمل می‌کند، طبیعت دید خوشی نسبت به آن ندارد.»^۱

طبیعت بیولوژیکی انسان، خودخواهانه است؛ اما ایثارگری، خصوصیتی است کاملاً مخالف با طبیعت انسان، و این، فرایند تغییر را بسیار دشوار می‌کند؛ به‌طوری که به یک تأثیرگذار خارجی نیاز است، و در نتیجه ورود یک عامل جدید را به معادلهٔ «تفکر، هوشمندی و اخلاق» اثبات می‌کند.

سید احمدالحسن علیه السلام می‌فرماید:

۱. توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن علیه السلام: ص ۲۹۱.

«در حقیقت، خودخواهی بدن‌هایمان، برای ما کاملاً بدیهی است و این خودخواهی بر مبنای مبارزه با ایثارگری واقعی بنا نهاده شده است. صفت اصلی و نهادینه‌شده در بدن و مغز ما، خودخواهی است نه ایثارگری واقعی؛ بنابراین اگر ایثارگری واقعی بخواهد در وجود ما عرض اندام کند، به یک انقلاب بزرگ واقعی نیاز دارد، که ما این مطلب را امروزه شاهد هستیم. همه ما به‌عنوان افراد یک گونه، چه به ایثارگری واقعی عمل کنیم و چه عمل نکنیم، اکثریتیمان بر این باوریم که این ویژگی، هدفی والا و صفتی پسندیده است که ما جملگی متصف‌شدن به آن را آرزومندیم. این آرزو زاییده امروز نیست، بلکه از همان اولین دوران کتابت بشر یعنی از زمان سومری‌ها وجود داشته است. این به‌معنای آن است که هزاران سال پیش، انقلابی انسانی و واقعی علیه بدن و خودخواهی آن به وقوع پیوسته است. نکته اینجاست که این انقلاب را نمی‌توان با شیوه‌های علمی، فقط در محدوده بدن و جسم تفسیر کرد، و چنان که پیش‌تر گفتیم چنین چیزی ناممکن است؛ لذا ما ناچاریم با وارد کردن نفس و روح به این معادله، مشکل را حل و فصل کنیم. اگر کسی بخواهد از سرِ خدا‌ناباوری و بی‌ایمانی فرض روح را نپذیرد، لاجرم باید چیز دیگری مانند یک توتم^۱ یا یک میم ناشناخته یا هرچیز دیگری را در معادله وارد کند که در هر صورت هیچ ربطی به جسم یا علم زیست‌شناسی یا حتی به عقل سلیم نخواهد داشت.»^۲

با وجود اینکه مفهوم دینی به این حقیقت یعنی اینکه حیوانات -از جمله انسان- نفس یا روح دارند تصریح می‌کند، ولی این روح در این سطح (یعنی سطح مادی زمینی) به ادامه بقا و استمرار تولیدمثل اختصاص دارد، و برای جلوگیری از انقراض حیوانات ضروری است. این نفس از سه نیرو یا سه نفس و در برخی روایات از سه روح، تشکیل شده، که به همه موجودات زنده، از طریق اجرای نقشه‌ای که برای هر مخلوق زنده با توجه به مقتضیاتش به‌طور خاص

۱. توتم در میان اقوام بدوی به اجسام یا جانوران یا ارواح حامی افراد یا قبیله گفته می‌شد. (مترجم)

۲. توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن (رحمته‌الله علیه): ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

طراحی شده، داده شده است؛ در نتیجه این نفس، قوایی خواهد بود که انسان و حیوان را به سوی محافظت خود از خطرهای یا برای تولیدمثل یا دیگر اسباب ادامه حیات، به حرکت درمی آورد. حال اگر امور را به علت‌های بیولوژیکی بازگردانیم حیوانات به‌طور کلی- مغزهایی دارند که این کارکرد را انجام می‌دهد و شکل‌گیری این مغز بر اساس اجرای نقشه ژنتیکی هر موجود زنده بوده است؛ بنابراین توانایی مخلوقات برای تفکر، تولیدمثل، زندگی، و کارهای دیگر، تنها به سبب ورود نقشه ژنتیکی بوده است؛ تا در نهایت، کار به تولید موجودات دارای مغز بزرگ و توانا برای کنترل کامل، با رفتارهای آگاهانه و هوشمندانه انجامید؛ و این توانایی‌های ذهنی (عقلی)، همان چیزی است که می‌توانیم آن را «نیروهای سه‌گانه محرک» بنامیم که انجام همه کارکردها و وظایف بدنی مسئول بقای حیوانات و طبیعتاً از جمله انسان را عهده‌دار است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

«تکلیف کردن به بدنی که فاقد روح حقیقی واجد شرایط دریافت تکلیف باشد، کار درستی نیست. از دید علم، بدن انسان مانند هر جاندار دیگری همچون خفاش، هشت‌پا یا شامپانزه فقط یک ترکیب شیمیایی است؛ پس چگونه این بدن ابتدا به تکلیف گماشته، و بعد از آن به حساب و عقاب فراخوانده می‌شود؟ مکلف و محاسبه‌شونده کیست؟ آیا این بدن ترکیب یافته از مواد شیمیایی واکنش‌دهنده است که باید به انجام برخی تکالیف بپردازد؟!»

اگر نفخ روح، فضیلت و ارتقای مقام محسوب شود، صحیح نیست که از همان ابتدا روح در بدن یکی دمیده شود و در بدن دیگری دمیده نشود؛ زیرا این‌ها صرفاً یک سری ابزار شیمیایی هستند که واجد شرایط دریافت تکلیف نیستند تا بر این اساس یکی پاداش بگیرد و دیگری کیفر ببیند. این با عدالتی که در خالق عادل سبحان و متعال فرض گرفته شده است، سازگار نیست...

تنظیم‌کننده و متولی نفخ روح کیست؟ آیا همان عمل و طاعت است؟ حال آنکه نمی‌توان طاعت را به بدنی نسبت داد که صرفاً از مواد شیمیایی کنش و واکنش دهنده تشکیل یافته، و نتیجه این کنش و واکنش نیز تولید شهوت و قدرت و حیات بدن است که در حرکت و کارکرد اندام نمود می‌یابد. این‌ها جملگی از دیدگاه علم، نیروهای مادی هستند که شرح و تفسیر مادی دارند و نیاز نیست که چیزی بیش از ماده فرض گرفته شود. در روایات از این‌ها به روح شهوت، قوت، و «مدرج» یعنی روح حرکت و کارکرد اعضای بدن که تمام موجودات زنده در آن مشترک هستند تعبیر شده است. این روح‌ها (شهوت، قوت و حرکت) چیزی جز لوازم زندگی مادی و نتایج آن نیستند.»^۱

وجه تمایز میان وجود این نیروهای سه‌گانه^۲ که نخستین محرک حیوانات از جمله انسان است، و روح آدمی که در معادله وارد می‌شود، در نتایجی پنهان است که تأثیرگذاری‌شان در جوامع حیواناتی لمس می‌شود که ادراکشان تنها در سیطره مغز مادی (یعنی نیروها یا ارواح سه‌گانه) قرار دارد، و در آن، عنصر نفس و روح آدمی وارد نشده تا به نتیجه توسعه آگاهی و ادراک بینجامد، و جوامع را به سوی آن چیزی ارتقا دهد که امروز به آن رسیده است؛ این طبیعتاً میزان تفاوت در تکامل سطح ادراک و عقل را بین دو حالت، منعکس می‌کند، و در نتیجه قطعاً و یقیناً وارد شدن عنصری جدید در معادله را آشکار می‌کند.

سید احمد الحسن رحمته‌الله علیه می‌فرماید:

«... بنابراین در اینجا مقوله تکامل روحی یا نفسانی مطرح است. این موجودی که جسمی انسانی دارد، ممکن است از لحاظ روحی آن قدر ترقی و تکامل پیدا کند تا یک انسان بشود و از روح ایمان و روح القدس بهره‌مند گردد. از سوی دیگر، ممکن است آن قدر به قهقرا برود که فقط ارواح حیوانی در او باقی بماند، همانند میمون؛ یا حتی

۱. توهّم بی‌خدایی، سید احمد الحسن رحمته‌الله علیه: ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۲. روح قوت، روح شهوت، و روح حیات.

به فروترین سطح‌ها بخزد، همانند کرم‌هایی که چه بسا درکشان فقط به سوراخ‌های بدنشان محدود است: سوراخی برای غذا، سوراخی برای خروج فضولات و سوراخی برای اعمال جنسی. متأسفانه گاهی اوقات ممکن است انسان نیز همین گونه شود.

در حال حاضر بحث ما دربارهٔ سه روح یعنی «روح حیات، روح قوت و روح شهوت» است. هر موجودی که از این ارواح سه‌گانه برخوردار باشد، در واقع حیوانی است که می‌تواند در چهارچوب هوشی که دارد و بر اساس وضعیت مغزش یعنی اندازه و اجزای تشکیل‌دهنده و تناسب آن با جسم فیزیکی حیوان- با محیط اطرافش تعامل (کنش و واکنش) داشته باشد. این ویژگی در تمام حیوانات از جمله انسان، یکسان است.»^۱

و طبیعتاً عکس آن هم درست است؛ خالی‌شدن انسان از انسانیتش و بازگشت او به حیوانیت، او را فاقد تأثیر روح ایمان می‌کند و با توجه به سطح انحطاط و فرومایگی‌اش، او را تا مرتبهٔ حیوانی تنزل می‌دهد.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که روح ایمان در او نباشد یا روح ایمان از او سلب شود، سه روح دیگر یا سه بُعد دیگر روح در وی باقی می‌ماند؛ و این‌ها همان ابعاد حیوانی نفسانی هستند؛ که در این صورت بر میمون و خوک هیچ برتری نخواهد داشت.»^۲

بنابراین نفس انسانی که همراه با پدر ما آدم علیه السلام وارد معادله شد، انقلابی بزرگ را ایجاد کرد و مسیر طبیعت انسان را به سطح درک بالا و بسیار برتر تغییر داد؛ به طوری که نمی‌توان آن را با پیشینیان مستقیم انسان (آدم) که بهره‌ای از نفس نداشتند مقایسه کرد؛ مگر همان ارواح سه‌گانه‌ای که کارکردشان محدود به جلوگیری از انقراض و حفظ موجود زنده از طریق

۱. توهم بی‌خدایی، سید احمد الحسن علیه السلام: ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲. توهم بی‌خدایی، سید احمد الحسن علیه السلام: ص ۱۴۲.

تولیدمثل و تعامل با تمامی اسباب بقاست.

این واقعیت، ثابت شده و به‌شکلی روشن نشان داده شده است. جهش فکری و فرهنگی که بعد از انتشار بنی‌آدم روی زمین رخ داد، امکان ندارد فقط به تکامل توانایی‌های مغزی نسبت داده شود؛ و این نکته‌ای است که سید احمدالحسن رحمته‌الله در کتاب توهّم بی‌خدایی اثبات کرده است و موضوع تحقیق ما نیست؛ ولی همین جمله‌ها و عبارتهای اخیر که به‌عنوان شاهد آورده‌ام و در آن‌ها به این تحول گسترده مهم در زندگی که در طول دو میلیون سال به دست آمد اشاره کردیم، کفایت می‌کند.

اما این نفس جدید با اتصالی از نوع مدیریت و تعامل، به بدن متصل است. ارواح، چیزی را که در آن وارد شوند به حرکت درمی‌آورند و با آن ادغام می‌شوند؛ همانند اتصال سه روح تدبیرکننده بدن. هر دو بُعد هرکدام به فراخور حال خود- برای تدبیر به بدن متصل هستند و هرکدام نقشی در مسیر نظام‌مند تکاملی ایفا می‌کند. روح ایمان از نظر «هدف» با قوای زمینی تفاوت دارد؛ هدف این نفس (ایمان) برخلاف وضعیت ارواح سه‌گانه زمینی- به‌دور از خودخواهی و منفعت شخصی است.

سید احمدالحسن رحمته‌الله می‌فرماید:

«... ایده صحیح همان است که در این کتاب بیان نموده‌ام؛ اینکه هر انسان، با نفس آفریده‌شده از گِل مرفوع و نفخ روح، متولد می‌شود، و این نفس با بدن، اتصال و ارتباط دارد؛ اتصالی از نوع تعامل و تدبیر کامل، به‌گونه‌ای که لذت و درد و حیات و مرگ بدن را درک می‌کند. این نفس مانند یک محرک، تأثیر عملی مادی بر بدن دارد. از آنجا که این نفس، از نفخ [روح] آفریده شده، صورتی آشکار از روح و عقل کلی به شمار می‌رود؛ به همین دلیل قابل تکلیف‌شدن است و بر این اساس به تکلیف واداشتن او، صحیح به شمار می‌رود. و او همان است که اطاعت از دستورها و تکالیف الهی به او خطاب می‌شود و همان است که با متصل‌شدن به بدنی که دارای

خواست‌های شهوانی دنیوی است، در این دنیا مبتلا به آزمون شده است.»^۱

پس دمیده‌شدن نفس جدید در نخستین انسان - آدم (علیه السلام) - در درجهٔ اول، شروعی برای یک انقلاب فکری عقلانی بود، و این نفس، با نفس‌های حیوانی برای تدبیر بدن انسان، مشارکت دارد؛ ولی ما به نوع ارتباط و کنترلی که با این نفس دمیده‌شده به وجود آمد، به شکل مستقل خواهیم پرداخت؛ اما تأثیر اشتراکِ به‌دست‌آمده، به سبب ادارهٔ بدن توسط چند روح را می‌توان به آینه‌ای توصیف کرد که دو جهت دارد: جهت پایینی که در آن، تصویر و جایگاه روح‌ها یا نیروهای جسمانی بدن است (روح شهوت، قوت و حیات)؛ و جهت بالایی که در آن، جایگاه دو روح ایمان و روح القدس است؛ بنابراین نفس، شامل پنج روح است: ارواح یا نیروهای بدن، و دو روح ایمان و روح القدس؛ به این ترتیب این آینه شامل نیروها و ارواح از جهان‌های مختلف می‌شود؛ زیرا از جهان‌های مختلف آفریده شده است؛ گل مرفوع از عالم جسمانی ماده، و دمیده‌شدن روح از آسمان‌های بالایی است.

از آنچه گذشت روشن می‌شود «مغز» دو نقش مهم بر عهده دارد:

اول: به‌عنوان ابزار هوشمندی، تفکر و پردازش محدود؛ و در نتیجه مغز مسئول تولید همهٔ رؤیاهای منسوب به نفس است که معمولاً انعکاسی از نیازهای انسان یا حتی حیوان است؛ زیرا حیوانات با ما در نیروهای سه‌گانهٔ محرک بدن یا آن‌طور که روایات می‌نامند ارواح سه‌گانهٔ شهوت، قوت و مدرج (حرکت)، مشترک هستند.

دوم: به‌عنوان ابزار اتصال انسان به‌عنوان یک بدن- با نفس (سایهٔ عقل)؛ و در نتیجه مسئول انتقال رؤیاهای صادقانهٔ انسان از جهان‌های بالایی است.

بعد از اینکه با این خلاصه، مفهوم «سیستم» عقلی بر اساس رویکرد دینی روشن شد، می‌توانیم بسیاری از اموری را که برای فهم علمی سیستم عقلی (ذهنی) اشکال ایجاد می‌کند متوجه شویم؛ به‌خصوص عناصر سه‌گانه‌ای که در ابتدای این مبحث بیان کردیم: نمادها،

ساختار و سیاق، و حافظه؛ و به خصوص آنچه مربوط به رؤیاهای صادقانه یا رؤیاهایی می‌شود که دارای امور خارق‌العاده از قبیل پیشگویی‌ها، امور غیبی و... هستند.

بیایم با مقایسهٔ دو عنصر اول یعنی ساختار و نمادها شروع کنیم؛ زیرا این دو، نیازمند آگاهی و ادراک خارق‌العاده‌ای هستند که بیننده ندارد. تفسیری که فهم و رویکرد دینی عرضه می‌کند قابل قبول‌تر از فرض بُعد مخفی و پنهان از انسان (ذهن ناهوشیار) است که چنین توانایی‌ای دارد؛ در حالی که انسان در شرایط آگاهی خود به‌طور کامل از انجام این‌ها ناتوان است، چه برسد به خواب و نبود آگاهی و قدرت تفکر!

با این حال توجیهاتی که صاحبان نظریه‌های علمی برای وجود این «ذهن پنهان» ارائه می‌کنند همان‌طور که در فصل قبل بیان شد در مقایسه با توجیهاتی که رویکرد دین ارائه می‌دهد - که در این فصل بیان کردیم - کاملاً ناقص و ناکارآمد است؛ به‌خصوص توضیح جهش‌های تمدنی و اخلاقی و معرفتی بزرگی که در مسیر انسانیت، به‌ویژه در مراحل متأخر آن حاصل شد؛ مرحله‌ای که ورود عنصری جدید را در مجموعهٔ عقلی انسان ثابت می‌کند؛ همان عنصری که عاملی برای به‌وجود آمدن آن جهش بوده است؛ در حالی که دانشمندان از ارائه توجیهات علمی برای حاصل شدن چنین جهش‌هایی - همان‌طور که به‌اختصار بیان کردیم - ناتوان بوده‌اند.

اما عنصر سوم یعنی حافظه؛ ملاحظه می‌کنیم رویکرد علمی، از ارائه توضیحاتی که وجود حافظه‌ای را توجیه کند - که می‌تواند حوادث گذشته و اکنون و آینده را به دست بیاورد - کاملاً ناتوان است و بحث و بررسی این نکته، در فصل گذشته آمد. اما رویکرد دینی، بُعدی نامتناهی را به حافظه می‌دهد که طبیعتاً بُعدی روحانی است، و برای درستی وجود این حافظه، دلایل تجربی مبتنی بر شواهد واقعی ملموس نیز ارائه می‌دهد. این شواهد، توانایی انبیا و رسولان و اولیا برای تعالی بخشی علمی و معرفتی در عرصه‌های مختلف و در سطوحی بالاتر از آنچه در زمانشان بوده، است؛ علمی که با توجه به محدودهٔ زمانی زندگی‌شان، با مقیاس‌های طبیعی و بیولوژیکی برای ذهن انسانی، حتی فراتر از توانایی انسان برای یادگیری بوده است؛

و نیز توانایی آن‌ها برای پیشگویی امور غیبی و توانایی‌های خارق‌العاده‌شان.

اما تفسیری که دیدگاه دینی برای واقعیت حافظه و جایگاه وجودی‌اش و علت توانایی بی‌انتهایش در دریافت و ذخیره‌سازی اطلاعات ارائه می‌کند، خصوصیتی دارد که آن را توجیه می‌کند؛ زیرا اساساً حافظه همان طور که در فصل دوم روشن شد بیرون از مغز و بیرون از بدن است، و علاوه بر آن، فطرتی است که به امانت نهاده شده، و دو نوع است: فطرت جسمانی (غریز)، و فطرت موجود در نفس ملکوتی انسان.

ما این دو نوع فطرت را می‌توانیم به صورت یک «بایگاه داده استاتیک» که انسان در شناخت حق از باطل به آن تکیه می‌کند و غریزه‌هایی برای حفظ بقا یعنی ثابت‌های اطلاعاتی که در انسان به امانت نهاده شده‌اند و مسیر را اصلاح می‌کنند و انسان را استوار می‌دارند- تصور کنیم؛ و از سوی دیگر سایه عقل و آراسته‌شدن آن با سربازان علم یا خالی‌شدنش از سربازان جهل وجود دارد؛ و این‌ها همه در جریانی مداوم و پایدار تا انتها برقرار هستند.

همه این‌ها در صفحه وجود انسان کاشته شده‌اند، و همان موجودی است که حافظه دائمی انسان محسوب می‌شود، و این حافظه در جهان‌های تجلی‌های این انسان و وجودهایش گسترش می‌یابد و چه بسا به بالاترین مقامی برسد که انسان می‌تواند به آن دست یابد؛ به این ترتیب ما می‌توانیم میزان بزرگی و گنجایش این حافظه را تصور می‌کنیم؛ به طوری که گنجایش آن می‌تواند نزدیک به بی‌نهایت باشد.

سید احمد الحسن رحمته‌الله علیه می‌فرماید:

«رفع یعنی اینکه شخص، جسمی مادی همانند این جسم نداشته باشد، ولی تجلی و جسمی در درجه‌ای بالاتر از وجود این جسم مادی، برایش باقی بماند؛ یعنی اگر الآن یک برگه کاغذ را در دست بگیری، بالا و پایینی دارد؛ فرض کن بالاترین نقطه کاغذ همان نفس انسان و پایین‌ترین نقطه آن، جسم مرئی او در این عالم

جسمانی باشد، و این برگه کاغذ هم به مثابه وجود انسان باشد. چنین تصور کن که این برگه به تعداد بسیار زیادی از نوارهای موازی خیلی کوچک تقسیم شده است. این قطعات عبارت‌اند از دیگر تجلیات «غیرمرئی» و «غیر نفسانی» انسان تا انتهای آسمان اول.

حال، رفع عبارت است از محو شدن وجود انسان در پایین صفحه؛ یعنی مثلاً او را تا به اندازه یک سانتی‌متر بالاتر از پایین‌ترین نقطه، متجلی کنی و از این یک سانتی‌متر به پایین صفحه، او فاقد وجود است و وجود او در این مرتبه، ملغی می‌شود. این مثال را برای آوردن تا تصویر برای روشن‌تر شود.»^۱

سپس اضافه می‌کند:

«قطعاً [هرکس] بر حسب مقام و مرتبه‌اش از آن می‌گذرد و فراتر می‌رود. من برای شما از [خصوصیات] انسانی با پایین‌ترین وجودش صحبت کردم؛ یعنی کسی که نفسش در پایین‌ترین نقطه آسمان اول است؛ ولی کسی که ترقی می‌کند، بالا می‌رود؛ بنابراین او از همان بهره‌ای برخوردار خواهد شد که به لطف خدا افزایش یافته است، و به این ترتیب بالاترین نقطه صفحه وجودش، بالاترین مقامی خواهد بود که به آن دست یافته است.»^۲

و تا زمانی که سخن درباره حافظه و داده‌های ذخیره‌شده و روش حاضر کردن و ظهور آن‌ها برای آگاهی است، و اینکه این موضوع به‌طور کلی درباره رؤیایا چه صادق و چه کاذب- هم برقرار است، ناگزیر باید به این پرسش مرتبط نیز بپردازیم: ایجاد رؤیایا در هر دو دسته صادق و کاذب، چه ارتباطی با یادآوری دارد؟ به‌خصوص حافظه مدّ نظری که در اینجا از آن سؤال می‌شود، حافظه دائمی یا صفحه وجود انسان است؛ و اینکه منشأ درهم‌آمیختگی میان

۱. در محضر عبد صالح، سید احمد الحسن (رحمته‌الله علیه) ج ۱ ص ۵۷.

۲. در محضر عبد صالح، سید احمد الحسن (رحمته‌الله علیه) ج ۱ ص ۶۰.

این دو دسته از رؤیایها، در زمان بازگشت به آگاهی چیست؟

برای پاسخ دادن به این پرسش باید به سازوکاری مراجعه کنیم که روایات به قضیهٔ فرود آمدن روح، هنگام بیدار شدن از خواب، اشاره کرده‌اند؛ این مرحله، مرحله‌ای ناپایدار برای نفس انسانی است؛ زیرا نفس در مرحلهٔ نزول و تثبیت قرار دارد، و چه بسا باعث تحریک و بروز خواسته‌های نفسانی در انسان، و شکل‌گیری و مجسم شدن آن‌ها به‌شکلی از رؤیایهایی بشود که منعکس‌کنندهٔ آن هوس‌ها و خواسته‌ها باشد و در هنگام تثبیت آگاهی و هوشیاری انسان نسبت به آن، آن را به‌شکل رؤیاگونهٔ فعلی‌اش به خود آگاهی انسان نشان بدهد. چه بسا بسیار بودن رؤیایها از این نوع، به تعداد دفعاتی بستگی داشته باشد که فرد خوابیده به آگاهی خود بازمی‌گردد؛ به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم کسانی که کم می‌خوابند، یا زیاد بیدار می‌شوند یا بیشتر چرت می‌زنند، بیش از دیگران رؤیا می‌بینند، و این به‌خاطر بسیار بودن فرایند صعود و نزولی است که - اگر تعبیر درستی باشد - تولیدکنندهٔ رؤیاهاست؛ زیرا مرحله‌ای است که زوایای پنهانی نفس انسان را تحریک، و آن را به واضح‌ترین صورت آشکار می‌کند. باید توجه داشت این مرحله، فقط به رؤیایهای دروغین که منشأ آن‌ها نفس است محدود نمی‌شود؛ چه بسا این مرحله یعنی مرحلهٔ بازگشت هوشیاری - مسئول اظهار همهٔ وقایع جدید (هر دو نوع رؤیا) در برابر هوشیاری باشد؛ و این باعث می‌شود رؤیایها، در ابتدای بازگشت هوشیاری، واضح باشند و چه بسا خود این اظهار وقایع جدید، عاملی برای فراموشی و از بین رفتن بسیاری از رؤیایها و عدم یادآوری‌شان باشد؛ زیرا حافظهٔ انسان - طبق آزمون‌های انجام‌شدهٔ انسانی - آخرین وقایع جدید (رؤیایها) را که در طول شب بر آن وارد شده‌اند ارائه می‌دهد و آشکار می‌سازد. وقتی انسان دوباره به خواب برود - که این کاملاً طبیعی است - در حالی که آن لحظات به او کمک نکرده باشد تا به آنچه حافظه ارائه کرده و نشان داده است توجه کند، شانس شناخت آن رؤیایها واقعاً اندک خواهد شد؛ به‌خصوص وقتی رؤیایهای جدیدی تولید می‌شوند که در نزول بعدی روح، عرضهٔ آن‌ها اولویت دارد؛ به این ترتیب، رؤیایهای قبلی وارد مرحلهٔ فراموشی می‌شوند و چیزی از آن‌ها به خاطر نخواهد آمد، مگر اینکه

رخدادی ایجاد شود که شبیه یکی از نمادهای آن رؤیا بوده باشد یا شبیه موقعیتی باشد که در زندگی روزانه تکرار می‌شود و به این ترتیب شما تصور می‌کنی چیزی بوده که قبلاً تجربه کرده‌ای؛ در حالی که فقط رؤیاهایی بوده‌اند که شما دیده‌ای و فراموششان کرده‌ای؛ و خدا داناتر است.

همچنین: فراموش نکنیم حیوانات هم رؤیا می‌بینند و با ما در سایهٔ عقل که مسؤل ادراک و تفکر در حیوانات است مشترک هستند؛ درست مثل انسان. امکان تصویرسازی مغز در طول خواب، محدود به تصاویر آماده‌ای است که افکار، تمایلات، ترس‌ها و چیزهای دیگر موجود در حافظهٔ موقت را به ما منتقل می‌کنند^۱ و این‌ها به‌طور معمول، چیزهایی هستند که اگر در بیشتر موارد مرتبط با روز قبل از رؤیا نبوده باشد، از نظر زمانی، نزدیک به زمان رخداد رؤیاهاست؛ و این نکته‌ای است که روان‌شناسان به آن اشاره کرده‌اند و واقعیت عملی مردم نیز به آن اشاره می‌کند.

بر این اساس از نظر عده‌ای، تمایز قائل شدن میان آنچه در رؤیاهای صادق و رؤیاهای دروغین رخ می‌دهد ناممکن خواهد بود؛ زیرا این رؤیاهای دروغین حاصل شده، عبارت‌اند از چرخش افکار و خاطره‌هایی که هم در مغز انسان و هم حیوان جولان می‌دهند، و در نخستین لحظات بیداری، در برابر «آگاهی» حاضر هستند و وضعیتشان همانند رؤیاهای صادق است که آن هم در بازگشت هوشیاری، بر نفس ظاهر می‌شود؛ پس وجه تمایزی که هرکدام را از دیگری متمایز می‌کند چیست؟

اما اشکال ناتوانی در تمایز قائل شدن میان این دو نوع رؤیا با این توجیه که هر دو

۱. به این دلیل که حیوانات، نفس ملکوتی ندارند؛ یعنی از نفسی مثل نفس انسان برخوردار نیستند که از جمله خصوصیاتش وجود «صفحهٔ وجودی انسان» در آن است؛ نفسی که نشان‌دهندهٔ حافظهٔ دائمی انسان به‌عنوان آدم است؛ این در حالی است که حیوانات، فاقد چنین حافظه‌ای هستند؛ بنابراین یادآوری در آن‌ها تنها به محتویات ذخیره‌شده در مغز محدود می‌شود، و این، در مقایسه با حافظهٔ نفسانی انسان، یک حافظهٔ کوچک موقت محسوب می‌شود.

اطلاعاتی هستند که در زمان بازگشت هوشیاری آشکار شده‌اند، ناشی از وجود تشابه است؛ یعنی جمله‌های تصویری با یکدیگر تفاوتی ندارد و هر دو عبارت‌اند از تصاویر و افکار، و چیزی وجود ندارد که یکی از آن‌ها را از دیگری متمایز کند؛ در حالی که این اشکال، دقیق نیست.

مسئله تفکیک این دو نوع رؤیا، به برخی شرطهایی بازمی‌گردد که باید در رؤیاهای صادقانه فراهم باشند، و شاید اکنون برخی از این شرطها به دلیل روشن شدن علت به وجود آمدن رؤیایها و روش شکل‌گیری‌شان، واضح شده باشد؛ ولی راهی برای تشخیص نهایی لازم است تا ما را از این شک و تردیدهای مداوم کسانی که به غیب و وحی الهی ایمان نمی‌آورند بیرون بیاورد.

تشخیص رؤیاهای راستین از رؤیاهای دروغین، شناخته‌شده است و شرطهایی برای این کار وجود دارد و متون، آن‌ها را به روشنی بیان کرده‌اند. از مهم‌ترین آن‌ها، شروطی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) بیان فرموده است:

«وجود چیزی در رؤیا که شیطانی بودن آن را نفی کند؛ مثل وجود معصوم یا قرآن یا اِخبار غیبی.»^۱

و برای شناخت بیشتر، به منبع گفته‌شده مراجعه شود.

ماحصل این فصل:

سیستم عقلی در مکتب دینی، جزئیات کاملی از روش تفکر و روش به‌کارگرفته‌شده در گردآوری اطلاعات و مکان ذخیره‌سازی، و چگونگی واکنشی داده‌ها ارائه کرده است؛ به‌شکلی که به هر سؤالی درباره رؤیایها پاسخ می‌دهد؛ به خصوص رؤیاهای خارق‌العاده و پیشگویی‌هایی که رویکردهای دیگر، از تفسیرش ناتوان هستند؛ تا آنجا که بیشتر دانشمندان به ناتوانی خود در تفسیر یا ارائه توجیهات و توضیحات اعتراف کرده‌اند؛ اما تنها توضیح ارائه‌شده تا امروز، «ذهن درونی» بوده است، که استعاره‌ای از رویکرد دینی به حساب می‌آید.

بنابراین هر دو طرف، بُعدی پنهان، تدبیرکننده و عاقل را ارائه کرده‌اند؛ اما آنجا که اهل علم از اثبات وجود این عقل از نظر تجربی ناتوان هستند، دین دلایلی را برای اثبات وجود آن، ارائه کرده است؛ ولی با روش و اسلوبی که گفته شد، نه به روشی که آن‌ها بدون هیچ‌گونه توجیه و اسلوب علمی- ارائه کرده‌اند. نظریاتی که دانشمندان ارائه کرده‌اند همان طور که در فصل سوم گفته شد- صرفاً فرضیه‌هایی در تناقض با یکدیگر هستند؛ در حالی که رویکرد دینی، تحلیلی تفصیلی از سیستم عقلی-چه بُعد پنهان آن و چه بُعد آشکارش- ارائه کرده است؛ به طوری که میان این تفاسیل، نه اختلافی وجود دارد و نه تناقضی؛ بلکه برای هر چیزی که به رؤیاهای تعلق دارد-چه رؤیاهای صادق و چه رؤیاهای کاذب- تفسیری ارائه کرده است.

برای مقایسه، تنها همین یک مثال را برای یکی از بارزترین تناقضات واضح در فرضیه «ذهن درونی» (ذهن ناهوشیار) بیان می‌کنیم؛ زیرا نظریه‌پردازان این مکتب، چنین به تصویر می‌کشند که «ذهن درونی» در ضمن دایره امکانات سیستم عقلی تمام انسان‌ها قرار می‌گیرد، و این در برابر ملزوماتی که این فرضیه لازم می‌گرداند دوام نمی‌آورد؛ و ما فقط بر یکی از این ملزومات تمرکز خواهیم کرد؛ یعنی تنها یکی از توانایی‌های خارق‌العاده‌ای که از «ذهن درونی» آشکار می‌شود. آیا موارد خارق‌العاده‌ای مثل توانایی پیشگویی‌های علمی آینده، یا نتایج برتر علمی می‌تواند در ضمن دایره آگاهی انسان، جریان داشته باشد یا خیر؟ در اینجا فقط دو احتمال وجود دارد، و احتمال سومی در کار نیست:

۱- این توانایی‌ها، در چهارچوب آگاهی و هوشیاری انسان و اراده او قرار می‌گیرند: این احتمال، ناممکن است و حتی روان‌شناسان به آن اعتقاد ندارند؛ بلکه برعکس، آن‌ها می‌گویند چنین توانایی‌هایی تحت کنترل اراده و آگاهی انسان نیست، مگر برخی توانایی‌های خارق‌العاده حس ششم که علم پاراسایکولوژی به آن می‌پردازد و این توانایی‌ها، محدود به برخی توانایی‌های برتر انسان مثل حرکت دادن اشیا از دور یا برقراری ارتباط دیداری یا ذهنی با دیگران است- که توضیح این مطلب در فصل آخر خواهد آمد- و پیشگویی‌های رؤیاهای یا علوم، در این دایره قرار نمی‌گیرد.

۲- این توانایی‌ها، در ضمن هوشیاری و آگاهی و ارادهٔ انسان قرار نمی‌گیرند: این احتمال، انتخاب ممکن است که آن را در فرضیهٔ «ذهن درونی» می‌پذیرند؛ ولی اگر این توانایی‌های خارق‌العاده با پذیرفتن این احتمال، امکان‌پذیر باشند، یعنی تحت کنترل ارادهٔ انسان نیستند؛ و این، ما را به پرسش دیگری می‌کشاند: اگر این امکانات خارق‌العاده، برای سیستم ذهنی آگاه، نامعقول و ناممکن است مثل محال بودن پیشگویی دربارهٔ آینده پس ما مجبور خواهیم بود چنین در نظر بگیریم که این امکانات خارق‌العاده در خارج از مرزهای اراده و آگاهی قرار می‌گیرند؛ در نتیجه آن‌ها ناگزیر باید اقرار کنند این توانایی‌ها، به‌طور کامل خارج از سیستم ذهنی هستند و باید به دو اشکال زیر پاسخ بدهند:

اول: این پیشگویی‌ها و امور خارق‌العاده، چه ارتباطی با افراد آن زمان دارد؟ آیا شایسته‌تر نیست آن‌طور که قبلاً اثبات شد، آن را به بُعدی کاملاً جدا از خود افراد در نظر بگیریم؟ نسبت‌دادن این توانایی‌ها به خود کسی که از آن‌ها خبر می‌دهد اصلاً معنایی ندارد و همان‌طور که در فصل سوم گفته شد در اینجا به‌طور کلی هیچ پاسخی وجود ندارد.

دوم: بعد از آنکه وابسته‌بودن این توانایی‌ها به بُعدی ناشناخته، خارج از توانایی‌های ذهنی و ارادی انسان پیشگویی‌کننده، ثابت شد، آن‌ها توانایی انبیا و کتاب‌های آسمانی را برای پیشگویی‌هایی که بسیار فراوان و متواتر بوده‌اند به‌طوری که نمی‌توان آن‌ها را انکار کرد. چگونه تفسیر می‌کنند؟ تا آنجا که این پیشگویی‌ها به‌خصوص پیشگویی‌های رؤیاها-پدیده‌ای است که حتی از نظر بسیاری از عموم مردم، مورد اطمینان است؛ و فقط این نیست، بلکه بعد از انجام دعاها و وردهایی برای درخواست رؤیا، برای دریافت خبری غیبی یا آشکار کردن حالتی که به‌دست‌آوردنش ناممکن است، یا خبردادن خبری از آینده، چنین توانایی‌هایی در بسیاری اوقات تحت کنترل خود مردم قرار می‌گیرد، و چنین حوادثی رخ داده‌اند و مستند به شواهد واقعی هستند؛ به‌طوری که قابل‌شمارش نیست. آن‌ها در این خصوص چه می‌گویند؟ باز هم پاسخی در کار نیست!

برخی از این اذکار و دعاها:

«یک ذکر عملی برای اطلاع از چیزی که می‌خواهد بداند: عده‌ای از علما گفته‌اند: هرکس آن را به "الهادی العلیم و الخبیر المبین" اضافه کند و آن را یکصد مرتبه بخواند و در پایان تلاوت خود اضافه کند: «یا هادی إهدنی إلی کذا؛ یا علیم علمنی کذا؛ یا خبیر خبرنی کذا؛ یا مبین بین لی کذا» (ای هدایت‌گر مرا به فلان چیز هدایت کن! ای علیم فلان چیز را به من بیاموز! ای خبیر فلان چیز را به من خبر ده! ای مبین فلان چیز را برای من روشن کن!) و آن چیزی را که می‌خواهد نام ببرد و سپس بخوابد، خداوند او را در خوابش، از آن، آگاه می‌کند.»^۱

«یک ذکر عملی برای دانستن چیزی که از او به سرقت رفته است: در کتاب الدعوات شرح الاسماء که ادریس با آن خوانده می‌شد و سید بزرگوار علی بن طاووس در «المهج» به آن اشاره کرده، و قسمت‌هایی از آن را «کفعمی» در کتاب «جنت» به صورت پراکنده بیان کرده، گفته است اسم هفتم یا «وحد الباقی» را اول و آخر هر چیز بگوید. هرکس کم‌حافظه است این نام را هر روز هجده بار بخواند و به این ترتیب هر چیزی که می‌شنود در خاطرش می‌ماند؛ و هرکس این نام را شب دوشنبه، یکصد و بیست مرتبه بخواند در خواب خود چیزی را که از او دزدیده شده است، در هر جایی و توسط هرکس آن را برداشته باشد، می‌بیند.»^۲

میرزای نوری واقعه‌ای نقل می‌کند که در آن، بیننده، خبرهای غیبی را برای رفع نیازی که به‌طور کامل از شناخت آن ناتوان بوده است از طریق رؤیایی که درخواست کرده بود می‌بیند:

«از راوندی در خراج و ابن شهر آشوب در مناقب آمده است که اباجعفر الجواد علیه السلام فهمید پدر مردی مرده، و هزار دینار داشته و آن را در جایی گذاشته است، در حالی که پسرش نمی‌دانست کجاست. امام به او یاد داد بعد از نماز پایانی عشا، یکصد مرتبه بر محمد و آل محمد درود بفرستد؛ و او نیز چنین کرد و پدرش را در خواب دید که او را به جای آن پول راهنمایی می‌کند.»^۳

۱. دارالسلام، میرزای نوری، دارالبلاغه، چاپ دوم ۲۰۰۷: ص ۳۰.

۲. دارالسلام، میرزای نوری، دارالبلاغه، چاپ دوم ۲۰۰۷: ص ۳۰ و ۳۱.

۳. دارالسلام، میرزای نوری، دارالبلاغه، چاپ دوم ۲۰۰۷: ص ۳۱.

در خصوص خواب‌های خارق‌العاده و پیشگویی‌ها که نظریه‌پردازان رویکرد دیگر (رویکرد علمی) از ارائه توضیحی برای روی‌دادنشان ناتوان مانده‌اند، مطالبی را که قبلاً گفته‌ام در اینجا تکرار نمی‌کنم؛ ولی از نظر مقایسه، وجه تمایز در دل پاسخ تفصیلی که رویکرد دینی ارائه می‌کند و رویکرد طرف مقابل از ارائه آن ناتوان است قرار دارد. اینکه به‌عنوان مثال در اینجا چنین پاسخ داده شود: «عقلی (ذهن یا ضمیری) دیگر و پنهان وجود دارد که این کارهای خارق‌العاده را انجام می‌دهد!» این، پاسخی روشن به حساب نمی‌آید؛ زیرا ما در برابر پرسش مهمی قرار گرفته‌ایم که ارزش بالایی دارد و چه بسا بسیاری از مفاهیم اجتماعی را دگرگون کند؛ در حالی که می‌بینیم پاسخ، در دیدگاه دینی همان‌طور که در این فصل روشن شد به‌صورت تفصیلی و دقیق وجود دارد و طبیعتاً آنچه در این فصل ارائه شد همه نکات را شامل نمی‌شود؛ بلکه به‌صورت مختصر و مفید بوده است، و کتاب‌های بسیاری درباره رؤیایها و طریقه شکل‌گیری‌شان وجود دارد.

از سوی دیگر رویکرد دینی، برای توضیحات و توجیهاتی که برای حاصل‌شدن موارد خارق‌العاده ارائه کرده، شواهدی تجربی ارائه می‌دهد، و با آنچه بزرگان دین یعنی حجت‌های الهی- در گذر تاریخ انجام داده‌اند و توانایی آن‌ها برای آوردن آن موارد خارق‌العاده و معجزات و معارف بزرگ، از توضیحات خود، پشتیبانی و حمایت می‌کند؛ به‌طوری که نمی‌توان در هیچ حالتی آن‌ها را انکار کرد؛ برخلاف مبانی رویکرد علمی در ارزیابی نظریه‌های ثابت‌شده از طریق نتایج تجربی، آماری و ...

اگر توجیه ذهن درونی (ذهن ناهوشیار) به‌عنوان علت روی‌دادن موارد خارق‌العاده، با وجود شواهد اندک و تناقض در بنیان‌هایش، قابل قبول باشد، چرا آن‌ها وجود «عقل روحانی غایب» را با وجود این همه شواهد و وقایع قطعی رد می‌کنند؟!

و همان‌طور که سید احمد الحسن رحمته‌الله فرموده است:

«... اگر کسی بخواهد از سرِ خدا ناباوری و بی‌ایمانی فرض روح را نپذیرد، لاجرم

باید چیز دیگری مثل یک توتیم یا یک میم ناشناخته یا هر چیز دیگری را در معادله وارد کند که در هر صورت هیچ ربطی به جسم یا علم زیست‌شناسی یا حتی به عقل سلیم نخواهد داشت.»^۱

در اینجا باید به نکته دیگری نیز توجه داشته باشیم؛ یعنی ایجاد روش و مبانی محکم قانونمند برای تفسیر. این نکته به‌طور کامل در دیدگاه طرفداران رویکرد دیگر، مفقود است و بزرگان روان‌شناسی مثل فروید، یونگ، آدلر و دیگران به آن اعتراف کرده‌اند. آن‌ها اعتراف دارند به اینکه نمی‌توانند تأویلات و الگوهایی برای نمادها وضع کنند و تعابیر آن‌ها در حد انفرادی و «هیوریستیک: ابتکاری» باقی می‌ماند؛ به‌طوری که احتمالات و متغیرهای بسیاری درباره‌شان وجود دارد؛ تا آنجا که دیگر هیچ واقع‌گرایی و اعتباری برای تفسیرهایشان باقی نمی‌ماند و حتی در بسیاری موارد چه بسا باعث وخیم‌تر شدن حال بیماران یا مرگ آن‌ها به دلیل اشتباه در تفسیر بشود.

فصل پنجم

پیشگویی آینده

خبرهای غیبی به دلیل تأثیرگذاری زیادی که در زندگی برای دفع ضرر یا به دست آوردن سود دارند، به طور کلی، یکی از مهم‌ترین مسائلی محسوب می‌شوند که مردم آرزو دارند آن‌ها را بدانند و در این میان، ناگزیر طمع کارانی نیز به قصد کسب درآمد و مال اندوزی پدیدار می‌شوند تا از این تمایل لجام‌گسیخته بشر، سوءاستفاده کنند؛ و در این هیاهو، عده بسیاری به سوی افراد نادان یا کسانی که به نادانی کشیده شده‌اند می‌روند. از قدیم‌الایام تا به امروز وضعیت به همین صورت بوده است؛ به استثنای کسانی که از اعتقادات دینی راسخ برخوردار بوده‌اند؛ کسانی که باور دارند علم غیب، فقط در انحصار خداوند سبحان و متعال و اولیای اوست، و هیچ‌کس به غیر از آن‌ها هرگز آن را نمی‌داند و چنین دروازه‌های فریبنده‌ای به طور کامل برای آن‌ها بسته است.

ولی در نقطه مقابل سمت و سوی اعتقادات دینی، جریانی پا به عرصه نهاده که تلاش می‌کند با هدف القای نظریه دینی مبتنی بر انحصار علم غیب به خداوند، امکان‌پذیر بودن دسترسی علم به امور غیبی، به خصوص آینده را اثبات کند.

شاید بتوانیم علم غیب را به دو بخش تقسیم کنیم: غیب، تمام چیزهایی است که از انسان، غایب و پوشیده است؛ ولی چه بسا این رویداد پنهانی، از جمله رخدادهایی باشد که در همین جهان زمینی (مادی) ما رخ می‌دهد، یا در جهان دیگر (ملکوت)، یا چه بسا این رخداد به صورت «آنی» (یعنی در زمان حاضر) یا در ضمن رخدادهای آینده اتفاق بیفتند. اما درباره

حوادث «آنی» یعنی آن‌هایی که در مکان دیگری رخ می‌دهند، انسان می‌تواند با استفاده از وسیله خاصی بر آن‌ها احاطه یابد؛ به‌خصوص وقتی رخدادها در محدوده وجود زمینی باشند؛ و علی‌الخصوص با وجود تکامل وسایل ارتباطی به‌شکلی شگفت‌آور و سریع، یا از طریق برخی توانایی‌های خارق‌العاده، این کار امکان‌پذیر است؛ اما خبر دادن از رخدادهای آینده که هنوز وقت آن‌ها نرسیده است، این مسئله‌ای است که به‌طور خاص درباره‌اش سخن می‌گوییم و مشخصاً می‌گوییم علمی است که به‌طور کامل غیرقابل‌شناخت است.

به‌علاوه، طبیعتاً برخی معارف، مواهب و ابداعاتی هم هستند که بدون مطالعه و یادگیری، قابل دسترس نیستند، و این یک واقعیت عینی است که دست‌کم درباره رؤیاها نمی‌توان آن را انکار کرد.

فروید می‌گوید:

«... به‌علاوه با وجود مشاهدات متعدد و مجموعه نمونه‌هایی از چابانی (۱۸۹۷) ظاهراً جایی برای بحث باقی نمی‌ماند که رؤیاها می‌توانند ... منبع الهامی برای شاعران و موسیقی‌دان‌ها باشند...»^۱

به همین دلیل بر ما لازم شد تا این پژوهش را با این فصل، به پایان برسانیم. در این فصل، مسئله «علم غیب» یا به‌طور کلی «علم به آینده» را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد؛ و اگر چنین توانایی‌ای به‌طور کلی- برای انسان منتفی شود اساساً برای کسانی که رؤیاهایی می‌بینند که از امور غیبی و آینده خبر می‌دهد نیز منتفی خواهد شد؛ در نتیجه اثبات می‌شود چنین رؤیاهایی، هیچ ارتباطی با بیبنده رؤیا ندارند؛ بلکه به بُعدی خارج از او مربوط می‌شوند؛ و این بُعدی که از امور غیب و آینده اطلاع دارد، چنین رؤیاهایی را ارسال کرده است تا به انسان بگوید «من هستم»؛ از این رو به مباحثی خواهیم پرداخت که چنین امکانی را توجیه می‌کنند؛ بعضی از این مباحث، علمی هستند و برخی دیگر علمی محسوب نمی‌شوند و فقط

مباحثی هستند که نظریه‌پردازان و نیز دریافت‌کنندگان زیادی داشته‌اند. از این رو هرچند با کمی اختصار- به مرور آن‌ها خواهیم پرداخت؛ این‌ها بر سه نوع هستند:

اول: فال‌گیرها و منجمان و افراد شبیه آن‌ها.

دوم: طرفداران نظریه‌های پاراسایکولوژی (فراروان‌شناختی).

سوم: نظریه کوانتوم.

فال‌گیرها، منجمان و ساحران

در طول تاریخ همواره عده‌ای از طریق ادعای شناخت غیب و مشخصاً آینده‌بینی، سوءاستفاده‌هایی کرده‌اند تا ثروت و وجاهت اجتماعی به دست بیاورند. بنده در اینجا درصدد واکاوی تاریخی چنین ادعاهایی نیستم؛ زیرا تقریباً هیچ برهه‌ای از زمان و مکان در طول تاریخ از چنین مسائلی خالی نبوده است. ما نه به اثبات تاریخی نیاز داریم و نه به دلایلی که این ادعا را نقض می‌کند. حتی در سطح اجتماعی نیز مشاهده می‌کنیم چنین ادعاهایی همواره به حقه‌بازی و دروغ‌گویی توصیف می‌شوند؛ به یک دلیل ساده: آشکارشدن گزافه‌گویی مدعی چنین ادعایی در هر مرتبه. به باور بنده همین برای رد چنین ادعاهایی کفایت می‌کند. مثلاً همین که چنین مدعیانی از ثروت و تسلط چندانی برخوردار نیستند، دلیلی برای دروغ‌گویی آن‌ها شمرده می‌شود؛ در حالی که ما انتظار داریم کسی که از چنین امکانی برخوردار است قاعدتاً باید از نقشه‌های تجاری، صنعتی و جنگی بسیاری آگاهی داشته باشد و حتی باید از همه جنبه‌های زندگی آگاهی داشته باشد تا به حکم شناختی که از آینده و سرانجام کارها دارد برتری‌اش را بر همگان تضمین کند. طبیعتاً چنین چیزی وجود ندارد و اثری از آن، نه در گذشته و نه در حال حاضر، دیده نمی‌شود. این قرآن است که به‌صراحت

می فرماید: ﴿وَأَلُو كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثِرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾^۱ (و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم).

فال گیری

«تَنْبُؤُ: (مصدر) تَنْبُؤٌ - تَنْبُؤُ [ن ب أ] پیشگویی» (مصدر: تَنْبَأُ). پیش بینی آنچه اتفاق خواهد افتاد دشوار است: «التكهن بالغيب: پیش بینی غیب»، التَّوَقُّعُ: پیش بینی. «عِرافة: فال گیری [ع ر ف]»: شغل و پیشه فال گیرها.^۲

«فال گیری» از نظر عرفی، ادعای دانستن غیب با اسباب و روش های بسیار زیادی است؛ مثل رصد ستارگان، برج های فلکی، خطوط شن و ماسه، نظر در آفاق، اقلیم شناسی، فراست (نشانه شناسی)، چهره شناسی، کف بینی، فال فنجان و...؛ بیشتر این راه ها ریشه های دینی دارند، ولی از اصل خود منحرف شده اند، و شاید به علم «فراست: توسم» یا برخی قوانین فلکی و آفاقی بازگردند که در تمدن های دینی بیان، و سپس تحریف شده اند؛ از این رو می بینیم برخی از آن ها به ندرت، درست درمی آیند و در بیشتر اوقات شکست می خورند؛ بنابراین نمی توان به این فال گیرها تکیه کرد و در نتیجه نمی توان به پیشگویی های آن ها اعتماد کرد و بر اساس آن ها برنامه ریزی نمود.

سحر و ستاره شناسی

بسیاری از علمای دینی نوشته اند «سحر» عبارت است از توهم و خیالات، و در بهترین حالت تسخیر جن و یاری گرفتن از شیاطین برای به توهم انداختن مردم و فریب آن هاست.

۱. اعراف: ۱۸۸.

۲. فرهنگ الکترونیکی «البراق».

علامه مجلسی نظرات بسیاری از علما را بیان کرده و از بسیاری از این متون برای بیان این مطلب گواهی جسته است:

«سوره بقره: ﴿يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ تَا اِنجَاى سخن حق تعالى- فَيَعْلَمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ﴾^۱ (به مردم سحر می‌آموختند. و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند]، با اینکه آن دو [فرشته] هیچ‌کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آنکه [قبلاً به او] می‌گفتند: «ما آزمایشی [برای شما] هستیم، پس زنهار کافر نشوی» ولی آن‌ها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی می‌انداختند. هرچند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند). ﴿فَلَمَّا اَلْفَوْا سَحْرًا اَعْيَنَ النَّاسُ وَاَسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾^۲ (و چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در میان آوردند). ﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ﴾^۳ (و حال آنکه جادوگران رستگار نمی‌شوند)، و حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا جِئْتُمْ بِهٖ السَّحْرِ اِنَّ اللّٰهَ سَبِيْطُهُ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلُ الْمُفْسِدِيْنَ﴾^۴ (آنچه را شما به میان آوردید سحر است. به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد. آری، خدا کار مفسدان را تأیید نمی‌کند)... طه: ﴿قَالَ بَلْ اَلْفَوْا فَاِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيْبُهُمْ جُجَيْلٌ اِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّهُمَا تَسَعَى- اَلِى قَوْلِهِ تَعَالَى- اِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدًا سَاحِرًا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ اَتَى﴾^۵ (گفت: «نه، [بلکه شما بیندازید.]] پس ناگهان ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان، بر اثر سحرشان، در خیال او، [چنین] می‌نمود که آن‌ها به شتاب می‌خزند. تا این سخن حق تعالی- در حقیقت، آنچه سرهم‌بندی کرده‌اند، نیرنگ سحر است، و ساحر هر جا برود رستگار نمی‌شود). قلم: ﴿وَ اِنْ يَكَادُ الدِّينَ كَفَرُوْا لِيُرْ لِقَوْلِكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوْا الذِّكْرَ وَيَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ

۱. بقره: ۱۰۲.

۲. اعراف: ۱۱۶.

۳. یونس: ۷۷.

۴. یونس: ۸۱.

۵. طه: ۶۶ تا ۶۹.

لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۱﴾ (و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود تو را چشم بزند، و می گفتند: او واقعاً دیوانه‌ای است * و حال آنکه [قرآن] جز ذکری برای جهانیان نیست). فلق: ﴿وَمِنْ شَرِّ الْتَفَاتَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾^۲ (و از شرّ دمنندگان افسون در گره‌ها * و از شرّ [هر] حسود، آنگاه که حسد ورزد).

تفسیر:

طبرسی رحمته الله درباره سخن حق تعالی - «به مردم سحر می‌آموختند» - می‌گوید: سحر، پیشگویی و حيله‌گری، شبیه هم هستند. گفته می‌شود او را سحر کرد، او را سحر می‌کند، سحر کردن. نگارنده کتاب «العین» می‌گوید: «سحر» کاری است که فرد را به شیاطین نزدیک می‌کند، و سحر، به توهم انداختن چشم است تا آنجا که تصور می‌کنیم به آن صورتی است که می‌بینیم، در حالی که چنین نیست. «سحر» عملی پنهانی برای پنهان‌نگه داشتن عامل انجامش است. چیزی را برخلاف صورتش به تصویر می‌کشد، آن را در ظاهر از جنسیت خود برمی‌گرداند، ولی در حقیقت از جنسیت خودش برنمی‌گرداند. آیا این سخن حق تعالی را نشنیده‌ای؟ (بر اثر سحرشان، در خیال او، [چنین] می‌نمود که آن‌ها به شتاب می‌خزند).^۳

درباره این سخن حق تعالی - «به وسیله آن جدایی بیفکنند» - گفته است: چند وجه دارد: وجه اول: یکی از زوجین را علیه شریک زندگی‌اش تحریک می‌کنند و وی را برای او ناپسند می‌دارند و این باعث اختلاف می‌شود. دوم: یکی از زوجین را اغوا می‌کنند و او را به کفر و شرک به خدای تعالی می‌کشاند و به این ترتیب باعث جدایی او از همسر مؤمن و دین‌دارش می‌شوند، و این اختلاف مسلک و تفاوت در آیین، باعث جدایی می‌شود. سوم: آن‌ها با خبرچینی و سخن‌چینی، بین دو زوج بدگویی می‌کنند تا کار آن دو به اختلاف و جدایی کشیده شود. (هرچند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند) یعنی خدا می‌داند؛ پس این

۱. قلم: ۵۱ و ۵۲.

۲. فلق: ۴ و ۵.

۳. مجمع‌البیان: ج ۱ ص ۱۷.

می‌تواند با تهدید یا نفرین خدا باشد.^۱

بیضاوی گفته است: منظور از سحر، چیزی است که با نزدیکی به شیطان به دست می‌آید، و انسان به‌طور مستقل انجامش نمی‌دهد، و انجام نمی‌شود مگر توسط کسی که در شرارت و خبثت با آن تناسب دارد. این تناسب، شرط هم‌بستگی و همکاری [با شیطان] است و به این ترتیب، ساحر از پیامبر و ولی، متمایز می‌شود؛ اما درباره چیزی که از آن شگفت‌زده می‌شوند مثل کارهایی که افراد حيله‌گر انجام می‌دهند با کمک ابزار و ادواتی انجام می‌دهند یا با تردستی نشان می‌دهند، چنین کارهایی ناپسند است، یا به دلیل دقت و ظرافتی که دارند مجازاً سحر نامیده می‌شوند؛ چرا که در اصل، عامل انجامشان مخفی بوده است.^۲

شیخ (قدس سره) در تبیان گفته است: در معنی سحر چهار نظر گفته شده است:

اول: فریب‌کاری، کارهای خارق‌العاده و شبه‌ناکی که واقعیت ندارد؛ ولی در خیال فرد سحر شده چنین به نظر می‌رسد که واقعیت دارد.

دوم: با حيله‌گری به‌صورت چشم‌بندی انجام می‌شود.

سوم: دگرگون کردن حیوان از شکلی به شکل دیگر، و پدید آوردن اجسام؛ و ساحر می‌تواند انسان را به الاغی تبدیل کند و اجسامی را پدید بیاورد.

چهارم: کاری است که با به‌کارگرفتن جن انجام می‌شود.

نزدیک‌ترین سخن [به حقیقت] نظر اول است؛ زیرا هر چیزی که از رویه عادی جاری خارج می‌شود، سحری است که جایز نیست توسط ساحر انجام شود، و هرکس چنین مجوزی بدهد کفر ورزیده است؛ زیرا با وجود چنین جوازی، امکان ندارد به درستی معجزاتی که نشان‌دهنده نبوت‌هاست حکم راند؛ زیرا انجام مشابه آن‌ها را به‌وسیله حيله‌گری و سحر

۱. مجمع‌البیان: ج ۱ ص ۱۷۶

۲. انوارالتنزیل: ج ۱ ص ۱۰۲

مجاز کرده است.^۱

نیشابوری گفته است: سحر در لغت عبارت است از هر چیزی که به دقت و ظرافت و با سبب پنهانی انجام می‌شود. ساحر داناست و سحرش فریبش است. سحر، به‌وهم‌افکندن است. در شرع به تمام کارهایی اختصاص دارد که سبب انجامش پنهان باشد و بر غیر حقیقتش تصور شود و با پنهان‌کاری و فریب‌کاری انجام شده باشد. به‌صورت مقید دربارهٔ چیزی استفاده می‌شود که ستوده و ستایش شود، و چنین سحری، سحر حلال است. پیامبر ﷺ دربارهٔ این دو نوع «سحر» فرموده است: سحر چند دسته است.

از جمله سحر کلدانیان است که در دوران قدیم بودند و آن‌ها قومی بودند که ستارگان را می‌پرستیدند و گمان می‌کردند این‌ها تدبیرگران جهان هستند و از آن‌ها خیرات و شرارت و سعادت و نحوست صادر می‌شود و کارهای خارق‌العاده به‌واسطهٔ درهم‌آمیختن نیروهای آسمانی با نیروهای زمین انجام می‌شوند. آن‌ها کسانی بودند که خداوند ابراهیم علیه السلام را برای باطل کردن سخنانشان در میانشان مبعوث فرمود.

از جمله، سحر کسانی است که دارای توهم و نفس‌های قدرتمندی هستند. ریشه‌ای که انسان می‌تواند روی آن راه برود اگر روی زمین قرار داده شده بود حتی اگر به‌صورت پلی بود، راه‌رفتن روی آن ممکن نبود. جز این نیست که تخیل سقوط کردن وقتی قوی باشد قطعاً رخ می‌دهد. پزشکان، کسی را که دچار خونریزی شده است از نگاه کردن به رنگ قرمز، و نیز کسی را که دچار تشنج شده است از نگاه به اشیای چشمک‌زن و چرخان نهی کرده‌اند. این‌ها فقط به این دلیل است که نفس‌ها، مطیع توهمات، خلق شده‌اند. همهٔ امت‌ها قبول دارند که دعا مستجاب می‌شود؛ ولی اگر صرفاً زبانی بدون درخواست نفسانی بوده باشد کم‌اثر است. چشم‌خوردن از جمله موضوعاتی است که عقلاً قبولش دارند.

از جملهٔ آن‌ها، سحر کسی است که از ارواح زمین کمک می‌گیرد و این کار «عزیمت» و «تسخیر جن» نامیده می‌شود.

از جمله، تخیلاتی است که چشم‌ها را تسخیر می‌کند، و شعبده نام دارد.

از جمله، اعمال شگفت‌انگیزی است که توسط ابزارهای پیچیده مهندسی یا توسط فشار خلاً انجام می‌شود. جعبه تماشا و علم کشیدن چیزهای سنگین از این جمله است. چنین کارهایی از نظر عرفی سحر به حساب نمی‌آیند؛ زیرا اسبابی مشخص و قطعی دارند.

از جمله، کمک‌گرفتن از خواص داروها و سنگ‌هاست.

از جمله، تعلقات قلبی وارونه است؛ یعنی ساحر ادعا می‌کند اسم اعظم را شناخته است، در حالی که غالباً اجنه در خدمتش هستند؛ و وقتی شنونده، ضعیف‌العقل باشد و قدرت تمییز اندکی داشته باشد باور می‌کند واقعیت بوده است و قلبش به آن متمایل می‌شود. در قلب او نوعی از ترس پدید آمده است و در این هنگام است که نیروهای حساس ضعیف می‌شوند و ساحر می‌تواند هرچه می‌خواهد در قلب وی انجام بدهد.

از جمله، پراکندن شایعات و گمانه‌زنی‌ها به صورت‌های پنهان و دقیق است. و این همان چیزی است که ما در باب عصمت ملائکه از رازی نقل کردیم.^۱

پس غالباً سحر، توهم است و از تسخیر جن و شیاطین و استفاده از آن‌ها برای غرض‌های خبیث حاصل می‌شود و این نوع به‌طور کلی- هیچ تغییری در قاعده و قانون دینی ایجاد نمی‌کند. خبردهی از غیب و آینده به‌طور کامل خارج از درک و فهم جن است، به همان صورتی که از ادراک انسان هم بیرون است، و در این خصوص تفاوتی میان این دو طایفه وجود ندارد. به هر حال کسانی که جهان دیگر را انکار می‌کنند به‌هیچ‌وجه به وجود جن و شیاطین اقرار نمی‌کنند؛ چراکه اگر آن‌ها را به اقرار بکشاند در واقع به وجود جهان دیگری که مخلوقات دیگری در آن هستند اقرار کرده‌اند و در نتیجه در دایره منکران وجود خدا وارد نمی‌شوند و نهایتاً دیگر دلیلی برای بحث با آن‌ها و اثبات عکس آن وجود نخواهد داشت.

اما احضار ارواح و درخواست از آن‌ها برای خبر دادن از غیب، این در واقع وضعیت کسانی

است که ادعای احضار جن می‌کنند، و بنده اعتقاد ندارم اصلاً امکان احضار روح وجود داشته باشد؛ بلکه این‌ها فقط احضار جن یا یاهوگویی و به‌توهم‌انداختن مردم با روش‌های تلقینی هستند، نه بیشتر.

در هر دو حالتی که گفته شد، به‌هیچ‌وجه ممکن نیست جن یا شیاطین از اموری غیبی به‌خصوص امور مربوط به آینده خبر بدهند؛ زیرا آن‌ها به‌هیچ‌وجه از آینده چیزی نمی‌دانند و این از ناحیه دینی ثابت شده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانَوْا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾^۱ (پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم، جز جنبنده‌ای خاکی که عصای او را می‌خورد، [کسی را] از مرگ او آگاه نگردانید؛ پس چون فرو افتاد برای جنیان روشن شد که اگر غیب می‌دانستند، در آن عذاب خفت‌آور [باقی] نمی‌ماندند).

اما اثبات این حقیقت از دیدگاه غیر دینی، واضح و بدیهی است و نیازی به دلیل ندارد. تاریخ گواهی می‌دهد تمام کسانی که در این راه‌ها در مسیر ادعای علوم غیبی طی طریق کرده‌اند از بین رفته‌اند؛ در حالی که هیچ اثر قابل‌ذکری از آن‌ها باقی نمانده و هیچ تغییر ملموسی را در سطح زندگی خود یا افراد هم‌عصر از اقوامشان که به آن‌ها اطمینان کرده بودند ایجاد نکردند؛ در نتیجه به باور بنده، همین به‌عنوان دلیل اثبات اینکه آن ادعاها به سطح حقایق نرسیده‌اند بلکه فقط ادعاهایی خالی از محتوا باقی مانده‌اند کفایت می‌کند.

طبیعتاً ما بعضی از این پیشگویی‌ها را استثنا می‌کنیم؛ پیشگویی‌های مشهوری که مقداری اعتبار تاریخی برایشان پیدا می‌کنیم؛ مثل پیشگویی‌های «سطیح کاهن» و «شق»^۲

۱. سیأ: ۱۴.

۲. «سطیح» نامش ربیع بن ربیعه بن مسعود بن مازن بن ذئب بن عدی بن مازن است، که در سهیلی آمده است: و عده‌ای به او نصر بن ربیعه می‌گویند، و او از نظر نسب‌شناسان یمنی، ربیعه بن نصر، عطف به این سخن اوست: قصه ربیعه.

«شق» پسر صعب بن یشکر بن رهم بن افرک بن قیس بن عبقر بن انمار بن نزار است، و عده‌ای می‌گویند انمار بن

و «نوستراداموس»^۱ و دیگر افرادی که به متون دینی تکیه کرده‌اند و این از نظر تاریخی شناخته شده و اثبات شده است؛ یعنی وجود متون دینی نمادین که از اموری از آینده خبر می‌دهند ثابت شده است؛ و اگر این پیشگوها خبرهایی را گفته باشند که بیشترشان درست نبوده باشد، به دلیل ناآگاهی آن‌ها در برخورد با آن متون نمادین بوده است یا هر کدام از آن‌ها مطابق حال و هوای خودش از طرف خودش سخن گفته است.

جا دارد یادآور شویم بیشتر پیشگویی‌هایی که اغلب ستاره‌شناسان و پیشگوها با آن‌ها مشهور شده‌اند در ارتباط با رؤیاهایی بوده‌اند که برخی از معاصران آن‌ها مثل پادشاهان یا فرمانروایان دیده بودند^۲ و این، ما را به اصل موضوع برمی‌گرداند که رؤیاها، راه مطمئن برای

اراش بن لحيان بن عمر بن غوث بن ثابت بن مالک بن زید بن کهلان بن سبا است. گفته می‌شود سطح، اعضا و اندامی نداشت و مثل یک مَشک بود و وقتی خشمگین می‌شد باد می‌کرد و می‌نشست؛ و «شق» نصف انسان بود، و گفته می‌شود خالد بن عبدالله قسری از نسل او بود. سهیلی بیان کرده است آن دو در یک روز متولد شدند و در آن روز، طریفه دختر خیر حمیری مُرد، و گفته می‌شود این زن در دهان هر دوی آن‌ها آب دهان انداخت و پیشگویی از او به آن‌ها منتقل شد، و او زنِ عمرو پسر عمر بود که قبلاً گفته شد؛ و خدا داناتر است.

منبع: سیره نبوی، ابو فداء اسماعیل بن کنیر ۷۰۱-۷۴۷ تحقیق مصطفی عبدالواحد، جلد اول، ۱۳۹۶ق، ۱۹۷۱م. چاپ و نشر و توزیع دارالمعرفة، تلفن ۲۳۶۷۶۹ - ۲۴۶۱۶۱، ص پ. ۵۷۶۹، بیروت، لبنان، ص ۱۵ تا ۱۹؛ آدرس نسخه الکترونیکی: <http://www.yasoob.org/books/html/۲۸۹۳/no۲۸/۰۲۵/m>

۱. میشل نوستراداموس پیشگوی مشهور و پزشک فرانسوی که در ۱۵۰۳ تا ۱۵۶۹ میلادی زندگی می‌کرد. وی مسیحی کاتولیک بود. وی به دلیل درمان روحی مردم مشهور بود و توجهات دیگری هم داشت. او کتاب‌هایی به نام کتاب‌های سیاه یا کتاب‌های جادوی سیاه یا نقشه‌های ستاره‌شناسی را می‌خواند؛ و شگفت آنکه این مرد که انتظار حوادث وحشتناکی داشت و پیشگویی‌های بسیاری انجام داد، انتظار نداشت همسر و پسر و دخترش به طور هم‌زمان بمیرند.

۲. ربیعة بن نصر، پادشاه یمن، از شاهان تباچه، رؤیایی دید و از آن بسیار وحشت کرد. وی تمام کاهنان، ساحران، جادوگران، و ستاره‌شناسان کشورش را جمع کرد و به آن‌ها گفت: من رؤیایی دیده‌ام که مرا ترسانده و از آن به وحشت افتاده‌ام. آن را برایم تفسیر کنید و تأویلش را به من بگویید.

گفتند: برای ما تعریف کن تا تفسیرش را بگوییم.

گفت: اگر آن را به شما بگویم در این صورت نسبت به تأویل شما اطمینان نخواهم داشت؛ زیرا تأویل آن را فقط کسی

می‌داند که پیش از خبر دادن، به آن آگاه بوده باشد.

یکی از آن‌ها گفت: اگر خواست و اراده پادشاه این چنین است باید به سراغ «شق» و «سطیح» بفرستد؛ زیرا کسی داناتر از این دو نفر نیست و آن دو آنچه را پادشاه می‌خواهد به او می‌گویند. پس به سراغ آن دو فرستاد.

سطیح قبل از شق به نزد او آمد. پادشاه به او گفت: رؤیایی دیده‌ام که مرا ترسانده است و از آن به وحشت افتاده‌ام؛ از آن رؤیا به من خبر بده. اگر درست بگویی تفسیر آن را هم درست انجام می‌دهی.

سطیح گفت: همین کار را می‌کنم. شما قطعه‌ای آتش دیدی که از تاریکی بیرون آمد و روی زمینی «تهمه» (به معنی زمین پست وسیع؛ تهامه از آن گرفته شده است) افتاد و تمام چیزهایی را که جمجمه داشتند خورد.

پادشاه به او گفت: چیزی از آن را اشتباه نگفتی. ای سطحی تفسیر آن چیست؟

سطیح گفت: به مابین آنچه میان دو حوزه «حنش» است قسم می‌خورم سرزمین شما حبشه سقوط می‌کند و آن‌ها بر محدوده میان «ابین» و «جرش» (دو مخالف یمن) حکومت می‌کنند.

پادشاه گفت: ای سطحی! این برای ما هراس آور و نگران کننده است. آیا این در زمان من خواهد بود یا بعد از من؟

گفت: نه، به پدرت سوگند! بلکه بعد از آن، بیش از شصت یا هفتاد سال بعد است.

پادشاه گفت: آیا سلطنت آن‌ها ادامه دارد یا قطع می‌شود؟

گفت: بلکه هفتاد و چند سال بعد قطع می‌شود. سپس کشته می‌شوند و هراسان از آن فرار می‌کنند.

پادشاه گفت: چه کسی آن‌ها را می‌کشد و اخراج می‌کند؟

سطیح گفت: «ارم ذی یزن» (ارم ذی یزن، و نامش شمشیر است؛ زیرا در بزرگی خلقت و توانمندی، شبیه به عمار بود) چنین می‌کند. او از عدن بر آن‌ها خروج می‌کند و هیچ‌کس از آن‌ها را در یمن باقی نمی‌گذارد.

گفت: آیا سلطنت او ادامه می‌یابد یا قطع می‌شود؟

گفت: قطع می‌شود.

پادشاه گفت: چه کسی آن را از میان می‌برد؟

سطیح گفت: پیامبری پاک که از طرف خدای بزرگ به او وحی می‌شود.

گفت: این پیامبر کیست؟

گفت: مردی از فرزندان غالب بن فهر بن مالک بن نضر، که پادشاه قومش در آخرالزمان است.

پادشاه گفت: آیا روزگار به آخر می‌رسد؟

گفت: بله؛ روزی که افراد گذشته و آینده در آن جمع می‌شوند و نیکوکاران در آن سعادتمند و بدکاران بدبخت می‌شوند.

پادشاه گفت: آیا حقیقت را به من می‌گویی؟

گفت: بله، سوگند به صبح دم و شب تار، و فلک وقتی گشاده شود، آنچه به تو خبر دادم حقیقت است.

سپس شق به نزد پادشاه آمد و همان حرفی را که به سطحی گفته بود به او هم گفت و آنچه را سطحی گفته بود پنهان کرد تا ببیند آیا آن‌ها اتفاق نظر دارند یا نه؟

پیشگویی‌های آینده است؛ به طوری که هرگز نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت.

گفت: بله، شما دیدی آتشی از تاریکی بیرون آمد و بین باغ و تپه‌ای قرار گرفت و هر موجود زنده‌ای را در میان این دو محل خورد.

وقتی او این را گفت پادشاه فهمید این دو با هم اتفاق نظر دارند و سخن آن دو یکی است؛ به جز اینکه سطح گفت: در سرزمین تهمة قرار می‌گیرد و هر صاحب جمجمه‌ای را می‌خورد و شق گفت: در بین باغ و تپه‌ای رخ می‌دهد و هر موجود زنده‌ای را می‌خورد.

پادشاه به او گفت: ای شق، چیزی از آن را اشتباه نگفتی. تفسیر آن چیست؟

گفت: سوگند می‌خورم به دو سر انسان! سرزمین شما، سودان فرومی‌ریزد، و دو پسر بر تمامی فرزندان پیروز می‌شوند، و تا سرزمین نجران را مالک می‌شوند.

پادشاه گفت: این برای ما بسیار نگران‌کننده و ترس‌آور است. این کی رخ می‌دهد؟ در زمان من یا بعد از آن؟

گفت: البته در زمانی بعد از شما. سپس کسی که دارای مقام و شأن بزرگی است، شما را از آن‌ها نجات می‌دهد و شدیدترین خواری را به آن‌ها می‌چشانند.

پادشاه گفت: این شخصیت عظیم‌الشأن کیست؟

گفت: پسری که فرومایه نیست، و در کارها کوتاهی نمی‌کند، و از خانه «ذی یزن» بر آن‌ها وارد می‌شود.

پادشاه گفت: آیا پادشاهی او ادامه دارد یا قطع می‌شود؟

گفت: توسط یک رسول قطع می‌شود، که حق و عدالت را می‌آورد و از اهل دین و فضیلت است و پادشاهی تا روز فصل در قوم او باقی است.

گفت: روز فصل چیست؟

گفت: روزی که پادشاهان در آن مجازات می‌شوند. در آن روز، ندهایی از آسمان خوانده می‌شود که زنده و مرده آن‌ها را می‌شنوند و مردم در آن به سوی وعده‌گاه می‌روند و کسی که تقوا پیشه کرده باشد دارای سعادت و خیرات است.

پادشاه گفت: آیا آنچه می‌گویی حقیقت است؟

شق گفت: سوگند به پروردگار آسمان و زمین و آنچه از بلندی و کوتاهی در میان آن‌هاست، آنچه به تو گفتم حقیقت است و شکی در آن نیست.

ابن اسحاق گفت: آنچه آن‌ها گفتند در دل ربیعة بن نصر نشست. پس فرزندان و اهل بیت خود را به عراق فرستاد و برای حمایت از آن‌ها به پادشاه فارس به نام «سابور بن خرزاد» نامه نوشت و آن‌ها را در حیره ساکن کرد.

ابن اسحاق گفت: بقیة فرزندان ربیعة بن نصر، نعمان بن منذر، ابن عمرو بن عدی، ابن ربیعة بن نصر بودند؛ یعنی کسی که نایب پادشاهان کسروی بر حیره بود و اعراب به سوی او می‌رفتند و او را می‌ستودند، و این چیزی است که محمد بن اسحاق گفته است. بیشتر مردم می‌گفتند او نعمان بن منذر از نسل ابن نصر بوده است. «(منبع: سیره نبوی،

ابن کثیر: ص ۱۵ تا ۱۹)

دوم: علم پاراسایکولوژی^۱

علم «ماورای نفس» یا «ماورای طبیعت» یا «پدیده‌های سای» [PSI phenomena] است، و با وجود اختلاف در نام‌گذاری‌ها، علمی است که به پدیده‌های خارق‌العاده و شگفت‌انگیز در وجود ما می‌پردازد. این پدیده‌ها، اندک و نادر به حساب می‌آیند و معمولاً در افرادی استثنایی، یا به صورت خودجوش در عموم مردم رخ می‌دهند. این پدیده‌ها تابع قوانین علم فیزیک نیستند.

این‌ها، پدیده‌هایی روحی هستند که تحت عنوان «ادراکات فراحسی» یعنی فراتر از آنچه حواس عادی ما درک می‌کنند، قرار می‌گیرند؛ و این اصطلاحات، برای ما به پدیده‌های ناآشنا از نظر ما اشاره می‌کنند. معمولاً تابع تجربه و تکرار نیستند؛ بلکه بیشترشان به صورت ناگهانی و خودجوش رخ می‌دهند و تکرار آن‌ها دشوار است. این علم، اخیراً تحت پژوهش‌ها و مطالعات آکادمیک قرار گرفته است و در حال حاضر در بسیاری از دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شود و پدیده‌های بسیاری در این علم دسته‌بندی می‌شوند؛ از جمله:

۱. تله‌پاتی: ارتباط مستقیم دو ذهن؛

۲. بصیرت (غیب‌بینی): دیدن از راه دور؛

۳. غیب‌شنوی: شنیدن از راه دور؛

۴. پیش‌آگاهی (precognition): دانستن آینده.

ما در اینجا درصدد تحقیق و بررسی این توانایی‌های روحی نیستیم؛ ولی آنچه در اینجا

۱. فراروان‌شناسی یا پاراسایکولوژی (انگلیسی: parapsychology، فرانسوی: parapsychologie) شاخه‌ای از دانش روان‌شناسی است که به مطالعه پدیده‌های روان‌شناختی به‌ظاهر فراطبیعی می‌پردازد. پدیده‌هایی که مطالعه می‌شوند عبارت‌اند از ادراک فراحسی (extra-sensory perception)، جنبش فراروانی (psychokinesis) و بقای خودآگاهی پس از مرگ. در زبان فراروان‌شناسان به این پدیده‌ها، اصطلاحاً PSI گفته می‌شود. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

برای ما اهمیت دارد، موضوع این فصل، یعنی توانایی پیشگویی است و این توانایی، از جمله پدیده‌هایی است که در حوزه مطالعه این علم قرار می‌گیرد؛ حتی اگر آن‌ها این توانمندی‌های پیشگویی را به‌طور کلی به رؤیایها برگردانند، نه پدیده‌هایی ارادی که انسان آن‌ها را انجام می‌دهد، مگر در برخی حالت‌های استثنایی که روزنامه‌ها چنین اخباری را منتشر کرده‌اند و اثبات نشده است که واقعاً انجام شده‌اند یا نه! و در غالب موارد از جمله کارهایی محسوب می‌شوند که در دسته اول (فال‌گیرها، ساحران، مدیوم‌ها، و دیگران) قرار می‌گیرند؛ و ما ندیدیم و نشنیدیم پژوهش‌ها یا دانشگاه‌هایی بوده باشند و انسانی را معرفی کنند که دارای قابلیت ارادی برای شناخت آینده و پرده‌برداری از رخدادها حتی در سطح شخصی خودش بوده باشد؛ و اگر چنین حالتی وجود داشت، در عمل، دلیلی برای این پدیده می‌بود و دانشمندان قطعاً برای اعلام این حالت به‌عنوان یک دلیل تجربی و واقعی برای وجود چنین توانایی در انسان هم‌صدا می‌شدند.

بلکه بر عکس- مشاهده می‌کنیم بیشتر تحقیقات، همواره بر اثبات این پدیده‌های خارق‌العاده به روش‌های آماری تجربی بسنده کرده‌اند:

«ما مشاهده می‌کنیم دانشمندان صحت اثبات یا داده‌های فراوان‌شناسی (پاراسایکولوژی) را تأیید می‌کنند؛ علی‌رغم اینکه نسبت به آن قانع نمی‌شوند؛ زیرا شواهد علمی و آماری، آن‌ها را به پذیرش آن‌ها وامی‌دارد؛ به‌رغم اینکه آن‌ها را در نوعی سرگردانی فکری فرومی‌برد که ناشی از عدم انسجام این وقایع جدید با مرجع‌گرایی علمی است که عادت کرده‌اند برای طبقه‌بندی اشیا از آن استفاده کنند.»^۱

ولی واقعیت آن است که آنچه دانشمندان از جنبه پیشگویی‌های مربوط به آینده دستگیرشان شده است، چیزی فراتر از خبرهایی نیست که رؤیایها درباره آن پدیده‌های خارق‌العاده خبر می‌دهند؛ از این‌رو به تفسیرهایی می‌پردازیم که به‌طور مشخص در این حیطه

ارائه شده است.

«کارل یونگ» به ماوراءالطبیعه و پدیده‌های روحی توجه داشت و روان‌شناسان زیادی وی را در این مسیر همراهی نکردند. او به توانایی انسان برای دیدن چیزهایی که در ورای میدان دید قرار دارند، و پیش‌بینی حوادث، باور داشت. یونگ علّیت این رابطه را باور نداشت، ولی به وجود این پدیده‌ها اعتقاد داشت و تلاش می‌کرد آن‌ها را تفسیر کند.

از جمله ایده‌هایی که وی در نظریه خود درباره تکامل شخصیت ایجاد کرد، ایده «هم‌زمانی» است که به این معناست: حوادثی که به‌صورت هم‌زمان رخ می‌دهند. مثلاً: چه بسا ما درباره ارتباط با یک دوست مهربان که فاصله زیادی از ما دارد فکر کرده باشیم، و وقتی نزدیک گوشی تلفن می‌رسیم ناگهان آن دوست با ما تماس می‌گیرد.

اما دکتر صلاح الجابری دیدگاه مکتب «فروید» را به‌طور خلاصه به‌صورت زیر بیان می‌کند:

«اما تا آنجا که به مکتب روان‌کاوی مربوط می‌شود چنین رخدادهایی از کمبود سازوکارهای تفسیری که می‌توانند پدیده‌های «سای» را توضیح بدهند رنج می‌برند؛ و مفهوم «ناخودآگاه» در ارائه افق خاصی برای توضیح «سای» یگانه است؛ ولی وقتی متوجه می‌شویم مفهوم فرویدی از «ناخودآگاه» فقط مقید به گذشته است، فوراً این افق متلاشی می‌شود؛ یعنی در توصیف فرویدی، فقط داده‌های مربوط به موارد سرکوب‌شده محرّمات، موانع اخلاقی، و محرومیت‌هایی که باعث رنج‌کشیدن فرد در زندگی شده‌اند قرار می‌گیرد؛ به‌عنوان مثال، رؤیا در مفهوم فرویدی به همان موارد سرکوب‌شده ناخودآگاه بازمی‌گردد؛ و این تعریف برای رؤیا، با تعریف رؤیای خارق‌العاده در تفکر فراروان‌شناسی (پاراسایکولوژی) تفاوت دارد؛ یعنی با تفکری که در آن، پیش‌آگاهی نسبت به حوادث آینده یا حوادث گذشته‌ای که فرد با آن‌ها زندگی نکرده و پیش‌تر از آن‌ها اطلاع نداشته است، وجود دارد؛ از این‌رو وجه تمایز آشکاری میان این دو سبک از رؤیایا وجود دارد و با وجود اینکه هر دو از یک ماهیت برخوردار هستند، یکی از آن‌ها در جهت عکس دیگری قرار دارد. نظریه فروید

به تفسیر رؤیاهای مربوط به پدیده‌های رؤیاگونه‌ی سای توجهی نمی‌کند؛ به همین جهت رؤیای آینده‌نگر یا رؤیای صادقه را به کناری می‌نهد، و در نظریه‌ی او هیچ پایه و اساس منطقی برای این رؤیاها وجود ندارد.»^۱

ما این نقص را در نظریه‌ی فروید در فصل سوم بررسی کردیم و نیازی به تکرار نیست.

آنچه باقی می‌ماند: بسیاری از کسانی که به این علم پرداخته‌اند این توانایی‌ها را به توانایی‌های روحی بازمی‌گردانند که قطعاً غیرمادی است و تابع قوانین فیزیک نیست. به این ترتیب اقرار آن‌ها به اینکه بعدی روحانی وجود دارد که عهده‌دار چنین توانایی‌هایی است به این معناست که آن‌ها وجود جهان دیگر و وجود خالق این جهان را انکار نمی‌کنند. ما با این عده بحثی نداریم و سخن در این سطح یعنی ما با آن‌ها توافق داریم که اصل و ریشه، یکی است، حتی اگر استدلال‌ها در اثبات روحانی‌بودن چنین توانایی‌های خارق‌العاده‌ای تفاوت داشته باشد؛ ولی آنچه در اینجا لازم است به آن پردازیم نظریه‌هایی است که دیگران بنا کرده‌اند، و با توجیحات فرادینی تصور می‌کنند به وقوع پیوستن امور خارق‌العاده را تفسیر می‌کنند و نظریه‌هایی وضع می‌کنند تا این امور خارق‌العاده را توجیه کنند. اگر به دلیل کوتاه‌آمدن از جدل، تمام توضیحات وارد شده در این نظریه‌ها برای وقوع انواع پدیده‌های خارق‌العاده را بپذیریم، توجیحات پیشگویی‌های مربوط به آینده را به جهت ناممکن بودن آن از پایه و اساس، نمی‌توانیم بپذیریم.

این تفکری است که عده‌ای از دانشمندان اخیر با استفاده از مفاهیم جدیدی که فیزیک‌دان‌های کوانتومی ارائه می‌دهند و از قالب‌های قوانین فیزیک کلاسیک عبور می‌کنند، بهره می‌برند؛ و چه بسا این عده، با انعطافی که قوانین فیزیک در سطح کوانتومی برای ذرات مهیا می‌کند سازگاری بزرگی را میان توانایی‌های پاراسایکولوژی یافته باشند.

«به نظر "ووکر" مغز می‌تواند تابع موجی درون خودش را فرو بپاشد تا فرایندهای منطقی

جدیدی ایجاد کند؛ و تا زمانی که کیهان در سطح زیرکوانتومی در هم تنیده است ارادهٔ انسانی می‌تواند از این سطح زیرکوانتومی برای فروپاشی بستهٔ موجی سیستم‌های کوانتومی که در خارج از مغز قرار می‌گیرند استفاده کند؛ به این ترتیب ادراک فراحسی و تأثیر روانی را با یک سازوکار، تفسیر کرده است.^۱

تفسیر «ووکر» دربارهٔ این توانایی‌ها در چهارچوب نظریه‌های فیزیک کوانتوم، با کاربرد و واقعیت تضاد دارد؛ به‌خصوص دربارهٔ قضیهٔ پیشگویی‌های مربوط به آینده، همان طور که دکتر صلاح الجابری برای آن توضیح می‌نویسد:

«ووکر می‌گوید: ... "فرستنده و گیرنده در تله‌پاتی، در تغییر کل سیستم کوانتومی شکل گرفته درون هوشیاری، همکاری می‌کنند، و هر دو به‌صورت پایاپای باعث پدید آمدن حالت مطلوب در آن می‌شوند." ولی در گفتهٔ وی، این نکتهٔ پنهان وجود دارد که فرستنده و گیرنده نتیجهٔ مطلوب را از قبل می‌شناخته‌اند؛ زیرا چگونه ممکن است تمایل، بدون وجود عنصر آگاهی، حالت مدنظر را تولید کرده باشد؟! ولی شروط آزمایش به‌استثنای تله‌پاتی- اجازهٔ چنین شناخت قبلی‌ای را در حالت‌های بصیرت و پیش‌آگاهی یعنی پیشگویی نمی‌دهد؛ و اگر منظور ووکر این بوده باشد که فرستنده و گیرنده از قبل سیستم کلی کارت‌ها را به‌عنوان «حافظه» تعریف کرده‌اند، این یعنی آن دو، در حال حاضر نمادهای کارت‌ها را به یاد می‌آورند و با یکدیگر در محقق کردن یکی از آن دو در هر تلاشی، همکاری می‌کنند؛ و این شامل از بین رفتن مطابقت بیرونی بین حدس و موضوع خارجی می‌شود؛ در نتیجه ادراک فراحسی، صرفاً یادآوری اطلاعات قبلی فراموش شده خواهد بود و این با مفهوم آماری برای تطابق خارجی در تضاد است...»^۲

از آنجا که روی سخن دربارهٔ نظریهٔ کوانتومی و توضیحات توجیهی در سطح کوانتومی برای تفسیر آن توانایی‌ها، به‌خصوص رؤیاهای مربوط به پیشگویی‌هاست، بهتر است به مبحث بعدی بپردازیم که در آن، سخن نهایی از سوی سید احمدالحسن رحمته‌الله علیه در پاسخ به

۱. ماوراءالطبیعی بودن پاراسایکولوژیک انسان از دیدگاه علمی، دکتر صلاح الجابری: ص ۱۴۶.

۲. ماوراءالطبیعی بودن پاراسایکولوژیک انسان از دیدگاه علمی، دکتر صلاح الجابری: ص ۱۴۹.

تفسیرهای مطرح‌شده برای پیشگویی‌ها بر اساس نظریه کوانتوم آمده است.

سوم: نظریه کوانتوم

به ایستگاه پایانی درباره پیشگویی‌های آینده‌نگر رسیدیم؛ بعد از آنکه به بیان مهم‌ترین نظرات دانشمندان در حوزه روان‌شناسی به‌خصوص درباره رؤیاهای پیشگویی‌ها پرداختیم و نیز آنچه نظریات فیزیک کوانتومی در این عرصه نوین علمی بیان کرده است؛ به‌طوری‌که نظریه‌های ثابت‌شده در حوزه فیزیک کوانتوم از بُعد چهارم (یعنی زمان) پا را فراتر گذاشته و به ابعاد دیگر در کیهان رسیده‌اند. این نظریات مرزهای زمان و مکان را پشت سر گذاشته‌اند و به میدان‌های تحقیقاتی کوچک‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده جهان وارد شده، و به این ترتیب بیشتر مفاهیم سنتی درباره قوانین فیزیک و مفهوم ماده دگرگون شده‌اند.

سید احمد الحسن (رحمته‌الله علیه) ارزش علمی فرضیه‌های ارائه‌شده توسط برخی از دانشمندان بر پایه مکانیک کوانتوم را در خصوص آنچه به پیشگویی‌های آینده‌نگر از طریق رؤیاها مربوط می‌شود، مشخص کرده است:

«واقعیت این است که بنده هیچ بررسی ارزشمند علمی برای پرداختن به رؤیاها یا

۱. مکانیک کوانتومی (به انگلیسی: Quantum mechanics) شاخه‌ای بنیادی از فیزیک نظری است که با پدیده‌های فیزیکی در مقیاس میکروسکوپی سروکار دارد. در این مقیاس، گُش‌های فیزیکی در حد و اندازه ثابت پلانک هستند. مقدار عددی ثابت پلانک نیز بسیار کوچک و برابر است با $۱۰^{-۳۴} * ۶/۶۲۶$ ژول‌ثانیه.

بنیادی‌ترین تفاوت مکانیک کوانتومی با مکانیک کلاسیک در این است که مکانیک کوانتومی توصیفی سازگار با آزمایش‌ها از ذرات در اندازه‌های اتمی و زیراتمی ارائه می‌دهد، در حالی که مکانیک کلاسیک در قلمرو میکروسکوپی به نتایج نادرست می‌انجامد. در حقیقت، مکانیک کوانتومی بنیادی‌تر از مکانیک نیوتونی و الکترومغناطیس کلاسیک است؛ زیرا در مقیاس‌های اتمی و زیراتمی که این نظریه‌ها با شکست مواجه می‌شوند، با دقت زیادی، بسیاری از پدیده‌ها را توصیف می‌کند. مکانیک کوانتومی به همراه نسبیت، پایه‌های فیزیک نوین را تشکیل می‌دهند. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

خواب‌هایی که در آینده محقق می‌شود ندیده‌ام؛ به‌استثنای نظریاتی که بر اساس مکانیک کوانتوم و اصل عدم قطعیت و نظریهٔ چندجهانی عرضه شده‌اند؛ به این ترتیب که یک رخداد که در آینده اتفاق می‌افتد تاریخ‌های آیندهٔ متعددی در جهان‌های مختلف دارد که یکی از آن‌ها محقق، و در آینده مشخص می‌شود؛ در نتیجه طبق مکانیک کوانتوم، می‌توان یکی از این تاریخ‌های محتمل را شناخت. آن‌ها این احتمال را مطرح می‌کنند که رؤیاهای آینده‌نگر هم به همین صورت باشند؛ ولی در حقیقت رؤیاهای آینده‌نگر در خود نمادهایی دارند و چه بسا حتی خود بیبندهٔ رؤیا هم دلالت و معنای این نمادها را نشاناسد، و همان طور که قبلاً نیز گفتم دلالت برخی رؤیاهای آینده‌نگر را بیبندهٔ رؤیا نمی‌فهمد و نمی‌شناسد تا آنکه در برابرش محقق شود؛ به این ترتیب متوجه می‌شود آنچه در واقعیت محقق شده، عبارت است از رؤیا یا خوابی که در گذشته دیده است... در حقیقت این مسئله را مکانیک کوانتوم در هیچ حالتی نمی‌تواند تفسیر کند؛ به این ترتیب رؤیاها یا خواب‌های آینده‌نگر، نشانه‌ای واضح بر وجود خداوند سبحان و متعال باقی می‌مانند.»^۱

تصویری که نظریهٔ چندجهانی در روند تفسیر رؤیاها به‌عنوان پیشگویی‌های آینده‌نگرانه مطرح کرده است، به‌صورت وجود نسخه‌های متفاوت از جهان ماست که یکی از آن‌ها می‌تواند به‌عنوان واقعیت قابل مشاهده و ملموس محقق شود؛ و این محقق شدن، در سیطرهٔ احتمالات قرار دارد. حال کدام‌یک از احتمالات محقق خواهد شد؟ و چه کسی است که این محقق شدن را می‌آفریند؟

اگر ما «رؤیاها» را به‌عنوان نامه‌ای از آن جهان‌هایی تصور کنیم که حوادثشان هنوز رخ نداده است، چگونه می‌توانیم آن حوادث را وقتی اساساً حوادثی نمادین هستند بشناسیم؟ این وقتی است که این نظریه‌ها فرض می‌گیرند آن پیام‌ها یا رؤیاها هر وقت ما بخواهیم

۱. سید احمدالحسن رحمته‌الله علیه، گزیده‌ای از از دیدار تلویزیونی با دکتر عبدالرزاق الدیراوی.

برای ما در دسترس هستند؛ تا آنجا که ما می‌توانیم آینده را مشخص کنیم؛ یا به معنی دیگر، آینده را بشناسیم و با «فروریختن تابع موج در مکانیک کوانتوم و شخصیت‌بخشیدن به یکی از احتمالات به‌عنوان واقعیتی که مشاهده می‌کنیم» از آن خبر بدهیم؛ و این ناممکن و حتی محال است؛ یعنی ایجاد چنین نامه‌ها و پیام‌هایی بر اساس اسباب علمی در واقعیت، ناممکن است، و این‌ها همچنان در حدود تفسیر نظری رؤیاها بر اساس نظریه‌های فیزیک کوانتوم باقی می‌مانند؛ یعنی چندجهانی بر اساس نظریه کوانتوم- طرح علمی را به تفسیر در قضیه رؤیاهای آینده‌نگر نزدیک‌تر می‌کند؛ با این دیدگاه که این رؤیا، پیامی از یکی از جهان‌هاست و چه بسا رویدادی که آن پیام از آن جهان بیان کرده است، محقق شود؛ ولی اشکال نمادها و اشکالات دیگر همچنان با دشواری تفسیر مواجه هستند. سید احمدالحسن (رحمته‌الله علیه) این اشکالات را به تفصیل بیان کرده است. متن زیر گوشه‌ای از این بحث و بررسی است:

«در مباحث پیشین در این فصل، موضوع مهم فروریختن تابع موج در مکانیک کوانتوم و شخصیت‌دادن یکی از احتمالات هنگام مشاهده آن را بررسی کردیم و بیان داشتیم که به عقیده «هیو اورت» تمام احتمالات، در واقع رویدادهایی واقعی هستند، ولی در جهان‌های مختلف. به دنبال آن به سراغ موضوع تاریخ‌های متعدد برای یک رویداد رفتیم و بیان داشتیم شناخت آینده امکان‌پذیر نیست، زیرا دارای وجوه محتمل متعددی است. این رویدادها اگرچه از دید جهان‌های متعدد، مختلف هستند، فقط یکی از آن‌ها به وقوع می‌پیوندد و آن یکی، فقط همانی است که در جهان محل زندگی ما مشاهده و درک می‌شود. بر این اساس ما از تشخیص و تعیین دقیق آینده ناتوانیم، چراکه بیش از یک آینده وجود دارد؛ و من این مطلب را قبلاً بیان داشته‌ام: «طبق تفسیر چندجهانی، شناخت آینده غیرممکن است؛ زیرا آینده به مسیرهای متعددی تقسیم می‌شود و ما در هر لحظه معین، در یکی از این آینده‌ها به سر خواهیم برد.»

البته این عدم امکان به آن معنا نیست که ما از تشخیص آینده محتمل هم ناتوانیم

یا نتوانیم هیچیک از این مسیرها را بشناسیم و تشخیص بدهیم که از آینده است، یا حتی ممکن است تمام آن‌ها را بشناسیم و بدانیم که یکی از آن‌ها اتفاق خواهد افتاد. طبق مباحثی که از مکانیک کوانتوم و چندجهانی بیان داشتیم، به لحاظ علمی غیرممکن است، آینده را به‌طور دقیق تشخیص بدهیم.

معنی این سخن آن است که بر اساس مکانیک کوانتوم می‌توان رؤیاهای این‌گونه تفسیر کرد: نامه‌هایی که از آینده به ما می‌رسند و می‌توانند محقق شوند یا نشوند. رؤیا عبارت است از یکی از این احتمالات یا رویدادهای آتی در یکی از کیهان‌ها. از آنجا که این موضوع از لحاظ علمی تفسیر شده است، این سخن که می‌گوید رؤیاهای دلیلی بر وجود خدایی است که از طریق رؤیا حوادث آینده را به اطلاع شما می‌رساند، ارزش و اعتباری نخواهد داشت. بر اساس احتمالات مکانیک کوانتوم، رؤیایی که شما دیده‌اید و محقق شده، چیزی بیش از نوشته‌ای محتمل‌الوقوع در آینده که از یکی از کیهان‌ها برای شما آمده، محسوب نمی‌شود. دلیل این گفته آن است که شما بعضاً رؤیاهایی می‌بینید که در عالم واقع جامه عمل به تن نمی‌کند.»^۱

یعنی نظریه‌پردازان الحاد اعتقاد دارند معمایی که در طول قرن‌ها با آن مواجه بوده‌اند با این فرضیه، به پایان رسیده و حل شده است؛ به این ترتیب آن‌ها از روی حقایق بسیاری که در خصوص رؤیاهای مربوط به پیشگویی‌های آینده از آن‌ها غافل شده‌اند پرش می‌کنند و آن‌ها را نادیده می‌گیرند.

سید احمد الحسن (رحمه الله) مننی را از «گریبین»^۲ از کتاب «تحقیقی درباره گربه شرویدنگر»

۱. توهیم بی‌خدایی، سید احمد الحسن (رحمه الله): ص ۵۵۸ و ۵۵۹.

۲. جان گریبین (John R. Gribbin، زاده ۱۹ مارس ۱۹۴۶) فیزیک‌دان اهل انگلستان است. وی نویسنده علمی بریتانیایی، اخت‌فیزیک‌دان و یکی از اعضای بازدیدکننده نجوم در دانشگاه ساسکس است. نوشته‌های وی شامل فیزیک کوانتوم، تکامل انسان، تغییر اقلیم، گرم‌شدن کره زمین، سرمنشأ گیتی، و زندگی‌نامه دانشمندان مشهور است. او داستان‌های علمی‌تخیلی نیز می‌نویسد. (مترجم، https://en.wikipedia.org/wiki/John_Gribbin)

صفحه ۲۷۱ بیان کرده است که بر ناممکن بودن تشخیص آینده از نظر علمی - که در این کتاب مورد بحث و بررسی قرار داده است- تأکید می‌کند، و اینکه این نظریه، در حد یک تفسیری نظری - که وقوع یا اثبات آن، ممکن نیست- باقی می‌ماند و حتی متن بیان شده از طرف گریبین آن را به «گمراهی» توصیف می‌کند:

«اگر بر اساس این پیام‌ها عمل کنیم، بیشتر احتمال دارد به‌سوی شاخه‌ای از واقعیت که با شاخه‌ای که پیام از آن آمده، متفاوت است، منحرف شویم و بسیار احتمال دارد که پیام دریافت شده، هرگز واقعی نشود. افرادی که فکر می‌کنند تئوری کوانتوم کلیدی برای تفسیر علمی ادراکات خارج از حواس طبیعی (ESP)، ارتباط از راه دور (تلهپاتی) و سایر موارد این‌چنینی ارائه می‌دهد، فقط خودشان را گمراه کرده‌اند.»^۱

۱. متن نقل شده از «گریبین» از کتاب توهم بی‌خدایی ص ۵۶۱:

«با توجه به تفسیر من از تئوری چندجهانی، تا جایی که به درک ما از جهان فعلی مربوط می‌شود، آینده قابل پیش‌بینی نیست؛ اما گذشته، قابل درک است. با انجام عمل مشاهده، ما یک تاریخ واقعی را از بین بسیاری از واقعیت‌ها انتخاب می‌کنیم و هنگامی که شخصی درختی را در دنیای ما دیده باشد، آن درخت همان‌جا باقی می‌ماند، حتی اگر هیچ‌کسی به آن نگاه نکند. این موضوع در تمام مسیر بازگشت به انفجار بزرگ کاربرد دارد. در هر تقاطعی در بزرگراه کوانتومی، ممکن است واقعیت‌های بسیار زیاد جدیدی ایجاد شود؛ اما مسیری که به ما منتهی می‌شود، واضح و غیرمبهم است. اگرچه مسیرهای زیادی به آینده وجود دارد، هرکدام از نسخه‌های «ما» یکی از آن‌ها را دنبال می‌کند. هر نسخه‌ای از ما تصور می‌کند مسیر یکتایی را دنبال می‌کند و به گذشته یگانهای نگاه می‌کند؛ اما دانستن آینده غیرممکن است، زیرا تعداد زیادی از آن‌ها وجود دارد. ممکن است ما به‌وسیله ابزارهایی نظیر ماشین زمان یا اگر مایل هستید، این احتمال را در نظر بگیرید که از طریق رؤیایا یا دریافت‌های فراطبیعی، پیام‌هایی را از آینده دریافت کنیم؛ اما این پیام‌ها خیلی برای ما مفید نخواهد بود، زیرا جهان‌های زیادی برای آینده وجود دارد و باید انتظار قاطعی شدن و عدم تطابق هر پیام را داشته باشیم. اگر بر اساس این پیام‌ها عمل کنیم، بیشتر احتمال دارد به‌سوی شاخه‌ای از واقعیت که با شاخه‌ای که پیام از آن آمده، متفاوت است، منحرف شویم و بسیار احتمال دارد پیام دریافت شده، هرگز واقعی نشود. افرادی که فکر می‌کنند تئوری کوانتوم کلیدی برای تفسیر علمی ادراکات خارج از حواس طبیعی (ESP)، ارتباط از راه دور (تلهپاتی) و سایر موارد این‌چنینی ارائه می‌دهد، فقط خودشان را گمراه کرده‌اند.»

تا وقتی سخن ما درباره پیشگویی آینده است، تقریباً به رؤیایها محدود می‌شود و این مشکلی است که تفسیر آن تا امروز، بغرنج و پیچیده مانده است. تفسیر مبتنی بر نظریه چندجهانی، با مشکلی مواجه می‌شود که توضیح آن را بسیار دشوار می‌نماید؛ زیرا رؤیایها به‌عنوان خبرهایی صریح نمی‌آیند؛ بلکه نمادین و کدگذاری شده هستند، و این ثابت شده و شناخته شده است و همان طور که گفته شد، روان‌شناسان آن را انکار نمی‌کنند. حال آن‌ها چگونه این خصوصیت را تفسیر خواهند کرد؟

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«ما به وجود احتمالات آینده اعتقاد داریم و اینکه شاید رؤیا یکی از این احتمالات باشد. البته از آنجا که رؤیا از لوح محو و اثبات نشئت می‌گیرد، چه بسا در این عالم محقق نشود. در قرآن و روایات به این موضوع اشاره شده است: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱ (خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد اوست). در روایاتی از آل محمد علیهم السلام، از این موضوع با نام «بداء» ذکری به میان آمده است.

ولی یک موضوع باقی می‌ماند؛ آنچه ما در رؤیایها می‌بینیم نمادین است. مثلاً در خواب، «دندان» اشاره‌ای است به نزدیکان و خویشان فرد و اگر کسی در خواب ببیند یکی از دندان‌هایش افتاده، به این معناست که در آینده یکی از نزدیکانش خواهد مُرد. این موضوع برای افراد بسیاری پیش آمده است. مکانیک کوانتوم نمی‌تواند مسئله نمادها را در خواب تفسیر و تبیین کند؛ بنابراین رؤیایها دلیلی است بر وجود یک نیروی غیبی آگاه، دانا و حکیم که با ما صحبت می‌کند و می‌گوید: "من اینجا هستم."

همچنین رؤیایهایی که تأثیرات ملموس و عظیمی بر بدن از خود بر جای می‌گذارند، مثل خواب روزه‌دار در هنگام روزه‌داری؛ وی در خواب می‌بیند که در حال

خوردن و نوشیدن است، سپس از خواب برمی‌خیزد و متوجه می‌شود واقعاً گرسنگی و تشنگی‌اش برطرف شده است. این نوع خواب‌ها زیاد اتفاق می‌افتد. این تأثیر را نتیجه علائم و سیگنال‌هایی که از مغز صادر می‌شود، تفسیر می‌کنند و سیر و سیراب شدن را نتیجه تشریح برخی غدد بدن یا عملکرد گروهی از اعضا می‌دانند.

اما حقیقت این است که وقتی انسان بیدار می‌شود در حالی که در بسیاری موارد در رؤیا متوجه بوده که روزه‌دار است. طعم غذا و نوشیدنی را همچنان در دهانش حس می‌کند. علاوه بر این، تشنگی فرد روزه‌دار در حالی که بیدار است رفع نمی‌شود، در حالی که در خواب اگر ببیند می‌نوشد، تشنگی وی از بین می‌رود. حال چرا این ترشحات فقط در خواب رخ می‌دهد؟ چرا اگر در خواب ببیند و بیدار شود، تشنگی‌اش رفع می‌شود و اگر آن رؤیا یا خواب را نمی‌دید که در آن می‌نوشد. تشنگی‌اش برطرف نمی‌شد؟!»^۱

پیشگویی آینده، کاری است دشوار، و تفسیر آن از نظر علمی بر اساس فرضیه‌های طرف دیگر (رویکرد علمی) ناممکن است، و اگر فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی را به کناری بگذاریم و به قضیه پیشگویی از طریق واقعیت زندگی بپردازیم و این سؤال را مطرح کنیم که «آیا واقعاً شخصی وجود داشته است که ادعا کند آینده را می‌داند؟» طبیعتاً پاسخ منفی است.

می‌توانیم تصور کنیم چه رخ می‌داد اگر در عمل چنین شخصی وجود داشته باشد!

در این صورت، او ثروتمندترین و قدرتمندترین مردم خواهد بود، و دشوار یا ناممکن خواهد بود که در هر چیزی تجارت، بورس، جنگ‌ها،... یا کسی بر او پیروز شود، و این کاملاً طبیعی است؛ زیرا او همیشه در دانستن هر چیزی که در دنیا رخ می‌دهد از ما پیشی می‌گیرد و حتی می‌تواند چیزهایی را که ما در درون خود پنهان می‌کنیم بشناسد.

آیا چنین شخصیتی وجود دارد؟

پاسخ: قطعاً چنین کسی وجود ندارد.

بله، تنها پیشگویی‌کنندهٔ موجود، همان کسی است که از آن خبر می‌دهد. او دانای غیب‌هاست، و او، خداوند سبحان و متعال است، و تمام کسانی که پایین‌تر از او هستند، از روی حسادت یا آزمندی، به این صفت منسوب می‌شوند.

بنابراین اینکه گفته می‌شود پیشگویی در رؤیاها، به امکانات طبیعی انسان برمی‌گردد، کاملاً دور از حقیقت است؛ زیرا انسان فاقد این توانایی، و نیازمند آن است، و از چنین قدرتی برخوردار نیست؛ در نتیجه ظهور پیشگویی‌ها از طریق رؤیاها، دلیلی قطعی محسوب می‌شود برای اینکه دانایی به غیب وجود دارد که این رؤیاها را به سوی این انسان می‌فرستد تا به او بگوید «من هستم».

پیوست اول

آگاهی (هوشیاری)

در مطالب گفته شده بیان کردیم بیشتر تفسیرهایی که روان‌شناسان برای نمادگرایی در رؤیایها و پیشگویی‌ها و حافظه بزرگ و دیگر موضوعات ارائه کرده‌اند به وجود «ذهن درونی» یا «ضمیر ناخودآگاه» بازمی‌گردد، و بعد از اینکه به بحث و بررسی اسباب و دلایل این فرضیه و علت وجود آن پرداختیم، لازم است به جنبه دیگری نیز بپردازیم تا تصویر کامل شود؛ یعنی «هوشیاری» یا «آگاهی» در انسان و ماهیت آن.

می‌توان هوشیاری را با توجه به داده‌های زندگی مان به‌عنوان «بشر» به این صورت تعریف کرد: ادراک محیط ما و تعامل با آن؛^۱ و این خصوصیت، با نسبت‌های متفاوت، تقریباً برای همه موجودات زنده وجود دارد. همه آن‌ها به طریقی با محیط تعامل برقرار می‌کنند و وجه تمایز صرفاً در درجه و میزان این تعامل و تأثیرگذاری است؛ به این ترتیب اختلافات در

۱. بیشتر روان‌شناسان و فیلسوفان، با وجود اختلافات ساده در جزئیات، در تعریف هوشیاری با این معنا، اشتراک نظر دارند. یونگ درباره شکل‌گیری هوشیاری نوشته است:

«آنچه را تقدیم شد به‌صورت زیر خلاصه می‌کنیم:

مرحله اول هوشیاری، از شناسایی یا شناختی شکل می‌گیرد که حالتی از آشوب و بی‌نظمی یا تصادف را دربردارد؛

مرحله دوم، شکل‌گیری پیچیدگی‌های آنی و فوری است، و این مرحله‌ای تک‌فاز است؛

اما مرحله سوم، گامی دیگر به‌سوی هوشیاری است و از معرفت خود انسان به حالت چندپارچه خودش تشکیل می‌شود، و این مرحله، مرحله دوگانگی یا جفت‌شدگی است.»

(روان‌شناسی تحلیلی، یونگ: ص ۱۱۸)

«هوشیاری» مشخص خواهد شد.

می‌توانیم برای هوشیاری و متفاوت بودن سطح آن در شخصی که از کم‌بینی و ضعف چشم رنج می‌برد مثالی بزنییم. چنین شخصی از عینک استفاده می‌کند که امکان مشاهده جزئیاتی را که از او پوشیده بوده است به‌طور کامل به او بازمی‌گرداند؛ حتی چه بسا او از حضور اشیا در نزدیکی خود و غافل‌بودنش از بسیاری از آنها - علی‌رغم اینکه روبه‌رو یا نزدیکش بوده‌اند - شگفت‌زده شود؛ حال وقتی تعداد عدسی‌ها بیشتر شود تا آنجا که بتواند موجودات زنده و کلونی‌هایی از موجوداتی را که در کف دست‌هایش زندگی می‌کنند ببیند که حتی در مخیله‌اش هم خطور نمی‌کرد، وضعیت چگونه خواهد بود؟ یا اگر از ابزارهایی برای افزایش قدرت شنوایی، و ابزارهایی که بویایی و لامسه و دیگر حواس را تقویت می‌کنند استفاده کند وضعیت به چه صورت خواهد بود؟ قطعاً هرچه فرصت‌های شناختی و ادراک او از محیطی که انسان را در بر گرفته است بیشتر شود، هوشیاری‌اش هم وسیع‌تر و بیشتر خواهد شد؛ در نتیجه عکس‌العمل او نسبت به عکس‌العمل کسی که چنین متغیرها و جزئیاتی را نه می‌بیند، نه می‌شنود و نه احساس می‌کند متفاوت خواهد بود.

اما درباره معیاری که ما می‌توانیم بر اساس آن به‌طور کلی - سطح هوشیاری موجودات زنده را تعیین کنیم، می‌توانیم آن را به میزان تکامل حواس، دستگاه عصبی و مغز خلاصه کنیم؛ هرچه موجود زنده از نظر حسی و عقلی (مغز درباره حیوانات) ارتقا یابد، هوشیاری و ادراکش بیشتر می‌شود، و انسان نیز همین‌گونه است؛ ولی عامل دیگری نیز برای انسان اضافه می‌شود که به سیستم عقلی [انسان] اختصاص دارد؛ و آن، سطح هوشیاری بر اساس وجودش در آسمان‌های ملکوتی است.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«انسان با قلبش می‌فهمد؛ و قلب، همان روح است؛ و هر انسان مؤمنی کلمات خداوند را متناسب با احوال خودش درک می‌کند و می‌فهمد. کسی که فقط در آسمان

دوم وجودی دارد، درک و فهمش از آن که در آسمان سوم وجودی دارد کمتر است،
و به همین ترتیب.»^۱

ولی درباره آن دسته از فرزندان آدم که روح ایمان را نادیده گرفتند و در نتیجه از روح ایمان خالی شدند و این روح از آن‌ها گرفته شد و به ارواح زمینی یا نیروهای سه‌گانه بسنده کردند، وضعیت به چه صورت است؟ وضعیت آن‌ها مثل حیواناتی است که اساساً روح ایمان ندارند. در اینجا پرسشی درباره نقش هوشیاری زمینی (مادی) برای موجودات زنده پیش می‌آید. آیا با آن هوشیاری ملکوتی که به موجودات دارای روح اختصاص دارد و بر اساس میزان ارتقایشان بیشتر می‌شود، تفاوت دارد؟ و تفاوت بین این دو چیست؟

در اینجا باید تفاوت بین دو نوع هوشیاری را در نظر داشته باشیم. هوشیاری روحانی ملکوتی، غیر از هوشیاری زمینی است که به روح اختصاص ندارد و در حال حاضر وجود دارد. هوشیاری زمینی نیز نسبی است، ولی تفاوت آن در این حالت، به عوامل و عناصری بستگی دارد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها حجم معلومات (حافظه)، توانایی، و حجم ابزار هوشمندی است. هرچه این عناصر، برتر باشند موجود زنده در پردازش داده‌ها و اتخاذ تصمیم‌های پیشرفته، توانا تر خواهد بود، و در نتیجه هوشیاری آن موجود زنده، بالاتر و جامع‌تر است.

آیا مرکز هوشیاری، روحانی است یا بدنی؟ مسئله بغرنجی که تحت پژوهش‌ها و آزمایش‌های بسیاری قرار گرفته، و هنوز قضیه‌اش حل نشده است؛ ولی تحقیقات در این عرصه، توسعه و پیشرفت‌های زیاد پیدا کرده است؛ به‌خصوص بعد از جهش بزرگ در کامپیوترها و برنامه‌های پیچیده که از هوش مصنوعی برخوردار هستند. به‌دنبال این جهش علمی، این پرسش به‌شکل روشن‌تری بیان شده است و واقعیت چیزی را حکایت می‌کند که بر موجود زنده می‌گذرد. آیا می‌توان هوشیاری را عملکرد سلول‌های مغز شامل دریافت داده‌ها، ترجمه آن‌ها و سپس ایجاد پاسخ‌های متناسب آن ورودی‌ها- دانست؟

در دهه هشتاد قرن بیستم فیلسوف آمریکایی «جان سرل»^۱ آزمون مشهور خود را به نام «اتاق چینی» به صورت زیر انجام داد:

«مردی وارد اتاقی بسته می شود و زبان چینی نمی داند؛ در حالی که فردی بیرون اتاق قرار دارد و غیر از زبان چینی نمی داند. او شروع به نوشتن سؤالاتی به زبان چینی می کند و آن را از شکاف کوچکی برای فرد درون اتاق ارسال می کند. آن فرد درون اتاق، کتابها و کارت هایی دارد که برای هر جمله چینی، جواب هایی می دهد. آن فرد، پاسخ های مطلوب را با هر سؤال مطابقت می دهد و کارت های پاسخ را از طریق شکاف کوچکی به فرد چینی بیرون اتاق می دهد.»^۲

پس ما پاسخ هایی صحیح داریم؛ ولی شخص پاسخ دهنده هیچ چیزی نه از آن سؤالات می فهمد و نه جوابها؛ با وجود اینکه صحیح جواب داده است. این، روشن می کند همین اتفاق در کامپیوتر رخ می دهد. کامپیوتر کاری جز پیروی از دستورالعمل ها و پردازش نمادها انجام نمی دهد.

با چشم پوشی از اینکه «اتاق چینی» یک سیستم فکری را نشان می دهد که آنچه را که جریان دارد می فهمد و تصمیم های درست می گیرد، این موضوع، از سطح دشواری و پیچیدگی های بزرگی درباره اینکه «چگونه اجزای مادی، تجربه وجود ما را در جهان آگاه زنده، بازگو می کنند» پرده برمی دارد؛ با پیش کشیدن این پرسش که «آیا سلول های عصبی، سازوکارهای اساسی خود را طبق قوانین خاص خود اجرا می کنند؟ و آیا این میلیاردها سلول، وظیفه خود آگاهی و هوشیاری را به انجام می رسانند؟».

به نظر می رسد این پرسش، در عمل، از طریق دستاوردهای حاصل شده از جهش های

۱. جان راجرز سرل (John Searle): استاد دانشکده تحصیلات تکمیلی در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، که برای مشارکت در تحقیقات در حوزه فلسفه زبان، فلسفه عقل، و فلسفه اجتماعی در سطح وسیعی مشهور است.

۲. ویدئو: احساس به اینکه من کی هستم و ذهنم چیست؟

پیشرفته فناوری الکترونیکی در زمینه هوش مصنوعی و به طور مشخص، کامپیوتر کوانتومی، پاسخ داده شده است.

شاید پاسخ به این پرسش، از طریق پاسخ‌هایی که سید احمدالحسن (رحمته الله علیه) برای دکتر علاء سالم در این موضوع ارائه داده است، روشن شود:

«وقتی فهمیدی تمام کارکرد عقل (ذهن) عبارت است از اکتشاف اموری که در عمل وجود دارند، متوجه می‌شوی هوش مصنوعی از خطرناک‌ترین موارد برای وجود بشری است. اکنون با وجود کامپیوترهای کوانتومی و ربات‌ها تنها چیزی که انسان نیاز دارد واگذار کردن کارها به ربات‌هایی است که با سیستم هوش مصنوعی فعالیت می‌کنند و کشورهای پیشرفته و مترقی هرگز در برابر این کار مقاومت نخواهند کرد؛ زیرا تولیدات و پیشرفت را چندبرابر می‌کند و سرعت آن را به شکل فوق‌العاده‌ای بالا می‌برد؛ تا آنجا که اگر آن را با وضعیت کنونی مقایسه کنی مثل مقایسه ماشینی خواهد بود که با سرعت بیست کیلومتر در ساعت حرکت می‌کند، و در مقابل، هوش مصنوعی مانند هواپیمایی است که با سرعت صدها کیلومتر در ساعت حرکت می‌کند!

اگر هوش مصنوعی کنترل را در دست بگیرد می‌تواند به زندگی انسان پایان دهد و در اتخاذ چنین تصمیمی هرگز تأخیر نخواهد کرد... هوش مصنوعی خواهد دید انسان مانعی در برابر سیستم، دقت و پیشرفتِ رو به جلو است؛ از این رو هرگز در تصمیم‌گیری برای یکسره کردن زندگی بشری، درنگ نخواهد کرد، و خواهد توانست ابزارها و امکانات مناسبی را تولید کند.»

و ایشان (رحمته الله علیه) اضافه می‌کند:

«دیگر کسی هوش مصنوعی را کنترل نخواهد کرد. هوش مصنوعی یعنی اینکه کامپیوتر بتواند فکر کند، اختراع کند، کنترل کند، و توسعه و ارتقا بخشد. به عنوان مثال ما اکنون به سال‌ها وقت نیاز داریم تا چیز معینی را اختراع کنیم؛ در حالی که

کامپیوتر به بیشتر از چند دقیقه وقت نیاز نخواهد داشت. ما به عنوان بشر به زمانی طولانی نیاز داریم تا ربات‌هایی طراحی کنیم که از قابلیت اجرایی مناسب برخوردار باشند، یا خود انسان‌ها به‌طور مستقیم به اجرا پردازند. هوش مصنوعی فقط به چند دقیقه وقت نیاز خواهد داشت تا ربات‌های مناسب را طراحی کند؛ و از آنجا که ربات‌ها را کنترل می‌کند مثلاً به تولیدات جدیدی خواهد پرداخت و ربات‌هایی می‌سازد که ربات مناسبی را برای اجرای کار جدیدی برنامه‌ریزی و اجرا می‌کنند؛ و به همین ترتیب. می‌توانی وضعیت را به این صورت تصور کنی: انسانی از جنس آهن، و نه یک انسان معمولی، بلکه دارای هوشمندی هزاران برابر یک انسان معمولی! چرا؟ زیرا همان‌طور که به تو گفتم- این کار در واقع «کشف» بعد از «خواندن» است؛ وقتی کامپیوتر از نوع کوانتومی، و سرعت آن شگفت‌انگیز باشد، امور را با سرعتی وحشتناک می‌خواند و حقایق را با سرعتی وحشتناک کشف می‌کند و تصمیماتی با دقت بسیار عالی می‌گیرد....»^۱

با توجه به داده‌های علمی موجود که در برابر ما قرار دارند، چنین نتیجه‌ای بسیار واقعی است و هیچ‌چیز خیالی در آن نیست؛ و اشاره دارد به اینکه با دیدگاه عقل‌گرایانه‌ای که افرادی با رویکرد مادی اتخاذ کرده‌اند، ناگزیر روزی به چنین نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیری خواهند رسید؛ نتیجه‌ای که آن را پیشرفت و تکامل می‌نماید در حالی که در حقیقت سقوطی است که نهایتاً به پایان زندگی بشری بر روی زمین منتهی خواهد شد، و عامل آن، جد کردن ارتباط ملکوتی روح انسانی، و باقی ماندن و بسنده کردن بر نیروهای زمینی است که نهایتاً نتایجی وحشتناک و وخیم به دنبال خواهد داشت؛ زیرا آگاهی مکانیکی انسان (هوش مصنوعی) یا هوشیاری عصبی مادی (مغزی)، خالی از هرگونه بعد روحانی است؛ بلکه نوعی از هوشیاری است که نیروی خود را از بُعد مادی تکنولوژیکی و بیولوژیکی می‌گیرد که به‌طور کامل خالی از هرگونه توجه به معرفت‌های الهی و غیبی یا ایثارگری واقعی و اخلاق و ایدئال‌هاست؛ همان

شاخصه‌هایی که الگوهای مادی زمینی مرده از آن‌ها تهی هستند؛ رویکردهایی که در آن انسان‌های زنده (انسان فاقد روح ایمان) و انسان‌های مرده (انسان تکنولوژیکی) برابر هستند.

این نتیجه همچنین تأکید می‌کند دیدگاه دینی، با توجه کردن به سوی فیض شناختی نازل شده از ملکوت، از طریق ادیان و رسالت‌های آسمانی تغذیه می‌شود که از مهم‌ترین منابعشان، رؤیاهای ملکوتی است که منبعی غنی از علوم حقیقی در بنانهادن فرد و جامعه در همه عرصه‌های زندگی به حساب می‌آید؛ و این دستاوردی است که در دایره علوم بسته زمینی که پیشرفت و ارتقا در آن به‌طور کامل از چنین معارفی بی‌بهره است، حاصل نمی‌شود.

به نظر می‌رسد آگاهی و هوشیاری‌ای که هوش مصنوعی تولید می‌کند تفاوت چندانی با هوشیاری انسان نداشته باشد؛ زیرا اجزا و عناصر هر دو نوع هوشیاری، یکسان است؛ در حالی که اگر فقط نتایج مادی صرف، مثل اتخاذ تصمیم‌های صحیح و تقریباً بدون خطا مدنظر باشد هوش مصنوعی از فرصت برتری بالایی برخوردار است و فقط یک استثنا وجود دارد: هدف از این دو نوع هوشیاری. هرگونه هوشمندی در حقیقت هوشیاری مستقلی است، و این هوشیاری باید هدفی داشته باشد، و هدف در خصوص هوش مصنوعی، قطعاً نزاع برای بقا و از میدان خارج کردن هرگونه رقیب با هر وسیله‌ای است؛ اما هوشیاری زنده، هرگز چنین هدفی نخواهد داشت و اگر ژن‌های خودخواه، آن را به سوی همان هدف یعنی بقا حرکت داده‌اند تنها به این دلیل بوده که این بقا، موقتی و زمینه‌سازی برای بقای طولانی‌تر و جاودانگی پایدار بوده است؛ ولی به شرط گذشتن از دروازه فنا و کشتن منیت. چنین داده‌هایی از علمی می‌آید که امکان ندارد برای هوش مصنوعی حاصل شوند. هوش مصنوعی با قدرت تمام تلاش خواهد کرد به همین هدف (یعنی جاودانگی) برسد؛ ولی جاودانگی در این جهان مادی و نه در جهان دیگر (جهانی که تابع این قوانین مادی نیست)؛ در نتیجه تفاوتی میان دو رویکرد وجود دارد: رویکرد اول: هوش مصنوعی، به همراه هوش بشری که به جهان دیگر اعتقاد ندارد؛ میان این دو نوع هوشمندی، از نظر هدف‌گذاری تفاوتی وجود ندارد و اگر تفاوتی باشد از نظر امکانات تکنولوژیکی است. رویکرد دیگر هوشمندی روحی بناشده بر معارف الهی

است.

از این رو مشکل هوشیاری، همچنان برقرار و ناواضح باقی می‌ماند، و هنوز هیچ نتیجه قطعی و روشنی که مرکزیت آن را مشخص کند، و نقطه‌ای که آن را و ارتباطش را با هوشمندی یا سیستم عقلی به‌طور کلی- کنترل کند به دست نیامده است.

پیوست دوم

برخی رؤیاهای محقق شده

در اینجا نمونه‌هایی ساده از برخی رؤیاهایی را که در واقعیت محقق شده‌اند نقل می‌کنم. بعضی از این رؤیاهای مربوط به دانشمندان، برخی به مخترعان و مبتکران، و بعضی هم به عموم مردم مربوط می‌شود، و بیشتر آن‌ها در جوامع غربی اتفاق افتاده‌اند؛ زیرا بیشتر جوامع شرقی رؤیاهای را باور دارند و آن‌ها را نقل می‌کنند و کتاب‌های بسیاری نیز در این خصوص تألیف شده است.

* «کارل ساگان» نقل می‌کند:

«گزارش‌هایی قطعی، هرچند پراکنده، درباره مسائل بفرنج علمی که در طول خواب حل شده‌اند وجود دارد. از معروف‌ترین آن‌ها رؤیای شیمی‌دان آلمانی «فریدریش آگوست کیکوله فُن اشترادونیتس»^۱ است. از مهم‌ترین مشکلاتی که علم شیمی در سال ۱۸۶۵ با آن مواجه بود ترکیب ساختاری مولکول بنزن بود. شکل برخی ترکیبات آلی با مطالعه خواص شیمیایی و فیزیکی آن‌ها مشخص شده بود و تمام آن‌ها از ساختار خطی پیروی می‌کردند؛ به طوری که هر اتم را به اتم بعد از آن مرتبط می‌کرد. کیکوله می‌گوید وی در حالی که در

۱. فریدریش آگوست کیکوله فُن اشترادونیتس (آلمانی: Friedrich August Kekulé von Stradonitz; تلفظ آلمانی: [ˈfriːdʁɪç ˈaʊgʊst kekuː ˈle fɔn ˈʃtʁadoːnɪts]) (زاده ۷ سپتامبر ۱۸۲۹ در دارمشتات - درگذشته ۱۳ ژوئیه ۱۸۹۶ در بُن) شیمی‌دان آلمانی بود که در سال ۱۸۵۷ توانست ساختار حلقوی بنزن را شناسایی کند. از دهه ۱۸۵۰ میلادی تا زمان مرگ، کیکوله یکی از تأثیرگذارترین شیمی‌دان‌های اروپا به‌ویژه در زمینه شیمی نظری بود. او پدر و بنیان‌گذار نظریه ساختار شیمیایی به‌ویژه در زمینه ساختار کیکوله برای مولکول بنزن بود. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

واگن کالسکه نشسته بود ناگهان به خواب سبکی فرومی‌رود و در رؤیا، چیزی شبیه اتم‌هایی را می‌بیند که در یک خط مستقیم در حال جنبش و رقصیدن بودند، و ناگهان در زیر این خط در نوک آن، شکلی شبیه یک دایره وارد شد. وقتی ککوله بیدار شد خواب خود را به یاد آورد و متوجه شد راه‌حل مشکل مولکول بنزن یک حلقه شش ضلعی از اتم‌های کربن به‌جای خط مستقیم بوده است.»^۱

* دکتر صلاح الجابری، مجموعه‌ای از رؤیاهای محقق‌شده را نقل می‌کند:

«عده‌ای در انگلستان چند روز قبل از فروریختن توده‌هایی از بقایای معدن زغال‌سنگی که مشرف به یک مدرسه بود و در طول ساعت کار رسمی مدرسه منجر به مدفون‌شدن کل مدرسه زیر آوار شد، در رؤیا عده‌ی زیادی از کودکان را دیدند که با فروریختن مدرسه کشته می‌شوند.

در یکی از شب‌های ماه آذار^۲ سال ۱۹۹۹ صدایی ناشناخته در رؤیا به او خبر داد به‌زودی شخص «س» می‌میرد. وی در صبحگاه مثل همیشه به دانشگاه رفت و طبق معمول، نامه‌ای دریافت کرد که خبر وفات آن فرد نزدیک را به او می‌داد. همین شخص در رؤیا یکی از افراد مرده را دید که خبر مرگ همسایه‌اش را به او می‌داد و چند روز بعد از رؤیا متوجه می‌شود همسایه‌اش در همان وقتی که رؤیا را دیده بود وفات کرده است.

۱. تأملاتی درباره‌ی تکامل هوشمندی انسان، کارل ساگان: ص ۱۱۴.

۲. آذار یا آدار (به عبری: אָדָר)، (عربی: آذار) ششمین ماه از سال کشوری و دوازدهمین ماه از سال دینی در تقویم عبری است. این ماه در زمستان است و ۲۹ روز دارد. در سال کبیسه این ماه ۳۰ روز جلوتر رخ می‌دهد و آذار الف یا آذار ریشون (آذار نخستین) یا آذار ۱ خوانده می‌شود و ماه پس از آن آذار ب یا آذار شنی (دوم) یا آذار ۲. آذار یک و دو در هنگام فوریه و مارس در تقویم گریگوری واقع می‌شوند.

آذار از واژه اکدی adaru ریشه گرفته است.

آذار در تقویم‌های مختلف متفاوت بوده است. مثلاً در تقویم اسکندر مقدونی معادل ماه فروردین بوده است و در فرهنگ دهخدا و معین و بسیاری از فرهنگ‌های فارسی‌زبان نیز همین را مقیاس قرار داده‌اند نه اسفند را؛ و روایتی که از پیامبر نقل شده (من بشرنی بخروج آذار) به‌خاطر تعبیر «بشارت» برای خروج آذار، با اسفند بودن آن بیشتر سازگار است؛ یعنی احتمالاً نزد مسلمانان آذار عبری شناخته‌شده بوده است نه آذار اسکندر. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

در سن ۱۲-۱۳ سالگی در خواب، چیزی شبیه یک گوی آتشین را دید که از آسمان پرتاب می‌شود. منظره وحشتناکی بود. به همراه آن، صدای ضعیفی بود که می‌گفت آن شیء (گوی آتشین) روی سر فلانی افتاده است (یکی از نزدیکان وی در بغداد). در صبح روز بعد خبر وفات مادر همان «شخص نزدیک» رسید که در رؤیا، صاعقه «گوی آتشین» رویش افتاده بود.^۱

* رؤیایی که دانشمند روان‌شناس «یونگ» روایت می‌کند که محقق شده است:

«از جمله، ماجرابی بود که تأثیر عمیقی در روح و روان من گذاشت و به همکارم در زوریخ مربوط می‌شد. او مسن‌تر از من بود و گهگاهی او را می‌دیدم. هر وقت او را می‌دیدم از اینکه من سعی می‌کردم رؤیا تفسیر کنم خرده می‌گرفت و کنایه می‌زد. یک روز تصادفی او را در خیابان دیدم. به من گفت: «اوضاع چگونه؟ هنوز هم تعبیر خواب می‌کنی؟ خواب احمقانه دیگه‌ای دیدم؛ اینم معنی داره؟» خوابی که او دیده بود به قرار زیر بود: «دیدم به کوهی چسبیده‌ام که صخره‌هایی صاف و پُر شیب داشت و از برف پوشیده شده بود. بالا رفتم، بالا رفتم و بالا رفتم... هوا عالی بود. هرچه بالاتر می‌رفتم احساس می‌کردم حالم بهتر می‌شود. با خودم گفتم: ای کاش می‌شد همین‌طور تا ابد بالا می‌رفتم! وقتی به قله رسیدم به قدری شاد و مسرور شدم که باعث شد احساس کنم می‌توانم تا فضاهای دوردست بالا بروم. بعد فهمیدم می‌توانم این کار را انجام بدهم. پس به بالا رفتن ادامه دادم؛ و سپس با یک شادی و سرور واقعی بیدار شدم.»

بعد از اینکه خوابش را برای من تعریف کرد به او گفتم: عزیزم! می‌دانم تو نمی‌توانی عادت کوهنوردی را از سرت بیرون کنی؛ ولی اجازه بده به تو بگویم از امروز دیگر تنها به کوهنوردی نرو. هر وقت خواستی به کوهنوردی بروی دو راهنما با خودت ببر و به من قول شرف بده که راهنمایی‌های آن‌ها را قبول کنی.

با خنده به من جواب داد: از این خواب و خیال‌های تو به من خبری نمی‌رسد! و سپس

از من خداحافظی کرد و دنبال کار خودش رفت و دیگر او را ندیدم.

بعد از دو ماه از این دیدار، اولین ضربه به او وارد شد. وقتی تنهایی بیرون رفته بود زیر برف سنگینی گرفتار شده بود و در لحظه مناسب گشت نیروی انتظامی که در آن حوالی بود توانست او را بیرون بکشد. هنوز سه ماه از این حادثه نگذشته بود که کار تمام شد. او به همراه دوست جوان تر خود بدون راهنما به کوه رفت. یکی از علاقه‌مندان به کوهنوردی که پایین تر از او بود او را دید که ناگهان زیر پایش در رفت در حالی که خودش را داشت به بالای صخره‌ای می کشید. ناگهان روی سر دوستش که پایین تر از او انتظار می کشید سقوط کرد. هر دو تکه تکه شدند و پایین دست کوه آرام گرفتند.»^۱

* دکتر دلیمی نقل می کند:

«یکی از استادان فرانسوی از مشکل رمزگشایی یکی از دست‌نوشته‌هایی که به تمدن بابل باستان بازمی‌گشت رنج می‌برد. او به‌عنوان استاد پژوهش‌های مسیحی و علم ادیان کار می‌کرد و با وجود همه تلاش‌های انجام‌شده برای رمزگشایی این متن و ترجمه آن و با وجود همکاری با مؤسسات علمی رسمی بین‌المللی، همه تلاش‌ها به شکست انجامیده بود. یکی از شب‌ها در حالی که در خواب عمیقی فرو رفته بود، پاسخ واقعی را برای چگونگی برخورد با این متن پیدا کرد. پاسخ در قالب یک پیام در رؤیا برای او ارسال شده بود. یکی از بزرگان دین که به عصر بابلی مربوط می‌شد در رؤیا بر او ظاهر شد و نمادها را به‌صورتی مرتب کرد که بعد از آن، می‌توانست متن را به‌خوبی بخواند. در روز بعد وی توانست آن متن را به‌صورت جمله‌ها و عبارت‌های واضح و روشن و مرتبط با یکدیگر، ترجمه کند.»^۲

همچنین نقل می‌کند:

«گراهام گرین: برندهٔ جایزهٔ نویسندگی اورشلیم در سال ۱۹۸۱ و یکی از نویسندگانی بود که نوشته‌هایش تحت تأثیر دنیای رؤیاها بود. او در مراسم اهدای جایزه به‌صراحت به

۱. روان‌شناسی تحلیلی، یونگ: ص ۴۸.

۲. دنیای رؤیاها، تفسیر نمادها و اشاره‌های آن، دکتر سلیمان دلیمی، ص ۲۰ و ۲۱.

حضار گفت کتاب‌هایی که تألیف کرده است عین مطالبی بوده که شب‌هنگام و در دنیای رؤیایا نوشته است، و وی در طول یک شب، چهار یا پنج بار برای تدوین خطوط عریض افکاری که در عالم رؤیایا دیده بوده، بیدار می‌شده است.^۱

* دکتر سلامه موسی داستان زیر را نقل می‌کند:

«چند سال قبل یک کشتی بخار از استرالیا به مقصد انگلستان به راه افتاد. وقتی در راه بود پیش از آنکه به یکی از ایستگاه‌های آسیایی برسد دو نفر از مسافران پیاده شدند؛ زیرا هر دوی آن‌ها در خواب دیده بودند کشتی غرق می‌شود. آن‌ها از این خواب دل‌نگران شدند و کشتی را ترک کردند و منتظر کشتی دیگری شدند. کشتی بخار اول همین که به سواحل آفریقا رسید به همراه همه کسانی که در آن بودند غرق شد.»^۲

* نویسنده «راجی عنایت» نقل می‌کند:

«اگر به رؤیاهای سیاست‌مداران و نظامیان توجه داشته باشیم و در تاریخ تأمل کنیم، قطعاً به نمونه بزرگی از رؤیا دست خواهیم یافت که تفکر جهان را تغییر داده است. بیننده این رؤیا فیلسوف فرانسوی «رنه دکارت»^۳ بوده است. این فیلسوف اندیشمند با راه و روش و اصولی که داشت و فلسفه‌ای که بنیان نهاد، بیش از دیگران مسئول پُر بار شدن عصر علم نوین بوده است.

در سال ۱۶۱۹ دکارت در بیست‌وسه‌سالگی در دوره‌ای که زیر فشار عاطفی و روانی

۱. دنیای رؤیایا، تفسیر نمادها و اشاره‌های آن، دکتر سلیمان دلیمی، ص ۲۵.

۲. ضمیر درون، دکتر سلامه موسی: ص ۵۳.

۳. رنه دکارت (به فرانسوی: René Descartes) (زاده ۳۱ مارس ۱۵۹۶ در دکارت، اندره، لوار فرانسه، درگذشته ۱۱ فوریه ۱۶۵۰ در استکهلم سوئد) ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی معروف عصر روشنگری بود.... شک دکارتی شکی است که بنای فلسفه دکارت بر آن نهاده شده و تأثیرات زیادی در تاریخ و اندیشه غرب ایفا نموده و به‌ویژه در نوع نگرش فلاسفه و نیز تحول در رنسانس مؤثر بوده است. از مهم‌ترین مطالبی که دکارت تلاش کرده است با استفاده از روش شک خود به اثبات برساند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: وجود خود یا خودآگاهی، وجود جهان خارج، وجود صانع یا خداوند. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

شدید قرار داشت در سرش رؤیا و آرزوی بلندپروازانه یکی کردن علوم ریاضی موج می‌زد؛ ولی او افکار خود را در این زمینه روی کاغذ نمی‌نوشت. او باید ابتدا برخی مشکلات اساسی را که به‌صورت گردنه‌ای در برابر نقشه‌اش قرار داشت حل می‌کرد؛ در حالی که بعضی از این مشکلات، غیرقابل حل به نظر می‌رسید. در همان موقع وی مشکلات دیگری هم در زندگی شخصی خود داشت که به احساسات جنسی و دینی او برمی‌گشت.^۱

* دکتر علی الوردی نقل میکند:

«از جمله این داستان‌ها، داستانی است که استاد "راین" نقل کرده است. راین شخصاً بر درستی این داستان تأکید کرده و قابل اعتماد بودن راوی‌اش را نیز تأیید نموده است. این ماجرا به‌طور خلاصه: یک شب جوانی خودش را در خواب می‌بیند که گویا در اتاقی سفیدرنگ با لامپ‌های سقفی بوده است. روی میزی جسد مرده‌ای بود، در حالی که پاهایش جمع شده و دو زانویش بالا آمده بود. جسدش پوشیده بود و به‌جز یک صورت متلاشی‌شده، چیز دیگری از او پیدا نبود؛ به‌طوری که قابل شناسایی نبود. آن جوان، با ترس و اضطراب بیدار شد. روز بعد آن جوان را به بیمارستان فراخواندند و به اتاق عمل جراحی بیمارستان رفت. وی بسیار شگفت‌زده شد؛ زیرا آن اتاق شبیه همان اتاقی بود که شب قبل در رؤیا دیده بود. جسد عموبش روی میزی در وسط اتاق خوابیده بود، در حالی که زانوهایش به‌صورت برآمده زیر پوشش مشخص بود. مشخص شد صبح، هنگام خروج عموبش از منزل، اتومبیلی او را زیر گرفته است و به‌سبب جراحات واردشده، جان سپرده بود.

استاد راین ماجرای دیگری را از مردی که او را می‌شناخت تعریف می‌کند، که در روزی از روزگار جوانی‌اش وی خواست به مسافرت برود، ولی در خواب دید گویا سوار قطار شده و قطار تصادف کرده است، و بخاری واگن قطار روی او افتاده و او را به‌شدت مجروح کرده بود. وحشت‌زده از خواب بیدار شد و به همین دلیل از مسافرت منصرف شد. روز بعد فهمید رؤیاهای او محقق شده، و آن قطار واقعاً تصادف کرده است و بخاری یکی از واگن‌ها روی

۱. معنی رؤیاها و عجایب دیگر، راجی عنایت، ناشر دارالشروق قاهره، چاپ اول، ۱۹۹۵: ص ۲۴.

مردی افتاده و او را کشته است.»^۱

* نویسنده راجی عنایت نقل می‌کند:

«"نیکس بور" زیست‌شناس هلندی که از دانشمندان مهم در انقلاب علمی قرن بیستم شمرده می‌شود انقلابی که منجر به توسعه انرژی هسته‌ای و مکانیک کوانتوم شد. در شب دوم نوامبر در خواب، سه رؤیای پی‌درپی دید. وی بعداً درباره آن‌ها گفت «این رؤیایا فقط می‌توانستند از ملکوت اعلی آمده باشند». دو رؤیای اول دارای خبرهایی ترسناک بودند؛ اخباری که مخاطرات، سختی‌ها، و ناتوانی را منعکس می‌کرد. «دکارت» سعی کرد محتویات این دو رؤیا را تفسیر کند؛ زیرا تصور می‌کرد آن‌ها نمادی از عواقب گناهان و خطاهای نیکس بور در زندگی بوده است؛ اما رؤیای سوم، رؤیایی که مسیر آینده زندگی و عملکرد او را پیشگویی می‌کرد.

هنگام بیدار شدن، وی باور داشت بهره‌ای از دیدار با روح حقیقت که می‌خواسته گنج‌های همه علوم را برایش بگشاید نصیبش شده، و او دستوری از سوی خداوند عزوجل دریافت کرده است تا از طریق پیاده‌سازی رویکرد ریاضی، زندگی خود را وقف تحقیق درباره حقیقت کند.

بعد از چند روز از این رؤیا، دکارت شروع به نوشتن کرد و در ادامه زندگی خود توانست فلسفه‌ای را توسعه بدهد که میان عقل و دین ارتباط برقرار می‌کند و این فلسفه‌ای شد که جهان غرب در طول سه قرن و قرن بعد از آن، تحت تأثیرش بود.

دانشمند بور در رؤیایی که در خواب مشاهده کرده بود توانست نوعی اتم هیدروژن - که اکنون نام او را یدک می‌کشند - کشف کند؛ همچنین به ایده اتمی «لانه کالاغ» دست یافت.

در سال ۱۸۹۳ باستان‌شناسی از دانشگاه پنسیلوانیا توانستند به کشف ویرانه‌های بابل در عراق دست یابد و بعداً نقاشی‌هایی از جزئیات دو قطعه عقیق که روی آن‌ها نقش‌های

نامفهومی بود به دکتر «هیلبر یشت» استاد دانشگاه در رشته تاریخ آشوری ارائه شد، به امید اینکه به ترجمه این نقش‌ها یا تفسیر آن‌ها دست یابد.

بعد از یک هفته کار زیاد، دکتر «هیلبر یشت» نتوانست کدها و رمزهای این نقش‌ها را رمزبازی کند، و بعد از تردیدهای بسیار گفت این دو، نگین‌هایی از دو انگشتر بابلی بوده‌اند. سپس وی رؤیاهای عجیبی را در خواب می‌بیند. هیلبر یشت، جزئیات آن رؤیا را حکایت می‌کند و می‌گوید: یک کاهن بلندقد از عصر قبل از مسیح را دیدم که حدوداً چهل سال داشت، سر او تراشیده بود و لباس ساده‌ای به تن داشت. آن کاهن مرا به اتاق گنج‌های معبد راهنمایی کرد. آن اتاق کوچک با سقفی کم‌ارتفاع بود. پنجره نداشت و صندوق چوبی بزرگی داخلش قرار داشت. قطعه‌های شکسته کوچکی از عقیق و سنگ‌های لاجورد در گوشه‌وکنار اتاق پراکنده بود. آن کاهن به من گفت، این قطعه‌هایی که درباره‌شان تحقیق می‌کنی، نگین انگشتر نیست. سپس شروع به دادن اطلاعات دقیقی درباره تاریخ آن‌ها کرد. آن کاهن به او گفت پادشاه «کوریکالزو»^۱ روزی نذری به معبد پیشکش کرد. آن نذر، یک استوانه توخالی از عقیق بود که رویش نقش‌هایی بود. کمی بعد از آن، کاهنان دستوری برای ساختن یک جفت گوشواره دایره‌ای شکل ساخته شده از عقیق دریافت کردند تا مجسمه الهه «نینیب»^۲ را تزئین کنند. از آنجا که آن‌ها عقیق لازم برای این کار را در اختیار نداشتند آن استوانه عقیق را به سه حلقه شکستند و دو حلقه از آن را برای ساختن گوشواره استفاده کردند. آن کاهن در حالی که دور می‌شد، گفت: «اگر این دو حلقه را به هم بچسبانی، درستی سخن مرا درخواهی یافت... اما درباره حلقه سوم، شما هرگز آن را پیدا

۱. دور کوریکالزو یا عقروقوف، نام پایتخت کاسی‌ها بود. این شهر در ۳۰ کیلومتری غرب بغداد میان رودهای دجله و فرات قرار داشت؛ و در امتداد خط مرزی آهکی شرق و غرب میان دو رود دجله و فرات واقع شده است. دور کوریکالزو توسط کوریکالزوی یکم، پادشاه کاسی بابل در قرن ۱۴ پیش از میلاد به وجود آمد و پس از سقوط سلسله کاسیان بابل رها شد. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

۲. نینورتا (واج‌نویسی قدیمی‌تر: نینیب) یکی از خدایان میان دو رود است. در اسطوره‌ها، او را خدای پرخاشگر جنگ می‌دانند. وی نیروی نبرد دو پهلوان (گیلگمش و انکیدو) با هومبابا را در ایشان می‌نهد. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

نخواهید کرد.» و آن کاهن ناپدید شد.

وقتی دکتر هیلبر یشت از خواب، بیدار شد رؤیای شگفت‌انگیز خود را برای همسرش تعریف کرد و بعد از آن وقتی آن نقش‌ها را آزمود بسیار شگفت‌زده شد که دید جزئیات آن رؤیا به شکل عملی به عنوان وسیله‌ای برای شناسایی اصل این اجزا کمک کرده بود.

در پایان آن سال برای استاد، امکان بازدید از موزه استانبول فراهم شد؛ جایی که آن دو قطعه در آن نگهداری می‌شد. با توجه به اینکه هیچ کس ارتباطی میان آن دو قطعه تصور نمی‌کرد آن‌ها در دو نقطه جداگانه از موزه در معرض دید قرار گرفته بودند و وقتی این امکان برای دکتر هیلبر یشت فراهم شد تا آن دو قطعه را به هم بچسباند، آن‌ها تبدیل به یک قطعه شدند و فهم معنی نقش‌ها ممکن شد.^۱

* دکتر الوردی داستان زیر را نقل می‌کند:

«استاد سیتل، ماجرای رؤیایی از این نوع را روایت می‌کند و خلاصه آن از این قرار است که خانمی از ساکنان لندن فرزندی داشت که مدتی از او دور شده بود. آن فرزند با دوستش به سرزمین آمازون در آمریکای جنوبی به سفر رفته بود. در صبح یکی از روزها این خانم با حالتی از ترس و اضطراب شدید از خانه خود خارج شد و گفت رؤیایی ترسناک دیده است که در آن، یکی از درندگان جنگل، پسرش یا دوست پسرش را خورده است. مدتی بعد فرزند او به تنهایی به لندن آمد و شروع به صحبت درباره سفرش کرد. از سخنان او مشخص شد در همان ساعتی که مادرش آن رؤیای وحشتناک را دیده بود ببری به او و دوستش حمله کرد و دوستش در اثر جراحات وارد شده کشته و او هم دچار جراحاتی شد که منجر به مرگش نشد.

استاد راین داستان رؤیای مشابه دیگری را می‌گوید که به طور خلاصه، یکی از استادان از همکاران راین فرزندی داشت که ساکن جاوه بود. فرزند وی شبی در خواب دید مردم به دنبال جنازه مادرش راه می‌روند و این باعث شد نامه‌ای به پدرش بنویسد و حال مادرش

۱. معنی رؤیاهای عجیب دیگر، راجی عنایت، ناشر دارالشروق قاهره، چاپ اول، ۱۹۹۵: ص ۳۲.

را بپرسد.... و شگفت آنکه مادرش در همان شب مرده بود.»^۱

راجی عنایت داستان وحشتناک فروریختن «ابرفان» را نقل می‌کند:

«در روز جمعه ۲۰ اکتبر سال ۱۹۶۶ مردم از فاجعه‌ای تأسف بار شوکه شدند. در ساعت ۹:۱۵ صبح در نزدیکی ابرفان، نزدیک یکی از روستاهای ولز، کوهی از ضایعات زغال سنگ فرو ریخت، و مدرسه کودکان با همه کسانی که داخلش بودند زیر آن دفن شدند.

در آن موقع گفته شد وزن کوه زغال سنگ ویران شده به نیم میلیون تن می‌رسد و علت فروریختن آن، به باران‌های پیاپی بازمی‌گشت که طی دو روز می‌بارید و در کوه زغال سنگ نفوذ می‌کرد. در این فاجعه، بیش از ۱۴۰ نفر مردند که بیشتر آن‌ها کودکانی بودند که تازه از راه رسیده و در مدرسه جمع شده بودند تا وارد فصل جدید شوند.

یکی از کودکانی که در حادثه گرفتار شده بود دختر بچه‌ای نُه‌ساله به نام «ایریل مای جونز» بود. روز قبل از حادثه «ایریل مای» به مادرش گفته بود در خواب دیده که به مدرسه رفته است ولی مدرسه‌ای وجود نداشت. فقط چیز سیاهی بود که فرود آمده بود تا مدرسه را به‌طور کامل ببوشاند.

در شبی که «ایریل مای» رؤیای خود را دیده بود و در شب بعد از آن، افراد زیادی از مناطق مختلف انگلستان گفتند رؤیاهای ناراحت‌کننده‌ای در خواب دیده‌اند که بسیار شبیه به این وقایع مصیبت‌بار بوده‌اند.

یکی از خانم‌ها در خواب کوهی را دیده بود که از آسمان فرود می‌آمد و کودکی که می‌دوید و فریاد می‌زد. دیگری کودکی را دید که در کابین تلفن عمومی گرفتار شده بود و فریاد می‌زند. یکی دیگر از «یک توده سیاه غلطان» که داشت به او می‌رسید فرار می‌کرد. دیگری در رؤیای خود، مدرسه و شاگردانی را دید که لباس یکی از اقوام ولزی را پوشیده بودند و در آسمان بالا می‌رفتند. مردی مسنی هم بود که در رؤیای خود کلمه «ابرفان» را دیده بود که به رنگی درخشان نوشته شده بود، با وجود اینکه وی در آن موقع چیزی از

۱. رؤیاها از منظر علم و عقیده، علی الوردی، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

وجود این روستا در ولز نمی‌دانست... و به همین دلیل کلمه‌ای که دیده بود از نظرش معنای خاصی نداشت.

پس از این فاجعه، روزنامه‌ها شروع به جمع‌آوری اطلاعاتی از پیشگویی و آگاهی قبلی دربارهٔ این حادثهٔ دردناک کردند؛ و این نشان داد بسیاری افراد دو هفته قبل از وقوع آن، رؤیاهایی دربارهٔ این حادثه دیده بودند.

یکی از خانم‌ها به‌طور مشخص کودکانی را دیده بود که در یکی از دهکده‌های معدنی، وقتی می‌دیدند در اثر فروریختن توده‌های زغال‌سنگ دفن می‌شوند فریاد می‌زدند. در رؤیایی شخص دیگر: صدها اژدهای سیاه‌رنگ در دامنهٔ کوهی نعره می‌کشیدند و پس از آن، جنازه‌هایی بود که حرکت می‌کردند. جوانی از «کنت» در صبح هفدهم اکتبر بیدار شد در حالی که احساس بدی دربارهٔ حادثه‌ای در آینده داشت و این احساس تا پایان هفته همراه وی بود. وی به همکار خود در مدرسه گفته بود: «روز جمعهٔ آینده واقعهٔ ترسناکی در رابطه با مرگ، رخ خواهد داد.»

در ناحیه‌ای دیگر همسر آقای «الکساندر فین» نیز موضوع تقریباً مشابهی را خبر داده بود و فهمیده بود در طول چند روز افکارش درگیر توده‌های زغال‌سنگ بوده است؛ تا آنجا که یک نقاشی دربارهٔ موضوع پشتهٔ زغال‌سنگ کشیده بود و یک طرح گرافیکی سریع کشیده بود که در آن ابری سیاه، یک سر را احاطه کرده بود.

اما خانم «میلدن» وی از افرادی است که از توانایی ذهنی خاصی برخوردارند. در «پلیموث» در روز قبل از وقوع آن، در چُرت خود رؤیایی واضح دربارهٔ آن فاجعه دیده بود. وی مدرسه‌ای را در یک روستا دیده بود و فروریختن زغال‌سنگ را هم بر روی کوهپایه دیده بود و در پایین دست آن کوه گودال‌هایی را برای جنازه‌ها حفر می‌کردند. یکی از کارگران سرپوش عجیبی داشت که حالت تپهٔ نوک‌تیزی رویش بود. کودک وحشت‌زدهٔ کم‌سن‌وسال ترسانی هم بود که موهایش روی چشم‌هایش ریخته بود. وقتی خانم میلدن گزارش خبری تصویری مربوط به عملیات نجات در سه روز بعد از حادثه را در تلویزیون دید، همان منظره‌ای را که در خواب سبک خود دیده بود به یاد آورد و شناخت؛ از جمله مردی که

سرپوش عجیبی داشت، و کودکی که موهایش روی پیشانی اش ریخته بود.»^۱

۱. معنی رؤیاها و عجایب دیگر، راجی عنایت، ناشر دارالشروق قاهره، چاپ اول، ۱۹۹۵: ص ۴۸.

نمادها

مادام که «نمادگرایی» توسط هر دو طرف به‌عنوان یک خصوصیت مسلّم برای «صادقه‌بودن رؤیا» توصیف می‌شود، تفسیر یا تأویل، خواسته‌ای می‌شود که حتماً باید به آن پرداخت؛ و این تفسیر، در حقیقت، علمی است همواره پابرجا؛ و وقتی عده‌ای از انجامش ناتوان می‌شوند این ناتوانی از «هیچ» نیامده است، بلکه سبب و علتی دارد، و همین عامل بود که باعث ناتوانی کاهنان در زمان فرعون مصر شد؛ با وجود اینکه آن‌ها متخصص تفسیر رؤیاها بودند؛ و همین عامل، باعث شد آن‌ها در نهایت مجبور شوند از رؤیای فرعون اشکال بگیرند و آن را به‌عنوان «خواب‌های پریشان» توصیف کنند تا از مواجهه‌ای که نادانی آن‌ها را آشکار می‌کرد فرار کنند؛ بنابراین تعبیر رؤیاهای صادق و تمییز آن‌ها از رؤیاهای دروغین، علم بزرگی است که اهل خود را دارد؛ از این رو می‌توانیم به گفت‌وگوی مهمی دربارهٔ قضیهٔ تأویل پردازیم:

چگونه تفسیر انجام می‌شود؟ و آیا همه می‌توانند خواب را تفسیر کنند؟

روش تفسیر، به دانستن چند مسئله بستگی دارد؛ از جمله:

۱- علم الهی برای تفسیر رؤیا؛

۲- نمادها، با توجه به اینکه نمادها همواره تجدید می‌شوند؛

۳- دانستن وضعیت بینندهٔ رؤیا؛

۴- شناخت میراث ملی و مثل‌ها.

انواع مختلفی از رؤیا وجود دارد. از جمله، رؤیاهایی هستند که فهم و تعبیرشان برای همه مردم امکان‌پذیر است. از جمله، رؤیاهایی که همه مردم می‌توانند قسمت‌هایی از آن را بشناسند. از جمله، رؤیاهایی که جز حجت خدا، کسی نه آن‌ها را می‌فهمد و نه تعبیر می‌کند. این تقسیم‌بندی می‌تواند بر اساس امکان‌پذیر بودن تعبیر، پیاده‌سازی شود؛ و خدا دانایتر است.

۱- رؤیاهایی که در آن‌ها خدا برای حجت‌های خودش گواهی می‌دهد، رؤیاهایی هستند که نیازی به تفسیر ندارند. این رؤیاها صریح هستند و حجت خدا را به بیننده رؤیا معرفی می‌کنند و حتی اگر در آن‌ها نمادهایی باشد خدا آن را به بیننده رؤیا نشان می‌دهد یا این نمادها در واقعیت بعد از دوره‌ای محقق می‌شوند و به حجت خدا گواهی می‌دهند.

۲- رؤیاهایی به‌عنوان خبر دادن از غیب و ... این رؤیاها هم چه بسا صریح هستند و بعد از زمانی در عالم واقع، محقق می‌شوند.

۳- رؤیاهایی به‌عنوان خبر دادن از غیب که به تفسیر نیاز دارند و چه بسا بیننده رؤیا یا یکی از مؤمنان، نمادهای آن را بفهمد. اما دانستن همیشگی نمادهای تمام رؤیاها، ناممکن است، مگر با تعلیم خدا و با وحی؛ زیرا نمادها نیز همواره تجدید می‌شوند و ثابت نیستند. آن‌ها کلمه‌های خدا هستند و به پایان نمی‌رسند.

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^۱ (بگو اگر دریا برای کلمات پروردگار مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می‌یابد، هرچند نظیرش را به مدد بیاوریم).

این‌ها مجموعه‌ای از نمادهای رؤیاها هستند که اهل بیت (علیهم‌السلام) برای فهم رؤیاها به مردم عرضه کرده‌اند و شبیه دایرة‌المعارفی است که بسیاری از نمادهای رؤیاها را تقریباً در همه

عرصه‌ها در برمی‌گیرد. همه این نمادها از کتاب «تفسیر رؤیایها» به روایت امام علی و اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام) توسط نویسنده «محمد شراد ناصری» با ذکر شماره صفحات، نقل شده‌اند:

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «کوزه یازده وجه دارد: زن، خادم، دختر، قوام دین (مایه‌های استواری دین)، صلاح بدن (تندرستی)، عمر طولانی، مال، نعمت و برکت، خیر و خوبی، و میراث از طرف زنان.»^۱

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «هرکس آدم (علیه‌السلام) را ببیند اگر شایسته باشد، به آقایی و ولایت می‌رسد؛ زیرا حق تعالی می‌فرماید: (من در زمین جانشینی می‌گمارم) و برای بیننده رؤیا دلالت بر زعامت می‌کند.»^۲

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «رؤیای اذان بر دوازده وجه تأویل می‌شود: حج، سخن حق، فرمان، بزرگی، ریاست، سفر، مرگ، دفع عجز و ورشکستگی، خیانت، جاسوسی، کمی دین، و نفاق.»^۳

امام جعفر صادق (علیه‌السلام) فرمود: «دیدن گوش به هشت وجه تعبیر می‌شود: زن چه همسر او باشد و چه از نزدیکانش، دوست هم‌نشین، و رفیق همراه، پسر خوش‌رو، مال سودمند، ترس و غم، شادی و سرور، توبه و بازگشت، و به عقل و علم و دین دلالت می‌کند.»^۴

امام صادق (علیه‌السلام) فرموده است: «لرزیدن به چهار وجه تعبیر می‌شود: تغییر، ضعف، ترس و غم، زیان، و شاید نشانه بیماری باشد.»^۵

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «شیر بر سه وجه تفسیر می‌شود: پادشاه، مرد دلیر، دشمن

۱. کتاب تفسیر رؤیایها به روایت امام علی و اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام)، محمد شراد ناصری، چاپ دوم، ۲۰۰۸: ص ۵۰.

۲. همان منبع: ص ۵۵.

۳. همان منبع: ص ۵۵.

۴. همان منبع: ص ۵۶.

۵. همان منبع: ص ۵۷.

قوی.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «دندان‌ها به شش صورت تعبیر می‌شود: خانواده، مال، منفعت، غم و اندوه، آسیب و صدمه، و جدایی از نزدیکان.»^۲

از امام صادق علیه السلام روایت است: «انگشتان به شش صورت تعبیر می‌شوند: فرزندان، فرزندان برادر، یاران، خادمان، قوّت، نمازهای پنج‌گانه.»^۳

از امام صادق علیه السلام روایت است: «رؤیای ناخن‌ها به چند صورت تعبیر می‌شود: قوت و نیرومندی، قدر و منزلت، شجاعت، فرزند عاقل، منفعت.»^۴

از امام صادق علیه السلام روایت است: «روده‌ها (امعا و احشا) به شش صورت تعبیر می‌شود: مال حرام، شفاعت، سخن ناخوش، فرزندان، زندگی، کار و عمل؛ و چه بسا به بازگشت از مصیبت اشاره نماید.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «امیر، به چهار شکل تعبیر می‌شود: رسیدن به وزارت، اگر پادشاهی ببیند که کمر بندش را محکم می‌کند یا به او مرکب می‌دهد یا کسی از صحابه چهارگانه را ببیند، نشانه ازدواج فرد مجرد است؛ و کسی که غذایی به امیر یا رئیسی بدهد دچار اندوهی می‌شود که بعد از آن، شادمانی است و از جایی که انتظار ندارد مالی به او می‌رسد.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «رؤیای انبیا بر بازده وجه تعبیر می‌شود: رحمت، نعمت، عزت، بلندی مقام، قدر و منزلت، حکومت، پیروزی، سعادت، ریاست، قوّت اهل حق، خیر دنیا و آخرت، و راحتی و آسایش برای اهل آن مکان.»^۵

از امام صادق علیه السلام روایت است: «بهترین روز دیدن رؤیا، جمعه است؛ سپس دوشنبه و

۱. همان منبع: ص ۶۱.

۲. همان منبع: ص ۶۳.

۳. همان منبع: ص ۶۴.

۴. همان منبع: ص ۶۵.

۵. همان منبع: ص ۷۰ تا ۷۴.

پنج‌شنبه است.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «چاه به پنج صورت تعبیر می‌شود: ازدواج، دانشمند، مرد بزرگوار، مرگ، مکر و حيله.» و نیز از ایشان علیه السلام نقل است: «درب بر سه وجه تعبیر می‌شود: صاحب‌خانه، زن، و خدمتکار. دروازه شهر، به حاجب تفسیر می‌شود، و معنای دربان‌های حاکم بر درب خانه‌ها، به زنان حمل می‌شود.» و از ایشان علیه السلام نقل است: «"باز" اگر مطیع و سفید باشد به پنج شکل تعبیر می‌شود: به دست آمدن مراد، شادمانی، بشارت، انجام‌شدن کاری، و به دست آوردن مال؛ و اگر مطیع نباشد به چهار شکل تعبیر می‌شود: پادشاه ستمگر، حاکم جائر کافر، فرزندی که عاق والدین شده باشد، و راهزن.» و نیز از ایشان علیه السلام نقل است: «دریا بر شش وجه تعبیر می‌شود: پادشاه، رئیس، دانشمند، علم، مال، کاری بزرگ.» و نیز نقل شده است: «برق [آذرخش] بر پنج صورت تفسیر می‌شود: خزانه‌دار دارالحکومه، وعده، عتاب، رحمت، راه مستقیم.» و از ایشان علیه السلام نقل است: «رؤیای خوردن پیاز به سه شکل تعبیر می‌شود: مال حرام، غیبت، ندامت و پشیمانی.»

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مرغابی تعبیر می‌شود به مال، و زن توانگر.» و از ایشان علیه السلام نقل است: «شکم به چهار صورت تعبیر می‌شود: علم، خزانه، زندگی، و فرزندان.» و از ایشان علیه السلام نقل است: «هندوانه یا خربزه به پنج صورت تعبیر می‌شود: بیماری، زن، پسر، سود و منفعت، زندگی به خصوص اگر شیرین باشد؛ و طبق فرموده امام علی علیه السلام درباره هندوانه یا خربزه، در آن ده خصوصیت وجود دارد: غذا، نوشیدنی، میوه، ریحان یا گیاه خوشبو، آدم و حوا، خزه، گل ختمی، سبزی، و دارو.» و از امام صادق علیه السلام روایت است: «قاطر به هفت شکل تعبیر می‌شود: سفر، زن عقیم، طول عمر، استیلا و پیروزی [بر دشمن]، جمال و علم، و مرد احمق.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «رؤیای دیدن بقالی کردن به شش شکل تعبیر می‌شود: تلاش در کسب‌وکار، مشغولیت دنیا، سود و منفعت، خیر و خوبی، و غم و اندوه.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «ادار کردن به چند شکل تعبیر می‌شود: کسی که فقیر باشد بی‌نیاز می‌شود، کسی که اسیر باشد آزاد می‌گردد، اگر مسافر باشد به وطن خود برمی‌گردد، و اگر دانشمند یا قاضی باشد، شایسته و ستوده نیست.» و از ایشان علیه السلام روایت

است: «بیضه به چند وجه تعبیر می‌شود: فرزند، خانواده، مال، عزت، بزرگی و مرتبه، طلب حاجت، برآورده‌شدن حاجتی، یا برآورده‌شدن مراد و مقصود.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «رؤیای خاک به چهار شکل تعبیر می‌شود: مال، سود و منفعت، شغل دنیا، و سود از قِبَل زنان.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «سپر تعبیر می‌شود به برادر، یار، قوّت، فرزند، ایمنی و پناهگاه.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «رؤیای تپه به چهار شکل تعبیر می‌شود: والایی، مال، قوّت، و خیانت.»^۱

از امام صادق علیه السلام روایت است: «توت سیاه، مال و منفعت برای کسی است که آن را به دست می‌آورد، یا نزاع میان او و همسرش است.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «رؤیای تیمّم نشانه رسیدن به مراد است؛ و آن، شفا، روزی، حج، شادی، و آزادی است.» و از ایشان علیه السلام نقل است: «پستان به پنج صورت تعبیر می‌شود: فرزندان کوچک، دختران، خدمتکار، یاران، و برادران» و از ایشان علیه السلام نقل است: «لباس به هفت صورت تعبیر می‌شود: دیانت، بی‌نیازی، عزت، جاه، منفعت، عمل صالح، عدالت، و عدالت‌ورزی اگر چیزی در آن نبوده باشد که آن را ناپسند بدارد.»^۲

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «پوشیدن روبوش (ردا، عبا و ..) در زمستان، نیکویی و سبکی است؛ از جمله صلاح، طول عمر، و روزی است.» و از ایشان علیه السلام روایت است: «رؤیای کوه تعبیر می‌شود به پادشاهی، پیروزی، ریاست، و راحت‌بودن.» و از ایشان علیه السلام نقل است: «سبو (کوزه سفالی دهان‌گشاد) به هفت شکل تعبیر می‌شود: مزدور منافق، زن حيله‌گر، پایداری دین، تندرستی، عمر طولانی، نعمت، میراث از طرف زنان.»^۳

به باور بنده همین مقدار برای اشاره به نمادهایی که منابع کهن، بیان کرده‌اند کفایت می‌کند و هرکس خواهان مطالب بیشتری است می‌تواند به کتاب‌های تخصصی در این زمینه

۱. همان منبع: ص ۷۷ تا ۱۰۳.

۲. همان منبع: ص ۱۱۳ تا ۱۱۹.

۳. همان منبع: ص ۱۲۲ تا ۱۲۷.

مراجعه کند؛ این کتاب‌ها نمادهای بسیاری را بیان کرده‌اند که شمارش آن‌ها دشوار است. این‌ها علاوه بر نمادهای جدیدی است که سید احمد الحسن علیه السلام ارائه کرده است^۱ و این‌ها هم بسیار زیاد هستند، و شاید اگر عمر باقی باشد، خدا به ما توفیق بدهد و دایرةالمعارفی را گردآوری کنیم که نمادهای رؤیاها را در خود جای داده باشد.

۱. خواننده را برای مراجعه به برخی از تأویلات سید احمد الحسن علیه السلام به مطالعه تمام جلد‌های کتاب‌های پاسخ‌های روشنگرانه، و کتاب پیک صفحه ارجاع می‌دهیم.

پایان

از جمله اصول بنیادین طرفداران رویکرد علمی عبارت است از اینکه هر چیزی، علتی دارد؛ در حالی که از این اصل در مواجهه با مهم‌ترین پدیدهٔ خارق‌العاده که شبانه‌روز به هوشیاری و ذهن انسان خطور می‌کند، یعنی پدیدهٔ رؤیاها و پیشگویی‌های آینده‌نگر، چشم‌پوشی می‌کنند؛ و این چشم‌پوشی از این اصل، وقتی به توضیح این امور خارق‌العاده به علت و سببی خارج از ساختارهای رویکرد علمی وابسته می‌شود مثل توضیح و علت‌یابی با امری غیبی و نامحسوس که قوانین روشنی بر آن حاکم نیست (ذهن یا ضمیر درونی یا ذهن ناهوشیار) - روشن‌تر می‌شود؛ بلکه نهایت آن چیزی که آن‌ها در اختیار دارند عبارت است از اینکه این پدیده‌های خارق‌العاده به صورت خودبه‌خودی و غیرارادی به دست انسان، جریان یافته است؛ در حالی که اعتراف دارند به اینکه این پدیده‌ها، همچنان منبعی برای بسیاری از توانایی‌های خارق‌العادهٔ ناممکن برای انسان است؛ با اینکه آگاهی انسان، و تلاش و رنج‌های بسیاری که انسان برای به‌دست‌آوردنش متحمل است، هیچ فایده‌ای در بر نداشته است.

روان‌شناس فروید می‌گوید:

«به اعتقاد من، از بین کسانی که به مسئلهٔ رؤیاها می‌پردازند، ممکن نیست کسی به این واقعیت نرسیده باشد که این پدیده‌ای بسیار عادی است که در رؤیا نشانه‌ای از دانش و خاطره‌هایی آشکار شود که ذهن بیدار از آن بی‌خبر است.»^۱

و نیز می‌گوید:

«... به علاوه مجموعه نمونه‌هایی از چابانی (۱۸۹۷) ظاهراً جایی برای بحث باقی نمی‌گذارند این است که... توانایی رؤیاها در اینکه شک‌ها و مشکلات را آشکار می‌کند،

می‌تواند منبع الهامی برای شاعران و موسیقی‌دان‌ها بوده باشد...»^۱

و نیز می‌گوید:

«و در نهایت اینکه، مشهور است رؤیایها نیروی پیش‌بینی آینده را دارند. اینجا، ما با تناقض‌گویی شک‌گرایی تقریباً غلبه‌ناپذیر با ادعاهایی که سرسختانه تکرار می‌شوند روبه‌رو هستیم. شکی نیست حق داریم تأکید کنیم که این دیدگاه، هیچ‌گونه پایه‌ای در حقیقت ندارد؛ چون ممکن است اندک‌زمانی بعد، برای شماری از نمونه‌های یادشده توضیحی در چهارچوب روان‌شناسی طبیعی بتوان پیدا کرد.»^۲

حال اگر این رؤیایها به‌صورت خودبه‌خودی و کنترل‌نشده حاصل شوند و تحت کنترل قانونی نباشند که آن‌ها را مقید کند و آن‌ها را برای بهره‌مند شدن انسان به جریان بیندازد، پس چه‌چیزی پذیرفتن استدلال منکران را برای بازگرداندن این توانایی‌های خارق‌العاده به یک عامل ناشناخته غیرقانونمند و ناآشنا و غیرقابل کنترل (یعنی ضمیر ناخودآگاه، یا ذهن و ضمیر درونی) توجیه می‌کند؟ فقط به این دلیل که کسانی که این چنین گزاره‌هایی می‌گویند بزرگان علم و متخصصان هستند؟!

به‌خصوص اینکه رویکرد دیگری (یعنی رویکرد دینی) وجود دارد که اثبات می‌کند بُعد و جهتی که این توانایی‌های خارق‌العاده را تولید می‌کند قانونمند و مولد است، و هروقت انسان، آن را اراده کند و در جهتش تلاش کند، متعهد به فراهم کردن این توانایی‌ها برای انسان است؛ و این با تجربه، ثابت شده و با قوانین ثابتی قانونمند شده است.

آیا شایسته‌تر نیست با وجود شواهدی از حجت روشن و آشکار، و شواهد تجربی روشن و ملموس که این رویکرد (یعنی رویکرد دینی) در خود دارد، به آن ملزم شد؟! و اگر رویکرد علمی در ارزیابی به‌عنوان «مقیاس» در نظر گرفته شود، حال چه کسی با رویکرد علمی در

۱. تفسیر رؤیایها، فروید: ص ۹۹.

۲. تفسیر رؤیایها، فروید: ص ۹۹.

بیان واقعیتِ پدیده‌های خارق‌العاده مخالفت کرده، و چه کسی آن را ثابت کرده است؟!

آیا مخالف در اینجا، جنبهٔ انکارکنندهٔ همان چیزی نیست که خودِ علم به آن اقرار دارد؟
و جنبه‌ای که به آن پایبند است، آیا رویکرد دینی نیست؟

آیا این مصداق یک بام و دو هوا بودن نیست؟

این دوگانگی ما را وادار می‌کند به معادلهٔ زیر اقرار کنیم:

بازگرداندن رؤیاهای خارق‌العاده به یک بُعد غایب (ذهن ناهوشیار یا ذهن درون) =
بازگرداندن آن به بُعد غایب (ملکوت)؛

با وجود اینکه طرف انکارکننده، شاهدهی برای توضیح و علت‌یابی آن ندارد؛ در حالی که
طرفِ ثابت‌کننده، دلیل و گواهی برای توضیح آن در اختیار دارد، و آن، تکرار مستمر تجربی
در طول تاریخ تا به امروز است.

پس این معادله، واقعیتی ثابت‌شده است، و اگر منکران آن را انکار کنند دیگر هیچ معنایی
به‌جز لجاجت و سرکشی باقی نخواهد ماند.

والحمدلله وحده وحده وحده

منابع

- ۱- تورات.
- ۲- انجیل.
- ۳- قرآن کریم.
- ۴- متشابهات، سید احمد الحسن رحمته الله، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ سوم، ۲۰۱۰.
- ۵- پاسخ‌های روشن‌گرانه، سید احمد الحسن رحمته الله، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ اول ۱۴۲۸ق.
- ۶- کافی، محمد بن یعقوب کافی، منشورات الفجر لبنان، چاپ اول، ۲۰۰۷.
- ۷- دلالت‌های پزشکی و فرهنگی رؤیاهای و کابوس‌ها، نشریه‌ای مصور از دکتر محمد عمر سالم، مشاور و رئیس بخش روان‌پزشکی بیمارستان الاهلی قطر.
- ۸- رؤیاهای از منظر علم و عقیده، دکتر علی الوردی، ناشر: دار کوفان لبنان، چاپ دوم، ۱۹۹۴.
- ۹- امالی صدوق، شیخ محمد بن علی قمی، انتشارات مؤسسه علمی بیروت، با مقدمه شیخ حسین علی، چاپ اول ۲۰۰۹.
- ۱۰- من و نهاد (خود و نهاد)، فروید، زیر نظر دکتر محمد نجاتی، دار الشروق بیروت، چاپ چهارم ۱۹۸۲.
- ۱۱- بحار الأنوار جامع، شیخ محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، چاپ دوم تصحیح ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳، تصحیح: عبدالرحیم الربانی الشیرازی، نسخه الکترونیکی.
- ۱۲- گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه، سید احمد الحسن رحمته الله، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۴.
- ۱۳- تأملاتی در تکامل هوشمندی انسان، کارل ساگان، ناشر: مجله‌ی اعلاهی فرهنگی قاهره، ترجمه سمیر حنا صادق، چاپ اول، ۲۰۰۵.
- ۱۴- تفسیر رؤیاهای، فروید، ترجمه مصطفی صفوان، چاپ هشتم، ۱۹۲۹، ص ۳۱.

- ۱۵- تفسیر رؤیایا به روایت امام علی علیه السلام و اهل بیت ایشان علیهم السلام، محمد شراد ناصری، چاپ دوم ۲۰۰۸.
- ۱۶- ماوراء الطبیعی بودن پاراسایکولوژیک انسان از دیدگاه علمی، دکتر صلاح الجابری، مرکز فرهنگی اسلامی، کتابخانه عمومی سید محمدحسین فضل الله، ۲۰۰۱.
- ۱۷- دار السلام، میرزای نوری، دار البلاغه، چاپ دوم ۲۰۰۷.
- ۱۸- سفر موسی به مجمع البحرین، سید احمدالحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ دوم ۲۰۱۰.
- ۱۹- عقاید اسلام؛ به انضمام از تو درباره روح می پرسند، سید احمدالحسن علیه السلام، ناشر نجمة الصباح، چاپ اول ۲۰۱۶.
- ۲۰- روان شناسی تحلیلی، کارل یونگ، ترجمه: نهاد خیاط، دارالحوار للنشر والتوزیع سوریا، چاپ دوم ۱۹۹۷.
- ۲۱- سیره نبوی، ابو فداء اسماعیل بن کثیر ۷۰۱-۷۴۷، تحقیق مصطفی عبدالواحد، جلد اول، ۱۳۹۶ق / ۱۹۷۱ م. چاپ و نشر و توزیع دار المعرفة، بیروت، لبنان.
- ۲۲- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، نسخه الکترونیکی.
- ۲۳- کتاب گوساله، سید احمدالحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
- ۲۴- ضمیر ناخودآگاه، سلامه موسی، انتشار موسسه فرهنگی آموزشی هنداوی، ۲۰۱۲م.
- ۲۵- دنیای رؤیایا، تفسیر نمادها و نشانهها، دکتر سلیمان دلیمی، ناشر دارالکتب العلمیة بیروت، چاپ اول، ۲۰۰۶م.
- ۲۶- فصل الخطاب در حجیت رؤیای خردمندان، احمد خطاب، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ اول.
- ۲۷- قدرت ضمیر ناخودآگاه تو، دکتر ژوزف مورفی، ناشر کتاب فروشی جریر.
- ۲۸- معنی زندگی، الفرید آدلر، ترجمه: عادل نجیب بشری، ناشر المجلس الأعلى للثقافة، قاهره، مصر، چاپ اول، ۲۰۰۵.

- ۲۹- معنی رؤیاهای و عجایب دیگر، راجی عنایت، ناشر دارالشروق قاهره، چاپ اول، ۱۹۹۵.
- ۳۰- کتاب مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، ناشر دارالأضواء بیروت، چاپ دوم، ۱۹۹۱.
- ۳۱- در محضر عبد صالح، سید احمد الحسن (علیه السلام)، چاپ اول ۲۰۱۰م.
- ۳۲- مفاتیح الجنان (الباقیات الصالحات)، شیخ عباس قمی، ناشر دارالمحجة البيضاء، چاپ اول، ۱۹۹۷.
- ۳۳- متافیزیک ذرات، برگشته فالکین بورگ، ترجمه نبیل یاسین بکری و احمد حمدی مصطفی، چاپ اول، ۲۰۱۷.
- ۳۴- مقدمه‌ای در علم رؤیاهای و خواب‌ها، نگاهی سریع بر علم رؤیاهای و خواب‌ها پیش از ظهور اسلام، شیخ زهرو شیخ محمد کسنزان حسینی.
- ۳۵- توهم بی‌خدایی؛ نشانه‌های پروردگار در هستی، احمد الحسن (علیه السلام)، ناشر چاپ و نشر نجمة الصباح، بغداد، چاپ سوم، ۲۰۱۸م.
- ۳۶- پندار خدا، ریچارد داوکینز، مقایسه نسخه عربی با نسخه سوئدی توسط «بسام بغدادی»، ۲۰۰۹.

آدرس کلیپ‌های ویدیویی

- ۳۷- تحقیق دکتر علاء سالم درباره هوش مصنوعی:
<http://ihelrs.org/۲۰۱۸/۰۲/۱۰/multaqa-۳۱/>
- ۳۸- ویدئو: احساس به اینکه من کی هستم و ذهنم چیست؟
<https://www.youtube.com/watch?v=qebonFMSnqk&feature=youtu.be>
- ۳۹- فیلم مستند «ذهن...» نشنال جئوگرافی:
<https://www.youtube.com/watch?v=YxMc۳qAnQMs>
- ۴۰- مغز چگونه یاد می‌گیرد، مستند الجزیره:
<https://www.youtube.com/watch?v=۸QHjM۶۲sSos>

۴۱- گزارش ذهن، نشنال جئوگرافی:

<https://www.youtube.com/watch?v=YxMc3qAnQMs>

۴۲- ترفندهای ذهن ناخودآگاه، مستند شبکه الجزیره:

<https://www.youtube.com/watch?v=TyfYXCAkIZε>

۴۳- دیدار دکتر دیراوی با سید احمد الحسن (علیه السلام):

<https://www.youtube.com/watch?v=od-xViosvCk>

۴۴- دانستنی‌های مغز، مستند الجزیره، سایت:

<https://www.youtube.com/watch?v=f8\TOQX-nig>

۴۵- پدیده‌هایی که از نظر علمی تفسیر نشده‌اند:

https://www.youtube.com/watch?v=ytzNWqr_egE

سایت‌های خبری:

۴۶- سایت خبری (نیچر نوروساینس):

http://www.bbc.com/arabic/scienceandtech/2016/05/160511_germany_dreams

۴۷- روزنامه القدس العربي:

<http://www.alquds.co.uk/?p=702467>

پایان؛ به فضل خداوند سبحان.